

تاریخ پادشاهان عجم

الله کریم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خدا و نعت رسول مجتبی و آله الهدی جبین البیان واضح [illegible] ابو محمد رضا طباطبا که این
جلد چهارم است از کتاب زبدة الغرایب مخصوص احوال سلاطین تیموریه و شروع آن از
نموده به تفصیل احوال سلاطین معدلت آیین خانواده حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور
گورکان که هنوز رایت ظفر آیت این دودمان در ممالک وسیع هندوستان بلند است و چون
حالات مخصوص صاحبقران در جلد ثانی در باب سیوم این کتاب مذکور شده احوال خانواده
آنجناب که در ایران صاحب تاج و تخت گردیدند نیز در انجام قوم قلم گردیده در اتمام آنها
از حضرت بابر میرزا بن میرزا عمر شیخ نموده می آید و هر چند که برای تحریر کوایف فرد افراد از بزرگواران
این خانواده با نام و نشان جلدی علیحده می باید با خوبی منقوش گردد چنانچه در واقعات بابری
و اقبال نامه جهانگیری و اکبرنامه و شاهجهان نامه و عالمگیرنامه وغیره درج است اما چون غرض
مولف از اختصار است و لهذا طبقه در ابتدای دیباچه کتاب نموده برعایت آن بر داشتن ضرور

امید که خوانندگان و مطالعه کنندگان معارف [illegible] معذور دارند
راویان این روایات و ناقلان این حکایات چنان آورده اند که چون صاحبقران ممالک هندوستان
امیر تیمور گورکان بر سر تسخیر ملک ختا یورش فرموده و خاطر از اقالیم ستّه دیگر جمع نموده همگی همت به اقلیم
هفتم گماشت هنوز به منزل مقصود نرسیده بود که قاصد اجل پیغام سیاحت اقلیم ملکوتی و گذاشتن اقالیم
ناسوتی رسانید و در بلده اترار که از سمرقند هفتاد و شش فرسنگ است این واقعه روداده نعش
امیر را به سمرقند آورده مدفون نمودند همگی چهار فرزند [illegible] بوده اند اولا جهانگیر میرزا
که در حین حیات پدر فوت شده دوم شیخ عمر میرزا که در ولایت فارس [illegible] تربیت یافته
سیوم میرانشاه که به سبب خبط دماغ تا آخر [illegible] شاهزاده ابوبکر [illegible] چهارم شاهرخ میرزا که
هنگام رحلت امیر تیمور سی و شش ساله بود و در ولایت [illegible] انتقال کرد و فرزندان هر چهار پسر
با طرف ایران و ترکستان [illegible] چنانچه در جلد ثانی مرقوم شد چون سلطنت ترکستان
[illegible] اولاد مغل خان بود اگر احوال او مطلوب باشد در سلطنت خانان ترکستان در همان جلد ثانی
بعد [illegible] جغتای که از بنی اعمام مغول خان بودند اکثر بلاد ترکستان به تصرف امیر تیمور آمده بود و
رشته قرابت نیز [illegible] عداوت که از قدیم در مغول و جغتای بود قایم ماند میرزا ابوسعید که [illegible]
چهارم امیر تیمور است چون به تخت نشست بر بنی اعمام غالب آمده با [illegible] یونس خان که سلطنت ترکستان
[illegible] داشت و مغلوب برادر خود گردیده [illegible] نسبت و وصلت [illegible]
[illegible] یونس خان سه دختر خود به سه پسر میرزا ابوسعید که پسر سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور [illegible]
[illegible] پسر داشت چهار پسر او در زمان حیات بچهار طرف [illegible] میرزا الغ بیگ در کابل و [illegible]

سلطان احمد را در سمرقند و میرزا سلطان محمود را در حصار قندهار و قندوز و بدخشان
و میرزا عمر شیخ را در اندجان و فرغانه مقرر کرده بود و در خانه میرزا عمر شیخ تولد حضرت فردوس مکانی
میرزا بابر بادشاه واقع گشت آنجناب چون بدوازده سالگی رسید میرزا عمر شیخ از کبوترخانه
افتاده وفات یافت میرزا بابر را در قرب آن واقعه امرای اندجان تاج سلطنت فرغانه
بسر نهادند و ملقب ظهیرالدین بابر بادشاه بودند از جهت ترک غربت و از نفاق و بحکم کرت
آمده سلطان محمود از حصار و سلطان احمد از سمرقند لشکر کشی کردند اگر مجالسین همت نمودی بعضی بادشاه
را که جا عبارت اند فردوس مکانی بابر بست به اندجان بر ده و قلعه محکم ساختند سلطان احمد و محمود بسمرقند
جندی محاصره داشته دست کشیده بسمرقند آمده فوت شد بادشاه بهال رو دو بسمرقند آمد و بعد
مقابله و مقاتله و مصالحه متصرف انجا گشته اما بسبب کمی اذوقه و عدم سرانجام غله و زر امرای بخجند رفتند
رفتند و جهانگیر میرزا برادر بادشاه را به سلطنت برداشته به در خواست ولایت اندجان
بنجام دادند دران ایام مزاج بادشاه از ناعتدال منحرف شده بود حریفان قابو یافته اندجان متصرف
شدند بعد صحت جسمانی بادشاه که متوجه دفع آنها به اندجان گشته در نوبت سمرقند از دست
رفت و جمعیت نماند همگی دو صد سوار پیش نظر نماند و بقیه به میرزا جهانگیر پیوسته بود بادشاه متوجه
خجند شده بموافقت محمد حسین کورکانی جند لشکر کرده جمعیت بهم رسانیدند و یکدو قلعه مرغینان گرفت
اما از عهده تنخواه سپاه بسبب نبودن خزانه بر نمی آمد در نوبت عرضی علی دوست که طغائی
کرد اول به قلعه داری اندجان بود و او نیز با میرزا جهانگیر پیوسته الحال جدا شده بود
و طلب بقدم بادشاه در رسید بادشاه بر غات آمده تسخیر و دیگر قلاع نیز نمود جهانگیر میرزا به سر نزاع

برآمد در نوبت سلطان محمود به مدد بادشاه برخواست و بالاتفاق فوج میرزا جهانگیر را
شکست دادند و امرای آنطرف را بجو کشیدند و قلعه اندجان متصرف آمد و فرغانه بدست
آمد اما امرای نا انصاف باز بنفاق آمده بجهانگیر پیوستند و باز مقابله رو داد و میرزا جهانگیر
فرار نمایند و سلطان محمود نیز از این دفعات بکومک میرزا جهانگیر بود با قلعه کاشان
محاصره شان آمد بادشاه بیلغار رسیده سلطان محمود را اولا ازیمت داده بالآخر
صلح بدین نمط قرار یافت که ولایت اندجان با توابع آن بباد شاه باشد و از آب خجند
با اخشی به میرزا جهانگیر باشد بعد از طلاق طرفین رو داد و در نوبت شیبک خان اوزبک
که هفت پشت بچنگیز نسبت او به این خاندان میرسید سمرقند را متصرف شد بادشاه باز
بیلغار با دو صد و چهل سوار در رسیده و دفعه اول قابو یافت که ثانی در حصار سمرقند
رو با نها گذاشته بر ذات خود با نفر داخل قلعه گشته قاصد ترخان قلعه دار را کشته
بر ولنده مسخر و شهر در آمده بسیاری از رعیه را گشت در این بیت اما شیبک خان بعد رفته
سند دیگر او و دیگران جندی محاصره نموده آخر برخاست و باز بمقابله و محاصره قندهار رو داد
بجهار ماه محاصره ماند بادشاه از عدم اعانت امرا و صرف گردیدن ذخیره با قرب صد نفر
شبانه از قلعه برآمده به تاشکند تشریف آوردند و پیش سلطان محمود خان جندی مهمان ماند
بعد از آن به قصد تسخیر فرغانه بر آمد و در آنجا باز مقابله با شیبک خان رو داد و این مرتبه
سلطان محمود و سلطان احمد را شیبک خان نظر بحقوق سابقه که بر دو داشتند مخلصی داد
از صدمات بسیار و لشکر کشی بدخواهان بادشاه بقصد هندوستان متوجه کابل شدند از

حسن اتفاق خسروشاه که از دست شیبک خان بجان آمده خود را بکوهستان غجه
رسانیده بود گرفتار شد و امرای پادشاه گردید و خزانه و تجمل بسیار بدست آمد و چهار هزار
مغل از همراهی خسرو بجرگه پادشاهی آمدند محمد مقیم و اولاد الغ بیگ قلعه کابل تفویض ملازمان
پادشاهی نمود حکومت غزنین از طرف پادشاه بجهانگیر میرزا مفوض شد او در آنجا
رسیده فوت کرد برادرش ناصر میرزا که از شیبک خان تازه شکست یافته آمده بود
بغزنین مقام برادر یافت و هم درین سال شاه بیگ و محمد مقیم که از او زبکیه بتنگ آمده بودند
تفویض قندهار به پادشاه را طلب نمودند چون نهضت رایات واقع گردید باز
بسر پرخاش آمدند پادشاه مانع گشته قندهار را از دست ایشان بر آورده ناصر میرزا
را از غزنین طلبیده در آنجا مقرر نمود او زبکیه قندهار را از دست ناصر میرزا بر گرفتند
درین سال تولد شاهزاده همایون بظهور آمد و پادشاه به تنبیه افاغنه بهند شتافت
مغلیه عبدالرزاق بن الغ بیگ را بدعوی ارث خسروشاه در کابل بسلطنت برداشتند
پادشاه بجمعیت قلیلی در رسیده باز کابل را مفتوح نمود عبدالرزاق کشته شد و چون
ولایت خسروشاه بدست اوزبکیه آمد هر یک سر خود گرفته داعیه نمود دست بدانجا رسید
که شیبک خان از کمال غرور علیه خود بر شاه اسمعیل صفوی میکرد و بنخوت تمام معاصر و فرمانروا
که عصا و کجکول که کار بزرگان است فرستادم دیگر ادعای سلطنت با وجود
که وارث تاج و تخت ایران و نور ائمه معصومین است شاه اسمعیل صفوی در جواب نوشت
که اگر سلطنت موروثی بودی از کیانیان و پیشدادیان بما و تو نرسیدی

والا غلط بود و دوکی فرستاد تا در کنج نشسته بکاری که لایق تست مشغول باش و الا تا به
رسیده تماشای شمشیر آتشین خواهی کرد در ارسال جواب مقاوم چیده بعد جنگ های صعب
مثل آنکه در جنگ شیبک خان هزیمت تمام داد و اوزبکیه که همراهان شیبک خان بودند داد و
در حق کس ندادند او و تک را گرفتند و اسیر کرد و خطبه اثنا عشری در هرات که دار السلطنه کس
اوزبکیه بود خواندند و بخشش نامه متضمن مبارکباد و بمعه خانزاده بیگم که همشیره فردوس مکانی بود در محاصره
سمرقند بدست شیبک خان افتاده بود و بعقد او در آمده بود و باز مطلقه شده بود فرستاد
پادشاه میرزا از بیطرف نامه بسیار کباد و بمعه تحف و هدایا مصحوب خان میرزا فرستاده طلب کومک از
شاه اسمعیل نمود لذا ازانجا شصت هزار سوار به کومک رسیدند پادشاه به فوج کثیری اول
تسخیر و اجرای سکه و خطبه بجا آورده کمکیان را رخصت نمود و ناصر میرزا را بکابل
فرستاد درین وقت اوزبکیه تیمور سلطان را بر خود بجای شیبک خان امیر کرده بمقابله در
رسیدند شکست یافتند و قزلباشیه باز بکمک پادشاه رسیده قلعه را فراگرفتند و
سامان از اوزبک گرفته بسیاری را قتل نمودند درین اثنا کار میرزا و ناصر میرزا فوج
مغلیه بسبب آنکه پادشاه نیز روش قزلباش در لباس و طریق اختیار نموده بود بر پادشاه
شوخی آورده کار تنگ ساختند لهذا پادشاه باز بکابل آمده ناصر میرزا را به غزنین
فرستاده خود به تادیب افغانان یوسف زئی پرداخته ولایت ایشان را متصرف
شد درین هنگام اخبار فوت کردن سکندر لودی و بر پا بودن فتنه در هند و نشستن
از دست ابراهیم لودی مشهور شده پادشاه متوجه هند گردیده در سنه نهصد و بیست و پنج

تا سرحد پنجاب رسیده بتنبیه گکهران و مفسدان پرداخته ایشان را مغلوب نموده باز بکابل
مراجعت کرد و بار دوم تا لاهور و ملتان و سرحد سند بر آمده متصرف زر کثیر گشته باز بکابل [illegible]
و کرتی باز بکابل مراجعت فرموده و تعمیرات عمارات عالی در کابل نموده مرتبه ثالث در سنه نهصد و
شش تا سرهند رسیده از سر تنبیه مفسدان کرده بضرورت تسخیر قندهار باز مراجعت کرده
بعد چهار سال که عرایض دولت خان لودهی وغیره امرای هندوستان رسیده بود در سنه
نهصد و سی باز در هندوستان آمده قریب لاهور و سیالکوت سلطان علاء الدین خان
شد و دولت خان با وجود فرستادن عرایض مستعد جنگ گشته بهمت پادشاه در قلعه
ملوت چند روزی حصاری بمانده بعد جنگ و هزیمت لاچار تیغ و شمشیر بگردن انداخته
بزینهار آمد و سر بقدم پادشاه گذاشت و عرصه ترک شده بمرد و اسباب او بدست
تاراجیان آمد از انجمله کتب خانه و قدری جواهر در سرکار ضبط شد و باقی لشکریان شاهزاده
همایون در جست گشت و غازی خان پسر دولت خان از راه کوهستان بر آمده بدهلی رفت
چون عبور لشکر بادشاهی از آب سند کرد و ابراهیم لودهی با یک لکه سوار و راجه بکرماجیت
راجه گوالیار و فیلان جنگی بمقابله در رسیده در قریب میدان پانی پت بمحاربه رو داد
بادشاه با وجودیکه جمعیت کم از ده هزار بود و اکثر ایشان بمراجعت کابل راضی بودند
مقابله نموده شکست عظیم داد و ابراهیم لودهی کشته شد و اسباب و جواهر و فیلخانه
و نقود وافر بدست آمد همان روز شاهزاده همایون را به آگره و امرا را بدهلی بجهت ضبط
ملک و مال فرستادند و روز دهم رجب سنه نهصد و سی و دو در دهلی داخل شده

خطبه بنام نامی خواندند و شاهزاده همایون بر قلعه آگره دستیاب شده اسباب را
ضبط نمود متعاقب بادشاه نیز به آگره آمده شاهزاده به استقبال آمده الماسی بوزن هشت مثقال
که علاء الدین لودهی در تسخیر دکن بدست آورده و جوهریان از قیمت آن عاجز بودند و در
جنگ ابراهیم لودهی آن رقم بدست شاهزاده همایون آمده بود شاهزاده بطریق پیشکش
نذر بادشاه نمود و بادشاه از خزانه آگره سه لکه پنجاه هزار تنکه نقره و یک حجره خزانه اشرفی
بفرزند ارجمند محمد همایون و ده لکه تنکه نقره به سلطان محمد میرزا بخشیده بعد عرض خزانه
برای سادات و فضلای مکه و مدینه و کربلا و نجف و مشهد و بزرگان اقالیم سبعه و مردم کابل
از بنده و آزاد هر یکی را یک شاهرخی که آن را یکمثقال نقره است بکابل فرستاد و برای
استیصال ملوک شرقی هندوستان و سند و بست اصلاح امرا مقرر نموده بنظم و
نسق پرداختند بعد زینو لا مادر ابراهیم لودهی با احمد چاشنی گیر که در خاصه پزان بارگاه
بود متفق شده زهر در خاصه بادشاه داخل کرد هنوز یک دو لقمه نخورده بودند که
آثار گرفتگی حلق رو داد و به استعمال زهرمهره پرداخته معالجه نمودند بعد تحقیق آن مفسد والده
ابراهیم لودهی را بقلعه کابل فرستاده اند که در قید بمرد و پس ازین راجه های هندوستان
و اطراف و سرگروه های هندوستان و پنجاب و میواتیان و کوهیان وغیره بد رفت
زوال ملک و دولت خویش و شکستگی بتخانه ها چاه برانا سانکا با جمعیت دو لکه سوار
راجپوت و افاغنه و میواتیان و کوهیان و ده هزار فیل مست و توپ نه رو بمقابله آورد
با وجودیکه امرا بادشاه را ترغیب مراجعت کابل با اظهار مخالفت مخالفین و ناموافقت

آب وهوای هندوستان میگیرند بادشاه زنهار قبول نفرموده و متوجه رانا سانکا گردید
و مردم بعدم کثرت مخالفین ظاهر نشد بادشاه بعزم جهاد و شهادت کمر ایمان [illegible]
کرده و بنصایح قلوب ایشان را راغب ساخته و بهمت شیخ زین الدین خوافی [illegible]
مناهی [illegible] توبه کرده بروز نوروز در سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه معرکه [illegible]
و بعد محاربه که تفصیل آن ضرورت فتحی عظیم خارج از تحریر که کشتگان را بند کاری
آینده کان را یادگاری باشد نمود فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح است بعد ازان
بادشاه خود را در خطبه بلفظ غازی ملقب ساخت و ازانجا در اواخر [illegible] گردید
که شمشیر در روی سلاطین تیموریه نکشند و این را تا خود را از سلسله انوشیروان عادل
میشمارند و بادشاه تنکه ازبای ایشان برفرق دیگری نرسد او را راجه و رای [illegible]
گفت و خطاب را از بس بزرگی ایشان ست خطاب راجه و رای ایشان بمردم
می بخشند چون راجه سنکت رای چندیری بگرفت قلعه گوالیار در آمده و ان قلعه از دست
رفته بود بسعی تاتارخان و لکهیان بادشاهی و توجه شیخ غوث محمد گوالیاری باز
بقبضه آمده در سنبهل قاسم خان و در بیانه نظام خان و در میوات حسین خان
و در دهولپور محمد زیتون و در گوالیار تاتار خان و در رابری حسین خان لوحانی
و در اتاوه قطب خان و در کالپی عالم خان و در مهاون نزدیک اگره غرب
نام غلام سلطان ابراهیم و در قنوج نصیر خان وغیره همه سر بشورش بودند بادشاه
اولا متوجه میوات شد اهل میوات رجوع آوردند پس دیگران نیز حلقه بگوش گردیدند

دیگر

[illegible] سزا یافت و در موقف شاهزاده همایون را با بدخشان و بخت
به کابل رخصت فرمودند و محمد سلطان میرزا را برای سند و لب آب کنور رخصت کردند و خود
بدولت به اگره آمده تخت سلطنت را زینت دادند در خلال این [illegible] میدنی رای حاکم
چندیری مشهور شد بادشاه بنفس نفیس شتافته محاصره قلعه نمود میدنی رای مجبور
شده اهل و عیال خود را جوهر کرده بمقابله آمده و صد هزار کس کشته شدند میدنی رای و
راجه قلعه نیز تحت فرمان کردند و هم در خلال این نظام الملک بحری والی
احمدنگر با تحف و نامه تهنیت در رسیده و بادشاه بعد آمدن اکبرآباد و اگره برای
دفع فتنهای سلطان محمود نبیره سلطان بهلول مالک شرقی هند برآمده عسکری میرزا
را بامور آن طرف نموده مراجعت فرمود و هم درین ایام عرایض شاهزاده همایون متضمن تسخیر
بدخشان و عزم سمرقند رسید بادشاه ممانعت رفتن سمرقند نوشته فرزند را طلب حضور
فرمود و چون همایون میرزا مراجعت نمود چندی بر سیر و شکار جانب سنبهل برآمده در آن
مزاج شاهزاده از اعتدال برگشت و تب محرق لاحق شد و امتداد کشید بنابر آن
بتعجیل الی حضور فرموده [illegible] بادشاه از کمال اضطراب
[illegible] مردم عرض کردند که درین حالت باید که بهترین اشیا تصدق
شاهزاده نمایند و برای التصدق همون الماس که در جنگ لودهی بدست آمده بود
[illegible] بادشاه فرمود که آن [illegible] ندارد و بهترین اشیا که تصدق او باید منم
و حالا که کار بر همایون تنگ است بطاقتی او نمیتوانم دید پس به خلوت آمده بشغل خاص

پرداخته سه بار گرد شاهزاده گردیده گفتند که برداشتم برداشتم فی الحال حرارت
شدید در بدن بادشاه ظاهر شده و مزاج شاهزاده بصحت مبدل گشت و شاهزاده
امرا را حاضر نموده وصیت نامه مرقوم فرمود و شاهزاده را ولیعهد کرده و بر تخت نشانده
خود صاحب فراش شده داعی حق را لبیک گفت بششم جمادی الثانی سنه نهصد و سی
و هفت انتقال فرمود نعش او را به کابل بردند ایام سلطنت شده و سی و شش سال
چهار سال و یازده ماه سوای کابل و بدخشان و قندهار که بیست سال در آنجا بوده
و در اندجان و فرغانه چهارده سال سلطنت کرد و مدت حیات چهل و [illegible] سال
و بادشاه چهار فرزند و سه دختر داشت محمد همایون که بیست و چهار ساله بود و میرزا عسکری
و میرزا کامران و میرزا هندال و از دختران گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و بادشاه در علم
ریاضی و حکمت صاحب مرتبه بود و بهادری و دلاوری و توکل و تحمل ممتاز و از
جود مردم او را قلندر میگفتند رسم جیب بخشش نمودن در سوار اختراع این بادشاه است

ذکر سلطنت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه

بادشاه همایون بعد رحلت پدر بزرگوار بموجب وصیت پدر ملک را به برادران
تقسیم نمود پنجاب را بسبب قرب جوار کابل بمیرزا کامران ضمیمه ملک سابق داد و میرزا هندال
را که در حضور بود ولایت میوات و میرزا عسکری را توابع سنبهل داد و خود بدفع خان جهان
افغانان لودی و تسخیر قلعه کالنجر توجه فرموده به گرفتن پیشکش صلح نموده به جونپور رفته
افغانان آنجا را گوشمال داده سلطان جنید را مقرر کرده به آگره آمد و بعضی از جشن

[illegible] به شیر خان افغان که معروف بشیر شاه است برای خالی کردن قلعه
چنارگره پیغام نمود چون او قبول نکرد متوجه او شد شیر خان بنظر اظهار اطاعت
نموده پسر خود قطب خان را همراه کرده مصالحه نمود اما قطب خان به آگره نارسیده باز
چون محمد زمان میرزا نبیرۀ سلطان حسین میرزا و محمد سلطان دختر زاده سلطان حسین
مصدر فساد شده بودند با وجود گرفتار گردیدن و [illegible] قسم نمودن
طریقۀ خود نگذاشت لهذا محبوس گشته حکم مکحول نمودن شده بود و به قلعه بیانه
فرستاده بودند از آن فرمان خطی بنام قلعه‌دار رسانیده مخلصی یافته محمد زمان
جانب گجرات و محمد سلطان طرف قنوج سر بر داشت سلطان بهادر گجراتی
باغوای محمد زمان تسخیر قلعه چتور ملحوظ داشت و راجه بکرماجیت حاکم آنجا درخواست
اعانت از بادشاه نمود لیکن از آنجا اتفاق کمک فرستادن نشد سلطان بهادر زیاده
مغرور شده فوجی همراهیان محمد زمان و علاء الدین لودهی داده متوجه تسخیر دهلی نموده
بادشاه میرزا هندال را مامور ایشان فرمود افاغنه بگریختند و تاتار خان پسر علاء الدین
کشته شده سلطان بهادر در این حیث تحت متصرف چتور شده خود نیز رو بدهلی
آورد و بادشاه بمحاربۀ ایشان شتافته چهار دور بر ایشان تنگ نمود سلطان بهادر
فرار کرده به شادی آباد آمده حصاری شد و از آنجا نیز بگریخته بملک خود رفت
و در آنجا نیز استقامت نورزیده بقلعۀ دیو دمن که ساختۀ فرنگیان بود
الحال به گوکن نظام شاهی مشهور است پناه برد و بادشاه بر جا تعاقب نمان

تا احمداباد و دار السلطنت او رسید قلعه احمداباد بجنگ پیش آمد شبی در سه جا
میخ‌های آهنی بر دیوار نصب کرده با خانخانان و غیره چند نفر بر قلعه آمده متصرف شدند
مال و اسباب وافر بدست آورد و قلعه و شهر را بمیرزا عسکری سپرده یادگار ناصر
میرزا را در پتن و قاسم حسین سلطان را در بروچ مقرر کرده خود متوجه تسخیر قلعه اسیر و برهانپور
گردید و در عرصه راه عرایض برهان نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار متضمن اخلاص رسید اما
در رسیدن در نواح سلطان بهادر باز آمده و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
از پیش اول بمیرزا عسکری پیوستند میرزا عسکری در فکر بغاوت افتاد و امرا او در احمداباد
اجتماع میسر نشد لهذا به اگره شتافت بادشاه مسموع فرموده جلغار در رسید
میرزا عسکری را چاره نماند باتفاق ناصر میرزا با اظهار ندامت ملازمت نمود اما
درین اتفاق ملک احمداباد از دست رفت چون بادشاه در آن ایام استعمال
خوردن افیون از ناسازی آب و هوا نموده بودند توجه خاطر بامور سلطنت کم بود
ازین جهت قدم فساد پیشتر آمد شیرخان باز هنگامه آرا شده قلعه رهتاس گرفته
آمد بعد استماع آن بادشاه بتسخیر قلعه چنار مسکن قدیم شیرخان عزم فرمودند
و تا شش ماه محاصره داشت درین وقت سلطان محمود حاکم بنگاله از دست شیرخان
بتنگ آمده عرضی مشتمل بر استدعای مقدم شاهنشاهی بجانب بنگاله ارسال نمودند
بادشاه متوجه بنگاله شدند و اولا جهانگیر بیگ را برای همواری و لشکر ... تنگی
راه فرستادند جلال خان پسر شیرخان به اشاره پدر سد راه جهانگیر بیگ گردید

شکست داد و بادشاه شتابزدگی او بر و رخنه بیشتر عبور فرمود و شیرخان مضطرب
شده بسمت جهارکهند و کوهستان ... خود را کنار در آمد بادشاه ولایت بنگاله را تصرف
نموده اما بسبب مخالفت آب و هوا جهانگیر بیگ و ابراهیم بیگ و کوکلتاش خود بنا
میرزا هندال که بهم سلطان محمد متعین شده و لشکر تعاقب مخالف دست برداشته خود علم
مخالفت برافراشته خطبه بنام خود خوانده عازم دهلی گردیده بود متوجه آگره شده
شیرخان از فساد برادر بادشاه و بی سرانجامی لشکر بادشاهی مطلع شده سر راه لشکر
بادشاهی بجاهای قلب تنگل گرفت و تا سه ماه بادشاه را بحقه خود مشغول نگاه
داشت درین عرصه میرزا کامران نیز بمیرزا هندال پیوسته بالاتفاق محاصره دهلی نمودند
فخرالدین کوتوال پیش او شان حاضر شده گفت که اولا از بابری تخت که اکبر ... فتح
باز دهلی را بگیرند و الا رسیدن بادشاهی بر ما عاید شود لهذا هر دو میرزایان به آگره شتافتند
و با وجود یکه بادشاه مکرر ایشان را طلب فرمود که او از تدارک شیرخان بالاتفاق باید نمود
باز هر چه مصلحت و رضا شما خواهد بود خواهم نمود اما فایده نکرد و در نوا شیرخان قسم کلام الله
در شرط سکه و خطبه بادشاهی طلب قلعه رهتاس کرده که داخل قلاع سرکار شده بود نمود بادشاه
نیز بدفع الوقت راضی شده صلح فرمودند با وجود آن وقتی که بادشاه از راه دریا متوجه آگره
بودند شیرخان یکایک با چند هزار افغان بر لشکر بادشاهی ریخته شبخون آورده اکثر
... صدمه غرق دریا گردیدند و تمامی اسباب لشکر تاراج رفت بادشاه از عدم جمعیت
مقام صلاح ندیده اسب را بدریا زده بسبب طغیانی آب از اسب جدا شده باعانت نظام

سفارت نجات یافت و بسیار قلیل مردم که از مهلکه محفوظ مانده بودند با بادشاه یکه و تنها بود
متوجه آگره شد میرزایان باوجود آن تاب مقاومت ندیده فرار شده به ممالک شرقی آمده
در انجا هم ثبات قدم ندیده باز رجوع بحضور آوردند بادشاه بلطف تمام ایشان را بار داد
و شریک مصلحت خود گردانید و انتظام بسیار بموجب وعده که در وقت مخلصی طغیان دریا
نموده بود سلطنت نیمروز بخشید و در همان قلیل فرصت سکه جری خود اجرا کرد
و بعضی امور دیگر رواج و یادگار گذاشت بعد چندی میرزا کامران مصلحت بادشاه که برای
دفع شیرخان بود قبول نکرده رخصت لاهور گرفت و شیرخان بعد یافت فرصت از ان
باز یورش نموده بتاخت و تاراج ناگفتار کنک برآمد بادشاه ناصر میرزا و سکندر سلطان را
تعین فرمود که هزیمت دادند و قطب خان پسر شیرخان را بکشتند متعاقب بادشاه خود بعزم
رزم شیرخان آمده اما بیشتر از مردم لشکر نخواسته بمیرزا کامران پیوستند چون موسم گل
و لاله و طغیان آب بود باز شیرخان بر لشکر ریخت در بنوجپ خیلی عظیم از دریا آمد
اسباب و اساسه بسیار بتاراج برد و زیاده تر از سابق چشم زخم بر لشکر بادشاهی رسید
اینمرتبه پای استقلال بجا نماند بادشاه دست از محاصره کشیده به آگره آمده بعد کنکاش ارباب
صحبت اراده پنجاب و کابل فرمود و شیرشاه تا لاهور تعاقب نگذاشت در لاهور میرزا
کامران نیز حاضر شد و مکرر مصلحت و کنکاش واقع گشت کسی از برادران به اتفاق
شیرخان نشد در عرصه بهوسنگی میرزا کامران شیرشاه بر منشور شد و شیرخان با آن
میرزا کامران در رسید بادشاه مصلحت در ماندن ندیده بجانب سند شتافت و شیرخان هندوستان گرفت

انکار نموده

انکار نموده افغانان آن طرف را بخود متفق کرده قلعه بنا نهاده رهتاس نام کرد و نایب خود گذاشته
بدهلی رسیده بعد گوشمالی خضرخان که در بنگاله بود باز به آگره آمده سکه و خطبه بنام خود کرده متوجه
مالوه شده در قلیل ایام بر مالوه و گوالیار و قلعه رنتهنبور و قلعه رایسین علاقه پورنمل راجپوت و اجمیر و ناگور
دست یافته سکه و خطبه خود جاری کرده به تسخیر قلعه کالنجر آمده به آتش قلعه باروت سوخت و فوت شد
و سلیم شاه بجای او قایم کرده بدادرا با عادلی و خواص خان و گکهران و غیره جنگ واقع شد و قلعه [illegible]
کرا ابتدا شروع کرده بادشاه بود و تعمیر نموده در چند عرصه بمرض [illegible] فوت شد و عادل شاه
بجای او نشست او نیز بعد بجاربات سلطان ابراهیم و غیره بر سر راه چند [illegible] گرفتار
کرد و سکندرشاه بجای او نشست و مفصل احوال ایشان در سلسله سلطنت افغانان سابق در جلد
دویم مرقوم رفت القصه بادشاه جنت آشیانی بسبب تعاقب نمودن شیرخان طرف گکهران رفته
با دیمه بکانی که از خانزادان احمد جام بود عقد بست و تولد شاهزاده محمد اکبر رو داد از انجا [illegible]
متوجه شده میرزا عسکری که در انجا بود بارادۀ مفسده باظهار استقبال شتافت بادشاه از انجا
عزیمت ایران نموده زن و فرزند را انجا سپرده تعاقب میرزا عسکری در رسیده اساس اسباب را
تاراج کرده و محمد اکبر را معه مادرش تقید بار برده بکابل فرستاد و بادشاه از سرحد قندهار بیرم خان را
با نامه [illegible] مجمل احوال خود پیش شاه طهماسب صفوی بایران فرستاد شاه برای [illegible] از استقبال
بیرم خان روانه کرده باعزاز نامه و نامه برادر طلب داشته بر مضمون مطلع شده آمدند [illegible] جواب باصواب
نوشت و این بیت در نامه درج کرد که صورت واقعه ایند هویدا می شود همای اوج سعادت
بدام ما افتد و چند روز بایت مژده [illegible] نموده بحکام خود در باره اعزاز و اکرام مهمان تمام کند

تمام نوشت و سلطان مراد میرزا به هرات باستقبال برآمد و در قزوین نیز به استقبال شد
بعد از آن تا به ایلاق سوالق مابین قزوین و اصفهان که شاه طهماسب برای شکار برآمده منتظر مهمان بود
قریب یک فرسخی بهرام میرزا و سام میرزا و قاضی جهان وزیر را فرستاد و تا بیرون خیمه خود شاه
دو تیر پرتاب با پیاده استقبال نمود و بکمال تکلف و تعظیم و اعزاز و مهمانی در هر منزل که در احوال شاه
طهماسب مفصل مرقوم رفته نمود و در بهارها و روزها سخن بدلداری پادشاه می گوشید و بریک مسند هر دو
پادشاه می نشستند و در سیر و شکار خاطرها مصروف داشتند و از نقد و جنس هر روزه نوعی صنعی
تازه و اختراع شده به تواضع نظر می آمد و اسپان عراقی و عربی با سازهای مروارید و زین های طلا
و مرصعی و جواهرات و طلا و نقره آلات و شتران و استران و خیمه و خرگاه پیشکش شد و بیرم خان از
علم و نقاره مرحمت شده و بخطاب خانخانان ارجمند مخاطب گشت همایون پادشاه نیز بعوض آن تواضع
الماسی که احوال او مرقوم رفت بوزن هشت مثقال با صد و پنجاه قطعه لعل بدخشانی که زیاده از محاصل
یکساله ایران بقیمت بودند تواضع شاه طهماسب نمود بعد از آنکه سرانجام رخصت بمیان آمد
خرج یکساله ضروری سفر ترتیب داده شاهزاده مراد را که دو ساله بود بطریق توره برای
قزلباش و ده هزار سوار قزلباش و ده هزار سوار رنگی خراسان همراه داده چند منزل مشایعت
نموده رخصت یکدیگر شدند و قرار یافت که بعد از فتح قلعه قندهار پادشاه ایران عاید
پادشاه از طرف مشهد و قزلباش از سمت دیگر آمده در توابع گرم سیر یکجا گردیدند پس اولا
دو سه قلعه خود در اگرفته محاصره قلعه قندهار کردند بعد محاصره شش ماه تسخیر گردید و قلعه حواله محمد مراد میرزا
شاه طهماسب نمودند اما چون لشکریان میخواستند که تا تسخیر کابل عیال خود ها را در قندهار بگذارند قلعه را

از ان

ایرانیان گفتند که الحال قلعه قندهار تنگ آمده بدون حکم ایران کسی را راه نمیدهند همعنی حرکت شاه
کردانند بیرم خان و غیره را گفت که باز قلعه را طرف بیایند مردم لشکر همراه که هوا خواه بودند شبانه
جمع شده وقت صبح که دروازه گشوده شده اند بزور در آمدند قلعه را متصرف شدند و در جنگ
راه عراق گرفت پادشاه معذرت همعنی قرا مواری قلعه دار شاه ایران نوشتند و بیرم خان
در قندهار گذاشته تسلیم قزلباشیه بود استماع توجه کابل نمودند و بتوقف میرزا کامران که میرزا هندال
را بسیار تنگ نمود لهذا میرزا هندال حاضر شده مورد مرحمت گشت و میرزا کامران در کابل بود
استقامت را به بنیاد رفته وقت شب جانب غزنین فرار کرد و میرزا هندال برادر مامور شد
و پادشاه در سنه نهصد و پنجاه و سه در کابل شده شاهزاده محمد اکبر را که در عمر چهار سالگی رسیده بود
دیده خوشنود شدند و از تخت جنان گریستند و بتوقف میرزا کامران نزد سلیم شاه
رفته مایوس گشته برگشته باز به کابل آمد پادشاه به ایلغار در رسیده محاصره کابل کرد میرزا کامران
باز نقد و جنسی گرفته فرار شد و میرزا عسکری که با وی همراه بود دستگیر شد و باز در کابل
شدند و باز فرار شدند تا التماس عفو جرایم نموده اقطاع یافتند و باز فرار نمودند و یکدفعه شبخون
بر پادشاه آمدند و میرزا هندال در آن شبخون که تعاقب او نموده بود زخمی شد و میرزا
کامران بتاراج افغانان آمده باز بحال تباه رجوع بحضور آوردند زیاده از سابق مورد
عنایات شده آخرها لشکر تراشیده باز با افغانان پیوسته خواست که ماده فساد شود
دفعه آخر که گرفتار گشت امرا فتوی قتل او دادند اما پادشاه قبول نفرموده او را میل در چشم کشیدند و باو
آن پادشاه ماسترضای او را در بحصول فایز شده و مدینه و ترسیدن تشریف برده و در راه

که متعاقب میرزا کامران نامور شده بود برگشته بر پادشاه شبیخون آورده بهزیمت گرد
و میرزا عسکری قبل از مکحول شدن میرزا کامران روانه بیت الله شده و در راه مابین شام و روم
فوت گشت میرزا کامران نیز رخصت بیت الله گرفته بوقت رخصت با هم آغوش و کنار شده
رقت ها نمودند و رخصت کردند که او سه حج بجا آورده همانجا وفات یافت القصه پادشاه بعد رفع
فساد برادران دو دفعه طرف بلخ و سیستان و کشمیر تشریف برده با مخالفان جنگ ها کرده
و بعضی جاها خود نیز زخم برداشته به کابل آمدند و در همین ولا مردم بر بیرم خان چیزی اتهام نمودند
پادشاه بقندهار رفته بیرم خان را از تهمت بری یافته همراه آوردند و چون اخبار شورش
هندوستان متواتر میرسید بنا بر آن شاهزاده محمد حکیم را با منعم خان در کابل گذاشته
در سنه نهصد و شصت و دو متوجه تسخیر دهلی از سر نو گردیدند چون نزدیک پنجاب نزول
رایات شد خبر رسانیدند که دیدن همایون اقبال صاحب مدار عدلی شاه با لکه سوار و دو هزار
فیل جنگی رسید پادشاه با وجود بودن ده پانزده هزار آدم با آن قلیل جماعت [illegible]
قلعه جات سر راه مثل قلعه رهتاس شاهزاده شیرخان و دو ابتال پور و غیره را مفتوح ساخته
بلاهور مقیم شد چندی متوقف مانده بیرم خان را بدفع شورش تاتار خان و هیبت خان
از طرف سکندر شاه سور با چهل هزار سوار می آمدند پیشتر فرستاد بیرم خان افغانان را هزیمت
داده بخطاب یار وفادار خانخانان سرفرازی یافت در همین ولا خبر رسید که خود سکندر شاه
با هفتاد و هشتاد هزار سوار می آید پس پادشاه نیز از لاهور برآمده شهزاده اکبر را بمقابله او فرستاد
بمقام سرهند مقابله شده بیرم خان فتح پادشاه دست داد و سکندر شاه شکست

یافت و شاهزاده و بیرم خان متعاقب او شتافت و پادشاه در سنه الیه داخل دهلی
شده به انتظام ممالک پرداخته ابو المعالی را حکومت پنجاب و سکندر خان را آگره عنایت شد
علی قلی خان را سنبهل و بیزدی بیگ خان را به دهلی متعین ساختند و خود بدولت [illegible]
روزی که آگره بودند هفتم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه بر بالای بام برای دیدن
کتابخانه برآمده وقت شام متوجه فرود آمدن بودند بر زینه دوم صدای اذان بگوش
رسید بپاس آداب اذان همانجا توقف کرده بعد استماع تمام اذان عزم فرود آمدن
نمودند عصای دستی در لباس پیچیده پای مبارک بلغزید از زینه افتادند ضربی اعظم
در سر آمد و چند قطره خون از گوش و بینی چکیده در همان حال حرفی چند بخط نوشته
پیش شاهزاده محمد اکبر فرستادند و بعد سه روز وفات یافتند در دهلی قدیم بمقبره خود
مدفون شدند همایون پادشاه از بام افتاد تاریخ این واقعه یافته اند گویند از زمین
شور شیون عظیم رو داد اتفاقاً یک شخصی را بلباس پادشاه ملبس نموده بار عام دادند و بعد چند روز
خطبه سلطنت بنام شاهزاده خواندند و تاج و تخت معه میرزا ابوالقاسم بن میرزا کامران
پیش شاهزاده محمد اکبر ارسال کردند ایام حیات پادشاه کمتری کم پنجاه سال سلطنت هندوستان
اول مرتبه ده سال و چند ماه و دوم دفعه یکسال و چند ماه ایام سلطنت کابل و قندهار و
بدخشان هشت سال و آن پادشاه از علوم ریاضی و هندسه ماهر بود و روز واردات خود
اخبار داده بود که امروز از آثار فلکی چنان مفهوم میشود که یکی از بزرگان حادثه عظیمی رو دهد
که عالم را اندوه گیرد و همت صحبت فضلا و علما داشتی و اهل سعادت ایشان را خواندی

و ارباب وزارت و ... را اهل مراد نام داشته روز یکشنبه و سه شنبه با ...

و اعیان صحبت میداشت و دوشنبه و چهارشنبه از اهل نجوم شنبه و پنجشنبه با اهل دیوان صحبت

میکرد و روز جمعه بار عام می‌نمود و چهار وزیر داشت خواجه عبدالملک که توشکخانه و آلات حرب بدو

متعلق بود مناسبت او به عنصر آتش می‌نمود و خواجه لطف الله که باورچیخانه و کارخانه‌ها

بدو متعلق بود او را به عنصر هوا مناسبت داده شربت خانه و دواخانه و میر بحری به خواجه حسن بود

او را به عنصر آب نسبت نموده و زراعات و عمارات به خواجه افضل الدین تعلق بود و به عنصر خاک

او را نسبت میداد و دوازده برج بنا نهاده بود و بحساب نجوم هر روز موافق

آن ستاره لباس می‌پوشید و می‌نشست و نقاره بر در دولت گذاشته اگر کسی را

دعوی کم می‌بود یک چوب میزد و اگر عدم حصول علوفه و غیره بود دو چوب و اگر دزدی مال و غیره بود

سه چوب و اگر خون بود چهار ضرب میزد و پادشاه بعد [illegible] می‌برد احتیاط

ذکر سلطنت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه

تولد آنجناب از بطن حمیده بانو مخاطب به مریم مکانی که از اولاد شیخ احمد جام است شب یکشنبه پنجم رجب

سنه نهصد و چهل و نه واقع شد از طرف سیه عالی قدر چنانچه مذکور گردیده هم [illegible]

سکندر خان [illegible] لاهور بود در عمر سیزده سالگی و نه ماه دوم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه

در قصبه کلانور توابع لاهور بعد شنیدن احوال انتقال حضرت آشیانی جزع و فزع بر خود [illegible] باهتمام بیرام خان بر تخت

جهانبانی جلوس فرموده منصب وکالت [illegible] و سپه‌سالاری بموجب وصیت نامه به بیرام خان

مرحمت شد چون هنوز استحکام سلطنت حضرت آشیانی نیز چنانچه باید نشده بود از تخت

افغانان

افغانان لودهی و سور و غیره که با هم مخالف بودند هر یک سر شورش برداشت و هیمون

وزیر شاه عدلی به آگره رسیده دار السلطنت را به محاصره و جنگ متصرف شد

سکندر خان حاکم آنجا به دهلی گریخته آمد و مردم را بجنگ سنبهل کشتن داد و تردی بیگ خان حاکم

دهلی نیز جنگ بصرفه ننموده هزیمت خورد و دهلی نیز بتصرف آن بدمآل آمد بعده [illegible] جمعیت [illegible]

روانه مقابله عرش آشیانی گردید پادشاه بیرم خان را طلب فرموده در خلوت اختیار به [illegible]

بخشیده فرمود که هر چه صلاح وقت باشد [illegible] امرای دیگر خواستند که پادشاه

بدستور حضرت جنت آشیانی به کابل نهضت نموده لشکری فراهم آورده از طرف هندوستان

آرد خانخانان بدان راضی نگردید و تردی بیگ خان را [illegible] فرار کرده بود از مقابله [illegible] گردن

زد هر چند بعضی امرای دیگر ناگوار [illegible] پادشاه [illegible] با هم [illegible]

پادشاه بود [illegible] استقلال خانخانان حسد [illegible] چون دایره دولت قریب پانی پت رسید

مقابله با امرا [illegible] طرفین [illegible] لشکر [illegible] هزیمت خورد و بار دوم هیمون نامور

با توپخانه بسیار و بالفعل زنجیر فیل مست مقابل شد و در محاربه به تیری بر چشم هیمون رسید و هیمون

دستگیر گردید و غنیمت فراوان بدست اهل اسلام آمد سرش را به کابل فرستاد و جسد

بدهلی بر دروازه آویختند و در همین وقت لشکر شاه اسمعیل به انتزاع قلعه قندهار رسید و خضر خان

حاکم لاهور از دست سکندر شاه هزیمت یافت پادشاه نهضت بدان طرف فرموده

و قلعه مانکوت را که سکندر شاه پناه بدانجا برده بود بعد محاصره شش ماه کار بر قلعگیان

تنگ ساخت [illegible] بدانجا رسید که سکندر شاه پسر کلان خود را [illegible]

فرستاده صلح خواست و حاضر حضور گشته رخصت بنگاله شد چون شهاب الدین
خان و احمد خان نیشاپوری و ادهم که پسر جوشان باهم آغا انگه طول سخنی از کمال قرب
و شوکت خانخانان و بی اختیاری پادشاه در مقام حسد بودند در خلوت بیشکار کاه بهره چند
کلمات عداوت آمیز از جانب خانخانان گوش گذار پادشاه می نمود و پادشاه اگرچه گوش
بکلام ایشان نمی نهاد اما خانخانان مطلع شده اول العذر و بعارض چندی از خیمه خود بر پیاده تا
روزی در لشکر جنگ فیلان واقع گردید فیل گریخته جانب خیمه خانخانان بی محابا بر آمده
باعث هنگامه بر پای در ... و بازار او شد اعنی خانخانان حمل بر اشاره پادشاه نموده
رنجش بهم رسانید آورد و در حضور پیغام فرستاد که معاندین عنوان سخن را بنفسط خاطر خواه خود اظهار
نموده‌اند باوجود آن پادشاه شمس الدین خان را برای تسلی خانخانان با اظهار مرحمت فرستاده
و بدلداری او کوشیدند و بدهلی رسیده خواهرزاده جنت آشیانی را که سلیمه سلطان بیگم
نام داشت بعقد آن امیر کبیر در آوردند ظهور این امر بر مدعیان معاندین بیشتر
ناگوار شد در همین ولا شاه‌هم بیگ نامی که از محبوبان جنت آشیانی بوده و پادشاه
او را ادب کرده بودند به خان زمان دکنی که از معتقدان خانخانان و شیعی مذهب
رفت خان زمان او را نوازش فرمود از حضور حکم باخراج او شد خان زمان اعنی را ناگوار
و هر چند خانخانان نیز او را در باب نصیحت نمود گوش نکرد لاجاره بنابر رضای پادشاه خانخانان
او را از خود جدا ساخت خان زمان به جای عبدالرحمن بیگ رفت و لولی معشوقه خود را هم
داد و بعد چندی آن لولی را به عبدالرحمن بیگ داده بنکاح او نمود روزی در همان نزدیکی

شاه‌هم بیگ آن لولی را باز از عبدالرحمن طلب نمود و ابا کرد چون مجلس شراب
فساد زیاده شد همراهان خان زمان که همرکاب شاه‌هم بیگ حاضر بودند عبدالرحمن را مجروح
ساختند موید بیگ عبدالرحمن در میان آمد باهم کار بجنگ کشید و خون گشت شاه‌هم
بیگ کشته شد عبدالرحمن و موید بیگ خود را نزد پیر محمد رسانیدند خان زمان آشفته شد
بقصد کشتن هر دو روانه شد پیر محمد اعنی الشیب بر خلاف خانخانان که از دیر نزاع داشت
قید داشته در حضور عرض نمود اعنی نیز حساد را دست آویز کردید و هم درین ولا خانخانان
بسبب بعضی اداهای خارج از ادب مصاحب بیگ خان را که ملازم موروثی دودمان تیموریه
بود بکشت جمله مقدمات باعث گرانی خاطر پادشاه گردید اگرچه خانخانان برای پیش آمد
خود بر قلعه گوالیاری اعانت فوج سرکار و بصرف مبلغ از خزانه پادشاهی جریده رفته آن
قلعه را که باز افغانان و راجه قدیم متصرف شده بودند بدست تسخیر آورده داخل قلمرو پادشاهی
نمود و هم برین نمط کوشش ... بیان جانب دهلی نمود اما معاندین که در پی بودند این کار خوش
خدمت او را بر طاق نهاده تمهید رسل و رسائل خانخانان با پادشاه ایران در حضور
ظاهر کرده و حضرت شاه غوث گوالیاری را نیز شریک فتنه انگیزی خود نموده قرار مزاج
پادشاه بران دادند که خانخانان را برای انتظام ملک در آگره گذاشته پادشاه به تهیه
شکار بیانه و ماه سکندره جانب دهلی رفتند و به حیله عیادت والده ماجده که در دهلی
بود و کسل مزاج داشتند رونق افزای دهلی گردیدند و در موقت معاندین بیرام خان
فرصت یافته عرض نمودند که از حرکت رایات عالیات بدین نواح خانخانان را از جانی

خواهد گشت امید دارم که ما را رخصت کعبة الله شود و درین ضمن بعضی مقدمات که گواه

دیگر کسان خاطرخواه دشمن نشین پادشاه نموده مزاج اقدس را بالمره متنفر از طرف

بیرام خان کردند و اینمقدمه طشت از بام افتاده بود وقتی که پادشاه از دهلی به اکره مراجعت

نمود خانخانان به تسخیر بلاد مالوه رخصت شد زمینداران آن نواح را خفیتاً پیغام عدم اطاعت

بیرام خان رفت و در آنجا کاری از بیرام خان بدین وجه بر نیامد با نعهده بهم بجنگ در خود را

گرفت آنهم درست نیفتاد بالاخر خانخانان تنگ آمده رخصت کعبة الله درخواست نموده پادشاه

نیز میر عبد اللطیف قزوینی را فرستاده پیغام دادند که بسبب ایام طفلی تا حال بیشتر مصروف

بسیر و شکار می بودم الحال خود متوجه کار و بار خلایق و سلطنت شدم و شما که عزم بیت الحرام

نموده‌اید دست از امور بنا کوتاه نمائید خانخانان فی الفور سامان امارت از قبیل

علم و نقاره وغیره به معتبران خود فرستاده و خود راه کعبة الله گرفت در هر منزل تا خسته

رسید از آنجا بود از نجهت مراجعت کرد از حضور ملا پیر محمد [illegible] او گردید لاجار بار خانخانان

سرو وجه نگاه داشت مردم نموده بقصد قندهار راه پنجاب گرفت اعنی لشکر بسیار موجب آزردگی

طبع پادشاه گردید در نوقت عرضی بیرم خان از نظر گذشت متضمن اینکه اگر شما نام حکم

که یکی از بنده‌های بی نام سر ما را بریده بر سر سنان برای عبرت دیگران نهد والا سر دادی

فوج از پیر محمد که از بنده‌های نمکخوار ما بود موقوف نموده به دیگری تفویض شود حقوق قدامی

خود را نیز تشریح و بسط داران درج نموده پادشاه پیر محمد را طلب حضور فرمودند

خان به لاهور لشکر کشی بعضی ساختند و مخفی حکم شد که اگر نافرمانی بیرم خان به مبنی گوشمال

نکن و بیرم خان که ایام او به تدارک بود از هر کس قندهاریان و لشکر [illegible] خود

و امانت‌های خود طلب می نمود نتیجه بالعکس شد اما نوبت جنگ [illegible] شمس الدین محمد خان

و خانخانان با فوج پادشاهی جنگ ساخته مرا هر دو شکست خورد [illegible] منعم خان

سرفراز شده متوجه بیرم خان در لکی حکم شد [illegible] از آن طرف [illegible] بیرم خان

۱۵

و میکردند اما بیرم خان از کمال عبودیت هر دو دست بسته و رومال به گردن انداخته

خود را در حضور رسانید و سر پای پادشاه گذاشت [illegible] گریه کنان [illegible] پادشاه

مرحمت نموده فرمودند که حق خدمتگذاری تو بر ماست اگر اراده نوکری داری جاگیر کالپی و چندیری

اقطاع مقرر کنیم و اگر در حضور باشی از تو غافل نخواهیم بود و اگر اراده بیت الله داری

خواهم نمود بیرم خان بعد از عفو تقصیر رخصت خواست پنجاه هزار روپیه [illegible]

روانه بیت الله فرمودند اتفاق واقعه در سنه نهصد و شصت و چهار بود در راه قریب پتن

گجرات افغانی مبارک خان نامی که در جنگ ماچهیواره پدرش بر دست بیرم خان کشته شده

بود بنابر باز خواست کینه دیرینه غافل خود را رسانیده بیک زخم کارش ساخت و افغانان

دیگر اسباب را غارت کردند و میرزا عبد الرحیم پسرش به سلیمه سلطان بیگم در حضور آمدند

پادشاه سلیمه سلطان را که دختر عم خود بود در نکاح خود آوردند القصه بعد از آن

ادهم خان و پیر محمد بر مالوا متعین شدند باز بهادر فرمانروای آنجا شکست خورد و زن معشوقه

او که روپمتی نام داشت که به دیمنی و صاحب تصانیف و با عصمت بود خود را مسموم نمود و

اسباب بسیار به دست لشکریان پادشاهی [illegible] ادهم خان طلبی از آن در حضور نفرستاد و بقیه

خود متصرف شده خواست که تسخیر قلاع آن حدود نماید بادشاه از استخبار آن
برآمده بطریق ایلغار ده دوازده کروه در یک روز طی کرده با چهار پانصد سوار جلو ریز
قلعه گاگرون را متصرف گشت و او نیز جان نظر به خرابی ابر و همه اسباب غنیمت را بدست آورد
تقصیرات او معاف شد حکومت آنجا به میر محمد خان مرحمت گشت و خود متوجه الجزیره آگره
نهضت فرموده و به مولانا عهده وکالت بخان اعظم مرحمت شد و تودرمل که در هنگام
وزارت بود وست [illegible] بیان بعضی اختراع قوانین

بیان بعضی اختراع قوانین

تودرمل یکی آنکه چون مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمع بندی محال و حاصل
و علوفه نوکران راجه ها و بادشاهان بر پول سیاه بحساب تنکه بود و مسکوک نقره اینکه
سکه شده مخصوص برای انعام ایلچیان و نظربان مسند [illegible] عام نه بود بجای
نقره فروخته میشد تودرمل روپیه یازده ماشه قرار داده فی روپیه چهل دام موافق [illegible]
و اجوره سکه پول سیاه که مراد از یک فلوس است مقرر کرده و در تنخواه و جمع بندی [illegible]
جاری کرد و دفتر حفظ نمود و این عمل را نقدی و جمع بندی نامیده و دفع محصولات [illegible]
نموده مقرر کرد که اجناس ربیع و خریف نصفی در سرکار و نصفی بر رعایا مقرر کرد و از [illegible]
و تنباکو و افیون وغیره که محتاج به چاه و کار [illegible] ششم و پنجم و هفتم [illegible]
این را عمل بتائی نامند و آنچه بطریق نقدی بموجب جمع بندی سطوره زر نقد از رعایا
می گرفت هر جنس را فی بیگه [illegible] ده شاهجهانی است و این نیز [illegible]
کرده او ست چه جریب برای پیمایش [illegible] تودرمل مقرر نموده بدین طور که بیگه الهی چهل [illegible] دو

چون میانه نو برین نمط سه درعه در طول و سه درعه در عرض یک بسوه و شصت درعه در طول
و شصت درعه در عرض یک بیگه میشود و زر نقد که دستور العمل بموجب بیگه است بجای نصفی
و بجای ثلث و بجای چهارم مقرر گشت آنرا زر هاره نامند تا حال در دفاتر قانونگویان
ثبت می شود و تفصیل آن از دفتر و دیم تحریر ساخته ام و رعایا مستقیم الاحوال گردید
بر دو قسم زمین بنجر که مراد از اراضی نا مزروعه است و آن نیز به اختلاف بنجر و چچر
و پولج و باره مقرر نمود یعنی بنجر آنکه از چند سال افتاده باشد و چچر آنکه از دو سال
زراعت نشده باشد و پولج آنکه از یکسال افتاده باشد و همچنین در دفتر اصل [illegible]
و قرین و خالصه [illegible] نمود و چهره سپاه و اسب و فیل نوشتن اختراع کرده و ده
سال فصلی رواج داد که مذکور آن نیز بجای خود خواهد آمد القصه بعد چندی عروج
بادشاه به مهم راجه بهارمل که از نامداران زمینداران هندوستان بود [illegible]
او پیر از [illegible] ملکی معتبر [illegible] خود و تحایف فرستاد و پس ازان شرف الدین
حسین [illegible] تسخیر ملک راجه مالدیو که از اجداد راجه جسونت سنگه است و سلاطین دهلی
رجوع نمی آورد [illegible] استظهار [illegible] قلعه جوده پور [illegible] محاصره نمودند راجه حصار
شده از قلعه جوده پور مورچال و نقب دوانیدند آنگاه راجه امان خواست و قرار یافت
که پسر او [illegible] حاضر شود و باز گشت [illegible] کرده پسر او راجه مالدیو [illegible]
رجوع کرد و قلعه بعد جنگ مفتوح شد [illegible] باز بهادر راجه مالوه که بعد فرار [illegible]
[illegible] برهان پور پناه برده بود پیر محمد خان سردار لشکر بادشاهی را شکست داده [illegible]

جنگ کرده باشند فرار شده و خود باز بملک خود آمده پادشاه عبدالله خان اوزبک
را بر او تعین فرموده او بتعاقب او پرداخته در قلعه سیاهکر او را شکست داد
در سنوات ایلچی ایران بعد از مقدمات فتنها رسیده دو لکه روپیه و جواهر و خلعت و اسپ با زین
انعام یافت و در همین ایام خان اعظم کوکه از دست برادر خود ادهم خان کشته شده و شورها
ادهم خان آغاز کرده بود تا بموجب حکم او را از بالاخانه بزیر انداختند که جان تسلیم نمود
فولاد نامی غلام شرف الدین حسین در سر سوگ تیری بر پادشاه انداخت و با این قصور کشته شد
در سنه نهصد و هفتاد و سه بنای قلعه اکره که ساخته سکندر لودی بود از تعمیر از سنگ سرخ نموده مبالغ
آن موی مسجد از سنگ مرمر ساختند و در عرض هفت سال و در سنه نهصد و هشتاد عمارت اتمام یافت
روپیه بران قلعه صرف شده سه هزار در عدد دور قلعه و سی درعه ارتفاع و ده درعه
عرض دیوار عرض خندق سی درعه عمق خندق دوازده درعه ساخته دیوان عام و خاص و شش محل وغیره
ترتیب داده اند و اکبرآباد نام نهادند لیکن استحکام و اجرای این نام از عهد شاه جهان گردید
در ... از اخبار بنگاله واضح شد که خانزمان و بهادرخان حکام شرقی جمعیت بهم رسانیده یاغی
شدند پادشاه بی آنکه حرف هم بر زبان آرند بطریق یلغار سوار شده جلوریز بسر او رفته بعد جنگ
مادر خود را شفاعت فرستاده امان خواست و املاک باقطاع مادر بخشیده او را حکم حاضر
ماندن در حضور کردند باز هر دو برادر شورش نموده والده خود را از دست حاکم جونپور
که از طرف پادشاه بود خلاص کرده گرفتند و در ملک تصرف نمودند و هم درین سال در اطراف
پنجاب فسادی واقع شده میرزا سلیمان کابل خطبه و سکه بنام خود کرده و میرزا محمد حکیم را در جنگ شکست داد

سر خود ملک خود جمع کرده پادشاه عبدالرحیم پسر بیرم خان را که [illegible] بجانب [illegible]
و از طرف میرزا محمد حکیم بعد فرار شدن باز استقلال آورده بکابل رسیده متصرف شده باز
بیهوده نموده یلغار کرده بجانب شرقی آمده خانزمان را بکشت و بهادرخان را دستگیر

۱۷

نموده بجهالت اصلاح نموده بعد از آن بطرف اقارب خود که در جانب مالوه اجتماع نموده بودند
متوجه شده [illegible] میرزا الغ بیرون و میرزا حسین نشان بطرف احمدآباد گجرات و خاندیس آواره شدند
پس پادشاه متوجه تسخیر قلعه چتور [illegible] گردیده با وجود جمعیت دو لکه سوار و پیاده لشکر
حقیقتا از هیبت خورده جانب کوهستان [illegible] که مشهور به اودیپور خواهد بخت
باز فتح کرده که بر روی خاندان صاحبقران شمشیر کشیده و انکار [illegible]
او استحکام قلعه پرداخت و جنگی دیگر محاصره کرده [illegible]
پادشاه [illegible] شده اطفال و زنان را جوهر نموده و اسباب را سوختند و از قلعه بر آمده
بمقابل شدند و آخر شکست یافته کشته شدند آن قلعه بعهد علاء الدین خلجی که صاحب چهار لکه سوار بود و
دوازده سال محاصره کرده بود و دوم بدست سلطان بهادر گجراتی سیوم در عهد اکبری مفتوح شده و دیگر
بار [illegible] دست نداده و فیل [illegible] و آتش داده صد کلان [illegible]
گروه رسیده بود و بعد تسخیر آنجا متوجه تسخیر قلعه رنتهنبور شدند و از آنجا بزیارت اجمیر شریف رسیده اگره رسیده
بخدمت شیخ سلیم چشتی که از معروفان آن عهد بود و از اگره چهار کروه مسکن شیخ رسیده بود التماس تولد
فرزند نمودند بشرط آنکه [illegible] سلیم [illegible] نمودند از دعای شیخ آثار حمل در حرم [illegible] بعد ایام
فرزند سعادتمند پیدا شده و سلطان سلیم موسوم گشت پادشاه بزیارت شیخ شتافته
انعام مناسب فتح مهم [illegible] بمکان فتح پور بنام نهادند عمارات عظیم بنا نمود

که به اطلاع کامل خبر رسید اتحاد رام چند حاکم انجا رسیده و در عنوان شاهزاده سلطان محمد بوله یافت و درین سال راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چیلم و چند و سمیر والد مالدیو جهت دختر راجه کلیان مل حاضر شدند و آن عفیفه داخل حرم شاهنشاهی گردید و بدان نوشته جهت ادای خان
وزیر سلطان مظفر گجراتی که در لطر هندی بجهت خودی مانده دریافت شد که برگاه عنایت توجه بالطاف نهضت فرماید ملک احمداباد خالصه پادشاه او لا بر محمد خان ازو ستادند او بر دست
حاکم سروهی از ضرب خنجر بدعا کشته شد پادشاه بعد اطلاع آن خود متوجه گشته در راه تولد دانیال
میرزا گردید و در سنه نهصد و هشتاد و نه به پتن احمداباد رسیده با استمالت رعایا متصرف انجا
گشته و در گجرات سید احمد بارهه را مقرر کرده نزدیک احمداباد آمد سلطان مظفر بدولت ملازمت نموده
مورد مرحمت و مخاطب به طوخان شد و بی جنگ ملک بتصرف آمد احوال ان در سلطنت گجرات
مرقوم رفته القصه بعد الفراغ از انجا به تنبیه ابراهیم میرزا و حسن میرزا که بجانب بهروچ و کنبهایت مصدر
فساد بودند بطریق ایلغار در رسیده جنگی صعب نموده فتح کرده چندی بسر در ناشور
جانب بندر سورت نهضت فرمودند و قلعه انجا که متصرف گلرخ بیگم دختر میرزا کامران
وی بسر خود را گرفته فرار نمود و قلعه بتصرف ملازمان پادشاهی آمد میرزایان باز در پتن شورش
نمودند چون خبر نهضت پادشاهی شنیدند باز بگوشه خزیدند پادشاه باز متوجه اگره شده فوجی بر
ملک بنگ تعین فرمود در بنولا ابراهیم میرزا بر دست ملوخان کشته شد سرش در حضور رسید
بر دروازه اگره اویختند و مسعود میرزا نیز گرفتار شده در قلعه گوالیار محبوس گشت از وقایع
گجرات بظهور پیوست که اختیار الملک گجراتی باتفاق محمد حسین میرزا لشکرها جمع ساخته
محاصره احمداباد نمود پادشاه اول فوجی تعین فرمود و بعد فوج با وجود تاکید بلیغ برفتن ایلغار در رفته بود

و اخبار روز کمی پادشاه به گجرات نیز به هرکاره ها اخبار گجرات رسیده بود که پادشاه
بنفس نفیس بسواری جمازه ها از دار الخلافه راه دور به روز طی نموده بطریق تمام حالکه نیز از اینها د
برق در رسیده و جنگی بسیار صعب میان آمد حسین میرزا با وجود جمعیت کثیر از میدان باده
که در آن وقت دو صد جمازه سوار بیش نبودند و آنهم خسته و مانده بودند بگریخت و بهنگام
گریز اسب او از اسکندری خورده بیفتاد و بدست لشکریان گرفتار گشته هنوز دم
ناسوده بودند ملک نفس هم گرفته بودند که فوج اختیار الملک رسید پادشاه لباس پوشیده
از آفتاب پناه گرفته بودند که مقابله نموده و درین وقت خان اعظم نیز با فوجی که در شهر محصور
بود در رسید و اختیار الملک کشته شد و نسیم فتح بر پرچم رایات اکبری وزید
و این فتح باعث کمال نام آوری و رعب در دلهای خلایق و مفسدان خود سر
گردید حسن میرزا را بعد گرفتاری قتل کردند و سید احمد را باز در احمداباد گذاشته
به اگره نهضت کردند درین ایام علمای مذاهب مختلفه به اجتهاد پادشاه کرده محضری
محضری به خط خود نوشتند خلاصه اینکه الله اکبر مقصود از شنیدن این معانی
دیگر هندوستان ضیائث عن الحدثان بمیامن معدلت سلطان تربیت جهانبانان
بامن و امان و مدار معدلت و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام خصوص مشایخ
عرفان شعار و علمای دقایق اثار که اویان بادیه نجات و سالکان مسالک اولوالعلم
و درجات اند از عرب و عجم رو بدین بوم نهاده اند و توطن ورزیده خاطر نموده
و جمهور علمای فحول که جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول اند

و صدق و صیانت انصاف دارند بعد از تدبر وافی و تامل کافی در غوامض معانی آیه کریمه
اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم و احادیث صحیحه انّ
احبّ الناس الی الله یوم القیامة و اقربهم مجلساً امام عادل و من
و من یطع الله فقد اطاعنی و من یعص الامیر فقد عصانی و عدل
ساعة من عبادة ستین سنة لقیام لیلها و صیام نهارها و
غیر ذلک من الشواهد العقلیة و الدلایل النقلیة قرار داده حکم نمودند
که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام کهف الانام
امیر المؤمنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابداً اعدل
و اعقل و اعلم بالله اند بنا بر آن اگر مسئله از مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیهاست بذهن ثاقب
و فکر صائب خود یک جانب از اختلاف به جهت تسهیل معیشت بنی آدم و انتظام مصلحت عالم اختیار
نموده به آن جانب حکم فرمایند آن جانب متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کافه انام لازم
است و ایضاً اگر به موجب رای صواب نمای خود حکمی از احکام قرار دهند که مخالف نص نباشد
و سبب ترفیه عالمیان گردد عمل بر آن نمودن بر همه کس لازم و متحتم است و مخالفت از آن موجب
سخط اخروی و خسران دینی و دنیوی است این مسطور صدق و فور حسبة لله و اظهاراً لاجرای حقوق
الاسلام بمحضر علمای دین متین و فقهای مهتدین تحریر یافت تذکرة للعالمین و تبصرة للحاضرین
و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسع مائه مسائلی که در صدر و گرفتن محضر
و اتفاق مقرر شده حرره عبد الله سلطانپوری و حرره عبد النبی صدر و مبارک ناگوری

و قاضی جلال الدین و قاضی بدخشی و صدر جهان اگرچه عموم برایا بودند شهادت و تسلیم
و پادشاه در صباح فتح پور بعضی بنفس خطبه خواندند و آن قصیده ابو التصنیف علامی فیضی که
ام آنکه ما را خسروی داد دل دانا و بازوی قوی داد بود وصفش ز حد فهم برتر
تعالی شأنه الله اکبر و آن پادشاه در اوقات اتمام به تغیر طبیعت نمودند و ابو الفضل مفصل
نوشته و باعث آن چند نوع است یکی آنکه چندی پادشاه در طریق دانشمندان شرعی
کار فرما آن قوم را در قبول منع منکر چنان یافته بود که سجال الدین چندین
را حکم نا باخود داده و بعد ایشان علیهم السلام بر اظهار معجزات نبوت کرده اند و
و دیوان همت می گمارند تا حال گرد نوع کار فرو نشسته و را اکلاً این دعوی که در
منظر دوم آنکه از عموم مردم برگروهی کامیاب و دولت می گشتند خصوص آمدن
و استعمال نماخذ سلطنت به سلطان را از جابر و سیوم سن آمدن ایشان و ذکر
سنی و علما انداخت و اظهار تو ایشان از آن که ان مخفی گفته سبب علما جام
یافتن از نهج و الشواهد شکاه سلطنت و رسیدن به امارت بجابر مصالح دولت
و در آن جا معلوم میشود و اکبر پادشاه در تغیر کی اعظم عهد سلطنت و مذهب رو داده در حد از دیگر
معتبره و روایت شده در جلد اول این کتاب مذکور رفته اگر خواهند به آن جمع اعظم
کوکلتاش از راه گستاخی بنصایح بجوانخته از احدا ابو عرضه نوشت که شما امید خواهان دین
رسانده و پادشاه بجمعه به نام عاقبت اندیشی اسباب خسته نموده اند که کدام پادشاه دعوی
نبوت کرده ...
و علمای ... طالب ... از اخبار ... کرده ...

دشاه پرداخت و بادشاه بعد ازانکه خان اعظم به مهمات ته‌ته رفت شاهزاده
مراد را به اتالیقی صادق محمد خان به صوبه احمدآباد و شاهرخ میرزا را صوبه مالوه داد
و درین سال از فتوحات بنگاله چهار پانصد شتر خزانه و اسیران برسم ارمغان
رسیدند و سلطان حسین میرزا نبیره شاه اسمعیل صفوی که کلید قلعه قندهار را که
از هجوم مخالفان تنگ آمده بود رسیده پنج هزاری منصب که بالاتر ازان تا آن وقت
منصبی نبود و حکومت ملتان یافت و درین سال خانخانان مع شاهزاده
دانیال تسخیر دکهن رفت و چون برهان نظام شاه مرده و تفرقه در دکهنیان افتاده
بود و هر دو شد جانب بیان تسخیر عزم آمده بود تا فوج به برهانپور رسید راجه علیخان
حاکم اسیر را به خود متفق ساخته نزدیک دولت آباد رسیدند صلاح دکهنیان ترک
و مخالفت مقبول مناسب ندیده با وجود طلب ورای آن شدند که چاند بی بی
را که وارث ریاست احمدنگر و صاحب عصمت و شجاعت بود برآورده به مقابله
جنگ با شاهزاده دانیال و خانخانان کردند و با وصف نقب دادن قلعه چاند
بی بی آبهای بسیار در نقب ریخت و محافظت قلعه مردانه وار نمود و رسد غله شد که
آخر الامر مصالحه کرده صوبه برار با بعضی پرگنات احمدآباد حواله شاهزاده نمود
و فوج سرکار معاودت کرده در برار آمده قصبه شاه پور آباد کردند و مصلحتاً عقد شاهزاده
دانیال با دختر راجه علیخان برهانپوری بستند و بعرضه سهیل خان با چاند بی بی
و جمعیت بسیار لشکر کشید خانخانان بمدافعه برآمد راجه علیخان و رام چند را با دو
سوار یکبار آمدند و خانخانان هزیمت یافت اما از جای خود حرکت نکرد تا شام

بجای ایستاده بود و وقت شام مشعلی چند در لار دو سهیل خان روشن شد
خانخانان جمعیت منتشر فراهم آورده کوس شادیانه نواخته شبخون آورد
فوج سهیل خان بگریخت و اوگسته شد و غنیمت های رفته معه شی زاید بدست
خانخانان افتاد چون در میان خانخانان و صادق محمد خان رنجشی بمیان آمد
شاهزاده از جانب خانخانان گنید کی مزاج ... خانخانان در حضور رسید و قلعه
ماهور و گاویل بعلاقه نظام الملکی بدست آورده بمور مراجعت گشت و دکهنیان اکثر
ملک دفعه خود قابض شدند و نظم و نسق برخواست لهذا بادشاه بار دیگر خانخانان
را به اضافه و خلعت سرفراز کرده دختر او را به عقد شاهزاده دانیال آورده
با صاحب اختیار مهم دکهن نمود بعد ازان انتظام اکره و دهلی تا مهم راناهای ...
شاهزاده سلیم مفوض شده و بادشاه خود با همشاد سوار بمهم دکهن عزم نمود چون
از پسر راجه علیخان اطاعت قرار واقعی ظهور نرسید او لالا احمدنگر را محاصره کرده
برسال با تمهید اول آن که بخت سلطان بهادر قلعه را خالی کرده داد و دفاین بسیار
که از عهد آسا اهیر که بانی قلعه اسیر بود بدست آمد و در همین وقت تهنیت نامه از جانب شاه
عادل والی بیجاپور رسید و عقد شاهزاده دانیال با قبول حکم دختر عادل شاه
بیجاپوری واقعه گشت بعد ریولالا اخبار شورش شاهزاده سلیم در حوالی اگره
انتشار یافت بادشاه مهم دکهن شاهزاده دانیال و خانخانان گذاشته
خود مراجعت فرمود چون شاهزاده سلیم بانتظام اگره و دهلی و مهم راناها معین شده بود

را بالفعل شکست یافتن در خیال نیاورده بود در همین وقت در اطراف بنگاله شورش [illegible]
واقعه شد راجه مانسنگه را بمهمات سرحد تعین نموده باغوای کوته اندیشان
شاهزاده سلیم بفکر تاج و تخت افتاد و قلیچ خان قلعه دار آگره به تذرو درآمد [illegible]
اطاعت نمود و بدستور بر قلعه داری سرفراز ماند مریم مکانی جده شاهزاده خود بجهت
الزامی مادر شاهزاده بصحبت پیش آمده از آگره بر آمد شاهزاده سلیم از کمال
خجلت ملاقات ناساخته جرگه نشسته براه اله آباد گرفت و لشکر را براه [illegible]
و ستاد در الله آباد رسیده عمال و حکام پادشاهی را بر طرف ساخته حکام خود
نصب نموده صوبه بهار شیخ خوبو نام کوکه را بخطاب قطب الدین خان و سرفراز نمود
بالاد بنگ و سرکار کالپی به تصرف [illegible] نموده کسی [illegible] بعضی جاگیر
پادشاهی متصرف آمد و پادشاه محمد شریف نامی را که همنشین و هم مکتب شاهزاده
سلیم بود معه نامه محبت آمیز فرستاد و شاهزاده او را از پیش خود [illegible]
وکیل السلطنت کرد و پادشاه خود متوجه آگره شد شاهزاده زیاده تر برگرداندن
لشکر کوشید اما پادشاه بسبب فرط محبت فرزند معطل در بند ول کردن
فرزند به بنده نامه طلب باشتیاق تمام نوشت شاهزاده به تجمیع سپاه کوشید
و اخبار حاضر شدن در حضور مشهور شد اما دعا از دست برد شاهزاده
و لشکریان شاهزاده خصوصا عمال آصف خان که آماده در جاگیر او بودند [illegible]
آمدند پادشاه به فرزند نوشت که اگر آمدن در حضور میخواهد بدستور قدیم با آدم [illegible]

مختصر بیاید و الا ما که وساوس شیطانی برای بیرون خاطر [illegible] باز به اله آباد مراجعت
نماید شاهزاده عوض عذر آمیز نوشت و باز به اله آباد مراجعت نمود پادشاه فرمان
عطای صوبه بنگاله و اوریسه بطریق اقطاع بنام فرزند نوشته و به رفق و مدارا
کوشید و شاهزاده بدستور سلاطین در عطای منصب و خطاب و نقاره و تغیر و تبدیل
جاگیرات مردم پرداخت در همین وقت شیخ ابو الفضل از دکن در حضور مراجعت نمود
شاهزاده که از او متوهم بود به نرسنگه دیو بندیله راجه فرستاد که سد راه او شود
او بموجب فرموده شاهزاده کار شیخ ابو الفضل در راه تمام کرد آنگاه پادشاه بیگم الزمانی
مهد علیا را برای تسکین و آوردن فرزند معه تحف و هدایا فرستاد مهد علیا شاهزاده را به عفو
جرایم مژده داد و در کوالیار آورده و مریم مکانی نیز با نشان پادشاه تا منزل [illegible] پیشتر رفته
آورده و پادشاه خود در خانه مهد علیا آمده فرزند را در کنار گرفت و بسیار مهربانی نمود و [illegible]
و هفت صد فیل پیشکش قبول نمود و ولیعهد ساخته باز بر مهم رانا فرستاد شاهزاده کوچ نمود
برآمد متعهدیان سرکار در سربراهی مبلغ مهم تامل نمودند شاهزاده باز به دل شکنی
شکایت نوشت و رفتن جاگیر خود درخواست نمود پادشاه باجازت قبول فرمود و فرزند
غرض گویان را جانب شاهزاده مزاج پادشاه را انحراف می نمودند پادشاه از کمال اولا
بعکس تحفه و تحایف و خلعت نیمه آستین پوست روباه سفید که بسیار تحفه بود
و دیگر تحف بی هم به استمالت خاطر فرزند میکوشید و شاهزاده در اله آباد رسیده
بطریقه سابق اجرا کرد در همین وقت عبد الله خان نامی از رفقای شاهزاده در حضور

بپوست و متواتر نامهای عمال و جاگیرداران رسید و از اخبار دور مانت رسید که شاهزاده بعضی
ناحق کرده و اکثر شراب و افیون استعمال دارد و ملک از ضبط او بیرون رفت این امور
را گران آمده حضرت عرش آشیانی ابوالفضل را از راه دریا طلب نمود در آمدن اتفاقا کشته به رنگ شکسته
و آب باران بر دور شور رسیدن گرفت هیچ چاره نماند جمعی که از آن جا بیامدند
بود زیاده بیرون آمدن از شدت باران بود نشستند و در حرم مکان ها صلح کرده بود از
داد بعد اخبار رحلت شاهزاده زیاده بیمار رفته بود و چاره نبود بادشاه بر بود در حرم مکان
مراجعت نمود همان روز در حرم مکان استقبال نمود بادشاه نزدیکی نزد آمده نعش لیالی داده
تمام بر داشت روز سیوم بتبدیل رخت کرده و امرای بزرگ نزد آنجا دلنشین لیالی نمود
نمود بودند انها و خلعت داده حسن و بیخ شاهزاده رسید برای بر آوردن جده
جرم خود اراده حضور نمود بعد رسیدن او بادشاه همان عنایت بیدری ملحوظ داشته
الماس حقیقت که در دیده داشت با بسکنی های دیگر گذرانیده شاهزاده قبول نمود
دست شاهزاده گرفته در حرم سرا آمده کلمات عتاب و شفقت بر زبان رانده و خود
التفات ها به جای خلیل و در مزاج شاهزاده یافته بهر الشت والهندی در
بار آن باشند ناحکما بعد اوایل بر دو آمدند اما از نعمات اهل حرم حاکم بر دو آمدن شد
رفت خاطر غبار ملال از چهره شاهزاده نشستند و بعد از دفاع کلی
شد شاهزاده و اقبال استقلال نمود بادشاه بجوار شدن اینجا جراح از
برگشت و در کلی تا الف روز بروز رفت و حرارت و ضعف لاحق گردید

نمی نمود چون از بیم بادشاه ظاهر گردید شاهزاده خسرو پسر شاهزاده سلیم که دختر خان
اعظم کوکلتاش و خواهرزاده راجه مانسنگه او منسوب بود هر دو امیر کلان انکه بادشاه
از جانب شاهزاده سلیم رنجش داشت به فکر ولیعهدی خسرو افتادند شاهزاده سلیم بزرگ
هیمنت بعد رفتن بیرون قلعه بحویلی خود جماعه نشین شد و به هوشیاری خود و نیکو شنید شاهزاده
خرم ملازمت پدر بزرگوار خود قبول نمود از روی شب روزی هیمنت جد بزرگوار خود بیمار در
۲۲
وقت امرای دیگر جانب عالی و بعد راجه مانسنگه را بجو بر داری بنگاله و ما بعده رخصت کرده
شاهزاده سلیم بعد رفتن راجه به قلعه آمده ضبط و نسق بدرقه و خانه بخشی نمود همان روز
بیرون نوبت بادشاه در شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الاول سنه هزار و چهارده به عالم آخرت
پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود جد حضرت بابا و شیخ عبدالحق و مولوی چند علماء این بوده
بوده بنیاد از صد جلد کتاب در عهد آنحضرت در دارالسلطنت تصنیف و تالیف شد
از شعرای عربی و فیضی و حکیم ابوالفتح و دیگر صاحب کمالات ایران و توران هر گاه در هندوستان
این قدر جمع شده بودند خاص بودند و ترتیب کشتی های پر از خزانه در هیچ ... دوازده هزار
اسپ ... و هزار بوز در صید خانه و هفتصد در ده ... هر صد و هفتاد
... پنجصد ... و سیصد ... بیست نفر و دیگر ... آن را کرد ... موجود
... کتاب ... الخبار ... کتاب ... خان و ...
... الاول اکبر بادشاه از کتاب ... السلاطین
... نشسته ... از آن ... از حاشیه ... اول ... الدین

ها نشسته و قرابت او به حضرت عبیدالله احراری می‌رسید از طرف عبدالله خان والی کاشغر با تحف
و هدایا آمد و محمود علی حبیب و شتر [illegible] اسطرلاب [illegible] پادشاه را نام زد او کرده بودند دیگر آنکه
ایلچیان عادلشاه از قلعه کانگران پادشاه شهری بدخشان محمود نگار و [illegible] یوسف کشمیری که در نهانی
قائم کرده بودند دیگر آنکه روزی در جنگ فیل به فیل مست بر آمده جنگ بازنده فیل [illegible] بعد میرزا یوسف داد
مع برادر شکارگاه روزی [illegible] گرفتار فیلان شد اول او در یک زنجیر دوم او در نیم زنجیر
هاشم نیز فیل صحرایی شد و چون از دست گرفته در مکان انداخته و از این فیلخانه نمود بنده دیگر آنکه
معمر عمارت قلعه الهاباد و چهار بیوت [illegible] او دلکان با اسکندرخان و خانزمان
سر لشکر [illegible] الطرف بوده اند و الفاق [illegible] پادشاه و [illegible] کرده بودند عمارت [illegible]
و مع همراهی چو بیوت شیخ خان ساخته شد [illegible] بنداز دو [illegible] ایام [illegible] و ادولی
سلطنت کرده بود و هدایا [illegible] کار اوده به دست محمد قلیخان مفتوح شد و از جانب [illegible]
نمود و دل کار [illegible] خواص انداخته [illegible] و [illegible] داماد [illegible] نمود و [illegible]
در [illegible] و در سال [illegible] جلوس [illegible] در دولتخانه [illegible]
آمده پر کرده و در سال [illegible] جلوس یوسف خان [illegible] کشمیر از دست
به ایام [illegible] قاسم خان در آنجا [illegible] کشمیر [illegible]
داده خطبه به نام پادشاه خواند و در سال [illegible] [illegible] فرمان [illegible]
شاهزاده ها و [illegible] در [illegible] حکایت [illegible] عرض [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] حاکم شود [illegible] از ده ساله [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] حکیم [illegible] نکنند و در [illegible] خان عرض نمود و [illegible]
[illegible] کیج [illegible] نمود [illegible] عرض کرده حکم شد [illegible]
یکی از خوان احسان [illegible] خان طعام [illegible] یوسف خان [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] گذشته باشند [illegible] عرض کرده حکم شد [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] باشند قاسم خان [illegible]
[illegible] ۲۴ [illegible]
کرده [illegible] ابوالفتح عرض کرده [illegible]
[illegible] مقبول افتاده [illegible] اجرا یافت
و [illegible] در سال [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] پادشاه عازم کشمیر گردید [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
[illegible] حضور [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] حکیم ابوالفتح [illegible]
کرده حکم [illegible] شده [illegible]
[illegible] ایلچیان [illegible]

از [illegible] گشته از آسمان افتاده‌اند [illegible]

[illegible] دیده و گوشت آنها [illegible] ماه خورده و در هر خانه چند از آنها [illegible] میشد

و بر [illegible] بهتر نبود و بر [illegible] انسان [illegible] و در همان سال [illegible]

[illegible] داد در [illegible] در سال [illegible] حکیم علی گیلانی

[illegible] در خانه خود آورد [illegible] در خانه [illegible]

[illegible] و دیگر اسباب [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] در آن منزل رفته [illegible] در همان سال جهانگیری

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] پادشاه [illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] در تخت [illegible] محمد اکبر پادشاه غازی [illegible]

[illegible] قلعه لاهور و قلعه [illegible] و قلعه [illegible]

[illegible] دهلی [illegible]

[illegible] پادشاه جلال الدین محمد [illegible] وداع کردن [illegible]

مدت حیات شصت و چهار سال و چند ماه [illegible] اکبرآباد [illegible]

[illegible] از سنگ سرخ و [illegible] از سنگ سفید [illegible]

[illegible] گنبد [illegible]

[illegible]

از این پس بعد کنون بخت جستن نمود جهان ای برادر نماند بکس دل [illegible]

جهان آفرین بند دل [illegible] جلوس [illegible] ابوالمظفر نور الدین جهانگیر پادشاه غازی بر تخت [illegible]

بستم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده روز پنجشنبه در اکبرآباد بر تخت نشست و امرا

بغیر از حوصله انعام یافتند اول حکمی که کرد آن بود که زنجیری از چهار من طلا مرتب

ساخته سی زنگوله در آن بسته یک سر او بر کنگره شاه برج مضبوط ساخته سر دیگر بر لب

سنگین بر زمین قایم کرده تا هر مستغاث و مظلوم آن را بجنباند پادشاه آگاه شده

به احوال متوجه گردد دوم آنکه زکوة و تمغا [illegible] برداشت سیوم جاگیرداران

بر ساختن چاه و مسجد [illegible] حکم شد چهارم آنکه [illegible] مال و اسباب [illegible] کسی از اقربا

[illegible] مسلمانان [illegible] و اگر وارث نباشند در ساختن

مساجد و پلهای شکسته و چاه و غیره صرف نمایند پنجم آنکه [illegible] و دست و بینی کسی

نبرند [illegible] عمال خالصه و جاگیرداران [illegible]

مقرر باشند [illegible] جاگیرات [illegible]

[illegible] محبوسان را آزاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان [illegible] اعتماد الدوله [illegible]

[illegible]

به کمال رفعت سرافراز گردیده بپایهٔ وزارت رسانیدند و آصف خان خطاب دادند سعید بیگ

پرگنه نمودند سلطان پرویز را به اتالیقی آصف خان بمهم رانا جتور مامور کردند محمد شریف

معتمد عرش آشیانی در دفتر نگاشته شد و قرابتی که با نعمت [illegible] از اسیری بدهلی در راه

واری و دیگر دو اوامر قطع حیات دزدان و قطاع الطریق صادر نمودند چون اکثر

از زبان عرش آشیانی صادر میشد سلطان سلیم یعنی جهانگیر پادشاه بعزت ولیعهدی ترقی

سلطان خسرو لیاقت سلطنت میداده این سودای خام سلطان خسرو بر خاطر جا داد

قلعه برآمده مخفی متوجه پنجاب و لاهور شد از آنجا فرزندی کابلی پیوسته در اول جلوس گردید

و خود پادشاه عزیمت او نمود میرزا حسن بیگ خسرو شده و طریق قطاع الطریقی اختیار کرده

دست بزد بر ضرر این تحالات و نگار نمودند قریب بلاهور رسیده [illegible] از نگاهداشته

آخر خسرو بمقابله دلیق خان که از امرای پادشاهی و سیتن او شده بود در آمده شکست خورده

خسرو [illegible] بالکل سوداری [illegible] بر باد داده کاری نکرد متعاقب پادشاه نیز در رسیده شکست خورده

دلیق خان مانده [illegible] از رفیقان الطاف بود بیعت خسرو مامور نمود

افغان [illegible] مصلحت [illegible] میدادند حسن بیگ [illegible] کابل باید

چیار [illegible] افغانان [illegible] گرفتار نمودند خسرو بکنار

آب چناب رسید [illegible] حکم پادشاهی [illegible] خسرو [illegible]

چند [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

خبر رسید که پادشاه خود [illegible] رسانیده خسرو را با همراهان دستگیر کرده معروض در حضور

نمود از آنجا محمد اشرف مامور به آوردن خسرو شد [illegible] حاضر آوردند

شاهزاده به حکم قتل کرد [illegible] شاهزاده ارشاد شد [illegible] کرده از آن دیگر

که [illegible] بیمار [illegible] بزندان فرستاده مدتی چند مانده باز [illegible]

آورده باز گرفتار [illegible] سال دوم شاهزاده خرم [illegible] علم و نقاره و

آصف خان را قلمدان وزارت و خواجه ابوالحسن [illegible] نموده خود بدولت به کابل

برآمدند در اینجا [illegible] الدوله [illegible] انگلی خان [illegible]

[illegible] سال شاه بیگ خان قلعه [illegible] حاضر شده [illegible]

کابل و [illegible] افغانان مامور شد در سال سوم عقد پادشاه با صبیهٔ [illegible] خان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] خانخانان عبدالرحیم خان را [illegible]

داده [illegible] خان را [illegible] نقاره داده [illegible] فرستادند

[illegible] سنگ [illegible] آوردند در [illegible]

[illegible] کوکه بصوبه [illegible] مامور شد سال چهارم شاهزاده [illegible] بصوبه

داری دکن [illegible] اتالیق [illegible] آصف خان [illegible]

کردند [illegible] خان که [illegible] عبدالله خان مامور شد و [illegible]

[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible] شاهزاده

[illegible] سال [illegible] حکم شد [illegible] شده [illegible]

مجهول فقری خود را سلطان خسرو نامیده قلعه پتنه را متصرف شد و افضل خان او را
گرفته آورده بجزا رسانید از واقعات دکن در ولایت شد که خانخانان از طرف تربیت
یافته برهانپور رسیده و احمدنگر از تصرف سرکار بدر رفت و ابتر حبشی بعد از آنکه
در نظام شاهیان کسی نماند مجهول النسبی را بر توده برداشته فساد را فزود خانجهان لودی
انجام مهم دکن بوعده دو سال بذمه خود گرفت او را مامور نمودند متعاقب خان اعظم با
بیست هزار سوار کمک فرستادند سال ششم یادگار علی ایلچی شاه صفوی با تحایف رسید
و تنظیم از گجرات آمده حاضر شد عوض قصیده بسیار کمیاب زر و اسب و خلعت
یافت قلیچ خان بصوبه کابل تعین شد و همدرین سال میرزا غیاث بیگ طهرانی را اخر مهرالنسا
بیگم منظور خود شد حاضر شد مجمل احوالش آنکه غیاث بیگ ولد خواجه محمد طاهر از اعیان
... بود در عهد شاه طهماسب حکومت خراسان داشت بجای محمد اسود بکمال عزت
افزود کرباب بعهده انتزاع فتند مردم او در ابتلای فاقه باخبر بود او در وقت اورا
بود دختری طالب داید در راه شد هیچ زن بجز مادرش در قافله میر بود داد برای
پرورش ملازم قافله باشد چون به دره رسیده همراه دیگر متاع لیولتی تحایف
آن صبیه سوره صاحب حسن و جمال بود در حضور اکبر در محل پرورش یافت چون آثار
جوهر ذات او نمود شد بعد رسیدن به حد بلوغ پادشاه مایل او گردید در اکثر اوقات یاد
بعنفقانی عدالت پادشاه کرده گذاشت و بعد چندی او را با علی قلی بیگ استاجلو که
طهماسب صفوی را به دلیری از هند در هندوستان آمده بود عقد کردند خانخانان متوجه نوکری بود
خانخانان به جوهر ذات ملازمان پادشاهی آورده شیرافگن خان خطاب دادند و جاگیر قبض در
صوبه بنگاله وضع مقت نمودی ارزان و بار مامور کرد چون قطب الدین خان کوکلتاش
بصوبه داری بنگاله شد پادشاه چند کلمه در باره شیر افگن خان ارشاد فرموده
شیر افگن خان از نوکری دکبل در باقیه از راه عزت به واقعه نگار گفت که من
نوکری پادشاه ترک نمودم و به حسب ظاهر ترک بستن عراقی حیله نمود چون قطب الدین
خان در بنگاله آمد و او را طلب کرد حاضر شد قطب الدین خان خود طرف جاگیر او آمد شیر افگن
خان دانست که بجبر گرفتن و کشته شدن علاج نیست شمشیری پنهان برداشته پیش
قطب الدین خان آمد و زود او را بکشت و خود هم از دست مردم قطب الدین خان زخمی شده
خواست که اسپ در تاخته بخانه رفته زن و مادرش را بکشد مادر زن که عاقله بود
دید که کار شیر افگن خان آخر شده گفت که صبیه زن خبر کشته شدن تو شنیده خود را بچاه
انداخت دیگر در خانه چه خواهی آمد که بر پای خانه شد شیر افگن خان مدتی مرده جان
داد زن او با مادر در حضور پادشاه رسیدند و در اینجا نیز پادشاه با او مواصلت خواست
او راضی نگشته خون شوهر خود طلبید پادشاه اعتراضی نکرده محبت بود با مدت سبیل
نمودند چندی در خدمت سلطان سلیمه بیگم مادر سبیل خود پسر دختر او ما چهره دل بیافته محبت او
بود هر چند انتقام رفتی در حرم نظر برد افتاد آتش شوق زبانه کشید آخر ببیته الفاق عقد خواستگاری
کردند اخر حال نوبت بدان رسید که در سواری بر یک فیل برده کرده همراه پادشاه می گشت
و در سکه نام او نیز یاد کردند بدین سجع بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نور جهان

بادشاه بحکم زور و جبر احکام شرعی و عدالت دیگر در همه امور جاری [illegible] سبب اصلاح او کار عمل کردند
و از ناز و نعمت بغایت غافل بود اقسام زیور زنان بانسان ترکیب [illegible] لباس زنانه در شبستان
تکلف و فرش چاندنی بود و بادله قلیب و عطر جهانگیری [illegible] مالیدن و پنجه قلیان بحوان [illegible]
چلمی دو دیگر چیزها بطبقه [illegible] که از مخترعات و یادگار است [illegible] خود شکار [illegible] و در سال
حضرت حاج در ایران [illegible] صد دختر [illegible] ضرا کرد دقیقه احوالش [illegible]
مدار علیه سلطنت آن بادشاه او بود بالجمله بادشاه به شکار قمرغه با اهل حرم [illegible]
زنده شکار [illegible] از انجمله صد [illegible] در همان صحرا [illegible] و در این سال
[illegible] بادشاه [illegible] طلا [illegible] صورت [illegible]
[illegible] به امرای [illegible] و هند [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] حکم شد
[illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible] حکم [illegible] بادشاهی [illegible]
دو وقت [illegible] نقاره بزنند و در این سال [illegible] الاسلام خان [illegible]
در عثمان [illegible] و مملکت [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] عبد الرحمن خان [illegible]
[illegible] در [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بناه [illegible] و مردم [illegible] صلاح [illegible]

بجد بد ساما [illegible] و جلی [illegible] هندوستان جان اهل دکن در [illegible]
و بدین طریق فرنگیان [illegible] جابجا داشتند غلبه و کهان [illegible] اسباب [illegible]
ملازمان بادشاهی بسیار [illegible] و علیمردان خان چند اول لشکر عبید الله خان [illegible]
شده [illegible] مقید کرده [illegible] فرستادن خانخانان [illegible]
کرده و در این سال [illegible] خان [illegible] فرنگ [illegible] الملقب [illegible]

۲۷

و جهانگیر نامه [illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible] سال
[illegible] حکم شد [illegible] صد [illegible] برای [illegible]
[illegible] موافق [illegible] شاهزاده [illegible] هزار [illegible]
هزار سوار [illegible] شاه عباس [illegible] فرزانه [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible] هفت [illegible]
[illegible] الاسلام خان [illegible] در این سال [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] درگاه [illegible]
و [illegible] اعتماد الدوله [illegible] سوار [illegible]
و [illegible] اعتماد الدوله [illegible] سوار شد [illegible] شاهزاده [illegible]
باصبیه [illegible] خان [illegible] و در این سال [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بعد از آنکه [illegible]
سوار [illegible] ملک [illegible] مشهور [illegible]

و بهر انتهای اودی پور که سنگهرانا بسالها گذرانیده به جنگل پناه برده بود شاهزاده به اودی پور آمده بر
چهار طرف ملک رانا فوج تعین شد و کشتی تهانه برای بند و بست ملک رسید مقرر کرده و محمد تقی بیگ
به مقام تهانه القرم جنگ صعب عظیم افتاده بسیار کشته شدند آخر رانا پیغام عجز فرستاد و شاهزاده با وجود
بدی اسپ با همراهان کار بر رانا تنگ نمود رانا عجز فرستاده خالی حضور شده و سنگ کرن
چرا که سلطنت می بود خود بر خلاف طریقه آبا و اجداد خود هرگز ملازمت نموده بود شاهزاده
حاضر شده هفت فیل با بیست و دیگر کرد شاهزاده خلعت و شمشیر مرصع و مرصع و فیل و پنجاه
اسپ و صد و هشت خلعت به همراهان او عطا نمود بجانب آن الکی و خصت را نمود و رانا کرن بسر
ملازمت صاحب سنگ رانا با تحف و پیشکش همراه شاهزاده در حضور فرستاد از آنجا چهار لعل و یک یاقوت و
هفت فیل ها که پیشکش بود منصب شاهزاده را از ده هزاری به پانزده هزار سوار کرده در دکن
نیز جدا و بعضی شد و در سال دوم پیش از آن منصب هفت سال و هم از دکنی سر داران شدند
چند از سرداران عنبر حبشی با سر نوازخان سردار یاقوت خان برگشته و مقابل عنبر آمده شاه
نوازخان به صلاح او بر آمده و اولاد سپاه عنبر حبشی بهم رسید و او عسکر خود بر مقابل آمد و جنگ
صعب رو داد و بیخ و بنیاد یاقوت خان که مقابل بود بر کنده شد و شاه نوازخان از حدود
با دو رنگ آباد تعاقب نمود و کمتر کس بود که فرار ننمود و بعد از آن سال مقرب خان از بندر سورت
آمده تحف پیشکش گذرانید سال یازدهم به سبب آنکه بی ادبی از عبدالله خان ... در دکن
در رفتن و فوج گذار حضور داشت کرد و عبدالله خان بر آن جا دو هزاری از طلب کرد حضور آمد
دیگر ... و بعضی از آنجا محروم مانده او به رخصت شاهزاده خرم به مهم ... شدند

در سوال

در سوال از پنجاب تا دهلی در گره و غیره با دعا عوض نا درست بعد بسال گذشت ... ما
بکرات و ادوات می شد اول سوختنهای الخانه بیمر دند و کم کسی بود در آن حدود
ماند بعد از آن سال شاهزاده خرم را لقب شاهی عظیم ملقب شاه خرم نموده به دکن
فرستاده شد و بر نواب المحاسن از دولت خود در کمر بستند و عبدالله خان فیروز جنگ را با جمع افواج
و سرداران را همراه کرده و اخر خود نیز عقب شاهزاده متوجه دکن گردیدند و در عرصه راه
۲۸
ملازمت رسیده پیغ زنجیر فیل و پیشکش الب پیشکش گذرانیدند از انجا سر الب مشغول شده دو
سال بود چنان به حکم چهار شیر از دست خود بکوه افکند گرفت و بهو بحوالی کالی فتح النعام یافت و
شاهزاده خرم از مقام برهانپور بیجانب دکن رفته بجانب بو بنی عادل شاه فرستاد از سر احمد نگر
عنبر حبشی در نیج نمود و از سر شکر آرد و در جهاد و به تنگ نیج و در جنگ یک نور صبح و ملک
بود و نور صبح شبستان فرزند و بی هر جنگ بود خانه بو عادل خان استقبال نموده بر ابر بود در نیز
آورده فیما بین داری و قبول اطاعت نمود و حوالدت جواز ترف باد شاه ... بود اکنون ولد
آن بجو در افیف که در ... عنبر حبشی نیز در ای اطاعت اگر ... بود سال بعد کلید قلعه
و دیگر قلعه وسوف عنبر ... بود بار ... از آن نواح ... قبول نمودند و اکثر
پیش شاهزاده حاضر گشته از آن پس ... گوکلی را دیانه ... شد و عبدالله خان ... خان
فیروز شده ... شاهزاده را از ... شاه عادل خان بو در ... اولاد
فرمان عنایت صادر شد و انیاب و ... کرده اند ... النهار شاه فرزند ... بوده
حضور ... رسیدن فرمان عادل خان ... به ... در ... در ...

...

و علاوه آن [illegible] جواهر مجموعه یازده لکه روپیه نقد جشن بجهت برای شاهزاده [illegible] لکه روپیه

و هر یک روپیه و [illegible] با جیغه [illegible] بلیغ نعلی [illegible] خلعت [illegible] در آن [illegible]

شاهزاده مرحمت کرده و از نزد قطب الملک [illegible] نقد جشن رسید شاهزاده خانخانان بصوبه داری

برهانپور دیرار مقرر کرده شاه نوازخان بود با [illegible] سوار برای ضبط ملک [illegible] بالاگهات

نظام الملکی منصوب [illegible] عالیقدر [illegible] وقت [illegible]

[illegible] چند قسم [illegible] گذارند [illegible] آگره [illegible] نمودند [illegible] جواهر

و [illegible] از دست [illegible] نمودند و شاه بلند اقبال خطاب کرده [illegible]

عنایت کردند و [illegible] بیست هزاری منصب و خطاب [illegible] شاه جهان

داده و بعد کردند و شاهزاده بیست لکه روپیه نقد از جشن [illegible] جواهر و پیشکش های عادلشاه

و قطب الملک گذرانید و پیشکش های [illegible] چانده [illegible] هزار [illegible] فیل [illegible] لکه روپیه

بعرض رسید و زمینداران [illegible] پیشکش نمود [illegible] مجموع پیشکش ها [illegible] لکه روپیه

نقد و جنس بود از آنجمله فیلی که عادلشاه فرستاده [illegible] لکه روپیه [illegible]

پادشاه [illegible] بسیار [illegible] چند [illegible] مانند نورجهان بیگم [illegible]

فتح [illegible] ۳ لکه روپیه [illegible] خلعت شاهزاده [illegible]

پادشاه به احمدآباد [illegible] رسیده [illegible] سوار شده سیر دریای [illegible]

[illegible] هوای آنجا [illegible] نمودند و در راه [illegible]

[illegible] شاهزاده بلند اقبال [illegible] پیشکش [illegible] سال [illegible] ملازم [illegible]

و [illegible] ملازم [illegible] شده [illegible] به ایران رفته از آنجا در [illegible] و اسپان [illegible]

هزار روپیه گذرانید و تولد شاهزاده اورنگ زیب در خانه شاهزاده بلند اقبال [illegible]

سال واقع [illegible] صوبه گجرات [illegible] پادشاه [illegible] عرضی [illegible] شاه جهان

بلند اقبال مرحمت شد [illegible] شاهزاده در آنجا [illegible] و [illegible]

[illegible] فرمودند و خانخانان از دکن حاضر شده منصب هفت هزاری [illegible] سال چهاردهم [illegible]

وفات یافت [illegible] ۲۹ [illegible] خان بصوبه خاندیس دیرار مقرر شده [illegible]

بسبب [illegible] استعفای خدمت [illegible] لاهور [illegible]

[illegible] کشمیر [illegible] برای [illegible] کشمیر [illegible] شاهزاده

[illegible] الله آباد [illegible] سال [illegible] در راه کشمیر [illegible] عمارات شده و [illegible]

باده هزار سوار برای [illegible] کشمیر [illegible] شاهزاده ها [illegible]

[illegible] در آنجا رفته [illegible] اکثر [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] کشمیر

[illegible] پادشاه [illegible] آگره [illegible]

[illegible] رسید [illegible] اگر [illegible]

[illegible] جواهر [illegible]

[illegible] احمدآباد [illegible] تمام [illegible] شده [illegible]

[illegible] لکه [illegible]

و پیشه قدر ... درست ... جهانگیر آباد نام کرده تا رسیدن لاهور فتح قلعه کانگره بمه راجه بکرماجیت
برادستی بعد رسید و بعد از زینل خان از ایران آمده ملازمت نمود قطعه لعلی بوزن ... مثقال
... کلکی نصف اسم میرزا الغ بیگ و شاه ایران بران کنده بود با دیگر تحایف گذرانید شاه
نام خود نیز بران افزوده داخل پیشکش کرده بود و شاهجهان ... را به نقد داد [illegible]
انعام با جواهر قبل رخصت دکن دفعه ثانی نموده بودند و خانجهان لودی صوبه دار ملتان کرده
و عبدالعزیز خان قلعه داری قندهار یافته خود به دولت ... اگره ... رونق بخشیدند شاهزاده
بلند اقبال تا کنار چنبل رسیده ... قصد فتح دکن از مهمات نوبه نموده ... شاهزاده
هزار سوار ... عبدالله خان و ... راجه بکرماجیت بود به قندهار
و ابوالحسن ... قرار داده ... رسیده ... داراب خان ... خود گشته
دکنیان ظاهر کردند و عرض نمودند ... سرانجام لشکر ... شاهزاده ...
... [illegible] ... برقندار ... گشته ...
... [illegible] ... راجه ...
... عبدالله خان و داراب خان و خواجه ابوالحسن ...
و ... راجه بکرماجیت ... راجه ...
... نوبت ... سردار ... سالار ...
... خواجه ابوالحسن ... نوبت ... دولت ...
و ... لشکر ... بود ... دلاور خان و ... خان ...

سوار ... رسیده ... راجه ... فتح ... ملک عنبر ... اعظم الملکی ...
... سرداران ... خان ... دلاور خان ... جنگ ...
... افواج ... جنگی ...
... جنگ ... جدال ...
... اعظم الملک ... برادران ...
... لشکر ...
... جنگ ...
... قلعه ... افواج ...
... قلعه ... قلعه ...
... داد ...
... ...
... دلاور خان ... خان ...
... عبدالله خان ... راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن ...
دیگر جانب دکنیان ...
...
... شاه ...
... [illegible] ...

مفوض الامانت به جمیده بشکنی احوال و اینده سال بسال ارسال دارد و همچنان لک روپیه [illegible]
جواهر بنده های بادشاهی بیجاپور و جاگیرداران لکه روپیه [illegible] حیدر نوابی ملک دفتر [illegible]
سرحد بادشاهی [illegible] سرکار و اگذارد مع جزیره قلعه [illegible] رسانیده شاهزاده عفو تقصیر
در مقام عرض داشت همه افضل خان در حضور فرستاد از انجا افضل خان بخلعت شده
[illegible] شاه عباس [illegible] شاهزاده رفت و افضل خان [illegible] دیوانی [illegible] شاهزاده
[illegible] رفت و [illegible] عنایت شد و جشن عظیم [illegible] فتح دکن [illegible] انکه بادشاه از چندروز
کسل مزاج داشت از انجا صحت یافت ترتیب گشت سلطان [illegible] جاگیر شد
دیار [illegible] تابع دکن [illegible] گشت [illegible] سرداران [illegible] دکن [illegible]
شاهزاده [illegible] خان [illegible] الدوله [illegible] بادشاه [illegible]
او رفته [illegible] اموال [illegible] بجهان بیگم عنایت شد و [illegible] ابوالحسن
از دکن حاضر شد [illegible] عنایت گردید [illegible] الدوله یافت [illegible]
ایلچی شاه ایران بطلب قلعه قندهار [illegible] قول و عهد [illegible] داد [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] اگرچه راضی نشدند اما [illegible] شاهزاده قبول [illegible] بالاخره
[illegible] فرستادند [illegible] اصف خان [illegible] منصب
یافت و مهابت خان بکابل [illegible] شد و بادشاه بسیر کشمیر [illegible]
در شاه ایران بقصد قندهار روانه شده [illegible] سال [illegible]
شاهزاده [illegible] از دکن بحضور طلب [illegible] قلعه قندهار [illegible] رسید

و بالاخره مسموع شد که [illegible] محاصره قلعه قندهار [illegible] شاه ایران [illegible] شاهزاده
بعد ازانکه [illegible] شاهزاده بطریق ایلغار بموجب حکم حضور در دکن رسیده [illegible]
بیست و هفت کرور دام از دست رفته بود [illegible] حصول [illegible] و چندین فتوحات
دیگر رو داده [illegible] کنند مشغول با وجود ان بموجب حکم حضور روانه
قندهار [illegible] از بسیاری کل ولایت [illegible] و مقابل شاه عباس [illegible] کار [illegible]
نمایان [illegible] در جنگ [illegible] مسموع شده کاری صعب [illegible]
و استقلال کلی و اختیار تمام ممکن نیست امید انکه صوبه پنجاب [illegible] قندهار [illegible]
برای [illegible] بجاگیر [illegible] مقرر شود [illegible] حکم شد [illegible] از صوبه پنجاب
[illegible] شاهزاده مقرر باشند [illegible] نورجهان بیگم [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] مرزا رستم صفوی [illegible]
[illegible] انالیق مقرر ساخته [illegible] قندهار [illegible]
بیگم [illegible] خزانه [illegible] شاهزاده
بجای [illegible] مقرر شده [illegible] بادشاه [illegible] شاهزاده
[illegible] روانه حضور ساخته
[illegible] منصب [illegible] داده
[illegible] مرزا رستم [illegible] بادشاه از کشمیر روانه لاهور گردید [illegible] جهان
بر [illegible] فرمان [illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] حسب الحکم [illegible] در آنشب [illegible] بنشسته [illegible]

[illegible] برای عمدات عمل [illegible] گجرات [illegible] خلق [illegible] شهر [illegible] داده [illegible]

تفصیل فرق نموده [illegible] امام [illegible] حمل [illegible]

و نهایت [illegible] اختیار سلطنت به نورجهان بیگم داشت [illegible]

کشته شد و افضل خان [illegible] مقصود [illegible] که دارای [illegible]

عمدات [illegible]

[illegible] شاهزاده بلند اقبال [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حضور [illegible] نورجهان بیگم

[illegible] حضور [illegible] آصف خان و مهابت خان

باهم نفیق داشتند و آصف خان جانب دار شاهزاده [illegible] مهابت خان بود در

حضور طلبیده همراه شاهزاده پرویز مقرر کرده برای مقابله شاهجهان [illegible]

[illegible] مصلحت [illegible] نورجهان بیگم [illegible] مهابت خان [illegible] مهابت خان [illegible]

[illegible] اولاً آصف خان [illegible]

[illegible] بادشاه به آصف خان حکم [illegible]

[illegible] بحضور [illegible] مهابت خان [illegible]

[illegible] سلطان پرویز [illegible] شاهزاده بلند اقبال [illegible]

[illegible] قبول [illegible]

و در همان [illegible] شاهجهان [illegible]

شاهزاده [illegible] مهابت خان حاضر شد [illegible]

شاهجهان [illegible] شاهزاده [illegible]

شد [illegible] شاهزاده بلند اقبال [illegible]

شد و بادشاه [illegible] شاهزاده [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] از شاهزاده جدا گشته حاضر شد عبدالله [illegible] سلطان پرویز [illegible] شاهزاده

[illegible] شاهزاده [illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] عبدالله خان شاهزاده [illegible]

مقابله [illegible] مهابت خان [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده در حقیقت

جنگ با لشکر [illegible]

بادشاه در اجمیر بودند و سلطان پرویز [illegible] سلطان پرویز [illegible] مهابت خان

[illegible] شاهجهان [illegible] شاهجهان صوبه احمدآباد

[illegible] آصف خان [illegible]

[illegible] صوبه احمدآباد به عبدالله خان داده بود [illegible]

[illegible] حکم شاهزاده بلند اقبال [illegible]

حضور [illegible] احمدآباد [illegible] حضور [illegible] شاهجهان

نیز گفته [illegible] به رفاقت شاهزاده و اظهار رسوخ فدویت خود در حضور [illegible] خان
و جمعی از مردم [illegible] رفیق خود یافته به نهضت روانه نمودن اسباب جنگ شاهجهان [illegible] جمعیت
کرده و محمد صالح نام [illegible] صاحب [illegible] از طرف شاهزاده بود [illegible] مطلع گشت [illegible]
نکرده [illegible] با خود گفت [illegible] در [illegible] تخت نگشته روانه گردید [illegible] خان
[illegible] عبدالله خان که صاحب صوبه بود [illegible] شکست [illegible] دیگر
[illegible] رسیده سپاه داده [illegible] پادشاه [illegible] عبدالله
خان [illegible] جنگ [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] شاهجهان رساند [illegible] خان در حضور [illegible] داد [illegible]
هزاری رسیده خطاب سیف خان یافت [illegible] شاهجهان [illegible] سلطان پرویز [illegible] خان
[illegible] مهابت خان [illegible] شاهجهان [illegible] عبور نموده کشتی ها
[illegible] سلطان [illegible] بیرم بیگ [illegible] برهانپور رفت
و قلعه [illegible] سلطان پرویز و مهابت خان
برکنار دریا رسیده [illegible] مهابت خان از راه [illegible] خانخانان
نوشته [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] شاهزاده
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]

خانخانان

خانخانان را با وجود [illegible] بودن استمالت کرده [illegible] پسران او [illegible]
[illegible] مهابت خان فرستاد که [illegible] عهد و قرار استوار نماید و اصلاح [illegible]
[illegible] بیرم بیگ [illegible] بخاری [illegible]
[illegible] آب [illegible] عبور [illegible]
[illegible] عبور [illegible] بیرم بیگ [illegible] مهابت خان عبور نموده بعد

بیرم بیگ [illegible] راه برهان پور گرفت و خانخانان [illegible] مهابت خان [illegible]
شاهجهان از راه [illegible] عزیمت بنگاله نموده [illegible] سلطان پرویز
و در برهان پور رسیدند پادشاه [illegible] مهابت خان [illegible] بنگاله
طلب [illegible] سلطان پرویز [illegible] شاهجهان حکم [illegible] مهابت خان
راه و رسم قدیم [illegible] شاهجهان به بنگاله رسیده [illegible] خان
صوبه دار [illegible] داد [illegible] نقد [illegible]
[illegible] حضور صوبه بنگاله
[illegible] خانخانان [illegible] خان [illegible] حواله شد [illegible]
[illegible] شاهجهان [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] عبدالله خان
[illegible] بیرم بیگ [illegible] شد
[illegible] زیاده شد [illegible]

قرار جنگ گرفت عادلشاه از امرای پادشاهی کمک خواست از آنجا که کمک نمود و ملا عنبر حبشی
هم کمک خواست بدینه به پیوستند فوج پادشاهی و امرای عادلشاهی و نیز کمک پادشاهی شکست
وسیع نموده آکنده و دستگیر گشتند و قبیله اختیار نموده به عنبر حبشی امداد و دیانت‌خان عضد خان پرویز
محمد لاری گرفتار بوده گشتند و سید علی [illegible] سلطان پرویز و مهابت خان که متوجه بنگاله
بودند رسیده از آن الضلع [illegible] نوشته عمال شاهجهان بود نیز سید علی [illegible] ملا
و [illegible] کشند کمان کشته که مدار علیه [illegible] بود به سلطان پرویز گردیده نمود
شاهجهان از جمله [illegible] زیاده از ده [illegible] نیز [illegible] بودند تن
بجنگ نداده‌اند و صلح نموده [illegible] مقابل رو داد راجه بهیم [illegible]
از نبیره [illegible] شاهجهان کشته شد زیاده از پانصد سوار [illegible] شاهجهان نماند شاهجهان
خواست که [illegible] جمعیت [illegible] رهتاس گذاشته عبدالله خان [illegible] آمد و رفتن [illegible]
بنگاله بر آورده و خزانه و فیلان شاهجهان و تمام اسباب بغارت رفت شاهجهان باز
مراجعت بدکن نمود باز سلطان پرویز حکم [illegible] رسیده مهابت خان برای بندوبست
بنگاله بماند و [illegible] مهابت خان که از کابل طلبیده [illegible] فرستادند و صوبه کابل
به خواجه ابوالحسن دادند سال [illegible] پادشاه بعد از سیر کشمیر بلاهور تشریف آوردند و شاهجهان
در دکهن رسیده با عنبر حبشی کمک گرفته [illegible] بود به محاصره نمود اما کاری از پیش نرفت
استخبار [illegible] سلطان پرویز ترک محاصره [illegible] نظام الملکی [illegible] در بلند [illegible]
[illegible] بود از حضور [illegible] راجا [illegible] شاهجهان [illegible] دکهنی بود [illegible]

و درین وقت پسران شاهزاده دانیال هم از شاهجهان جدا شده به حضور رسیدند
و پادشاه گوشمال [illegible] خان وغیره یاغیان که در ضلع کابل [illegible] بودند متوجه شدند
و در اثنای راه سرهای [illegible] وغیره [illegible] رسید بموجب حکم [illegible] نمود بر
دروازه شهر آگره [illegible] سال [illegible] و بحکم مهابت خان امرای پادشاهی را از بنگاله
بندوبست نمود جاگیر مردم ضبط نموده [illegible] از اینجا [illegible] عقب [illegible]
۳۴
رفته فیلان وغیره اسباب پادشاهی از [illegible] جاگیرداران وغیره [illegible] بحضور
آوردند و [illegible] مهابت خان نیز در حضور رسیده اگرچه نورجهان بیگم [illegible] میخواست
اما بمقتضای [illegible] پادشاه [illegible] اردو [illegible]
حاضر شود [illegible] کشمیر [illegible] بود [illegible]
اموال [illegible] مهابت خان که در فکر انتقام بود تا آنکه کنار آب [illegible] برای عبور پل
[illegible] بودند [illegible] آصف خان و [illegible] خان و خواجه ابوالحسن وغیره عبور کرده
رفتند و در حضور پادشاه [illegible] شجاع خان [illegible] خان
اشخاص چند [illegible] مانده بودند مهابت خان [illegible] مردم [illegible] پل ساختند
داد که عبور کنندگان [illegible] چند [illegible] عبور [illegible]
[illegible] از عالم خواب بیدار شده مهابت خان بود دیده که بی محابا [illegible]
ای مهابت خان [illegible] اسپ [illegible] سلطانی [illegible] دیگر [illegible]
اینکه از راه [illegible] آمده [illegible] پادشاه [illegible]

محروم نموده بودند مشتاق قدمبوسی بودم پادشاه خواسته که از شمشیر کار در گذشت
حمله کند میر منصور بدخشی بزبان ترکی گفت که وقت تحمل است آنگاه مهابت خان خواجگاه
پادشاه سوار کرده بخیمه خود آورده و پسران او با نور جهان و لطیف و بلاگی داران کنانیه
و نور جهان بیگم از دوکس کتان سوار شده بر آمده با مردم مهابت خان که بر سر پل بودند جنگ
کنان تا به آصف خان و جمعی لشکریان که بسیاری عبور نموده بودند رسید و از جرم با وجود [illegible]
گرانده فرستادن پادشاه پیش مهابت خان که نزد پادشاه بود حمله آورده شد در آن روز بسیار
کسان کشته شدند و زخمی و غرق دریا گردیدند و نور جهان بیگم با سلاح و تفنگ بر فیل سوار
بماند حتی که تیری بر دختر شهریار و داماد نور جهان بیگم که در فیل همراه بود آمد نور جهان از دست
خود تیر بر آورد و دو لک حلاوت داد و نور جهان بیگم خود را به پادشاه رسانید و مهابت خان
به آصف خان گفته فرستاد که الحال درین وقت بیم تعلق دارد شما بجاگیر خود روید آصف خان
به اتک که جاگیر او بود با جمعی از مردم روانه شد و بعضی از امرا جابجا متفرق و بعضی به عهد
بهمان مهابت خان ملحق شدند و مهابت خان بعد [illegible] دولت لطف حمیت خود [illegible]
پادشاه گذاشته خود به تعاقب آصف خان شتافته به بیرون تمام اتک او را مقید ساخت
و در حضور حاضر آورد [illegible] تعلق ظاهری [illegible] و نور جهان بیگم نیز [illegible] دفع [illegible]
مهابت خان بجنس آمد و مهابت خان پادشاه را خوب شد برگشت جا داده و [illegible]
اجرا میکنانید اما در حقیقت صورت نظربندی بود پادشاه مخصوص هنگام سواری [illegible]
در خلوتی جمع شدند از کشته و [illegible] نشان بسیار [illegible] اما تدبیر صلاح وقت بود کار [illegible]

و مهابت خان هیچ گاه از پادشاه جدا نمیشد تا آنکه قافله کابل گردید [illegible] در میان احدیان
و [illegible] ملازم نور جهان [illegible] ملازم مهابت خان [illegible] دشمنی [illegible] ننگ گاه
قضا [illegible] به اشاره نور جهان بیگم [illegible] کس [illegible] و بقیه فرار شدند و
مهابت خان خواست که به طلب برآمده مردم پادشاه بسیار سرزنش نمودند صلاح در آن ندیده
خود در حضور رسانید و باز راجپوتان [illegible] گردید اگرچه [illegible] رساله احدیان برطرف
کرد اما آنچه خواسته او بود بظهور نرسید و [illegible] واقع [illegible] عرض [illegible] کرد
و [illegible] شاهجهان بسیار [illegible] آمده عرض [illegible] حکم شد که اگر [illegible]
و [illegible] پادشاه [illegible] پسران خود [illegible] حضور رسید
عذر [illegible] خواهند شد شاهجهان همچنان [illegible] آورده [illegible] رسیده [illegible]
حکم حضور [illegible] مهابت خان [illegible] خاطر [illegible] شده بود [illegible] گردید
[illegible] حکم رسانیدند [illegible] نور جهان بیگم نیز [illegible] رسیده [illegible] خود [illegible]
[illegible] مهابت خان [illegible] شده بود [illegible] پادشاه [illegible] نور جهان بیگم [illegible]
زیاده [illegible] کشید [illegible] پادشاه سوار
فیل [illegible] سپاه [illegible] مهابت خان همراه [illegible] نور جهان بیگم [illegible]
[illegible] کار [illegible] رساله [illegible] بسیار
سپاه [illegible] ملازم شده بودند [illegible] نوبت [illegible] رساله نور جهان بیگم [illegible] مردم
[illegible] اطراف [illegible] بالکل [illegible] ایستاده کرده و [illegible] مردم

کار الهدیه بود بر دست حبیب بارانی خود اسلحه برداشت مردم و امرا متوجه رساله دستگیر
وزرا و هر یک تماشای ایشان بودند در همین وقت رساله سپاهیان بر گشت و قبل پادشاه تو
همراه آمدند قریب بود که مهابت خان گرفتار شود صورت کار بر همین دیده مهابت خان
از میان بر گشت و جان بامید برشد چون ازو معلوم نگردید و پادشاه با جنگ دیدار
آن ازان دشمن قوی نجات یافت و خواست تعاقب مهابت خان نماید نورجهان بیگم مانع
نمود هرگز تعاقب نباید کرد و همراه بود رفتن باید داد تا که مهابت خان از آب نیلاب
گذشته از ان طرف هر دو اند از انجا پیغام فرستاد آصف خان و پسران شهزاده دانیال و
پسر آصف خان بود در قید من هستند بگذارید تا از سر قصور در گذرم و من بعد به تعاقب پادشاهی
برو مهابت خان پسران دانیال بر فرستاد و عرض کرد چون از طرف نورجهان بیگم اطمینان
نمیدارم از جهت آصف خان را نمیگذارم القصه بعد از دو که آصف خان خواهش قسم کلام الله
همراه آورده او را نیز در حضور فرستاد بعد چندی پسران نیز با عزاز تمام ارسال داد آصف خان
سقف هفت هزاری هفت هزار سوار اصل و اضافه سرفراز شد در همین وقت خبری خزانه از
بنگاله رسید مهابت خان بر سید راه با حضور رفته بعد از دو کشت مردم مهابت خان آورد
در حضور داخل گردید بار صفدر خان همراه اهرمان بنابر دیت حضور مامور شد در همین ایام خبر رسید که
سلطان پرویز در ولایت حیات سپرد و شاهجهان باز به کاشفان متوجه [illegible]
نیز رفت شاهجهان پیوست و فات خانجهان لودهی [illegible] امرای نظام الملک [illegible] دکنی
شده بود با حمید خان جنگ بیکدل شد و زن حمید خان [illegible]

ملکیکه در سرکار بهو به آمده بود و گرد دریا [illegible] از جرف شده از دست [illegible] حکام پایان
همه به دست شاهجهان قلاع و مکانات را که ضبط کردند [illegible] خان قلعه دار احمدنگر [illegible] شاه
طلبید سال بیست و دوم پادشاه کشمیر رفته بودند مرض [illegible] اورد و طول
از سواری اسپ و فیل باز ماندند و از [illegible] چهل ساله [illegible] شد
سوای چند پیاله شراب هیچ [illegible] نمیشد شهریار داماد نورجهان بیگم [illegible] گرفته
بنگاله بعد [illegible] مکرم خان صوبه دار [illegible] فدائی خان [illegible]
خسرو [illegible] شهریار [illegible] در حضور [illegible] پادشاه از کشمیر [illegible] منزل [illegible]
خواستند [illegible] در گذشت [illegible] رسیدن منزل [illegible]
چاشت آخر ماه صفر روز یکشنبه سنه هزار و سی و هفت [illegible]
و هشت ماه ده روز سلطنت نمودند نعش او را در باغ نورجهان بیگم [illegible]
کردند [illegible] چبوتره [illegible] گنبد ساخته شده [illegible]
و [illegible] افضل خان [illegible] آصف خان [illegible] محصول [illegible]
حیدر آباد [illegible] مفتوح شده [illegible]

ذکر سلطنت [illegible] ابوالمظفر [illegible] ثانی پادشاه غازی شاهجهان

بعد [illegible] نورجهان بیگم [illegible] سلطنت [illegible] شهریار [illegible]
[illegible] نورجهان بیگم [illegible] آصف خان [illegible]
آورده [illegible] شاهجهان فرستاد [illegible]

وقت مرخصت همگونه تجویز یافته بود خود را به اعتماد حوالهٔ ایشان نموده و او را بخشش عجیب [illegible] بود

به نیابت شاهجهان چه آنکه او در راهی لشکر برگشت رسانیده با خود گرفته متوجه فتح شهریار گردید

شهریار در بیعت او راضی بود لکه روپیه از خزانه لاهور بدست آورده و در دو هفته به مردم از لکه و تحفه

بهم رسانید و پسر دانیال نیز همراه او [illegible] بمقابله آصف خان فرستاد مردم به آنکه نوبت جنگ رسید

متفرق گردیدند و شهریار خود به قلعه حصار ارک لاهور گردید و از [illegible] دیگر این قلعه به آصف خان

متفق شدند و شهریار را دستگیر نموده مکحول کردند و [illegible] مسافت [illegible] کرده در

روز [illegible] بمقام [illegible] نزدیک [illegible] مهابت خان بموجب حکم آصف خان رفته اطلاع داد

مهابت خان او را همراه گرفته [illegible] حاضری عرض کرده فرستاد [illegible]

[illegible] بموجب [illegible] آصف خان [illegible] شاه جهان [illegible] شدند و در آخر ماه ربیع الاول

سنه هزار و سی و هفت از احمد آباد روانه شده [illegible] عنایت [illegible] آصف خان [illegible] فرستادند

دختر [illegible] عنایت بنام [illegible] بود [illegible] فرستادند [illegible] سلطنت شهریار [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] بنیابت [illegible] در [illegible]

[illegible] شاهجهان [illegible] خان عرف [illegible] خان

[illegible] صوبه داری احمد آباد [illegible] منصب [illegible]

[illegible] خان را منصب چهار هزاری [illegible]

[illegible]

روانه ملک عدم [illegible] خطبه بنام [illegible] شاهجهان خواند پادشاه [illegible]

اجمیر و حکم بنای مسجد در آنجا از سنگ مرمر عنایت شد صوبه اجمیر به جاگیر مهابت خان [illegible]

بیستم جمادی الاخر سنه الیه برتخت اگره [illegible] نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم بخطاب ممتاز محل

[illegible] جهان ارا بیگم [illegible] نمودند [illegible] جهان ارا بیگم انعام

شد و ده لکه روپیه سالیانه ممتاز محل [illegible] پنجاه هزار روپیه [illegible] جهان ارا بیگم [illegible] لکه روپیه سالیانه برای

نورجهان بیگم [illegible] دو لکه روپیه برای دختران [illegible] در لاهور بودند و یک لکه روپیه

۳۷

شاهزاده [illegible] عطا گشت و حکم شد [illegible] پادشاه [illegible] امرا [illegible]

نمایند و [illegible] جشن [illegible] ادب [illegible] بمقام سجده [illegible]

[illegible] مقرر شد و ماه [illegible] و سنه جلوس مقدم بر تاریخ [illegible]

[illegible] اول ماه [illegible] علماء و فضلا [illegible] وقت ملاقات به سلام علیک

[illegible] بفاتحه الکتف [illegible]

[illegible] جهانگیر پادشاه [illegible] آصف خان به خطاب [illegible]

[illegible] از لاهور [illegible] مهابت خان [illegible] خانخانان [illegible] سپه سالار و منصب هفت هزاری

هفت هزار سوار [illegible] چهار لکه روپیه [illegible]

کردند قاسم خان را صوبه بنگاله [illegible] صوبه [illegible] کابل داد

[illegible]

کشمیر [illegible] خان [illegible] جهانگیر قلی خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] شاهزاده [illegible]

آنچه سرود آصف خان را [illegible] از زر و جواهر و صد هزار روپیه گذرانیده ملازمت [illegible]
لشکر حساب [illegible] در بلخ گفته و یک پیشکش لکه روپیه و اسپ و خلعت و فیل و جواهر و منصب پنجهزاری
پنجهزار سوار سه اسپه و دو اسپه و مرحمت وکالت و لقب [illegible] شد و پسر آصف خان را [illegible]
چهار هزار سوار [illegible] و از [illegible] خان [illegible] ملتمسان وزارت و صادق خان [illegible]
مرحمت گردید و [illegible] اولاد او [illegible] اضافه و مرحمت شد و حکم [illegible] برای جشن [illegible]
[illegible] و هم رجب جلوس جشن سال اول واقع شد و خیمه دل بادل [illegible] ماه [illegible]
فراشان و فیلان موقوف آن بودند [illegible] شد و از دولت [illegible] تا هفت [illegible] خلعت
و جواهر و اسپ و فیل سرفراز شدند پنجاه لکه روپیه علیا حضرت ممتاز محل [illegible] لکه روپیه نقد
و جواهر بجهان آرا بیگم [illegible] لکه روپیه [illegible] شاهزاده های نامدار [illegible] لکه روپیه [illegible]
[illegible] عید [illegible]
[illegible] و دستور [illegible] انعام [illegible] روپیه [illegible] خدمات [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] عبدالله خان [illegible]
خواجه عبدالرحیم [illegible] منصب [illegible] هزار [illegible] دو ماه [illegible] هزار روپیه نقد و جاگیر [illegible]
یافته [illegible] از راه لطف [illegible] سه هزار سوار [illegible] یک لکه روپیه [illegible]
رعایا [illegible] کابل [illegible] نذر محمد خان [illegible] قاضی زاهد [illegible]
[illegible] قلعه اکبرآباد [illegible] قلعه لاهور [illegible]
بنیاد [illegible] حکم فرموده [illegible] امام قلی بیگ [illegible]

اگر [illegible] خراسان متصرف میتوانم شد هر چه از آن ملک [illegible] خواهند
برادر خان عالم [illegible] یک لکه و پنجاه هزار روپیه برای امام قلی بیگ و [illegible] هزار روپیه برای مجاوران روضه
امیر تیمور صاحب قران روانه فرمودند و بعد [illegible]
رسید پسر [illegible] در حضور بود وقت شب [illegible] راه [illegible] دستور [illegible] برای
رعایا و [illegible] دست درازی بر مسافرین [illegible] از اینجا مهابت خان ده هزار سوار
[illegible] آورده شد و مظفر خان در [illegible] خان [illegible]
همراه شدند و عبدالله خان [illegible] حکم شد [illegible] در خان [illegible]
[illegible] طلب شده [illegible] شهرت [illegible] برآمد و عبدالله خان
و بهادر خان [illegible] مفتوح [illegible] چهار [illegible] ملازمت [illegible] هزار
[illegible] لکه روپیه و چهل فیل [illegible] چهار هزار سوار [illegible] جاگیر
قدیم او [illegible] عبدالله خان و خانجهان لودی و بهادر خان
[illegible] در سرکار ضبط کرده سال دوم [illegible] وزارت [illegible] افضل خان
مرحمت شد [illegible] مهابت خان [illegible] دکن صوبه‌دار [illegible] مهابت خان را
صوبه دهلی مرحمت شد [illegible] قلعه [illegible] بلخ و کابل [illegible]
[illegible] ایران به [illegible] تهنیت آمده [illegible] هزار روپیه [illegible] و خلعت یافت
[illegible] فیل سفید [illegible] از ده سال
[illegible] برآمد [illegible] در حضور ارسال کرد [illegible]

در حضور طلب گشته بود و در راه با دکنیان او را دریافتند از عدم اتفاق مردم بسیار ضایع شدند
خصوصاً چهار پسر کمال برادرزاده دلاور خان و امام قلیخان و غیره بقتل رسیدند تمام اردو به یغما رفت دلاور
جادو رای و ما منصب بیست چهار هزاری با پانزده هزار سوار رسیده بود رها گشته باز بقصد نوکری
نظام الملک رفت نظام الملک چون از سابق با او آزرده بود روزی او را بخلوت طلبیده از فرصت گرد
برکشیده بکشتن داد و پسران او با برادر خود جگدیو رام و دیگر برادرزاده جادو رای باز خود بدرگاه حضور
رسانیدند جاگیر سابق به ایشان کمک ۳۹ ماند یک لک بیست هزار روپیه نقد مرحمت شد در این وقت
خانجهان لودهی که با افغانان لودهی و لوهانی و غیره بود گشته با بلیغ بیشتر در هنگام از آنجا
از دست مردم بادشاهی گوشمال به افغانان آزرده و محمود و ... معلوم شد و بمقابل خواجه ابوالحسن
خان در ... رفته بود با افواج نظام الملک ... و محمد ... گردانیده و کهیان گشته
شد و غنیمت بسیار بدست آمد ... در این اتفاق ظاهر گردید و کار چنانکه باید بظهور نرسید لهذا
آصف خان را ... لشکرها به ... معین فرموده عبدالله خان بحضور طلب گشت و در ... دیو لالدر
خانجهان لودهی دفعه دیگر کار زار جنگی صعب واقع شد اعظم خان و راجپوتان داد دلیری دادند افغانان
بسیار بکار آمدند خانجهان و دریا خان خود بود بعد اعانت به ... رسانیدند از آنجا نیز از صدمات
فوج بادشاهی ... گشته به ... ابدالی با نظام الملک ... جهت در آنجا نیز ... مانده
راه ... گرفت ... عبور نموده ... با عبدالله خان و سید مظفر خان برادر ...
شد ... خانجهان ... رسید ... به او در جوزده جنگ نمود دریا خان کشته شد
و خانجهان از آنجا برگشت ... صوبه اکبرآباد با سید مظفر خان ... جنگ صعب افتاد

افتاد دراین سال خانجهان لودهی چون از بادشاه به سبب ... اعتماد ... بود
... باقی ... صفای خاطر ... از ... رفته ... در خانه ... بود بادشاه
دلاسا داده اسلام خان ... فرستاده طلبیده اگرچه حاضر شد اما مدام خایف می‌ماند
تا شبی اهل و عیال خود را بر اسپان سوار کرده با پسران ... راه ... خود ...
او بود ... بادشاه را خبر رسید وقت شب بود ... از ... امرا ... افغانان
او با فوج ... نزدیک ... دهولپور ... خانجهان ... بود
... جنگ شد ... پسران او کشته شدند ... فرار نموده ... جنگل ... گوندوانه
در تعلق نظام الملک ... باز گرفت در ... حدود ... از آنجا
داده ... امرای بادشاهی ... گشتند و ... ایام ...
شاه عباس ... شاه صفی ... ایران رسید ...
از ... بود ...
کابل معلوم شد ... افغانان ...
... طلاق و ...
...
رفت ...
نظام الملک ...
... نظام الملک ... خان

همراه خانجهان گشته شدند و خود در سنه [illegible] کالنجر رسید قلعه دار [illegible] بمقابله آمده [illegible]
گرد در سر وقت مظفر خان در رسیده بعد جنگ بسیار خانجهان از زخم برچه [illegible] از پا در افتاد مظفر خان
[illegible] اورا کشت بعد [illegible] حکم نوازش شاهانه گردید سر [illegible] خانجهان را [illegible]
داده بحضور [illegible] و مظفر خان [illegible] سوار منصب و خطاب خانجهانی و عبدالله خان [illegible]
هزاری منصب یافت و در [illegible] جادو رای [illegible] مقبول [illegible]
و جاگیر داشت [illegible] گشته [illegible] جادو رای بحکم نظام الملک با اعظم خان [illegible] بندگی
این بارگاه امان نامه و فرمان طلب درخواست کرد بعد [illegible] فرمان بحضور رسیده ملازمت [illegible] منصب
شش هزاری [illegible] سوار سرفرازی یافت و [illegible] خلعت [illegible] مرصع [illegible] علم و نقاره [illegible]
[illegible] بلند آوازه گردید [illegible] لکه روپیه [illegible] هزار [illegible] منصب [illegible] گشت و در سال
این ایام قحط سالی [illegible] یکسال [illegible] شد و سال [illegible]
گردیده [illegible] سال سیوم [illegible] پیدا گشت [illegible] سال [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible] تاریخ یافته اند چون پادشاه واقف [illegible] بود شده
لشکر طعام برای [illegible] پادشاه و آصف خان [illegible] شده [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] اعظم خان قلعه [illegible] مفتوح کرده [illegible] فیل [illegible]
خاصه نظام الملک [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] قلعه بحضور رسیده [illegible] خان [illegible] نظام الملک [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اعظم خان [illegible] نظام الملک [illegible]

و نظام الملک و عادلشاه متفق گردید از اینجا حکم [illegible] عادلشاه [illegible] خان [illegible]
شده [illegible] حصار مفتوح نمودند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سال چهارم محمد علی بیگ ایران [illegible] تاج [illegible]
و [illegible] مرصع و خنجر و الماس [illegible] طلا [illegible] تحایف آورده بود [illegible]
[illegible] لکه [illegible] لکه پنجاه هزار روپیه [illegible] جواهر [illegible] قطب الملک
رسید [illegible] عمارات ساخته
[illegible] بادشاه [illegible] مسجد [illegible] الملک
[illegible] خان و اعظم خان [illegible] فتح [illegible] اسباب بسیار [illegible] نظام الملک
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] حضور [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] خان [illegible] حضور [illegible] مرصع [illegible]
[illegible] خان [illegible] عادلشاه مفتوح [illegible] خان

سپرده اند چنانچه قلعه سیالکوتی که دران ایام مسخر شده بود حواله التمش گردید و در سنه [illegible] قتاله نام

باغ خود انداخت علاو الدین شاه متضمن عذر تقصیر پیش آصف خان رسید و مقبول نیفتاد و اعیان فتح خان نیز از سال

پنجاب و دیگره تغافل کرده حکم شد که قلعه سیالکوتی او استرداد نمایند و از پیچ بعضی جهات در انجام وقت تعویق برادر او

حبس کرده بود ناگاه فتح خان از خواب غفلت بیدار شد و عبد الرسول نام پسر خود را همراه ایلچی فیروز شاه با

اعزاز و حرمت تمام به درگاه فرستاد و از اینجا باز خلعت و اسب و جیغه و کمر و شمشیر خلعت یافت و صوبه ملتان

و در قلعه ملتان بود محاصره داشت بعد جنگهای متواتر لشکر رسد غله و کاه نماند محاصره کرد از آن طرف

مصطفی آباد و هم که محال آباد بود رسیده و در چند عرصه تمام آباد را تاراج کرده در موسم برسات از آنجا

گذشته در ملک پادشاه چهاونی کرد و در سال پنجم از برهان پور واصل اکبر آباد شدند و پسر فتح خان چیزی بود

پیش پیشتر فرستاده بودند و آصف خان راضی بهم نگشته طلب حضور شد بهم دیگر تعویق مهابت خان

گردید و نوبت خان صوبه دار مالوه شده و عبد الله خان صوبه دار بهار گردید از وقایع بنگاله معلوم شد

افواج القضا را و مرض [illegible] که از رایج محل [illegible] کرده [illegible] بطریق تجارت مسکن داشتند در ایام

سابق [illegible] برای قیام خود [illegible] اجناس بتجارت التماس نموده در عهد جنت مکانی گرد جوار

و دیوار پخته ساخته و بارگاه بنا نهاده الحال بتخانه [illegible] فراهم آورده معبد خانه و کلی کلیسا گویند و در آنجا

[illegible] اطاعت برانده به ایذای مسلمانان و مسافران پرداختند قاسم خان را صوبه دار آنجا

بمقتضی استیصال شان حکم کردند [illegible] آن قلعه نموده بعد دو ماه و [illegible] گرد [illegible] جلو

برکشتند و چهار هزار فرنگی اسیر کرده قریب ده هزار فرنگی و هزار مسلمان کشته شدند بعد چندی قاسم خان فوت

[illegible] اعظم خان در ان صوبه مقرر گردیده و در بیست و چهارم سال سلطنت [illegible] بتخانه

نامی در ان صوبه مسمار شده بنای مساجد گشت و در سنه [illegible] قلعه کالنه مفتوح شد [illegible] از صوبه خاندیس محمود خان

قلعه دار [illegible] از دست [illegible] خان حبشی عاجز شده بود حواله پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکن بود مقرر

حضور حاضر شده چهار هزاری [illegible] سیف الدوله [illegible] محمد معصوم کابلی

اسد خان و رحمت [illegible] در ایام [illegible] فتح خان حبشی از عمله ولایت کوکن چند پرگنات در جاگیر

ساهو [illegible] سابق [illegible] نظام الملک [illegible] جاگیر داشت مقرر کرده بودند بعد ازان

فتح خان حبشی اطاعت سرکار نموده پسر خود را [illegible] و جواهر بحضور فرستاده به موجب درخواست او

آن محال بعد از جاگیر ساهو [illegible] برادر [illegible] فتح خان حبشی دادند ساهو [illegible] از آن جهت آزرده شده

از حضور [illegible] نموده نزد عادلشاه [illegible] در خواست لشکر برای تسخیر [illegible] و مقابله لشکر

پادشاهی نمود عادلشاه عهد و پیمان [illegible] پادشاه داشت فراموش نموده لشکر [illegible] اعظم ساهو داده او را به

کرد فتح خان حبشی لشکر [illegible] قلعه [illegible] معلوم نمود و برای [illegible] ساهو [illegible] طلبید

و اطاعت سرکار قبول کرد [illegible] روانه نمود و [illegible]

[illegible] ساهو [illegible] جنگ ساهو [illegible] کرده پس [illegible]

فتح خان از [illegible] کرده بود [illegible] ساهو [illegible] در

قلعه [illegible] محصور شد [illegible] لشکر پادشاهی بجنگ [illegible] خان زمان [illegible] فکر [illegible] و قلعه

[illegible] طریقه قزاقی اختیار کرده و اکثر [illegible] لشکر پادشاهی [illegible] خانخانان نیز

رسید خان زمان [illegible] پنج ماه [illegible]

[illegible] از کوهستان [illegible] گاه [illegible] و گاه [illegible] جنگ [illegible]

اما خانخانان جرات های مردانه نموده پای قلعه را محکم گرداشت و آن قلعه نه پایه دارد و نام یک حصار
نقب ها زده و برج و باره را از باروت پرانیده رسیده بودند و چون کار بر محصوران تنگ گردید روی [illegible]
ساعت بساعت کمک دکنیان برسید لیکن چنان که [illegible] کمک او به [illegible] در آن [illegible]
محصوران و از خانخانان [illegible] در [illegible] افتاد و در همین وقت [illegible] قلعه دار [illegible] نظام الملک که
سید [illegible] بود به مقام سپردن قلعه و خانخانان در جواب نوشت که [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] بر گشته [illegible] قلعه [illegible] شده [illegible]
[illegible] خان [illegible] توپ و باروت [illegible] اهل و عیال [illegible]
هزار [illegible] و چهار [illegible] اسب و چهار فیل و دیگر اجناس و کلید قلعه خانخانان
رسانید خانخانان [illegible] اسب و [illegible] قلعه [illegible] کرد [illegible] خان
[illegible] خانخانان [illegible] خانخانان [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] شده [illegible] فتح [illegible]
[illegible] حصار [illegible] کلید قلعه
[illegible] فرستاد خانخانان [illegible]
هزار [illegible] همراه [illegible] ذی الحجه سنه
هزار و چهل [illegible] بادشاه غازی خوانده شد و نظام الملک [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] خان [illegible] در حضور [illegible]
را [illegible] خان بود با اهل و عیال [illegible]

گویند حرات آباد [illegible] نام داشت سلطان محمد تغلق [illegible] دهلی [illegible] کرده
بنای قلعه آباد نموده [illegible] آباد نام کرد و صد و چهل [illegible] ارتفاع القلعه [illegible]
آن [illegible] حصار [illegible] بر سر کوه [illegible]
در حصار رسید و خانخانان [illegible] خانخانان [illegible]
دکنیان [illegible] آباد [illegible] دکنیان [illegible] قلعه
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] فیلان و عیال و اموال [illegible]
[illegible] حضور [illegible]
[illegible] شاهزاده شجاع [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
حکم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] شاهزاده شجاع [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] دکنیان [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible] دکنیان [illegible]

نجات دهانید و درهمین معرکه امرا حبشی شدت سپه سالار نظام الملک الماس [illegible] ازرد نیهانیان
کشته شد و بعضی از امرا از اینطرف نیز ضایع گشتند اما در میان فاکان خانخانان [illegible]
افتاد و سبب عدم بدست آمدن کاه اسپان لسجاری کس از لشکر بادشاه رفت حتی اکثر سواران پیاده
شدند و شاهزاده از ضعف حال برخاسته بعد محاصره شش ماه بصلاح سرداران ببرهانپور در آمد شد از حضور
بنام شاهزاده و هر سه امیر اعتراضی گردیده حکم شد که در حضور حاضر گردند اما از القافات مهابت خان [illegible]
موقوف از او بالحوره داشت استعفی کرد و بنا به آرام گرفت تاریخ فوت اوست و بادشاه داخل لاهور شدند
سال هفتم صوبه بالاگهات نظام الملک تازه مفتوح تا کنار ساحل دریا منضم کوکن سرحد بندر سورت بصوبه
داری خانزمان پسر مهابت خان سرحلقه بار عنایت شد و صوبه برهانپور بالیقی خانسپهدار خانخانان
مقرر شد و شاهزاده اورنگ زیب را با افواج دیده بود داشت ده هزاری چهار هزار سوار شده بالوا
ذیب بعلم صوبه داری ملک دکن مامور گشت و خانزمان هم [illegible] رفته اند و شاهزاده شجاع در حضور رسیده
خانه دوانی نمار رسیدن شاهزاده اورنگ زیب افواج عادل شاه را از ملک [illegible] اخراج نموده بادشاه
به اکبراباد رسیده بر تخت مرصع نو نشستند و در عوض چهار سال بصرف یک کرور روپیه اتمام [illegible] پانزده لک
روپیه را طلا و باقی جواهر بعوض جشن جلوس ظهور شد اورنگ زیب شاهزاده عادل تاریخ [illegible] و دولت آباد
رسیده بمهابت خان قصد رجوع که بعهده بهم بیگم گرفته بود از دست کفار الطرف منتزع و ضبط و لیاقت
جان خود در تیغ نموده و اگر دید [illegible] علاقه کارکن [illegible] شاه نوازخان [illegible] جهار سنگه
بوندیله سرکشی کرده پسر خود را ماجیت را بحفظ از لشکر دکن [illegible] عبدالله خان [illegible] گشت [illegible]
شاهزاده اورنگ زیب [illegible] اضافه هزار سوار [illegible] دکن [illegible] اما قبل

از رسیدن شاهزاده قلعه اندحصه که مسکن جنجار سنگه بود یعنی راجه بی سنگه مفتوح شد و جهار سنگه
بقلعه [illegible] گریخت از امرای ملازمان بادشاه تعقیب نمودند و صدای توپخانه [illegible] بدر رسانید [illegible] لکه
بجای [illegible] فتح [illegible] عبدالله خان بتعاقب جهار سنگه
و از انجام [illegible] رفتند جهار سنگه و پسر [illegible] مالی و اسباب [illegible] تاراج کرده [illegible]
و [illegible] خان [illegible] بحضور رسیده مقتول گشتند و بادشاه بدولت آباد آمده در سنه [illegible]
و [illegible] قلعه دیگر [illegible] خبر [illegible] رسیده [illegible] بادشاه [illegible]
سوار [illegible] مستقل شد سال [illegible] یک لکه [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] عادلشاه [illegible] رسید [illegible]
[illegible] عادلشاه [illegible] شد [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] عبداللطیف [illegible] نظام الملک [illegible] الملک [illegible]
[illegible] خطبه بنام بادشاه خوانده [illegible]
[illegible] گشته
[illegible] کوکن [illegible] نظام الملک [illegible] شدند اما
[illegible] رسانیدند [illegible] دهجهان [illegible]
عادلشاه [illegible] محمد اباد [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] تاراج [illegible]
[illegible] دکن بعد جنگ [illegible] رسید

وفا نمودن ان [illegible] بود که سلطان پور را ناحق تاخت و تاراج نموده تا سرحد قطب الملک هیچ [illegible] ...

دیگر [illegible] نموده بهانهٔ پادشاهی جاهای [illegible] و در بخار [illegible] او را با [illegible]

جنگ واقع [illegible] آخر [illegible] از اسپ [illegible] ادم [illegible] و [illegible] بود [illegible] شاه [illegible]

شده [illegible] نموده [illegible] در [illegible] بود که [illegible] بود و [illegible]

برادر [illegible] و [illegible] کرده [illegible] سپاهی [illegible]

نموده او را از ملک [illegible] افواج آورده [illegible] بیجاپور [illegible] داخل ملک عادل شاه [illegible] گولکنده [illegible]

واده [illegible] گشتار [illegible] سپاه [illegible] بیجاپوریان نمودار شده بمقابله پیوست

روزانه و شبانه محاربه ماند [illegible] فرار نمودند و [illegible] پادشاهی تا [illegible]

حکم رسید که تقصیر عادل شاه را [illegible] او در بارگاه سلطنت [illegible] نموده [illegible]

و تاراج [illegible] اتید [illegible] عادل شاه امان نامه [illegible] عفو تقصیر

[illegible] مبارک [illegible] در [illegible] بود [illegible] محمد [illegible] الحسن

و [illegible] سید مذکور فرستادند [illegible] مضمون عهد نامه [illegible] عرض [illegible] خان

معلوم شد [illegible] مورد الطاف [illegible] قبول کرد [illegible] از تقصیرات [illegible]

[illegible] عادل خان [illegible] و از ملک نظام الملک [illegible]

[illegible] از عادل خان [illegible] نظام الملک داده بودیم و قلعه [illegible]

[illegible] قلعجات محمود [illegible] نظام الملک [illegible] پناه

[illegible] نمودیم [illegible] ان عدالت پناه و اولاد و احفاد در [illegible] زمان [illegible] عهد نامه [illegible]

عمل نمایند [illegible] ما و فرزندان ما [illegible] ملک [illegible] سید [illegible]

برقرار خواهد ماند [illegible] قطب الملک خطبه بنام چاریار باصفا [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] رسانند و [illegible] بندگان [illegible]

نمایند [illegible] بندگان [illegible]

[illegible] بجای دیگر [illegible] پادشاهانه [illegible]

٤٤

[illegible] نکرده [illegible] نمایند [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] عهد [illegible] سکندر [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] نامه [illegible] عهد نامه [illegible]

الملک صادر شد و عهد نامه [illegible] قطب الملک [illegible] امان نامه [illegible]

[illegible] خطبه چاریار باصفا [illegible] بندگان [illegible]

و [illegible] نام مبارک [illegible] باشیم [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] ما [illegible] دل [illegible] شیخ عبد [illegible]

[illegible] دست [illegible] اگر دست [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] عادل شاه [illegible]

الا الناس افتخار خانی بعد رخصت گردید و شاهزاده اورنگ زیب صوبه داری هر چهار صوبه دکن چون
کوچ خانه و دران و ... بعرض ... رسید شاهزاده گوالکنده [illegible] بر کنار ... بود و از آنجا
عبور ... آمدند چون قطب الملک ... بر حضرت شخصی از محرمان همراه عبد اللطیف ... شاهزاده
بود ... از ... قطب الملک ... گذاشت ... [illegible] ... دارد
... طلب ... ارسال ... لکهه روپیه ... بعنوان ... قبول نمودند و از
جمله ... [illegible] ... سال ... بعد از
... [illegible] ... قطب الملک ... نظام الملک ...
اخراج کرده ... شاهزاده ... [illegible] ...
... قلعه ... [illegible] ... گرفتند
... [illegible] ... اندرون
... صوبه ... [illegible] ...
... [illegible] ... قطب الملک ... شاهزاده ...
... [illegible] ... سعادت ... شد ...
... نظام الملک ... شاهزاده اورنگ زیب ...
... [illegible] ... خان صفوی ... نکاح ...
... [illegible] ... الانعام ...
... الملک ... شاهزاده ... [illegible] ...

داده و ... سوار ... رخصت ... به نیابت شاهزاده ... الملکی
... [illegible] ... مقصد ... شده ...
... و پنجاه اسب با اموال و زن و فرزندان او ... علی مردان خان ...
کرده ... و او را ... هزار ... سوار ... و اورنگ زیب ...
هزاری ... سوار ... و ... گیری ... شد و اورنگ زیب ...

٤٥

صوبه دکن ... ملک ... رخصت ...
... کشمیر ... سال ... ذی حجه ...
... شاه عباس والی ایران ... علی ...
... گنج علی ...
علی مردان خان قلعه ... سعید خان و ذو القدر خان ...
کابل ... سعید خان صوبه دار کابل ...
به علی مردان خان نوشت ... ذو القدر خان ...
... علی مردان خان بعد ضیافت ذو القدر خان را رخصت کرد ...
... سعید خان صوبه دار کابل ...
... [illegible] ...
... پادشاه ...
... کابل ... علی مردان خان ... بر شاه صفی صفوی

نوشت و کمک طلبید چون از علیمردان خان امرای ایران در مقام ملاحظه بودند و فرستاده
ایران معروف بعیش و شرب و خوار بود ابتدا به درپیش کردند و از سبب مشغولی روز بروز علیمردان خان
می‌نمودند حالا حیله بدست افتاد که در صدد شدند از جهت شاه ایران در باب قتل علیمردان خان کوشش
و اول از برای دریافت عقیدت او پسر او را طلب حضور نمود او بجهت حاکم پسر جوان بود بخوف و رعب با
ارسال کرد و مخالفان خیال بعید نمودند بار دیگر به سیاوش نام ابریق‌دار که معتمد بود حقیقت معلوم
رفته در انجا و از نام کمک و بباطن برای دستگیر ساختن علیمردان خان بود علیمردان خان
مطلع شده به فکر افتاد و سیاوش بموافقت با مردم و امرای شاه بجهت خواسته به سیاوش
بتوصیه نشست تا انکه راز افشا شده علیمردان خان با سعید خان صوبه‌دار کابل
و غضنفر خان ... قلیچ خان حاکم ملتان نوشته جانب ... فرستاد
در حضور عرضداشت نمودند و ... جواب ... رسیدن به کمک ...
... رسید علیمردان خان او را به ... قلعه ... دستم برادر
... شاهجهان پادشاه غازی ... و به ...
احمد بیگ ... بتوسط ... سیاوش ...
بگذشت از حضور ... خلعت و خنجر و شمشیر ... علیمردان خان عنایت
شد و به دیگر صوبه‌داران الوف ... شاهزاده ...
روانه الوف که ... صوبه‌دار ... حکم رفت علیمردان خان
بعد رسیدن ... عازم هند شده سیاوش با ... امرای ایران ... قزلباش و

برادر بر فتند از خراسان ... در رسید سعید خان بجنگ انها رفت ... قزلباش
و داد سیاوش ... چند ... تنگ شد که خیمه و خرگاه را آتش داده معرور گشت ... قلعه قندهار
قلیچ خان شد و علیمردان خان خلعت ... و ... خنجر مرصع و اسپان با ساز طلا و مینا
و ... از ... شاهزاده ... و سعید خان مردم خود را ... قلیچ خان ...
... قلعه ... فرستاده ... قلعه ... محاصره ... قلعه
... ایشان بر آوردند قلعه‌دار ... و ... اسیری ...
... داد ... شد
... خان که ... سبب ... موافقت ... قلعه با وجود ...
... ازان ... بلاد ... وزیر ... الولایت
گشته شد ... خان برای ... طلب شد ... ماندند و درین سال
... برکت ... خان ... نمود
... نمودند و در ... قلعه ... قلعه‌ای ... سعید عبد ...
... غایب ... گردیده ... بعد ... از راه ...
... عاقل ... قلعه ... فتح نمود و بعد ...
... قلعه و ... شد ... ایران رسید ...
... علیمردان خان ... خان ...
خلعت و شمشیر و ... با ساز طلا و مینا ... منصب ...

...سه هزار سوار و یک لکه روپیه نقد عنایت شد علی بیگ سلطان که از امرای اوست به صوبه‌داری
کشمیر نمودند درینولا افضل خان وزیر اعظم که به نیابت وزارت سرفراز بود اسلام خان
بجعفر خان مقرر شد محمد مراد بخش شاهزاده هزاری ده هزار سوار منصب بهم رسانید [illegible] وفات نمود و از
[illegible] بیمار بود بادشاه بعیادت او تشریف بردند سه لکه روپیه پیشکش کرد در سال بیست و دوم اسلام خان
حاضر شده چارقب وزارت یافت درینولا بادشاه بخانه علیمردان خان رفتند صاحب‌خانه
انواع تکلفات بمیان آورد بعد از آن علیمردان خان عرض نمود که معماران ایران التماس
دارند اگر حکم شود از آب راوی نهری برآورده بعمارت شهر و باغات و زراعت [illegible] یک لکه
روپیه علی الحساب برای آن مرحمت گشت معماران از چهل کروه منبع قرار داده شروع به نهرکاری
کردند از آنجمله هنگام چراغان [illegible] محل شاهزاده شجاع سوخته شدن ساز و سامان بیشمار
کس از مستورات محل سوخته شد [illegible] لکه روپیه از جواهر و ساز و سامان علاوه نقود وغیره شاهزاده
فرستاده استمالت نمود و شاهزاده [illegible] و سنبله خود سیر کشمیر برآمدند
صوبه کابل به علیمردان خان عنایت شده درینولا راجه [illegible] پسر جگت سنگه در نواحی کانگره
بغی شد جگت سنگه در حضور بود شکایت پسر نمود و [illegible] کرده رخصت شده در جای
زیاده از پسر علم بغاوت برافراشت و قلعه‌ها دیگر و حصار بود درست کرده شروع به مخالفت
تاریخ جاگیر [illegible] شاهزاده مراد بخش صوبه خانجهان بهادر و سعید خان بهادر تعین شدند سال بیستم
سعد الله خان پسر شیخ سعد الله لاهوری مدتی به حلیه فضیلت و عقل و حفظ قرآن و تقوی آراسته
بعد علامی حضور رسیده به ماهوار کمی ملازم گشت باز بکار [illegible] صدر و بوجه [illegible]

و خلعت و اسب سرفراز شد و در [illegible] بعد یافت جوهر ذاتی او منصب [illegible]
کمال [illegible] منصب هزاری صد سوار و خطاب خانی رسید و خدمت عرض مکرر [illegible]
در سال [illegible] منصب سه هزاری صد هزار سوار و خدمت خانسامانی رسید بعد یکسال دیگر به پایه وزارت
قرار گرفت [illegible] بعد هفت هزاری هفت هزار سوار [illegible] جاگیر و نقل شوره مالی
و ملکی گردید کار بجای رسید که موجب حسد و رشک شاهزاده دارا شکوه گشت القصه در سال بیست و دوم
خانجهان و ایران بادشاه را [illegible] به جگت سنگه فوجدار کانگره او در [illegible] جگت سنگه در
قلعه محصور شد کفار بسیار در جنگل [illegible] درختان [illegible] گولی تفنگ [illegible] انداختند با وجود
[illegible] بیلداران و تبرداران و سنگ [illegible] و مصروف کار خود بودند سبب [illegible] آنچنان
خاردار و جنگل [illegible] هیچ تدبیر [illegible] و صد سه هزار کس از افواج بادشاهی کشته شدند [illegible] قلعه
[illegible] جگت سنگه با اهل و عیال از [illegible] به سمت جنگل گریخت و بعد چندی از [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] خانجهان [illegible] آورده بحضور رسیده مورد مرحمت [illegible] و قلعه [illegible]
کردند و در همین سال جانب کشمیر [illegible] یک لکه روپیه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] شد [illegible] محمد شجاع [illegible] صوبه [illegible]
بنگاله دادند و شاهزاده دارا شکوه را [illegible] هزار سوار کرده [illegible] افواج [illegible]
[illegible] شاه [illegible] نمودند [illegible] وفات یافت و دارا شکوه [illegible]
در حضور [illegible] احکام [illegible] سال [illegible] محمد
مراد بخش را [illegible] هزار سوار [illegible] صوبه ملتان دادند [illegible] باده [illegible]

... بجهت تغییر منصب معزول گشته ... بجمع سه چهار لک روپیه بود معاش مقرر کردند و ...
الملک قرار گرفت در بعضی ایام ... احکام ... او شده بود داخل شهر شاهجهان آباد گردید علیمردان خان ...
کل صوبه کابل شد عبدالله خان ... از منصب معزول نمود لکه روپیه سالیانه مقرر کردند ... عمارت
... با تمام ... خان ... مدت ... ده سال بصرف مبلغ پنجاه لک روپیه با اهتمام رسید
و چند ... از ابتدا ... لکه روپیه محصول ... المقام ... شد و عمارت ...
... سال ... جلوس ... اکبر آباد رسیده سعدالله خان ...
بعد یافتن ... او در کارهای وزارت و دیوانی و ... کاری ... گذارند
و عبدالله خان ... منصب ... [illegible] ... در جنگ در یافت ...
بلخ ... اورنگ زیب ... بادشاه در یافته استعفای
منصب که ... [illegible] ... در حضور فرستاده و جاگیر او به ضبط ... در دکن ... خاندوران
بانعام ... منصب هفت هزاری ... [illegible] ... رحمت شد ...
... شد ... خان ... [illegible] ...
راجه ... [illegible] ... حکومت ... داده
بودند ... بسبب ... گفتگو صلابت خان در دیوان ... [illegible]
... [illegible] ...
از آن ... [illegible] ... حضور رسیدند
اما ... [illegible] ...

وقتیکه بنده قرار واقعی ... [illegible] ... بیگم صاحب بادشاه ...
... [illegible] ... از بنجاه لک روپیه ... علاج ... از آنجمله
... [illegible] ... لک روپیه ... و تصدق ...
... [illegible] ... شاهزاده اورنگ زیب ... معاف ...
... سابق ... ده هزار سوار ... صوبه احمد آباد داده ... خاندوران
خان در لاهور ... [illegible] ... کرده بود ... وقت
... [illegible] ... در حضور ... [illegible] ...
در ... [illegible] ... منصب ... هزار سوار ... صوبه ... علیمردان
خان ... بلخ و بدخشان ... عبدالعزیز خان ... نذر محمد خان ...
بود فرستادند سال ... اسلام خان ... [illegible] ... وزارت ... کردن
صوبه دکن ... [illegible] ... صوبه داری ... فرستاده
... وزارت بسعدالله خان عنایت شده ... نذر محمد خان ... علیمردان خان ...
... [illegible] ... بموجب حکم
علیمردان خان ... [illegible] ... برای ...
... علیمردان خان ... [illegible] ...
... [illegible] ... از سنگ و چوب ساخته
... [illegible] ...

برف و باران راجپوتیه همراه جگت سنگه جنگهای مردانه نموده هزیمت تحریف دادند پرینه و غلبه

اوزبکان چند هزیمت محسنه شد در راه ازدهای خوم نهانه شد کرد مقرر گردیده بلوبای اسفقال راه رکت

نمیداد اما در چند ایام جگت سنگ اسفقال نموده پیش راه روب سنگه مورد مراحم شد به ایر خوچ در

حراست تهانه لواحقات مامور شد بعد ه بنواح خانجهان بهادر اسفقال کمر در ایران بمنصب رسیدند

در بعد بعوالم ایام نورجهان بیگم بعد از جنت مکانی لباس سفیدی پوشیده و در مجلس شادی به اختیار خود گاهی

نشست و گاهی لب به خنده آشنا نکرد و اسفقال نمود و نیز در بنواح ایلچی نذر محمد خان والی بلخ مانا در

قطوبعل و سه اسپ و شتران مرجمله پنجاه هزار روپیه را بابت بود حاضر شده لست هزار روپیه انعام یافت

و شاهزاده مراد بخش با پنجاه هزار سوار بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت کنت چهار صد اسفلانو ایران نامی مع

علیمردان خان در رکاب شاهزاده بودند بعد از آن خود بادشاه بسمت کابل آمد و شاهزاده کوچ فرمود

و دو منازل در حبدو تمارات و علیمردان خان ساخته بود سیر نمود بعد از آن بند ساخته بملک شاهجهان

سابق شاهجهان ابادها مامور بوده نوشته فرستادند که سپاه را سه ماهه چهار ماهه پیشکی داده حکم کرده

که اگر احدی از بندهای بادشاه به علت عدم خرچ عقب بماند در ابرو ای او خلل خواهد شد در فت چنانچه راه

انقوق به برف ها دسیار دشوار گذار بود و سپاه از دست خود و بیلداران و سنگ تراشان

درست کرده برف هموار نموده فتح و نو نگاه و کارخانه تا بزکش رسیدند در فت خسروخان پسر دوم

نذر محمد خان از پدر آزرده شده پیش بادشاهزاده آمده اراده استقبال کرد علیمردان خان نام کرده

مصالحه نمود پیش شاهزاده آورد و باد شاهزاده بر چند قدم استقبال کرده بغل گیر شده و دستار مسند

خود جا داد و قبطه جیغه مرصع سرپیچ خود بر سر خسرو خان لیشه اسپ خاصه با ساز زرینه و فیل اسپ دیگر

طلا و چهار فیل ما سیرچ در برف نموده جیغه طلا یاره از طرف خود و پنجاه هزار روپیه از طرف بادشاه تواضع نموده

و راه بلخ را سعت اسپ ارسال داشت و روانه حضور نمود از آنجا خسرو خان خود فرمان عنایت و چهار اسپ

با ساز طلا و پالکی و چهار میانه سواری زنانه و لست فیل یاره از طرف حضور روانه شده اداب تسلیم خلعت

بادشاهی به خسرو خان تامر ابیاتش فیما بنده آمد و ند و بادشاه حکم نشستن نموده دچار قب طلا و در جیغه

مرصع و دیگر مرصع آلات کشیده شد و منصب شش هزاری ذات و چهار هزار سوار و هر فیل و پنجاه هزار روپیه مقام نموده و جاگیر تعین شد

بعد از رسیدن فرمان فرود آورده شد و شاهزاده مراد بخش در بلخ رفت قلعه را تسخیر نمود و نذر محمد بطرف دیگر به امر ملحق شد

و بعد از فتح قلعه بلخ شهر مفتوح شد و رعایا محفوظ شدند همه رعیت به پنجاه بیچاره بودند مگر اینکه صلاح در چهار صد اسپ

شهر بود شاهزاده با انها عنایت کرده و در حضور فرمان جانام نذر محمد خان متضمن اظهار ندامت بود گماشته تمام حال اگر بر حیوان

طالع مرجع عالم و ملازم بوسیم موجه شد فرستادند شاهزاده علیمردان خان آن فرمان را پیش نذر محمد خان فرستاد

سبحان بیگ بخشی کابل فرستادند نذر محمد خان تا خراز بگرفت و گفت که تمام ملک به وی رضا ندارم تسلیم

بادشاهزاده خواهم نمود و عزیمت کعبه الله دارم حضور اعلی بادشاه رسانیده رخصت شده خواهم رفت جمعه

منتظر تشریف آوری شاهزاده خبر قرب بشتاب شاه حمدان که از بلخ سه چهار منزل است رسید نذر محمد خان

گفته فرستاد که برای استقبال می برآیم چند روز در بهانه بود تا بیند شاهزاده و علیمردان خان بتعاقب او رفتند

که جیبا داخته رود و بعد نسبت از آن در حم ترکه نسبت در کوچ نموده بود و بر فرنجه رسید و بهرام خان و سبحان قلی خان

پسران نذر محمد خان بجا خود بوده در بارگاه حضور آورده لشکر بود رسانیدند بحضور شاهزاده رسید

ملاقات نمود به نذر محمد خان بگوید که برای اعانت و امداد شما آمده ام به گونه الالتفات خواهش ملک

نموده آمد و خلعت و خنجر مرصع و دستار ... طلا به هر دو برادر دادند و روز دیگر شاهزاده ایلچی فرستاد

نموده بجاه و جلال بود اگر گفته بود لشکرخانه نزدیک شهر برپا کرده بود و نذر رسیده گفته فرستاده بود [illegible]

بخود قرار نمایند ملاقات نمایم نذر محمد خان از توهم خود با آنکه استقبال نماید گفته فرستاده و در برابر باغ رسم [illegible]

بعمل آمده و خود با آنکه زن و فرزندان و بعوم [illegible] نمایند جزئی از جواهرات از تمام پیشکش شاهزاده براه گفته

کمر مرصع از لعل گران بها لیکن زره پوشیده با شیخ علی و شیخ محمد پسران خود و [illegible] کسان بلا اطلاع [illegible]

برآمده فرار گزید بعد از اطلاع به بادشاهزاده شد بر غفلت خود بسیار تأسف نمود بهادر خان و اصالت

خان را بتعاقب فرستاده و در بازار بلخ در آن شب هنگامه غارت و تاراج بود که از [illegible] و [illegible] جمع بود

و حراست کوتوال بمیان نیامد [illegible] علی الصباح زن و فرزندان نذر محمد خان با چهار دختر [illegible] دیگر

روپیه نقد و [illegible] جواهر و مرصع آلات [illegible] الحمد [illegible] محبوب [illegible]

بادشاه جاری کردند گویند ملا عبد [illegible] آخر سال [illegible] ماه [illegible] بوده [illegible]

انشاء [illegible] فتح شد سال [illegible] نذر محمد خان [illegible] چند [illegible]

بسبب [illegible] ناپیدا بودن آب و بر کردن کوه و دشت [illegible] بسیار تلف شدند [illegible]

چنانچه [illegible] نذر محمد خان جمعیت [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible]

جمعیت بسیار قلیل ماند نذر محمد خان ناچار به اندخود [illegible] ایران راهی شد [illegible]

[illegible] اما چون شاهزاده از بدی آب و هوای [illegible] بسیار [illegible]

به بادشاه عرضداشت [illegible] طلب حضور [illegible] بادشاه [illegible]

نوشته [illegible] رعایا [illegible] خدا [illegible] از دست [illegible]

آمدن از ملک مفتوحه خود شایان نیست و آن صوبه متعلق بشما خواهد بود اما شاهزاده که بسیار تنگ بود

بعد از جواب آمدن خلیل الله خان را ببلخ سپرده بشش منزل بیرون [illegible] بنا بر نیابت [illegible] شده

بادشاه سعد الله خان را [illegible] روانه نمود که اگر شاهزاده [illegible] گوش نکند [illegible]

مجرای او نمایند و منصب و جاگیر او ضبط کنند و [illegible] رعایا [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] منصور [illegible] سکه [illegible] از آنجا [illegible] جاری کند و به

علیمردان خان حکم رفت که رسیدن سعد الله خان به بلخ خود را [illegible] رسانند و بعضی انواع

کابل بیایند و سعد الله خان در آنجا رسیده چون شاهزاده سخن نشنید بموجب حکم [illegible]

بخشی [illegible] معضوب [illegible] بعد چند [illegible] سال [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] علیمردان خان [illegible]

[illegible] سعد الله خان [illegible] نذر محمد خان تا اصفهان رفت [illegible] نذر محمد خان [illegible]

[illegible] از اصفهان به خراسان برگشت [illegible]

خان در حضور [illegible] بهرام خان [illegible] منصب [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] داراشکوه [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] سعد الله خان [illegible]

و چون صلح نذر محمد خان شاه ایران فرستاده [illegible]

[illegible] صوبه بلخ [illegible] منصب [illegible] هزار سوار [illegible]

بعد

و نسل و زر و سیم خاص خود در ادهم اسب از طویله خاص و بار زین طلا و پنجاه راس اسب اردو به
ادهم و هر قبیل پا بسیار نقره و هیچ بلکه رو به خوارزم شده و روانه بلخ گردید اما تا رسیدن شاهزاده عبدالعزیز
خان پسر سید محمد خان مردم بسیار از اوزبک و الیجانی اقوی زمستان زین مردم و تحت بل اند
و خوراک اینجا گوشت و موی اسب و نان خشک چند بر مدت از زمین ایلی ساخته باشند یعنی
است و اسپان ایشان بسیار جفاکش اند که هیچ ساخته به انتزاع قلاع معتوجه جا بجا بهانه داران
تا و [illegible] یکیست اما بر انند به جمعیت خود زده مال و پس مگر دیده سید محمد خان با سی و ازده نوع خراسانی
و سه صد سوار و دیگر به مشهد آمده پس رسید چون استقبال و پیش شدار از طرف پادشاه ایران خلعت ها
رسید بیدماغ شده خواست که برگردد در برابر قلیچ خان حاکم مشهد مانع آمد لیکن او به اصفهان رفت
در آن وقت محمد علی بیگ [illegible] باید [illegible] ایلوی شاه رسیده لیکن [illegible] بعد
خلعت سلطان [illegible] رسید و تکلیف ملاقات شاه داد و سید محمد خان چون ملاقات رفت
پا انداز [illegible] معمول است سید محمد خان از راه [illegible] مجلس [illegible] مردم [illegible] بعد الملاقات
[illegible] پادشاه ایران معلوم شد شاه ملاقات کرده بعد [illegible] سوم
سید محمد خان [illegible] و از حال خود اظهار کرده اعانت خواست [illegible] الافغان
[illegible] شد سید محمد خان [illegible] شاه [illegible]
شد اما چون [illegible] خاصه ایران [illegible] سید محمد خان [illegible]
شاه [illegible] ده هزار تومان [illegible]
[illegible] تواضع [illegible] به حاکم خراسان برای [illegible] سید محمد خان

برانکه [illegible] جلو خود [illegible] رسید [illegible] سوار زده بعد [illegible] رسیده
و در آن اجتماع مردم ترکمان با جنگ افتاد و در بیوقت [illegible] بعض [illegible]
[illegible] او در رسید اما [illegible] ضبط [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] تمعین [illegible] بر وجه [illegible] شاهزاده
[illegible] جنگ کنان [illegible] رسید و در بیوقت [illegible]
بعض مردم ترک [illegible] چند [illegible] و صلت و در سابق ایام [illegible]
در رسید [illegible] شاهزاده [illegible] عبدالله خان
و قتلق محمد پسران سید محمد خان واقع [illegible] شاهزاده [illegible]
و الیجانیان [illegible] جنگ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رسید [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] گاه [illegible] گاه [illegible]
[illegible] و گاه [illegible] دگاه [illegible] دگاه [illegible]
و شاهزاده [illegible] و امرای [illegible]
[illegible] در [illegible] الافغانی [illegible]
تمام [illegible] لشکر [illegible] پادشاه زاده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سید [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بلخ [illegible] عبدالله خان

دررسید اطراف سلاطین خطاب حضرت الست و ولایت بدخشان و بلخ باز به نذر محمد خان تسلیم نمود درین
صورت سبحان قلیخان پسر رشید نذر محمد خان با وجه بی [illegible] شده [illegible] در افروخته [illegible]
ولایت [illegible] زرانی گرد و اما چون شاهزاده عبدالله خان [illegible] فایا از مکر و غدر [illegible]
[illegible] لاچار بارگاه [illegible] الیمان داده که از جنس عبدالعزیز خان هم اکنون گرفت [illegible]
عبور دریای جیحون ممنوع به ایران راهی شد و [illegible] فتح در لشکر بادشاهی وارد [illegible]
شد سال [illegible] نذر محمد خان [illegible] و طلب قلعه [illegible] دررسید [illegible]
[illegible] برابر [illegible] شده [illegible] مصارف از [illegible] حکم [illegible] بلخ و بدخشان
به نذر محمد خان بخشیده شد و شاهزاده و امرا الحضور طلب شدند با وجود آن هنگام [illegible] شاهزاده
[illegible] در راه هنگام [illegible] خان [illegible]
[illegible] کوه احاطه کردند [illegible] نجات [illegible]
[illegible] مقابله شاهزاده [illegible] شدند و از برف [illegible] جانور
[illegible] تلف گشتند [illegible] مخالفان [illegible] دستان [illegible]
[illegible] به کابل رسید اما هر امرا [illegible] بودند از [illegible]
[illegible] مخالفان بسیار تکلیف [illegible] تمام لشکر [illegible] علاوه [illegible]
[illegible] از [illegible] مخالف بسلامت [illegible] در کابل رسیدند و بادشاه از
کابل [illegible] لشکر [illegible] از [illegible] سال [illegible]
قلعه و آبادی [illegible] شاه جهان آباد [illegible] محرم [illegible]

گردید بادشاه [illegible] قلعه [illegible] برای [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] الملک
[illegible] شاهزاده
محمد [illegible] خان
[illegible] شاهزاده [illegible] بادشاه [illegible] شاه جهان آباد
شد [illegible] شاه جهان آباد [illegible] دار الخلافه [illegible] جمادی
شاه جهان آباد [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] رسیدند [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه جهان آباد [illegible] شاهزاده
[illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
شاه عباس [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] قلعه [illegible]

محاصره نمودند دلیران تمام به قسمی که در باب امان جان و ناموس برادر ده یا دوازده روز مانده خلق تنگ
شده به دیگر خلاص شوند شدند و شاه عباس بعد از این کوچ نمود الوقت شاهزاده اورنگ زیب
همراه سعد الله خان روانه نمودند و بعد حضور بکابل تشریف فرمود دند شاهزاده به سبب ایام
برف هر راه‌ها کتل‌ها مسدود بود علاوه نایابی گاه برای حیوانات و گرانی غله و به سبب شوق
قزلباش یک دو ماه بازی از رفتن داشت در حضور عرض نمودند حکم شد و ملک گیری را فات
طلب نیست لاچار شاهزاده به شفیع شاهزاده گذاشته از کوهستان ... هزار ... در ... بلند
درشت و ... هزار خرابه ... گذر ... رسیده چهار بار برد از حضور ... شده ... آدم
جوان ... رسیده محاصره نمودند و چند ... ایلچی ایران ... بود بار ...
گردیده ... بجز ... انجام شد و ... اخلاص ... از ... عاقل بود
در ... قصد ... آمد ... هر چه دلیر ... ده هزار ... گاه محبت
یک ... فرستادن رسول و نامه به لطف ... و ... به ایلچیان داده رخصت کردند
و افواج ... حصارها ... رسیده بود ... کشته ... زده بودند ... در ...
تنگ قزلباش ... هزار سوار دیگر رسیده ... گردید ...
در باره بر باد ... کاه شدند علی الصباح مقابل صف آرایی ... داده ... تفنگ و بالا
... گردید ... جا ... کار ... فیلان ... کرده ... فیلان
سوار ... های ... و ... انداخته ... فتح ... داده ... کشتند در
... سردار ... قزلباش ... داده و در لشکر شاه زاده شادیانه نواختند

الغرض چون محاصره چهار ماه دلف کرد ... هزار آدم ... ناچار به سبب نایابی غله و کاه تموز
طلب حضور ترک محاصره نموده شاهزاده در لاهور بحضور رسیده به لاهور ... ملتان مرخص شد
سال بیست و سوم ... صوبه ... کابل داده و سعد الله خان به منصب هفت هزاری هفت
هزار سوار ... دوام ... رسیده در ... همراه کرده کار ...
... شد و ... دارا شکوه ... از سعد الله خان ... فراغت شد ... ایام
در ... نذر محمد خان بلخی ... قلیچ خان ... بلخ ... محاصره کرده و عبد ... دلیر
نذر محمد خان در حضور رسیده ... سال بیست ... محمد ... اسلام خان ...
علاوه ... چهل ... طلا و چهل لکه روپیه جواهر برای حضور و پانزده لکه ... برای دارا شکوه
و پنج لکه روپیه برای پادشاه بیگم ... پنجاه هزار روپیه انعام ... پادشاه ...
... شاهزاده اورنگ زیب رخصت ... سعد الله خان
نیز با ... هزار سوار ... فرستادند ... روم ... طلا و ...
... رسیده ... لکه روپیه ... از ... سال نذر محمد خان
بلخی ... راه ... طلعت ... خان ...
صوبه کابل داده ... بکابل ... سال بیست و پنجم ... محاصره ... قلعه ...
قندهار گردیده تا چهار ماه ... سنگ ... برابر ... داده
... سال ... شاهزاده
اورنگ زیب ... دارا شکوه صوبه کابل ... سلیمان شکوه

شاهزاده سپهر شکوه دارا شکوه بمنصب بیست هزاری ذات [illegible] هزار سوار سرافراز گشت و جشن [illegible]
شاهزادگان [illegible] و خلعت [illegible] شد و شاهزاده شجاع به بنگاله رخصت شد و در [illegible]
زاده جوان [illegible] که چند سال است و اسم دارا شکوه عرض کرد که اورنگ زیب سوم دفعه
بر سر قندهار رفته کاری نساخت امید دارم که آن مهم به [illegible] عنایت شود شاهزاده اورا
با شصت هزار سوار و [illegible] و ده هزار تفنگچی و شش هزار بیلدار و تبردار و سنگ
تراش و [illegible] و شصت فیل جنگی [illegible] سه صد بهادر [illegible] دیگر
[illegible] ازده توپ کلان و هفده توپ [illegible] جواهر [illegible]
نقد [illegible] نمودند [illegible] محاصره [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] حاضر شده [illegible] گشت اما حصار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] جدال [illegible] شاهزاده مکرر [illegible]
[illegible] اورنگ زیب [illegible] گردیدن [illegible] لاچار [illegible]
[illegible] یاران [illegible] گذشت [illegible] هزار [illegible] شدند [illegible] حصار
[illegible] و در حضور رسیدند [illegible] مسجد قلعه اکبرآباد از سنگ [illegible]
[illegible] سال انجام یافت سال بیست و هفتم مرادبخش [illegible] سه هزاری
صوبه احمدآباد عنایت شد [illegible] رخصت
[illegible] سال بیست و هشتم [illegible] صوبه [illegible]
داد [illegible] از [illegible]

دلو: ۸

[illegible] چند گذشت اول آنکه چون تشخیص جمع مال [illegible] دشوار بود [illegible]
[illegible] و تقسیم غله [illegible] بر انضباط بود هر یک از [illegible]
[illegible] کار [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] امینان [illegible] رعایای متفرق را [illegible] شده بودند جمع
[illegible] زمین [illegible] قابل زراعت [illegible]
[illegible] خلعت داده [illegible]
[illegible] عمل قرار داد اول [illegible] دوم [illegible]
یعنی تقسیم غله [illegible] اول آنکه [illegible] از آب باران [illegible]
[illegible] رعایا [illegible] سرکار دوم [illegible] از آب چاه [illegible]
[illegible] سوم حصه سرکار [illegible] رعایا [illegible]
[illegible] چهارم برای سرکار [illegible] رعایا سوم [illegible]
[illegible] عمل سوم [illegible]
[illegible] سرکار [illegible]
[illegible] اقدام [illegible]
[illegible] از دست [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] و در آن [illegible]

یک رتی نامند ولیکن هر رتی سه و هشتاد ... هشتاد و هشت سرخ ادت گویند و در صوبه برار و
ان هشت منگه بود یک تنوین گویند و در برهانپور یک ادوشه بضم الف و سکون واو و دال
و تا و بار نقطه ادت را الحلال? تا جند هر سلطی قلعه و صورت حاصل ان بود هر گاه ... سه
و در حکاری وصول بیشتر ... به حصه علت ... سال ... سعد اله خان ... فوتیدند در
گذشت پادشاه به عبادت او رفته بودند ... بمناصب رسیدند و عبد الغنی که نوکر
عمده او بود ... ... شکست بتخانه ها و بنای مسجدها بنام او مشهور گشت برای
رکهنا ... ... سعد الرحمان ... سعد الله خان ... وزارت را ... بود و قطب
رای ... ... حسب ... ملازم قطب شاه ... کردن قطب شاه اولاد ابو
وارد بی اعانت حضور در رسید از ... برای ... بنام قطب شاه ... شدند
زیاده ... ... شده بار ... شاهزاده اورنگ زیب
... حکم شد که اگر قبول حکم قطب شاه نماید بهتر والا ... ... بر داشت
... شاه ... زاده ... محمد شجاع ... در بنگاله بود از راه حیدر آباد ...
شده ... عمارت ... قلعه ... اورنگ آباد ... حکم
شاهزاده ... ... حیدر آباد رسیده ... قطب شاه در فکر ...
... قلعه قطب شاه را محاصره نمودند ... ... محمد امین ...
بعد ... محمد امین ... شاهزاده آمده ... زیاده نمود ...
... سلطان محمد ... قطب شاه محمد ... را ... حمله نمود ...

جواهر و ابس داده حکم محافظت قلعه بندی اجناس قطب شاه نمود ... حکم
... اداده بودند نمودند بتعاقب قطب شاه ... دسته ... جواهر دیگر ...
... ... خارج ... قلعه ... ...
... اورنگ زیب ... حیدر آباد ... حکم ... ... نمودند ... فوج ...
نموده ... جنگ نمودند اورنگ زیب ... قطب شاه ... بجنگ ...
... ... قطب شاه ...
... ... قطب شاه ... ...
او معاف شد ... ... اورنگ زیب ... ...
بر ... قطب شاه ... شاهزاده ... ... قرار ...
... ... سلطان محمد ... قطب شاه
... ... دیگر ...
... جنگ ... ... سپاه ... ...
را قطب شاه از ... داده ... قطب شاه ... ...
... ...
... ...
... ... قطب الملک ...
و اورنگ زیب ... ...

و شیخ فضیل با برادر طلا در بیع است آنکه خلعت داده به اورنگ زیب حکم اخراج نمود و ...
حضور خلعت و منصب پنجهزاری و خطاب معظم خانی بمیر جمله رسید و اورنگ زیب سلطان محمد
پنجهزار سوار همراه آورده رسانیده خان به اقطاع جاگیر نمود و منصب پسرش بعد از رسید و محمد
در حضور حاضر گشته بعد بسنگی ... از اجداد الملک بودن ... رسانید و ... قیمت لک
و شانزده هزار روپیه داشت بخلعت وزارت سرافراز گشت بعد رهن ایام مسجد جامع جهان
آباد به اهتمام خلیل خان در مدت شش سال بخرج ده لکه روپیه باتمام رسید تاریخ آن چنین یافته
اند * شد از شاهجهان مسجد جهان آباد * و بعد از فوت عادل شاه بیجاپوری پسرش علی نام مجهولی
بر تخت نشانیدند لهذا به اورنگ زیب حکم رفت که به تسخیر آن بلاد بپردازد و در سال ... ام
شاه ... خان از ... اورنگ زیب اول تسخیر قلعه بیدر و دیگر قلاع نمود همت تسخیر بیجاپور
بست و شروع محاصره و مورچال کردند و بعد جنگهای متواتر اهل قلعه بشرط ... آور
... ضیافت بصلح در آمدند چون ... در حضور ... مسموع شد اورنگ زیب
صلح نموده از پای حصار برخاست مجمل این حکایت آنکه چون بادشاه به نسبت دیگر
فرزندان بجانب دارا شکوه میل خاطر بسیار میداشت شاهزادگان دیگر را این
باعث رشک بود در این ایام حضرت پادشاه به سبب عارضه چند روز به ... و علما
نمی آمدند دارا شکوه در عالم استبداد ... نام شاه بود از دار الخلافه بحسب الطلب
اکبرآباد رسانیدند ... این دو ... اینجا به اختیار او باشند و کلا شاهزادگان ... نگار
اختیار ... نمود و اختیار ... ممالک محروسه ... و ... تسخیر بیجاپور بعد

... سبب صلح بیجاپور ... رسیده ... شاه شجاع ... از بنگاله به بنارس
رسید و مراد بخش سکه و خطبه در گجرات بنام خود ساخت و میر علی نقی دیوان ... دارا شکوه
... سلیمان شکوه را با راجه جی سنگه بمقابله شاه شجاع فرستاد او در آنجا رسیده برهم زد و او ...
... از آنجا به بنگاله شتافت و ... به قبول دارا شکوه ... قاسم خان و جسونت سنگه
به استیصال مراد بخش مامور شد محمد اورنگ زیب از شنیدن این خبر محمد سلطان را با نجابت خان
همراهان ... فرستاده شاهزاده معظم را همراه ... در ... گذاشته ... کوچ نموده عسکر را
در اورنگ آباد گذاشت و ... در دریای نربدا ... گذشته ...
اختیار ... بادشاه ... شاهزاده مراد بخش و شاه شجاع ... یکجهتی ... نمود ...
... برادر ... دارا شکوه ... برادران ... ملک ...
بعد عبور ... مراد بخش ملاقات اورنگ زیب ... جسونت ...
به استیصال مراد بخش می آمدند اورنگ زیب ... مقابل ... جسونت ...
شکست داده بحوالی گوالیار رسیدند دارا شکوه به استماع این ... از اکبرآباد
می آمدند برگردانیده ... جمع کرده
اورنگ زیب در حضور ... شاهزادگان ...
و ملکی ... دارا شکوه ... فرزندان ...
... مقابل ... جسونت ...
و ... دارا شکوه ... به قبول ...

برود و بنده در حضور حاضر شود فقط چون از اینجا مجوب با جواب رسید و مقدار [illegible]
دریافت شد و هرچند بادشاه میخواست هر نوبت بحوال [illegible] برادران [illegible]
[illegible] شاهزادگان لقب [illegible] صفای [illegible] نماید دارا شکوه راضی نگردید [illegible] بادشاه
نیز [illegible] دارا شکوه [illegible] اختیار [illegible] بعضی [illegible] مقابله دارا شکوه
با اورنگ زیب [illegible] دارا شکوه [illegible] شکوه
[illegible] اورنگ زیب فتح [illegible] بسیاری از امرا [illegible] شد دارا شکوه
به اکبرآباد رسیده [illegible] الاسلام [illegible]
برداشته [illegible] شکوه [illegible] اورنگ زیب [illegible]
[illegible] فرستاده از الوف [illegible] شد [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه اورنگ زیب [illegible] اورنگ زیب راضی نشد نوبت
[illegible] بادشاه [illegible] دروازه قلعه [illegible] بالای دروازه
[illegible] اورنگ زیب
[illegible] ابواب قلعه [illegible]
[illegible] برادر [illegible] بادشاه [illegible] راضی شد محمد سلطان در قلعه اکبرآباد
[illegible]
[illegible] از قلعه شاهجهان [illegible] محمد سلطان [illegible]
[illegible]

اورنگ زیب

اورنگ زیب [illegible] بادشاه از [illegible] کوتاه شد [illegible]
[illegible] کرور [illegible] کرور [illegible]
[illegible] کرور [illegible] الدات
در خزانه باقی بود [illegible] کرور [illegible] بود از صوبه جات
[illegible] کرور دام [illegible] کرور دام [illegible] کرور دام [illegible]
بود اما با وجود آن [illegible] باقی صوبه جات [illegible] تفصیل بود

صوبه شاهجهان آباد دار الخلافه	صوبه مستقر الخلافه اکبرآباد	صوبه دار السلطنه لاهور	صوبه اله آباد
[illegible] کرور دام	[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور
صوبه بنگاله	صوبه مالوه	صوبه بهار	صوبه ملتان
[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور
صوبه کابل	صوبه احمدآباد	صوبه کشمیر	صوبه تهته
[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور
صوبه اوده	صوبه دولت آباد	صوبه [illegible]	صوبه خاندیس
[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور
صوبه [illegible] آباد	صوبه [illegible] آباد	صوبه [illegible]	
[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible]	[illegible] کرور [illegible]	

و حساب دام [illegible] در دفتر ثبت [illegible] دام [illegible] بود [illegible]

مرسپید بادرای آن این جمع بود وبعضی بنادر نیز جدا ازان بودند ودر حساب داخل ملک [illegible]

دوام نیز نبود اول است ده الوف چهار جشن کلان سوای بزم شادی وعید [illegible] بود

مقرر بود یکی جشن نوروز دوم جشن سال سیوم جشن شمسی چهارم جشن قمری واز منصبداران

داراشکوه شاهزاده چهل هزاری بیست هزار سوار هم اسپه وسه اسپه واورنگ زیب وشجاع

بیست هزاری پانزده هزار سوار ومراد بخش پانزده هزاری هم از دو هزار سوار وجملة الملک

وسعد الله خان وعلی مردان خان سپه سالار وسعید خان واسلام خان پنج نفر هفت هزاری

ورستم خان وخانجهان واعظم خان ومعظم خان وبهرمند وخسرو خان ولد نذر محمد خان

ومهاراجه جسونت سنگه شش هزاری وشاه نواز خان صفوی ویوسف خان صفوی وقلیچ خان

وجعفر خان وخلیل الله خان ومهابت خان والتفات خان وبهادر خان روهیله ونجابت خان

واله وردی خان وبهرام خان ولد نذر محمد خان وراجه جی سنگه وراجه جکت سنگه وراجا

رای سنگه ومالوجی بهونسله ودر بعض پنجهزاری [illegible] رام سنگه پنجهزاری بودند وچهارده

نفر چهار هزاری ویکصد وسه هزار وپانصدی وچهل وهفت نفر سه هزاری وبیست نفر دو هزار

وپانصدی وپنجاه ونه نفر دو هزاری وپنجاه وشش نفر هزار وپانصدی ویکصد وچهار نفر هزاری بودند

ودیوان خالصه مقرر بود واز هفت هزاریان کسی غیر از دارا منصب به دیگری نمیدادند واز

شاهزاده بود به هیچ یک مقرر نبود تا وقتیکه کسی بر مهم نمیرفت مناصب نمیدادند

ذکر سلطنت خلد مکان محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه

چنانچه سابق مرقوم شده بعد متزلزل ساختن شهر به بند وبست ملک ونظم ونسق سلطنت

ونظم وبندوبست امور پرداخت محمد جعفر پسر اله وردی خان را به ضبط جاگیر داراشکوه

فرستادند جعفر خان وزیر ورای رایان ودیوان ونجیب خان ودیگر امرا حاضر شدند و

شاهزاده مراد بخش بیست لکه روپیه مع چند فیل واسب وجواهر تواضع شد وداراشکوه

از اکبرآباد به شاهجهان آباد رسیده از خزانه بادشاهی وامرا [illegible] گرفته با ده

هزار سوار به پنجاب روانه شده واورنگ زیب [illegible] لطف الله بعضی امرا

که ازینجا [illegible] در جنگ نمایان شده بود اضافه مناصب وخطاب داده محمد سلطان [illegible]

خانسامان واسلام خان در اکبرآباد داخل شده ذوالفقار خان را قلعه داری سپرده شاهزاده محمد اعظم

را برای رخصت پیش بادشاه فرستادند بادشاه [illegible] رخصت رفت تمام نمود [illegible]

گرفته رخصت ساخت [illegible] داراشکوه فرستادم خود نیز از اکبرآباد برآمدند

واول [illegible] برای مصلحت ملکی شاهزاده مراد بخش [illegible] دستگیر [illegible]

با اورنگ زیب [illegible] چهار فیل [illegible]

[illegible] مراد بخش روانه نمودند [illegible] مراد بخش [illegible] شاهزاده [illegible]

رفته شاهزاده [illegible] فرستادند خزانه [illegible]

[illegible] داراشکوه از شاهجهان آباد برآمده [illegible] خزانه [illegible]

[illegible] جمع کرده بود [illegible] زمینداران [illegible] گردد [illegible] لاهور

[illegible] از خزانه [illegible] شده [illegible] سپاه [illegible] شده [illegible] هزار

کس [illegible] سنگه [illegible] خواست [illegible] اما [illegible] اورنگ زیب [illegible]

برآمده در باغ شالامار غره ذیقعده سنه یکهزار و شصت و هشت هجری بعد ادای نماز جمعه بر تخت
جلوس فرمود و تاج سلطنت بسر نهاد و سکه و لقب و خطبه بر جلوس ثانی موقوف داشتند از جمله
تاریخها اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم پسند افتاد و
بعد هفت روز در پی دارا شکوه انشاء شد مولف گوهر الحکمت تتبع اهل سیر هرجا که نام شاهجهان
بادشاه خواهد آمد اعلیحضرت نوشته خواهد شد و بادشاه مراد از اورنگ زیب خواهد بود
القصه درینوقت سلیمان شکوه پسر دارا شکوه افغان و حیران از هرجا مایوس گردیده در سری نگر رفته
بر دست زمینداران آنجا محبوس شد و از اینجا [illegible] از [illegible] مامور نمودند پس خود نیز به
کنار آب بیاه رسیده شاهزاده محمد اعظم را الوقتی تعینه روانه پیشتر کرده خود نیز جریده با کارخانه مختصر
روانه شدند درینوقت معلوم شد که دارا شکوه بعد عبور دریای راوی [illegible] بنا بر [illegible] با
صاحب خان بود و نیز از ملتان روانه بهکر شده و در ملتان بعضی امرا از دارا شکوه و سپهر شکوه [illegible]
بر سید ند و در [illegible] بیگ [illegible] و راجه جسونت [illegible] فرار [illegible] در مقام کنار [illegible] از طرف دارا شکوه
با اورنگ زیب جنگ نموده فرار شده بود [illegible] رفته از طرف [illegible] زنان خود [illegible] عزم [illegible]
بقصد [illegible] حاضر شد و بعضی دار الخلافه گردیده همه در [illegible] معلوم شد که دارا شکوه شاهزاده
شجاع بود آمده و خود [illegible] بود ... [illegible] و الا آباد و [illegible] شده بود
بلا توقف بدار الخلافه واجب نموده شاهزاده سلطان محمد را بدار الضرب [illegible] فرستادند و [illegible] خان باشد
و معظم خان صوبه دار [illegible] حضور [illegible] شده و حضور [illegible] [illegible] از دار الخلافه [illegible]
بمقابله شجاع [illegible] رسیده [illegible] بر کلمات [illegible] برداشت [illegible]

[illegible]

لشکر بادشاهزاده محمد سلطان رسید معظم خان [illegible] بجانب [illegible] خان [illegible] لشکر [illegible]
و ذوالفقار خان را با توپخانه و [illegible] و راجه جسونت و دیگر راجپوتان را بر [illegible] و اسلام خان
و احتشام خان را طرف [illegible] بادشاهزاده محمد معظم نموده [illegible] و [illegible] بر [illegible]
نمودند و دیگر افواج جا بجا قرار داده شاهزاده محمد اعظم را با [illegible] در [illegible] فیل [illegible] و [illegible]
بخش و [illegible] علیخان را طرف میمنه [illegible] خان و [illegible] داده [illegible]
و محمد شجاع نیز بترتیب صفوف آراسته [illegible] رسید عالم خان و جمعی دیگر را در دل
و پسر دوم [illegible] خان صفوی [illegible] لشکر [illegible] روز یکشنبه [illegible] جمادی الاولی
[illegible] سوار شدند با لشکر [illegible] رسیدند و تمام شب [illegible]
شب [illegible] جسونت [illegible] لشکر بادشاهی [illegible] کرده [illegible] لشکر [illegible]
و بسیاری از این حادثه [illegible] بادشاه [illegible] کنان [illegible] مردم
[illegible] و [illegible] امتحان [illegible] با [illegible] گردید و [illegible] راجه جسونت با شجاع [illegible]
[illegible] رستم [illegible] افتاد و بسیاری مردم از لشکر [illegible] و بعد از صبح جنگ [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] افواج [illegible] بادشاه [illegible] گردیده
[illegible] از دست شاهزاده [illegible] دیگران گردیده [illegible]
[illegible] خود [illegible] فیل [illegible] گردیدند
و [illegible] خان صفوی و عبد الرحمن خان پسر [illegible] محمد خان
[illegible] از لشکر [illegible] حاضر شدند و [illegible] از میدان رو به گریز [illegible]

شادیانه نواخته شد و خزانه و فیلان و تجمل بسیار بدست افتاد از انجمله چهار صد توپ و یازده فیل
خاصه با خزانه و جواهر بسیار بدست آمد و بادشاه از فیل فرود آمده سجده شکر گزاردند و شیخ میر تعاقب شجاع
مرخص شده بعد چهار روز امرا نامی با سلطان محمد شاهزاده و فوج عظیم امداد داده روانه کردند و شجاع نیز
انجام اله اباد آمده بیشتر روانه شد صوبه اله اباد به خانزودان و صوبه بهار بداود خان داده بودند
بکرم خان وا داشته و در هیچ جا ... و بادشاه بحضور اعلیحضرت فرستادند ... ازین کیفیت
اینکه حلالی مضمون این بیت ... الحمد لله القدر سعفر است ... رسول ...
دارند ... صبح ... کرده لیکن بقدر ... در ... میکوشند ... الصبا و ...
الحضرت بعد ... شاهزاده کلان در بهار اعلحضرت استقلال تمام یافته در تربیت
و بیوتر کوشش میکرد و خطاب و مناصب و انعام بالا الیقان داده مردم کار آمدنی را خود ساخت
ازینجهت خرابیها جلاده و فساد به امید تحصیل ... کار شجاع از رو نیفتد ...
روز جزا ... خواهست ... فقط با تجمل ... بعد از ان ... خارج ... جنگ
شجاع ... درین دکن ... محمد ... را ... برادر ...
نمود شد ... دقاره ... بعد استیصال راجه جسونت ... بود
رحمت ... سلطان محمد ... شجاع ... بار ... داد و در رسید و
بادشاه به اکبر اباد آمده و از انجا به اجمیر از راه دار الخلافه تشریف آورده و دارا شکوه ... لاهور
رسید ... از عقب ... بردار ... راه ... با جمعیت ... بدر
سوار هیچ جا ... شد ... بادشاه ... تعاقب ... و دارا شکوه از ... گریخته ...

رسید ... ناچار ... ار ... احمد اباد رسیده ... از ... حصول ... شد ... خان
صوبه دار احمد اباد ... بودن ... سبقت بدست ... ملال خاطر داشت
به دارا شکوه پیوست ... ازو ... لکه ... شاهزاده ... بخش
در حد احمد اباد ... کرده ... مردم ... ضبط ... جار
... جمعیت ... دارا شکوه ... راجه جسونت ... حسب الطلب
او روانه ... اماری بادشاه ... حضور ... بخشونت ...
... ساز ... ارا ... کار ... و نوشته اجمیر
... اجمیر رسید و دارا شکوه ... جود ... رسید
... ناامید ... بادشاه ... نزدیکی ... رسید لاچار قرار جنگ داده
به کوهستان نواحی اجمیر در آمده ... از سنگ ... مستحکم ساخت ... بستن
... جنگ ... داد ... شیخ میر ... جوان ...
... رسیده ... دارا شکوه ... مع فرزند ...
سپهر شکوه ... بقدر جواهر و نقدی ... داشت ... قرار ...
... اسباب ... بسیار ... برده ... سوار ... اما ... ازعقب ... دارا شکوه
... دارا شکوه ... اسباب ... از انجمله ...
جواهرات بسیار ... بادشاه ... دار الخلافه ... مردم ... شد ... اند
... که ... دارا شکوه ... واپس

سکه رواج یافت سکه زد در جهان چو بدر منیر شاه اورنگزیب عالمگیر و هوداران جشن [illegible]

یکی را ... بادشاه بیگم و جهان آرا بیگم ... این بیگم و ... بیگم ... الله بیگم و بیگم

دیگر ... براده ... صد روپیه ... بیگم و دیگر ... این بیگم ... اوده بادشاهزاده محمد

معظم و ... بخش ... زاده اعظم و دیگر ... به شاهزاده اکبر ... شاهزاده اعظم ... زاده ...

و محمد اعظم زاده ... پنج هزار سوار ... و تاریخ این جلوس ظل الحق یافته اند و جشن ...

ولادت ... عالمگیر بود ... چهل سال از عمر شریف گذشته ...

... عالمگیر ... و از ان نیز ... سال تاریخ ... جشن نوروز را به ... منع ... و ...

موقوف نموده ... به ... بلاد ... و ...

مقرر کرده ... علاحده ... خانه و ... خانه ... بود ... دارا شکوه

... به نواح احمد آباد رسید ... دارا شکوه ... الوالغازی القدم ...

کبری ... نامی ... رسید ... محمد ... پنجاه سوار ...

و راه ... دارا شکوه روانه ... شد و ... بود ...

... مردم ... گرفتار ... شناخت ...

... بعد ... ملک جیون ... بود ...

... دارا شکوه ... الغرض ...

و ... بیگم ...

... ملک جیون ... داده ... بود ...

ففرمان ... برآمدند در انجا برادر ملک جیون ... و اسباب ... بیگم گشت

و دارا شکوه ... نموده ... و حقیقت احوال ... بهادر خان ...

و دارا شکوه ... بهادر خان ... فوجدار ... اطلاع کرده ... عرض و در حضور ... بادشاه تا

رسیدن ... دارا شکوه ... بهادر خان ... گرفتار ... دارا شکوه رسید آنگاه حکم شاه ...

... ملک جیون ... سوار ... خان ... دارا شکوه

را آورده ... سلیمان شکوه ... شاه ... ۴۱ ... سعد الله خان ...

... ملک جیون ...

... بر زبان عالم ... و دشنام ... دارا ...

... اجتماع فضلا و علما ... دارا شکوه ...

در ان ... اسلام ...

... دفن کردند ... سپهر شکوه ... در ... سال ... خان

... و ... سال

... سال از

... شد ...

... الاحکام کلی

... سلطان ...

... زاده ... جلوس ...

نزدیک می‌جره رسیده شجاع از اینجا نیز فرار نموده قریب اکبرنگر رسیده باز مستحکم [illegible] باره داد [illegible]
و خواجه کلان افغان نوکر فوج پادشاهی تعاقب نموده معظم خان [illegible] را نیز [illegible] خواجه کلان را از جهت سازش
شجاع بهم [illegible] خواست عبور [illegible] نموده دیگر جانب [illegible] عزم برگشت [illegible] آمده در رفتن
[illegible] بر آمده سبب سنگینی باد مخالف به اکبرنگر [illegible] نمود و [illegible] دیگر [illegible]
او که معظم خان [illegible] بودند به استمالت ایشان پرداخت [illegible] عبور [illegible] مستحکم گشت تا به تعاقب [illegible]
گرفت و دو نوبت [illegible] شکست خورده شدند مقابله و مقاتله عظیم با فوج پادشاهی دست داد و معظم خان
بسبب عدم عبور [illegible] کشتی [illegible] نمود لیکن افواج خان [illegible] دنبال کشتی‌ها
و تعاقب ایشان فرستاده و [illegible] از مقابله [illegible] بود و معظم خان نیز قریب یکصد کشتی از
اطراف و جوانب بدست آورده در هر یک چند نفر مردم [illegible] کشتی داده فرستاده شب چون بر شجاع آورد
و [illegible] بدست آمد و باز شبخون دوم فرستاد اکثر مردم شجاع به هوشیاری
مقابله [illegible] اکثری از فوج گرفتار گشته [illegible] قرار [illegible] شجاع
مردم در فکر سازش با شاهزاده معظم بود شاهزاده بسبب استقلال معظم خان و [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] دل از [illegible] داشت شبی باتفاق [illegible] و [illegible] بود و [illegible] علی
[illegible] خواجه سرا [illegible] شجاع [illegible] شجاع به اعزاز و اکرام شاهزاده [illegible] و معظم خان
حسب حال [illegible] و امرا نیز در عین کشمکش دل تنگ شده [illegible]
[illegible] اطراف اکبرنگر [illegible] است [illegible] مشغول
از اکبرنگر [illegible] ذوالفقار خان [illegible] بود اگر [illegible] هم شجاع زاده رسیدن [illegible] مسافت

بلطف [illegible] زمینداران [illegible] کار بر لشکر پادشاهی از هر طرف
تنگ کرده لیکن معظم خان مورچال گذاشته بود سرداران و افواج شاه شجاع باز اکبرنگر را متصرف
شده بود و جمعیت بیست هزار سوار و پانزده هزار پیاده به اهتمام [illegible] مقابل لشکر ظفر قرین او
داد محمد سلطان شاهزاده از طرف شجاع هراول گردید چون کشمکش از طرفین بود بعد چندی او
شجاع برای محافظت [illegible] اهل و عیال او در آنجا بود [illegible] شد شاهزاده محمد سلطان نوجوان
خیال [illegible] بار دیگر لشکر جمع نمود و همچنان [illegible] معظم خان در خاطر [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] به تعاقب شاه شجاع رفت [illegible] پادشاهی و دیگر رسید سبب شکست
[illegible] لشکر طرفین اتفاق مقابل شد به تفاوت [illegible] صبحگاهی باز
به مقابله او کشیدند سرداران شجاع هزیمت خورده و بعضی امرای نامی شجاع به معظم خان ملحق شدند
روز دوم باز جنگ صعب میان آمد [illegible] محاربه به طول کشید شجاع هزیمت خورده باز عبور آب نمود
و اکبرنگر [illegible] پادشاهی از دست رفته بود باز بدست آمد و در این وقت ده لک روپیه خزانه
مرسله ملتفت خان نیز در رسید و قریب سه صد کشتی جمع شد معظم خان بتعاقب [illegible] نموده دریای
گنگ عبور ساخته بتعاقب شاه شجاع رفت و شجاع [illegible] از خزانه طلا و نقره و جواهر
[illegible] چهار صد [illegible] رانده
[illegible] معظم خان [illegible] شجاع [illegible] جهانگیرنگر [illegible]
[illegible] معظم خان [illegible] آمد [illegible]
[illegible] جهانگیرنگر [illegible] از سرداران و مردم [illegible] شجاع [illegible]

از آنجا که سید عالم بار به بادشاه نور رسید قلی بادشاه زاده مغل و بعضی دیگر داخل ملک بنگ گردید و باید الی
صفت او شمول لوای شجاع خان علامت شده از روشنای و خبر دیگر پیدا شد سال سوم جلوس بادشاه نو
خبر شورش محمد سلطان با شجاع و باز آمدن به لشکر حضور رسید طلب حضور نمودند و نیز که شاهزاده
قریب رسید گرزبرداران تعین شدند و بر سر راه رفته از آنجا حفیه نموده از راه دریا قلعه سلیم گره
رسانیدند و معظم خان از خطاب خانخانان و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فرمان
... صوبه بنگاله سرفرازی شده و جز قتل با ساز طلا و شمشیر و خنجر مرصع عنایت گردید

جهت احوال سیوا ... در سلطنة اعلیحضرت مرقوم شد مفصل اینجا ذکر میگردد اصل
و نسل ... راجهای هندوستان بودند از نوکران عادلشاه بوده و در قوم بود
حصول نمود ... که از بطن غیر قوم ... میخواندند و منسوب میداشتند
مفصل ... داخل خانه ... بیشمار شده و در شهر ...
... و در مجلس شادی ... بیگانه ... رسید ...
... سیوا ... اولاد ... از آنان قوم ... بعقول
بعضی ... از قوم ... عقد ... اولاد ... ولد بری
متولد شده و بعضی از اقوام ... کرده ...
... تا ... رتبه ... بر ... مردان ...
... و در ... بیرون ... حصول ... بنگاله
... زبان ... بعمل ... مشهور ... یافته شده از جهت

... حضور رسید و ... دیگر ... بعد بر آمدن ... الرقم
... ملک ... شده ... حسب ... افتاد ... و دفع
... نشد ... کشتند ... وزیر ... خانان ... بوده ... بعمل
... فساد ... و در ... شاه ... ملک ... اکثر ... بودند
... احوال ... سیوا ... ولایت ... شده ... عاقبت ... حفظ
از آنجا ... صوبه ... ولایت ... رسید ... در عادلشاه ...
... پادشاه ... عادلخان ... ملک ... محمد ... کنی
... بعد از ... بجا ... عادلشاه ... بود به ضبط
... رسیده ... بدست ... ولایت ... کم
... و کوه و کنار دریای شور ... عادلشاه و بعد از ... عادلشاه ... ملا
... فتح ... جاگیردار ... بر ... سیوا
... گشت ... عادل ... از ... سیوا
... سیوا ... جاگیر ... رسیده ... جا کرده جمیع
عادلشاه ... گشت ... در حضور ... بیجاپور
... از ... جاگیرداران ...
... جا ... داد ... گردید ... و کیف

سیوا مشغول برآنکه فلان فلان [illegible] گماشته [illegible] از راه منصوبان [illegible] بی‌احتیاطی [illegible]

مرتبه [illegible] خواه [illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible] رسید [illegible]

تا استحکام آن اطراف [illegible] سیوا [illegible] مردم [illegible] قرآن [illegible]

جمع آورده قلاع بسیار بتصرف خود [illegible] گشت [illegible] سلطنت بیجاپور گردید

و بسبب [illegible] عادلشاه [illegible] نام [illegible] شاهجهان [illegible]

نامزد شد سیوا [illegible] قلاع [illegible]

گفت اگر [illegible] بادشاه [illegible] جنگل [illegible] دشوار گذار [illegible]

[illegible]

آورده [illegible]

کرد [illegible] عادلشاه [illegible] افضل خان [illegible]

کرد افضل خان [illegible]

[illegible] افضل خان [illegible]

آمده خلعت داده [illegible] افضل خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

که چنین کس [illegible] همراه [illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] افضل خان [illegible]

[illegible]

[illegible] افضل خان [illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] افضل خان [illegible]

[illegible] لشکر افضل خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] کلام الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده

در حویلی رستم خان فرود آوردند هفت و شش اسپ عربی با زین [illegible] مرصع و مروارید [illegible] داده
و دانه مروارید بر سلطان از قیمت هفت هزار روپیه داشت و یکی الماس [illegible] که روپیه [illegible] گذشت [illegible]
نقد و فیلان و اسپان [illegible] که روپیه [illegible] پنجاه هزار روپیه بر ایشان عنایت شد و در [illegible] خان [illegible]
منصب [illegible] پنجاه هزار روپیه [illegible] شد [illegible] بندیله در ضلع مالوه [illegible] بود در [illegible]
و [illegible] شد [illegible] بلاد [illegible] صوبه بهار [illegible] سال [illegible] جمیع [illegible] اسلام [illegible]
اسلام [illegible] کوهستانی [illegible] راه [illegible]
اولاد [illegible] اسباب [illegible] زندان [illegible]
الملک القوم [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] سمت [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] که [illegible] دیهات [illegible]
و [illegible] الناس بسیار [illegible] خوب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بسیار [illegible]
کرد [illegible] ایشان [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] رعایا [illegible] مردم بسیار از القوم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] عالم [illegible]
و قاضی [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] حکام [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
و [illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
و [illegible] خانخانان [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]

بادشاه و بالشه خیل و فوجی که هر روز به طلب می‌کرد و در سوخ صد یکی از مسلمانان [illegible] از مدتی در قید اینجا بود
عرضی فرستاد که راجه از خوف لشکر [illegible] آنچه توانست از زر نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده
توپ‌ها در آب غرق ساخته فیلان [illegible] را داده خود آواره دشت و جنگل گردید [illegible] خاقانی [illegible]
و در [illegible] رسیده به احسان [illegible] رعایا [illegible] و کنشت‌های ایشان را [illegible] و بتخانه‌ها
مسمار کرد و مسجد بنا نمود و [illegible] را آزاد کرد و دو صد [illegible] توپ که در آب انداخته بودند
برآورده داخل توپخانه نمود و زیاده از صد فیل [illegible] را اطلاع [illegible] رفته بود ضبط
گردید و یکصد و [illegible] از [illegible] و هر یک کم از ده هزار [illegible] نبود [illegible] و رعایا
[illegible] به استمالت [illegible] مقرر [illegible] معاف نمود خطبه بنام پادشاه غازی
خواندند و [illegible] سکه پادشاه زده [illegible] سکه [illegible] نام داشت موقوف کرد و در
[illegible] اسباب [illegible] و علاوه [illegible] راه‌های قدیم
[illegible] روپیه [illegible] نقد و جنس [illegible] داروغه توپخانه [illegible] برای محافظت
قلعه [illegible] گذاشت و دیوان و قاضی به اطراف فرستاد [illegible] قلعه [illegible] در
[illegible] سال پنجم خاقانی [illegible] فتح ملک آشام [illegible] انعام [illegible] الیه
[illegible] و فیل [illegible] در [illegible] نمود و در سال [illegible] علی نقی [illegible]
[illegible] در عدالت [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] خاقانی [illegible]

[illegible] چهار [illegible] پادشاه [illegible] شد چون [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] لشکر پادشاهی [illegible]
[illegible] رسید [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقد و جنس [illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible] خان [illegible]
[illegible] خاقانی [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... افغان لشکر ... [illegible]

... در میان کوهها ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شادی اول

... [illegible] ... گردیده اند ... [illegible]

... [illegible] ... گذاشته ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... چند ... [illegible]

... [illegible] ... گشتند ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... گوشه ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... رسیدند ... [illegible]

... [illegible] ... نوبت ... [illegible]

بهم رسید بود در صحرای ... یکدیگری می رسیدند پس در دولت ... مسعود ... ابوالفتح خان ... امیر الامرا ... [illegible]

با جمعی دیگر ... یکی از جمله امرای عمده ... [illegible] ... داشت ... [illegible]

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... اسباب و اموال ... [illegible]

عمده ... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible] ... امیر الامرا

... [illegible] ... امیر الامرا ... [illegible]

... [illegible] ... قلندر ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... ایران ... فرستادند ... [illegible]

... [illegible] ... قلعه ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... نظام الملک ... [illegible]

... [illegible] ... خان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

قلعه‌های بسیار بدست آورد و در سنه دو نوبت به محاصره قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر رسید و در راه فرار [illegible] نمود [illegible]
مردم را به پیغام فرستاد [illegible] راجه [illegible] جان [illegible]
[illegible] برای ملاقات [illegible] حکم کرد [illegible] برای [illegible]
اگر [illegible] کار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بنده‌های [illegible]
[illegible] قلعه‌های [illegible]
[illegible] برای [illegible] حکم [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و زنده [illegible] چنگیز [illegible]
[illegible] علی [illegible]
کشمیر [illegible] پادشاه [illegible] جاری شد [illegible] سال [illegible]
اعلیحضرت صاحب‌قران [illegible] پادشاه [illegible] جهان [illegible]
آن [illegible] پادشاه [illegible] اکبرآباد [illegible]

۲۸

رفته [illegible]
[illegible] برای عفو قصور اورنگ‌زیب
عرض کرده [illegible] قبول [illegible] سال [illegible]
و اطراف [illegible] از جانب بنگاله [illegible] خان [illegible] چهار ماه
[illegible] السلام جاری [illegible] سال [illegible]
و چهار صد [illegible]
اکبرآباد [illegible] خان [illegible] اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیدند بالادست جی سنگه [illegible] بیاشند و در حمایت [illegible] پادشاهی [illegible] مردم و جانور فرستاده اند الا اینکه

برنگر و سند داشتیار ساخته و مردم از قریب قلعه بر بیرون در شمار کرده در پیچ دره نیز بوده [illegible]

با تمام و کشتن از طرفین کشته نمی شدند و [illegible] جی سنگه سیوا و نیز جوانی بود همراه لشکر پادشاهی

بعد بسیار جانی نثاری ها کرد تا حصن پنج قلعه نام سیوا را فرستاده و نیز [illegible] کاری

ساختن از اینجا رفاقت طرف قلعه کیلنا [illegible] خود رفت و سیوا جی را که سرداران بیجاپور از سوا

به [illegible] کرد تیرو راجه جی سنگه التماس نمود که از سرنو عفو [illegible] فرستاد حکم سیوا که سیوا

بالفعل تمام در حضور حاضر شده پسر خود را نزد وی روانه [illegible] کرد و در جرگه بندهای آن حکم استناد

گردید سیوا را [illegible] منصب پنجهزاری از [illegible] از خجالت حرف کرده

به اظهار ساختن [illegible] آورده بگوش [illegible] بعد در بار [illegible] رام سنگه

پسر راجه جی سنگه نگاه کرده [illegible] ساختن خود سعی [illegible] بادشاه از ادای نا[illegible]

بحفظت محفوظ بخانه فرستاد جانب راجه جی سنگه حکم کرد و از [illegible] سیوا از جای ممنوعه خود

ارشاد کرده بودند [illegible] راجه جی سنگه محافظت خود کرد و در حق او [illegible] کشند

و برادر و [illegible] حاضر بی گشت و راجه جی سنگه و دلیر خان هنوز فارغ از [illegible] نشده

بودند [illegible] دلیر [illegible] بیجاپور [illegible] دکن [illegible] ماندند در سند

[illegible] گشته [illegible] راجه جی سنگه حکم

حکم حضور [illegible] دلیر خان در حضور [illegible] سیوا از جای [illegible] حضور

ممنوعه [illegible]

[illegible]

سقط [illegible] دست به انعام کرد و ارباب طرب و رقاصان برهمنان را انعام والطاف [illegible]

داده و میوه بخانه او فرستاده بانکه [illegible] اسب [illegible] به [illegible] برهمنان جا رده پانزده [illegible]

شهر [illegible] خود فرستاد [illegible] برهمنان [illegible] بود برای [illegible] درگاه

بود [illegible] که دست [illegible] خود [illegible] بر او انداخته [illegible] خود داشت [illegible]

[illegible] طعام برهمنان بعد [illegible]

59

[illegible] سیوا بود [illegible] شده [illegible] رسیده [illegible] بعد [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

از [illegible] شاه [illegible] رام سنگه [illegible]

ساختن او از سیوا [illegible] فرستادند

[illegible] سنگه را حکم [illegible] در حضور [illegible] برای

[illegible] راجه جی سنگه ارسال داشت [illegible] قبول اسلام [illegible]

[illegible] برای [illegible] محمد قلی خان نام

[illegible] دلیر خان [illegible] سیوا [illegible]

گشت [illegible] دلیر خان [illegible]

و بعد گفتگوی بسیار [illegible] برای حضور [illegible] برای دلیر خان [illegible] سال

[illegible] خراج [illegible] نقد [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] نقد [illegible] سال

خراج قبول نمود شاهزاده معظم باز لطیفه دیگر به عرض رسانید که [illegible] زاده [illegible]

جسونت سنگه در آن عرصه وفات یافت و هم در آن سال معرکه افغانان یوسف زئی شد و [illegible] کابل

با جمعیت یافتند [illegible] سر افغانان کشته در حضور رسیدند از آن [illegible] نمودند [illegible]

عبدالله خان والی کاشغر باراده بیت الله در هندوستان آمد سید [illegible] خان و [illegible]

رفته اورنگ [illegible] پادشاه در عبادت خانه [illegible] ملا [illegible] نام [illegible] رستم خان [illegible]

قیام [illegible] شد [illegible] انجام [illegible] ماه [illegible] و طلا [illegible] داده [illegible]

فیل [illegible] و [illegible] مرصع [illegible] و طلا [illegible] ده [illegible] در راه [illegible] داده

[illegible] السرام [illegible] انجام [illegible] صورت [illegible] و [illegible] احکام [illegible]

[illegible] صادر [illegible] و نیابت [illegible] که [illegible] شد سال [illegible]

[illegible] گان را حکم شد [illegible] سر [illegible] نمایند [illegible] کابل [illegible]

[illegible] داده [illegible] ممنوع شد [illegible] حساب سال [illegible] ازادی [illegible]

ممنوع بر حساب لا ولا [illegible] لا ولا [illegible] لک [illegible]

معین شد و [illegible] حکم [illegible] و [illegible] شدند [illegible]

[illegible] و جهت [illegible] بر [illegible] نمایند [illegible] و [illegible]

در همه امور [illegible] بعد از آنکه سیوا [illegible] برده [illegible]

رسید [illegible] از [illegible] تحقیقات [illegible] سیوا [illegible]

سیوا [illegible] گرفته برای تحقیق ساختن [illegible] شد [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] به تحقیق [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] در [illegible] ساختن [illegible]

[illegible] خلاصه [illegible] سیوا [illegible] ساختند [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] گردید [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] الهآباد [illegible] تعیین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] داد [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] گفت

[illegible] و خود [illegible] فارغ [illegible] نموده [illegible]

[illegible] فارغ [illegible] از برادران [illegible] تحقیقات سیوا [illegible] شد

[illegible] سیوا [illegible]

[illegible] افغان

[illegible] سیوا [illegible]

[illegible] جنگ

[illegible] سیوا [illegible] الملک [illegible] نماید

دفعه [illegible] خود [illegible] قلعه را محصور [illegible] کنار دریا [illegible]

بود مشغول شد [illegible] قلعه [illegible] باقی مانده بود [illegible] خان [illegible] حاکم القلعه [illegible]

[illegible] سیدی [illegible]

خبر [illegible] جبشیان [illegible] خان [illegible] خود [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبشیان [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] خود [illegible] القلعه

[illegible] کرد [illegible]

[illegible] جبشیان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] قلعه

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

دست [illegible] ملک پادشاه [illegible] تقسیم کند [illegible] تاریخ [illegible] الملک [illegible]

[illegible] سیوا [illegible] قلعه گیری [illegible] قلعه [illegible] سالها [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] موقوف گشت [illegible]

[illegible] گذاشت [illegible] الملک داده [illegible] خود [illegible]

[illegible] کنار دریای [illegible] سیوا [illegible] قلعه [illegible] گذاشت [illegible]

از [illegible] گفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیوا [illegible]

[illegible]

[illegible] سیوا [illegible]

[illegible]

[illegible] سیوا [illegible]

ویده

هندوستان لشکر بنام شاه شجاع ... پادشاه ... کابل ... و اکبر خان ... حضور ...

... به ... خان ... محمد زمان خان ... و ... خان ... [illegible]

در ... محمد خان ... به ... به الفنستن ... و ... خان ... بطور

رفته ... چنانچه ... بودن ... به ... بوده ... ... گرفت ...

... خان ... [illegible] ... بودند ... [illegible]

بودند ... از اطراف ... و ... خان ... و ... اکبر خان

در حضور حاضر شده ... افغانان کابل ... افغانان ... اکبر خان ... را

... داده ... بنمود ... و ... را ... کرد ... را

... افغانان ... داده ... را ... کرد ...

اکبر خان ... در ... گشت ... در ... افغان ... شده ... بود ...

... اکبر خان ... بر ... کرد ... و ... کرد ...

رو به کوه ... گذاشتند پادشاه ... اکبر خان ... و ...

و ... اکبر خان ... [illegible]

با وجود آن اکبر خان ... خود ... [illegible]

گشته ... از کابل ... [illegible]

داده با افغانان جنگ ... اکبر خان ... [illegible]

... کابل ... در قلعه اکبر خان ... افغانان ... [illegible]

رابعه ... اکبر خان ... و ... شاه ... [illegible]

از افغانان ... اکبر خان ... افغانان ... افغانان ...

... رسیده ... اکبر خان ... را ...

... اکبر خان ... شده ... و ... محمد ...

جونت ... اکبر خان ... جهان آباد ... و ... شده ...

... قلعه ... دیگر ... قلعه ... بسم الله ... قلعه ... [illegible]

برهان پور ... سید علی ... پادشاه ... حکم ...

شهر ... [illegible]

دکن ... حکم ... مسلمانان ... [illegible]

... حکم ... [illegible]

... مسلمانان ... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible] سپهدار [illegible] الله [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] نوبت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بدست [illegible] برای [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] حضور [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] حضور [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible] حضور [illegible] پادشاه [illegible] حکم [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حکم [illegible] حضور [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible] قبول اطاعت [illegible]

آغاز نهاده [illegible] جوان [illegible] هم مامور شده [illegible] اطاعت [illegible]

باهم [illegible] شاهزاده محمد اکبر [illegible] خان [illegible] هم مامور [illegible] فرستادند [illegible]

[illegible] اردو [illegible]

[illegible] شاهزاده معظم [illegible] بنگاله [illegible] رسیده [illegible]

استقامت [illegible]

[illegible] حضور [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] بهادر [illegible]

شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]

شاهزاده محمد اکبر [illegible] شاهزاده [illegible]

در حضور [illegible] محمد اکبر [illegible]

[illegible] محمد اکبر [illegible] پادشاه [illegible]

محمد معظم [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حضور [illegible] پادشاه [illegible] خان

[illegible] محمد اکبر [illegible] حضور [illegible]

نگرفته خود را بحضور رسانیده از پای او بخطاب عبیدالله دو دیده بکشند در حضور بادشاه مشهور گردید

فرزند محمد اکبر نشسته و اگر چه بخصوص بحضور رسیده بهمه انواع ملاحظه اورده بود اما اگر اینها از برای

و خود چند اول میفرمود جمله نواح بادشاه اول برادشان مقتدره جانان منصور بکار بردند و اول ان فرمان

بر منصه اجرا نشسته و اینجا حکم رحمت مطلع شدند و استقلال شاهزاده از مردم اشت و کار در بلای

واندازه از جهت و بیان شان نمود و دلده و اینک عالمگیری بسیاری بکر گشته و گرفته

انفصال بادشاه اعظم شاهزاده محمد معظم مردم رسیده و خصوصیت امور شده و جمیع اراده نمود

فاتی و القاب خان شد سال سنت بدوم او و تابع و یکی تسلیم شده و کمبود ادنی و بعضی ابا و باطل

طمع و خاطر شان نمود و گویند او هم سپاهی بر فرقه و بر بکار سپاه او بر بعضی امید نیز بود مدت ما در آن

امیر و کار کرد و هر مال بعد خود و در احوال سپاه و مانده بود و نیز یک که شاه و نام راه سپاهای بودند

نام نهند و کیفیتی بر هم بر ما خاص به او انتقالات جمیع بود و از ماوراء ایشان بنقوده خواتی و دیگران واقع از

از اقبال شیخو و هم حاصلت ابروی عدالت معیار مردم جمع اکبری خبر او در شهر بسیاری که گشتند

و بر مقیم او شیخ و فتح با سه بود پسر او جهر بود بر سلامت بر خلاف پدر بر آمده و در حالت ماه ربیع بعض

مفسدین جمع خاطر ایشند و بنابراین مردم حالتکش بر اینکه مقدار نیز او خواست که سپاها بوی مسخر گردد

جلیله و سال هزار و دو بعضی سنوف بر جان بود و افتاده محمد بیادر و اراده و جو و قشون کمار و سپاه تو کالی

و صاحب قلم بلو بر گشت و کار خان باب صوبه سنت تم جمیع بود و نمود و در بدوی و حفاظت قلعه

بر و انقیاد بر شد با جمعی دیگر سعی او در و جواهر و بر مال دارالملک خود مکان ان دارالخلافه بود

تمام غارت نمود و گران سپاه بر و لوازم سپاه خود مسیرچشت بازار و اخل قلعه بسیار شد متصل او شاه در

حضور مستقر خلیفه بعد از دخل ملک که با مسلمانی و قسمت بنگاه کاتب گودن و قسم بعض ها

و خود نمودن تمکن از جنگ سبب باز بیرون جنیت مرد منصب سپاه بلکه زمان عزیز

عالم و اهل سپاه و لشکر منصب شاهزاده محمد اعظم با لشکر تعیین بیک مصر گردید

به استقبال سپاهی نشاندند و در سفر فاتحانه جهان در بر سر سه نمود و تمام از جنگ با دمی گرفت

تاخت اورده بسیاری کفار که با دو شهر از شاهزاده محمد اکبر با شاهزاده بعضی انواع

بر بعضی کوه جنگ آخر بود و راه باین بعضی بعضی بمسافت و بسیار جنگ کرده محمد اکبر

بر سبب سرحد جمیع اضلاع سو دار الخلافه رسید خود طل الله بحضور بود از گلشن جمع

جلوس سلطنت هزار و چهار بود که بعنایت اجر مقرره بکلی بعضی شاهزاده محمد اکبر و اعوان

شرق مالک کار و صد سواره و در اخر سنه ماه عدی اسباب جاه و عزت بار اینکه شکر

و در بعضی امور بحضور بادشاه و اخبار ملازمان حضور در آمد و بعد بر سبب جلیل سپه

بود و این شایع که حضور گزارش و از سواد اوه گردید در سنه سپاه داری متفق بود نقلو اکبر بود

بزرگ وجه سپاه که بود بر مقعد و بر دو غربی مشهور شده بجا خانه که بشتافت از بعد بکار آمد

سپاهی استقبال بعضی بیکان عالم نمی حضور از قلعه را بر سنه کرده مسافت در نشستی و ادر

جهانداری بر کابل سلطانی و شاهزاده کامل بعضی بقبض نمانده و نام این نجات بجمع بود

در ان کشف شیخو بادر بی ابی از راه حوالی امده تنها کیست جد و نشان مقام جنگ و علمای گویند

محمد بر سر انگشت و جاهی بود کاف مسیو نمود و تنها گوشه در حضور با حقیقت نمود تنگی دو شد ان

از شهباز ساکن سنه شهر حصار خود با سلطانی دل او در دو بلوچ افتاده در حصار جهار حوزه و کسب مقام

چو [illegible] بر [illegible] [illegible] این گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امام حضور [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نگاه [illegible] شاه

عرض کرد و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] همراه [illegible] [illegible]

[illegible] محمد اکبر را حواله [illegible] امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه ایران شاه سلیمان [illegible] گشته [illegible] امام [illegible] شاهزاده

[illegible] [illegible] [illegible] چون امام [illegible] شاه ایران [illegible] شاهزاده [illegible] ایران فرستاد

محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه ایران [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible] [illegible] شاهزاده

گرفته فرستاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده در ایران

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصفهان

[illegible] [illegible] [illegible] محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جواهرات [illegible] محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پسر محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برای [illegible] [illegible] محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باز محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه سلیمان [illegible] [illegible] [illegible]

ازد

از بیم دو شاه مجبور شد القصه محمد اکبر از شاه امداد خواست و [illegible] انگیخت که جلد مکان [illegible] [illegible]

[illegible] شاه سلیمان [illegible] وفات یافت شاه سلطان حسین بر تخت ایران نشست و محمد [illegible] [illegible]

محمد اکبر [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاه [illegible] حکام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شاهزاده [illegible] [illegible] شاهزاده محمد اکبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۷۵

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شاهزاده معظم [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بهادر شاه و اکثر کافران ظالم به تقریر رسید [illegible] هر کسی او قطب الملک بسلطنت رسید
و دیگر احوال [illegible] ملک و امراد سپهسالار طرف قطب الملک در سلطنت [illegible] و در آن
سرحدی و تسخیر قلعه نمودن چند محال [illegible] قلعه [illegible] سرکار بادشاهی
[illegible] سالها داخل ملک تلنگانه بود در رسید [illegible] شاهزاده محمد معظم را با فوج گران و
صفدر خان و [illegible] خان پسران [illegible] الملک و عبدالله خان [illegible] با فوج عنایت [illegible]
روانه ملک تلنگانه کردند و میرزا محمد [illegible] الماس [illegible]
که [illegible] قطب الملک فرستاده [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] ابوالحسن
قطب الملک چند پاره الماس و یاقوت [illegible] جواهر [illegible] میرزا محمد
[illegible] خلیل الله خان [illegible] بادشاهی [illegible]
[illegible] حیدرآباد [illegible] شاهزاده محمد معظم [illegible]
بادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] جنگ
[illegible] جنگ [illegible] بادشاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شاهزاده
[illegible] قطب الملک [illegible]
فتح خود در رسید [illegible] به گوش شاهزاده رسیدن گرفت [illegible] شاهزاده
[illegible] مخالف [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] قطب الملک [illegible] حیدرآباد [illegible] شاهزاده [illegible] حیدرآباد رسید
۷۵
و محمد ابراهیم [illegible] ابوالحسن شاهزاده [illegible] ابوالحسن [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] و جواهر [illegible]
[illegible]
مال و اموال [illegible] بادشاهی
[illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible] ابوالحسن صلح [illegible] شاهزاده [illegible]
قبول [illegible]
[illegible] ابوالحسن
[illegible] عبدالله [illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible] شاهزاده رسید [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]

در باطن طمع در تسخیر رفت و حاجیان محصور طلب شده بیجان اعزام بر هم [illegible] گرد و [illegible]

انجا پرساقه سنها بجو مامور شده و دایره حرمت بادشاهی کیفیت بیجاپور بعضیار تعمیر و محمد [illegible] شاه

تسخیر بیجاپور پرداخته شد و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرا مامور شدند و نوبت و [illegible] حال

قلعه بیجاپور شروع شد اما جمع شاهزاده اعظم شاه و قلیچ خان بملازمت حضور از سکندر شاه [illegible] بیجاپور

بیجاپور انجام موقوف او گرسنه [illegible] کشف بیجان امد مامور نمود و از طرف سکندر [illegible] رسید عالمگیر بادشاه

امده و رفت محقق اند بر حجت شاهزاده بیابد بر سر خصم سلطنت می گفت اگر چه درو بیجاپوری

و دیگر جماعت [illegible] اما [illegible] حضور زمان اوبر دم شدند بعد عبد الرحمن خان بار به سر [illegible] و نمودند

گردید بر سال سوم بعد از انکه کار بر محصوران قلعه بیجاپور از تردد محاصره غازی الدین خان فیروز جنگ

از زیستن امده و کاه و رسد تنگ دیده در سنه یکهزار و نود و هفت هجری سرزه خان سیدی کلید قلعه

بیجاپور از طرف سکندر شاه حاضر شد صد سکندر گرفت تاریخ فتح ولایت و حبس سکندر بود

گرفته بقلعه حرمت اباد فرستاده ولایت بعد [illegible] متعلق گردید بادشاه غازی خود بنفس

و رفتن انجا متوجه حیدرآباد شدند و اول سعادت خان را بعزم جماعه رسید [illegible] بود و [illegible]

بر الوف و رسید بر عقدر رفته در ترتوانی از جنگ سالی وفات از قطب الملک که [illegible] نمود بنوسید

سعادت خان قطب الملک را به انواع امید و مرحمت بادشاهی مسرور کرده بوصول از جنگ مرا و

و تعبیر شده نمودند علی و جواهر و در نور صبح ملا بلنی قیمت بیرون امانت در حدود جنگ

گرفت و در عقب [illegible] شاش کرده و در حضور ارسال کرد و [illegible] بادشاه سمت حیدرآباد

استقبال پاریست ابوالحسن قطب الملک به سعادت خان [illegible] بر خلیفه سلطنت شاه

امضورات نو معاف خوام کمانبرد و الاحالا گر جواهرات را در حضور فرستادم

از جواهر و ابگینه از رنگ رنیب احتیاط دیگر سبب اقتدا ابوالحسن در الطنیة جلوه فت

بخش اماد و خلعت ولو و رمیز و بادشاه از راه کلبرگه بعد از زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز

قدس سره که از دیدن لشکر حزر او به بخدم ان جا جانب حیدرآباد و نهضت فرمودند در راه

عرض ابوالحسن مشیر الملک غنوه بر جرائم عمل بلغ گذشت و در جواب ان از کمال دشمنی بر صدور فجورات

او صادر گشت و خلاصه فجورات او انکه اولا اختیار سلطنت بکفار و ما دنا و اکنا بود و نیز دیانت

خانه و بنا ملاق کرده بود و عدم عزل ایشان از ارشاد و مکر الحضور و مغرب و فرزند گردون

سادات و مشایخ و رواج فسق و فجور و شراب و کباب و ظلم و اهر او اعانت کفار حربی و در سناوی

المه بوی جزای سنها و طرز در نمودند محقق بوی ابوالحسن از طرف عفو بالی گشت بنیفی عا کر

بر داخته به او گفت به بادیه و عالمگیر بادشاه مامور نموده و بسیار کرده به اعزاز بجاور دار اگفته اهل

مالم بطرف عالمگیر جمیع ابد و افکرات بعد طول بافتی حرمت او از ما محفوظ بود با انکه الفرض ختم فنام

طویق بقاعدت گو در لیس از قلعه گو لکنده رسید بر دست کشیر باصل بجا ماهر بود از محاصره و در

انه نموده غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بعد تسخیر بیجاپور محاصره قلعه ابراهیم گرده بفتح کلید قلعه فتح امر ایز

فرخنده صفوم جوالی بلیغار و در رسید و تقسیم بود جای دخواهم [illegible] از دو اسباب قلعه گیری شروع شد

شاهزاده معظم اهتمام بیمو کشت و صلح کرده و بیرون جنب بهیمت نمود ابوالحسن مشمول شد

بادشاه به دو طرف فرمودند و روح الله خان شاهزاده در الخلوت برده بموجب ارشاد والقیه بالی

العصر خاطر جمع نمود بر فتح از گرفتن و گوشه و نمودند نمود و کار قلعه شد به بیعت در اثنا و بوار التماس

دا نیز قید کرده [illegible] شاهزاده والاقدر محمد [illegible] که [illegible]
و ابو [illegible] مخالف شده هر روزه [illegible] حال [illegible] وقت و جنگ [illegible] محمد ابراهیم [illegible]
کسان از طرف داران ابوالحسن در لشکر فیروزی [illegible] شده [illegible] شده [illegible]
نگاه و [illegible] یکبار [illegible] [illegible]
و غله [illegible] [illegible] روز [illegible]
جمع [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible]
شاهزاده [illegible] حضور شده [illegible]
نامور گشت [illegible] حضور [illegible]
نام [illegible] ابوالحسن [illegible] [illegible]
را اگر [illegible] تمام دارد [illegible] دست [illegible]
تا [illegible] روح الله خان [illegible]
افغان [illegible] عبدالله خان [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] عبدالرزاق [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون [illegible] به ابوالحسن رسید به تسلی [illegible]
بیرون آمد چون وقت طعام خوردن [illegible]
[illegible] رخصت طعام خوردن نمودند و مختار خان [illegible] روح الله خان
[illegible] چگونه طعام [illegible] ابوالحسن گفت [illegible]
میگوید [illegible] خدای [illegible]
۷۸
[illegible] برهان [illegible]
آخر [illegible] اسباب سلطنت برای من مهیا کرد [illegible]
[illegible] کردم از اعمال ناشایسته خود بدین حال رسیدم [illegible]
روزه [illegible] پادشاه [illegible] طعام [illegible]
سوار شده [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] عبدالرزاق [illegible]
[illegible] عبدالرزاق [illegible]
[illegible] عبدالرزاق

را امیدوار منصب نموده طلبیدند چون سبب زخم کمر حاضر نتوانست شد ... [illegible]

بعد از نوکری ابوالحسن نوکری دیگری نخواهم کرد بادشاه احوال او را شنیدند بخشیدند و رخصت

اراده بیت الله نموده چرا او را طلب داشتند اول چهار هزاری و آخر پنج هزاری منصب دادند و آنچه

از اسباب و اموال ابوالحسن به ضبط در آمد نقد شصت لکه و پنجاه [illegible] روپیه و [illegible] که در پنجاه

و سه هزار روپیه سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره در [illegible] و [illegible] بود و حیدرآباد

حیدرآباد و یک [illegible] بازده که در [illegible] لکه [illegible] دفاتر آورده فتح گولکنده مبارک باد

تاریخ اوست در حوالی قلعه [illegible] مابین بیجاپور و حیدرآباد بطرف [illegible] مانک بود [illegible]

و در آن مسجدی بنا کرده و [illegible] از [illegible] و [illegible] بود [illegible] حاضر شده [illegible] منصب

پنجهزاری [illegible] غازی الدین خان [illegible] شاهزاده محمد اعظم را به تسخیر قلعه ادونی که در

تعلق مسعود حبشی بود فرستاده خود به دولت حوالی بیجاپور [illegible] جمادی [illegible] از قلعه

ادهونی مسخر شده موسوم به [illegible] گشت و [illegible] قلعه ادهونی هم مفتوح شد پسران مسعود حبشی

حاضر شدند [illegible] التماس [illegible] نمود [illegible] گردید و [illegible] ایام [illegible] عوض [illegible]

از بیجاپور کوچ نموده به [illegible] آمدند و در سال دو [illegible] که گذشته سال سی و چهارم محمد اعظم شاه به [illegible]

گلشن آباد [illegible] مستحق [illegible] دلوب خان [illegible] کرده دلوب خان [illegible]

را برای [illegible] فرستاد او [illegible] معلوم شد [illegible] خود را [illegible] از قلعه [illegible]

[illegible] گرفتار [illegible] به اراده [illegible] و [illegible]

[illegible] در کوه های [illegible] در [illegible] [illegible] بود [illegible]

تقریبی [illegible] بیجاکره و در یک روز طی کرده با جمعیت بسیار قلیل یلغار نموده رسید چون

[illegible] گردیده [illegible] شراب مست بود حکم کرد [illegible] زنان بر کاره قطع نمایند از آنجا

[illegible] جبال [illegible] سواری و [illegible] جبال [illegible]

[illegible] خان با [illegible] صد سوار و پسر و برادر زاده ها در رسید [illegible] با جمعیت بود [illegible]

دوران [illegible] گیر [illegible] رسید [illegible] و [illegible] بود [illegible]

شد [illegible] به [illegible] گشت [illegible] خود [illegible] و [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] گردید

[illegible] کشتن [illegible] خان او [illegible] خان [illegible]

[illegible] و [illegible] الحرامی [illegible] رسید [illegible] بود [illegible] پسران [illegible]

[illegible] کلاه [illegible] سلطان [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] بر [illegible] اشتر [illegible]

[illegible] بادشاه اول [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سیر [illegible] و [illegible] سرای [illegible] داده

[illegible] حرکت [illegible] خود [illegible] بود [illegible]

و [illegible] پسران [illegible] می گفتند و بعد از [illegible] و [illegible]

[illegible] بود [illegible] و [illegible] گاه [illegible] و [illegible]

[illegible] داشت [illegible] که [illegible] بود [illegible]

تعلق نموده بود و چند روز به قصبه [illegible] رسانیده [illegible]

یاران و فرزند [illegible] تاریخ این فتح یافته اند [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل [illegible]

[illegible] مقرر گردید [illegible] سال [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] متوجه شده چون [illegible] از دست [illegible] راه [illegible] اکبرآباد

از [illegible] شد در [illegible] شاهزاده [illegible] به

[illegible] حکم شده [illegible] اسپ [illegible]

[illegible] موقوف نمودند

و حکم شد [illegible]

[illegible] محمد معظم [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] کلام الله [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

[illegible]

[illegible] آباد [illegible]

محله علی [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] بندر [illegible]

نموده [illegible]

[illegible] جنس اعلی زراعت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکم بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] محمد معظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... گرفته بسلطنت گرفتند بازگو آنکه بادشاه چون استخبار این احوال بعرض [illegible]

[illegible] بادشاه رفته الملک [illegible] آنجا بیرکاوش بسیاری کسان بخود [illegible] بود در

روزگار [illegible] بسیار [illegible] و دانسته خود بیرم [illegible] نمودند و [illegible]

بیرم بود [illegible] اسلام بودن [illegible] در آنجا [illegible] آمدند و [illegible] افتاد [illegible]

بادشاه زاده [illegible] حملة الملک و [illegible] قلعه [illegible] کردند لیکن [illegible] شاهزاده [illegible]

حملة الملک [illegible] ازین جهت [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حملة الملک [illegible] شاهزاده [illegible] انگریز [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بادشاه [illegible] شاهزاده

[illegible] شاهزاده [illegible]

حملة الملک [illegible] انگریزان [illegible]

[illegible] قان [illegible]

[illegible] قان [illegible]

[illegible] قان [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] قان [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] محمد ابراهیم [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] محمد ابراهیم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] انگریزی [illegible] محمد ابراهیم [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] بادشاه

81

[illegible] انگریز

[illegible] قان [illegible]

[illegible] قان [illegible] انگریزان [illegible]

[illegible] قان [illegible]

[illegible] انگریزی [illegible] قان [illegible]

[illegible] قان [illegible]

[illegible] انگریز [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] قان

[illegible] انگریز [illegible] قان [illegible]

[illegible] انگریزان [illegible] انگریز

[illegible]

[illegible] انگریز [illegible] بادشاه [illegible]

قلعه جات دیگر گشت و بر سر سال صلح کلی از منافی مال دیگر بار شد بلکه جنود بسیار [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] که هر که جنود برای رفع نقصان نیز خود [illegible] از [illegible]

سر زده از ماهیت بلکه از قوم دیگر از قوم سکنه [illegible] زبان از دانند خواهد بود الغرض

[illegible] کلام دنیا به پیام امرای بادشاه برای رضا [illegible] نمود [illegible] افغان [illegible]

[illegible] بر سر [illegible] جوانان [illegible] در رسید [illegible] محصور گشته [illegible] رسید

لشکر [illegible] قاسم خان خود را مسموم نمود و دیگر سرداران [illegible] ایران [illegible]

[illegible] حفظ [illegible] قبول [illegible] صلح [illegible] ایران خود

[illegible] خان [illegible] داده [illegible] در حضور رسیده [illegible]

[illegible] از فیل و اسب و اسباب [illegible] سپاه [illegible] خان

[illegible] ایران سپاه [illegible] خان لشکر [illegible] خود نیز [illegible] تفنگ

[illegible] مردم بسیار [illegible] تفنگ [illegible] داشت [illegible]

[illegible] سال [illegible] سپاه [illegible] ایران [illegible]

[illegible] برادر [illegible] جنگ

[illegible] سپاه [illegible] جنگ [illegible] مردم [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] خود [illegible]

[illegible] ایران خود [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] کرده

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] خود [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

محمد [illegible] شاه [illegible] عالم [illegible] شاه [illegible]

آمده برای [illegible] الصلح [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] سال [illegible] اعظم شاه [illegible]

[illegible] انجام [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] خان [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] حسین علی [illegible] خان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حسین علی [illegible]

[illegible] حسین علی [illegible] خود [illegible]

[illegible] بکار [illegible]

دو سنگر گذرده و دو سیبات بلند بنا داده رفت صد لکه روپیه [illegible] محمود [illegible] گردید و جمیع [illegible] تیول [illegible]
و [illegible] لکه [illegible] برای ادای بقیه تنخواه [illegible] لکه [illegible]
[illegible] شده [illegible] حضور [illegible] آدم [illegible] بود [illegible]
[illegible] سال [illegible] محمد اعظم شاه [illegible]
دیگران [illegible] عمارات و احاطه اسلام [illegible] خود دولت [illegible] رام راجا
در سنجر قلعه [illegible] شاهزاده محمد اعظم [illegible] شده [illegible] راجا [illegible]
در رسید [illegible] و بسبب [illegible] دهلی [illegible] و اولاد [illegible] دیگر [illegible] حضور [illegible] اسلام
گشتند [illegible] از حضور [illegible] شده [illegible] رام راجا [illegible] حکم [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] ایشان [illegible] اتفاق
و چند [illegible] قلعه ستاره [illegible] رام راجا [illegible] بود [illegible]
[illegible] اول [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شاهزاده اعظم شاه [illegible] جال [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] تا [illegible]
[illegible] رسیدند و [illegible] شاه [illegible] بالای قلعه
[illegible] حضور [illegible]
[illegible] رسید

[illegible] بسبب [illegible] محمود [illegible] بود [illegible]
خود [illegible] شده [illegible] راه [illegible] الهی
[illegible] تا [illegible] شاه [illegible]
[illegible] رام [illegible] ستاره [illegible] از [illegible] در حضور
[illegible] نام قلعه ستاره [illegible] شاهزاده اعظم شاه [illegible]

ستاره [illegible] از [illegible] و علم [illegible]
[illegible] ستاره [illegible] راجا
و قلعه [illegible] مسجد [illegible] بود
[illegible] شده بود حکم [illegible] از انجا [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] مانده [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شاهزاده اعظم [illegible] از انجا [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] رام راجا [illegible] شده بود [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بود [illegible]
[illegible] سیلاب [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
دار الخلافه [illegible]

و مضیفه کابل نمود ... خان را دیوان لاهور آورده و چند روزی تشرف ... نمود اما کوه ... ای ...
کوچ کرده ... رکاب آمده اما به سبب شدت بارش ... راه ... روز زیاده از ... کرده
... آمده کوچ واقع ... بالا بجز ... دیگر نه بود و شدت باد ... ...
و دریا ... بیشتر ... روز چهارده آورده ... در قلعه ... رسیدند ...
... که به قلعه ... سال چهل و ... قلعه ... کرده

۸۴

... قلعه ... بخشی ... کرده ...
... بیلداران ... قلعه ...
... قلعه ... شاه ... کرده ...
خان ... سال ... قلعه ...
... قلعه ... کرده ...
... کرده ...
... صوبه داران ... رسید ...
... از آنجا ... قلعه ... رسیده ...
... صلح ...
... سال چهل
... قلعه ... گردید ...
... قلعه ... کرده ...
... قلعه ... برادر زاده ...

داشتند ای سال چهل و پنج ... قلعه ... خان ...
... قلعه ... کرده ...
... خان را ...
کردند ... قلعه ... خان ...
... قلعه ... فتح الله خان قلعه
... قلعه ... گشت ...
... قلعه ... راه ...
... روز ... رسیدند فتح الله خان ...
... ملک ...
... برای محاصره
... قلعه ...
... سال چهل و ...
... فتح الله خان ...
... قلعه ... شاهزاده ...
... قلعه ... فتح گشت ...
... قلعه ... شاهزاده ... داده
رای ... فتح الله خان ... داوند

وسعود

حضور بود و الکه با [illegible] قلعه [illegible] چه نشسته بود بر [illegible] رسیده [illegible] شان و در عمارت [illegible]
بهادر متصل [illegible] ملازمت [illegible] فساد [illegible] بعضی [illegible]
در جنگ های [illegible] آنجا [illegible] و محاربات عظیم [illegible] فتح رسیده بود [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] هزار سوار [illegible] رسیده [illegible] جنگ [illegible]
محصوران قلعه [illegible] راه دیگر فرار کردند [illegible] قلعه [illegible] و قلعه مسخر و مفتوح [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] استمالت [illegible] کوچ کرده [illegible] جهادی نمودند
[illegible] کلی از مفتوح [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] عبدالله خان را [illegible] مامور کردند [illegible] تمام [illegible] پادشاه [illegible] صعب
[illegible] حکیم صادق گیلانی [illegible]
انتقام کرده [illegible] کوچ [illegible] بهادر [illegible] سال پنجاه [illegible] بعد [illegible] ماه صیام [illegible]
[illegible] امور [illegible] ملکی [illegible] ملک [illegible]
[illegible] کوچ [illegible] پادشاه [illegible]
قلعه [illegible] شاهزاده اعظم شاه [illegible] احمدآباد [illegible]
حاضر [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] نموده [illegible]

[illegible]
منور کردند [illegible] بعد از آن [illegible] به کفایت خان [illegible]
حاضر [illegible] داده [illegible] شاهزاده اعظم شاه در حضور رسید [illegible] محمد معظم شاه و کام بخش را [illegible]
اعظم شاه [illegible] خواست [illegible] اعظم شاه [illegible] معظم آباد [illegible] بسیار [illegible]
طلب حضور [illegible] در سال پنجاه [illegible] شاهزاده اعظم شاه [illegible] پادشاه
۸۵
کرده و رقعه [illegible] کام بخش [illegible] اعظم شاه [illegible] رخصت [illegible] پادشاه [illegible]
بر آن [illegible] شده [illegible] کام بخش [illegible]
رخصت [illegible] حکم کردند [illegible] حضور رخصت [illegible] اعظم شاه [illegible]
[illegible] اعظم شاه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] وصیت نامه برای [illegible] خواجه محمد [illegible]
نموده در روز جمعه بیست و هشتم ذیقعده سنه هزار و صد و هیجده هجری بعد ادای نماز صبح [illegible]
[illegible] انتقال کردند [illegible] سال و [illegible] ماه عمر بود و در [illegible] مقبره شیخ زین الدین
[illegible] خلدآباد [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
اعظم شاه و شاهزاده کام بخش و شاهزاده [illegible]
[illegible] پادشاه بیگم [illegible]
[illegible]

... هزار و ... چهل و ... کروه پادشاهی ... آباد

تا ... لاهوری ... چهارصد و سی و هفت کروه پادشاهی و هفتصد و ... گز

دار الخلافت تا نهایت بنداسل پانصد و پنجاه و هفت کروه پادشاهی از لاهوری بندر تا ... کروه از

بهره تا بهکر یکصد و سی کروه از بهکر تا ملتان نود و نه کروه از ملتان تا لاهور هفتاد و پنج کروه از لاهور

تا دار الخلافه یکصد و هفت از دار الخلافه تا اکبرآباد چهل و چهار کروه از اکبرآباد تا اله آباد یکصد

و هفت از اله آباد تا پتنه نود و سی کروه از پتنه تا مونگیر سی و هفت کروه از مونگیر تا راجمحل ۸۹

از انجا تا داکه ۱۰۹ از انجا تا ... ۸۷ از انجا تا ... ۳۹ باعتبار هر منزل ده دوازده

کروه یکصد و چهل و پنج منزل راه چهار ماه و بیست و هفت روز و عرض ولایت ... اقصای ...

تا قلعه ... سیصد و هفتاد و ... کروه پادشاهی دیگر ... یکصد و هفتاد و ... کروه ...

از سرحد تبت تا تبت خورد ۹ از انجا تا کشمیر ۶۹ از انجا تا لاهور ۱۰۱ از انجا تا دار الخلافه

۱۰۵ از انجا تا اکبرآباد ۴۴ از انجا تا برهانپور ۲۷۸ از انجا تا اورنگ آباد ۴۰ از انجا تا ...

... ماه ... ده روز راه بحساب ... کروه هر منزل ... صوبه جات ... نوزده صوبه

... و چهار هزار و صد و چهل پرگنه جمع آن ... ارب ... و چهار ... کرور ... دام از

... هشتاد و ... دام از انجمله خالصه ... یک ارب هشتاد ... کرور ... لک ... دیگر ... هزار

... صد و پنجاه ... دام ... جاگیرداران ... ارب ... کرور ... لک

سی و چهار ... دام ... مذکور ... صوبه شاه جهان آباد ۸ سرکار ... پرگنه ... ارب

... کرور ... لک ... هزار ... دام صوبه اکبرآباد ۱۳ سرکار ... پرگنه ... ارب

... هزار ... دام صوبه لاهور ... سرکار ... پرگنه

... هزار ... دام ... پرگنه صوبه اجمیر ... سرکار ... کرور

... لک ... هزار ... دام ... پرگنه صوبه احمدآباد ۹ سرکار

... کرور ... لک ... هزار ... دام ... پرگنه صوبه اله آباد

۲۶ سرکار ... کرور ... لک ... هزار ... دام ... پرگنه

صوبه اوده ۵ سرکار ... کرور ... هزار ... دام ... پرگنه

صوبه بهار ۸ سرکار ... کرور ... لک ... هزار ... دام ...

... پرگنه صوبه بنگاله ۲۷ سرکار ... کرور ... لک ... هزار

... دام ... پرگنه صوبه اودیسه ۱۱ سرکار ... کرور

... لک ... دام ... پرگنه صوبه کشمیر ... کرور ... لک ... هزار ... دام

... پرگنه صوبه مالوه ... کرور ... لک ... هزار ... دام ... پرگنه

صوبه ملتان ... کرور ... لک ... هزار ... دام ... سرکار ...

پرگنه صوبه کابل ... کرور ... لک ... هزار ... دام ... پرگنه

صوبه تهته ... کرور ... لک ... هزار ... دام ... پرگنه و از جمله صوبه جات

دکهن ... صوبه ... ارب ... کرور ... لک جمع چهار صوبه ... صوبه

... اورنگ آباد ... سیوم ... چهارم ... صوبه ... پنج ... از آن

... صوبه ... جاگیرداران ... دوم صوبه دار الجهاد حیدرآباد ...

و به لشکر نمود [illegible] جاگیردار آن بود — ذکر سلطنت خلد منزل بهادر شاه محمد معظم [illegible] شاه

بعد از آنکه شاهزاده کام بخش به بیجاپور و شاهزاده محمد اعظم به مالوه رخصت شده بود

لیکن [illegible] شاهزاده از [illegible] پادشاه [illegible] بود [illegible] باهمگی

کوچ [illegible] کرده از لشکر جدا شده بود [illegible] بیگم صاحبه رسیده [illegible] واقع شد

که خلد مکان [illegible] اعظم شاه [illegible] با جمیع امرای خاص [illegible]

رسیده بعد فراغ [illegible] دهم ذیحجه برای جلوس

قرار داد اما [illegible] سلطنت [illegible] عبدالحق [illegible]

خوانند و شاهزاده کام بخش که [illegible] رسیده بود [illegible]

محمد امین خان [illegible] اعظم شاه [illegible] جدا [illegible] کام بخش

روز [illegible] کام بخش [illegible] قلعه دار [illegible] شدند

داود خان [illegible] کام بخش [illegible] وزارت شد

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] خان

داود [illegible] خان [illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible] ذیحجه [illegible] جلوس نموده

[illegible] مملکت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] بهادر [illegible] کوچ

نمود

نمود [illegible] روان شدند [illegible]

[illegible] بهادر شاه [illegible]

[illegible] کنگره [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بهادر شاه [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]

۸۷

[illegible] شاهزاده [illegible] لاهور [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بهادر شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] کوچ [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم شاه [illegible] خان

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] کوچ نمود [illegible]

اما سلیح بسته آورد و به از اشرف ... به سواری ظلمات و ... جمع نموده ... زمانی

و از جهات دیگر بی‌باکی ... عرض ... ذوالفقار خان ... سپاه ... دیگران

شاه را تعظیم نمودند ... به پسران ... تعظیم شده ... تا مجلس ... بهادر شاه ...

ملقب ... صاحب السیف والقلم ... الملک ... جنگ ... نمودند

شنیدی ... شاهزاده محمد عظیم با ... به یکبارگی ... بود ...

روز ... محمد اعظم شاه ... عزیمت نمود ... انجام ...

خزانه با ... سپاه ... نموده ... به راه ...

گاه ... خلق ... مردم ... جمعیت ...

دریای ... ذوالفقار خان ... جنگ ... سپاه ...

عرض ... سلطان ... بود ...

... رسیده ... نام ...

بعد ... سلطنت

... رسیده ... از ...

... شاه ... احمدنگر ... در ...

... شاه ... [illegible]

... اعظم شاه

... بهادر شاه نام گرفت

این جهان ... بزرگوار ... بود ... صبح ...

... صوبه ... صوبه ... دیگر ...

... مسلمانان ... اکنون ... هند ... شد ...

... وصیت ... شاه ... خلق الله ...

... میدان ... اعظم شاه ... گفته ...

... گلستان ... شیخ سعدی گفته ... پادشاه ... [illegible]

... اعظم شاه ... ذوالفقار خان ...

... بهادر شاه ... [illegible]

... شاهزاده محمد عظیم ... [illegible]

... محمد اعظم شاه ... بهادر شاه ...

... ذوالفقار خان ... بهادر شاه ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بهادر شاه ... جنگ ...

... شاهزاده محمد عظیم ... [illegible]

... [illegible]

رسیده و سواری گشت بعد چند [illegible] ایشان از زخم گوله های بجای گرفته شد اعظم شاه و ذوالفقار [illegible] جگر برگشتند
و حمله بردانه [illegible] رستم دل [illegible] ازان منزل قدم نمود و داد دلاوری و دلاوری داد [illegible] شاهزاده دوم
بیدار بخت [illegible] بکوله [illegible] در گذشت همه سردستان [illegible] دادند دوم حصول فتح [illegible]
[illegible] فوج اعظم شاه در بیرون آفت و در بیشتر ذوالفقار خان [illegible] از حمله گرد
نقصان شده بود [illegible] شده گفت [illegible] برادر [illegible] اگر [illegible] الی مصلحت
درین است [illegible] از خود برگشتند اگر [illegible] کنند [illegible] محمد اعظم شاه برا[illegible]
گفت [illegible] خانان خود [illegible] خواهد [illegible] حرکت [illegible] بالجمله
چند [illegible] فیلبانان سواری اعظم شاه کشته شده بودند خود فیل را می راندند و فیل از بسیار
زخمها عاری گشته بود [illegible] وقت [illegible] اعظم شاه رسیده کار او تمام ساخت
از [illegible] بهادر شاه [illegible] رستم [illegible] فیل او رسیده بود خود را بر بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه و
[illegible] بریده و در دامن خود گرفت نزد بهادر شاه روانه گردید و در لشکر بهادر شاه شادیانه
[illegible] نواخته شد [illegible] محمد اعظم [illegible] گاه سر اعظم شاه آوردند [illegible] بهادر [illegible]
وفاکاری [illegible] دیگر امیران [illegible] بهادر شاه [illegible]
[illegible] محمد اعظم شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر بهادر شاه [illegible] خانخانان [illegible] مخاطب

[illegible] خانخانان بهادر [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] منصب [illegible] هزاری [illegible] سوار [illegible]
[illegible] الغام [illegible] وزارت [illegible]
[illegible] کردند و محمد [illegible] الدین [illegible] مخاطب [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] بهادر [illegible] شاهزاده رفیع القدر [illegible] رفیع الشان [illegible]
۸۹
[illegible] حکم [illegible] سواری [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] دولت [illegible] خلعت [illegible] انعام [illegible]
[illegible] خان و ذوالفقار خان را در حضور [illegible] طلب فرمودند و در [illegible]
[illegible] بیگم [illegible] تربیت [illegible]
بهادر شاه [illegible] نظام الملک آصف الدوله [illegible]
[illegible] ذوالفقار خان
[illegible] هزار [illegible] سوار [illegible] مخاطب [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] الی [illegible] ذوالاشتیاق [illegible] انعام [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
[illegible] حضور [illegible] بادشاه [illegible] دار الملک [illegible]
[illegible] اعظم شاه [illegible]

بود در شاه جهان آباد داشتند و در عهد معظم شاه سید افاضه نمودند بسبب آنکه چون بادر پادشاه سپرده جرات او نمود

[illegible] کثیر دختران سپرده و نام کنیز دار دسنده بود آن نیفه خود اورده بود دختری

جوانان عفیف [illegible] سپرده بود بعد شاهزاده اورنگ زیب در عهد صاحبقران باز داده بود [illegible]

بعد تاریخ [illegible] باشد بعد [illegible] مطابق سال هزار و صد نوزده هجری عزیمت بادیب راجپوتان جودهپور

[illegible] تحقیقت و موافق [illegible] راجه اجیت سنگه حاکم [illegible] راه [illegible]

نیستند و از عهد [illegible] فساد [illegible] الهی [illegible] گاه [illegible] و بانگ و صلوة نشکنند

مساجد [illegible] نمود به لشکر جی رانای اودی پور و جی پور [illegible] داشتند و در حضور

هم حاضر نشدند و جنگ [illegible] دو فرزند را [illegible] کشتند و راجپوتان [illegible]

[illegible] اجیت سنگه و جیسنگه حاضر شده قبول اطاعت نمودند و [illegible] احکام

[illegible] سال [illegible] حکومت [illegible] بنام کام بخش [illegible]

حیدرآباد [illegible] و حکومت صوبه بیجاپور [illegible] صوبه حیدرآباد

بر ان اضافه نمود [illegible] بنام ما جاری باشد خیال فاسد نمود و بنام خود

[illegible] و [illegible] احمد [illegible] و ظلم

و جور بر [illegible] شاهزاده کام بخش

[illegible] خان [illegible] نمود و [illegible]

کرد اما حکم [illegible] احسن خان [illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] احسن خان [illegible] کام بخش

کشته [illegible] خان [illegible]

جواب شاه [illegible] شیخ [illegible] طلب [illegible] قبول [illegible] یوسف خان [illegible]

در [illegible] یوسف خان [illegible]

[illegible]

کرد [illegible] احسن خان [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] بهادر شاه [illegible]

[illegible] کام بخش [illegible] مال و اسباب

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] حیدرآباد [illegible]

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible]

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible]

با حکم محسن و عمده الملک خان بهادر و دیگر جمعی گردید [illegible] ... [illegible] ... الیه

بادشاه زاده رفیع الشان و جهانشاه از طرف خلد منزل [illegible] جمله الملک [illegible]

و بنیاد [illegible] خواست گفت [illegible] حقیقت [illegible]

با سپاه حکم گرفت و از الطرف محمد کام بخش [illegible] ذو الفقار خان

بخش [illegible] کام بخش [illegible] گردید

و [illegible] از [illegible] زخم [illegible] وفات

اسد [illegible] فیل [illegible] زخم [illegible]

[illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] جلال الدین خان [illegible] بادشاه محمد کام بخش [illegible]

[illegible] و [illegible] محمد کام بخش [illegible]

[illegible] اسد [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کام بخش [illegible] وفات [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] معظم خان [illegible]

ذو الفقار خان [illegible]

دنیا

و الفقار [illegible] بادشاه [illegible]

حاصل [illegible] ذو الفقار [illegible]

[illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible] جمله الملک [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

و ذو الفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمله الملک [illegible]

[illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمله الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بود [illegible] که [illegible] بود در رفع فتنه [illegible] و [illegible] بانیان [illegible] کرده اوامر الله

بر هم کنند و به این جهت [illegible] اعتبار نمانده [illegible] شاه [illegible] بود [illegible] از

بحر [illegible] مطلب خلق چاره [illegible] مقلد [illegible] عالم [illegible] رسیده اند [illegible] کار [illegible] در تحکم

[illegible] شد [illegible] بعمل [illegible] توپ [illegible] اورا [illegible] شده [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ایران [illegible]

و [illegible] و تفصیل [illegible] است و در [illegible]

حکم [illegible] شدند [illegible]

سال [illegible] شاه ایران [illegible]

گرفته شد و کلید قلعه [illegible]

شد اما [illegible] بهادر شاه [illegible] با سلاطین ایران [illegible] موافقت [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] حکم

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] نقاره [illegible]

ذوالفقار خان [illegible]

[illegible] دار الخلافه

شد [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] ذوالفقار خان

[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] برای [illegible] حمل [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کفار [illegible] قوم [illegible]

[illegible] لاهور [illegible] از [illegible]

[illegible] معتقدان [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible] بهادر شاه [illegible]

[illegible] گشته شد و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] دفن کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] دار الخلافه [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] کفار [illegible] شده بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حکم افواج [illegible] گروه [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] سوار و پیاده [illegible]

[illegible] افواج پادشاهی [illegible]

[illegible] افواج [illegible] مردم [illegible]

[illegible] مردم گمان کردند [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خافقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خافقان [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

سوی دو ذوالفقار خان وزارت بنام وزیر بیمو است و پادشاه هم بدین حقه بسیار مشوش و متفکر بودند
اخر آنکه وزارت بعد از پسر عنایت الله خان که دیوان تن و خالصه بود به نیابت و تعلیم پادشاه
زاده معز الدین قارها بجای پدر مرحوم خود محمد هاشم توران شاه ایران و در سولاها [illegible] باز ده اسپ
و باد دو از ده و هم تقرر زر بعنف چنانکه حراست از آن سفر [illegible] خلعت و جواهر و سپر مینا
در سیح و الوند و در انشای او در ضعیف معرفی براوف رشد جکل زده حرجتی به رده نشانه و سبع خورده
اخواد را بهم از سه هزار سوار و ضعیف بیعنو سلطان داده و او در وزارت او برای او بینو استند بعض
روالهای او بطهور رسانده و بمولا غازی الدین خان فیروز جنگ سه هزار بعد احمد آباد گجرات بمرد و حرمت بعد
سبب بیوای فضلای لاهور بر بخط دعی فضل بانه بود ختم به احقاق و فضلا بود در ماهی از جلد محمد و تورکه
چهار فاضل مشهور انتقد علاوه نشد بود در حرم سر فاضل [illegible] بوده اینها هم کلام محمد خود بادشاه هم از اولاد
ارادت منقوم امام الاعظم بس آنکه بهاء الدین شاه النقشبند [illegible] بادشاهان نیز رسی [illegible]
در سلاسل بیاورد که در کلام [illegible] حاجی گویند [illegible] چهار چیز از خود اقوال التمس علم و حفظ
مکلام الله و دیح و شهادت الحمد لله و سه نعمت فائز شدم از دنی شهرت [illegible] القدر اولی
ستنقیح [illegible] چند بخته کشیده مردم بسیار از خواص و عقبا نان عرض دارد در عب کو آدم حقیر و علماء
فضلای لاهور رفیق شدند و [illegible] عظم الشان نیز در باطن [illegible] بود تا آنکه او
مقوال [illegible] بر عوض و سجده شوه هر [illegible] علیه خلدمکان بخوانند و در [illegible]
حضرات [illegible] بسیار [illegible] شد اگر [illegible] شود بادشاه [illegible] بطلع از تحط
شنود بید بیاد [illegible] حاضر شده [illegible] شود ندم خواسته شد اخوان [illegible] دیوان
گویند

گویند که حاجی بابا محمد را بابا ... [illegible] دیگر مغفور شده [illegible] دستار و نوشتن نجم [illegible] بکمال یک شعر
بجابادو العقتدال بروان بفته [illegible] تمام روا در دعوت اهل علوم شد شهزاده عظیم الشان حریوب
خود را رسانیده و [illegible] حال شهزادگان دیگر را جمعیت [illegible] عظیم الشان را ایمه شد [illegible]
هدر رفت و پادشاه [illegible] هم مرحوم [illegible] شده بود و شوکت [illegible] از ده [illegible]
چهار سال [illegible] برای خود [illegible] عظیم الشان گذشته بود [illegible] حفظ داشت
۹۴
بهفته یک بار [illegible] مولوی کمیت [illegible] از کتب [illegible] عالمگیر نامه شد و وکان عزیز از اهل
رجاء و قت بیعت [illegible] که آنکه [illegible] از ان [illegible] علمای رکاب [illegible] پادشاه
دیگر فتوی علم شد [illegible] بسبب غوغای اردو بود اگر [illegible] علما و ایم بحضور [illegible]
ره نویسند بیقبض [illegible] و در سایه [illegible] ده خود [illegible] بادشاه خود دیگر
والله اعلم و صاحب تواریخ مطبوعی در احوال [illegible] این [illegible] اولاد نانک شاه است
نانک شاه مقابلی قوم [illegible] حضرت سید حسن و درویش [illegible] جوگی [illegible]
اقوال خود مسلمان [illegible] گفته [illegible] بود [illegible]
بالطبع [illegible] شده در [illegible] پادشاهان [illegible] زمانه [illegible]
گذاشت [illegible] چند [illegible] بهم [illegible] صحبت [illegible] گفت
لکن چند [illegible] بعد [illegible] نانک شاه قائم
مقام شد بعد از [illegible] بعد از [illegible] بعد از [illegible] سجاده نشین شد
بعد از [illegible] دفتر [illegible] گویند

گویا از نانک شاه مادر زاد [illegible] است و حافظ آدم نام درویشی بود با خود متفق نموده

در ملک پنجاب جمعی از مریدان از مسلمانان و تیغ بهادر را از [illegible] در آن بشورش شدند بنا بر موجب حکم

خلد مکان حافظ آدم را اخراج نمودند و تیغ بهادر را قید نمودند بعد از آن قتل و تشهیر نمودند

بعد خلد مکان گرو گوبند پسر او در مقام پدر گرفت و بعد [illegible] فوج ها و سپاه انبوه [illegible] حیله [illegible]

و کرامت گفته شدند [illegible] از دست افاغنه [illegible] سپاه [illegible] سر کرده [illegible] لباس [illegible] پوشیده

بصورت افاغنه بر آمده بمکان معهود خود رسیده [illegible] بلباس اختیار [illegible] مریدان خود را

نیز اجازت آن داده و در چند ایام [illegible] کرامات اینها بر خلاف [illegible] این کتاب [illegible] کرد

مقرر شده نانک شاهیه دو فرقه شده یک خالصه نام دارند [illegible] بر تمام موی [illegible] شان موی باشند و دوم [illegible]

موی تراشند و [illegible] و هر کسی از هندو و مسلمان خواهد [illegible] اختیار نماید مانع

نمی شوند و او را با خود طعام می خورانند و گوشت [illegible] نمی خورند [illegible] نانک شاه حلوا

بخشیده مریدان خود می خورانند — ذکر سلطنت معز الدین جهاندار شاه بن بهادر شاه — بعد وفات

شاه عالم بهادر شاه چهار پسر داشتند یکی معز الدین دوم عظیم الشان سیوم جهان شاه چهارم

رفیع الشان [illegible] بر چهار برادر [illegible] رسل و رسایل صلح [illegible] ملک [illegible] ذو الفقار خان

[illegible] معز الدین جهاندار شاه [illegible] هم [illegible] دیگر شاهزادگان [illegible]

[illegible] ذو الفقار [illegible] جهاندار شاه [illegible] شاهزاده ها

[illegible] خانه جهان شاه [illegible]

برادر [illegible] خزانه [illegible] عظیم الشان [illegible]

ادر

مردم جهانشاه افتاد بر سر [illegible] عبد الله [illegible] قرار یافت [illegible]

جهانشاه کشته شد و ملتان و [illegible] رفیع الشان [illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] عظیم الشان [illegible] گرده [illegible]

[illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] ۹۵ [illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] صوبه بنگاله [illegible] تاراج [illegible]

[illegible] جهاندار شاه و جهان شاه [illegible] رفیع الشان [illegible] جهان شاه کشته

کرد بعد از جهان شاه [illegible] جهاندار شاه را [illegible] برداشت [illegible]

[illegible] فتح جهان شاه [illegible]

[illegible] جهان شاه [illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible] جهاندار شاه برادر چهارم رفیع الشان

[illegible]

[illegible] محمد ابراهیم [illegible] رفیع الدوله [illegible] رفیع الدرجات [illegible] جهاندار شاه

[illegible] سلطنت [illegible] خان [illegible]

[illegible] جهان شاه [illegible]

[illegible] جهاندار شاه [illegible] شاهزاده [illegible] عظیم الشان

بیان آنکه ذوالفقار خان [illegible] منصب پدر کنور دیو [illegible] فراهم داشت [illegible]

لعل کنور که زوجهٔ بادشاه بود بمناصب چهار هزاری و فیل و نقاره رسانیدند و کلاونتان و قوالان

را بازار گرم شده اعتبار علما و صاحب کمالان برخاست گویند روزی لعل کنور گفت میخواهم

که غرق شدن کشتی بر تماشا کنم فرمودند که یک کشتی پر از آدم غرق نمایند بعضی از آن غرق

گردیدند و چند نفر برآمدند بادشاه با لعل کنور سواری رته برآمده سیر و تماشا می رفت و

آنقدر شراب میخورد که روزی در رته بیهوش افتاد و مردم تلاش کرده برآوردند

صوبه داری اکبرآباد با منصب [illegible] هزاری بنام خوشحال خان برادر لعل کنور تجویز شد ذوالفقار خان

تامل کرد لعل کنور عرض نمود بادشاه از ذوالفقار خان سبب تامل پرسید عرض کرد که رشوه میخواهم

بادشاه فرمود چه رشوت گفت هزار طنبوره که از استادان بادشاه فرمود چه خواهند کرد گفت چون کسب

و کار ما خانه زادان بدین قوم متعین شود خانه زادان را چه در خورد شده [illegible] ایشان اختیار کنند

الغرض چون در صوبه دکن از دست تعدی داود خان پنی صوبه دار [illegible] از دولت [illegible]

ذوالفقار خان عالمی تنگ و پریشان می زیست چون از سلطنت جهاندار شاه [illegible] نگذشته بود که آوازهٔ فرخ سیر

و خروج او در پتنه مشهور شد بادشاه در دار الخلافه رسیده [illegible] را با چهار [illegible] آدم به الهاباد

فرستادند و [illegible] عبدالله خان [illegible] سادات بارهه [illegible]

فرخ سیر و عبدالله خان و [illegible] سادات بارهه [illegible] افتاد در [illegible] خان

[illegible] از صوبه احمدآباد و [illegible] صوبه [illegible] شده و [illegible] را [illegible] السلام را

که در صوبه [illegible] بود [illegible] صوبه احمدآباد [illegible] فرخ سیر [illegible]

سادات بارهه که جهاندار شاه رسید عز الدین نام پسر خود را [illegible] بمقابله رخصت ساخت

زمانیان

اما بیان اتفاقی بود شاهزاده از راه مصلحت [illegible] در اکبرآباد توقف نمود

و از این طرف محمد فرخ سیر [illegible] رسید [illegible] عز الدین [illegible]

در منزل [illegible] عبدالله خان [illegible] لشکر [illegible] عز الدین

شروع گردید اعز الدین [illegible] لعل کنور [illegible]

نقدی و خزانه [illegible] اسباب [illegible] اکبرآباد

99

رسید جهاندار شاه بعد استماع این [illegible] با هفتاد هشتاد

هزار سوار و [illegible] پیاده بمقابل فرخ سیر آمد [illegible] ذوالفقار خان و کوکلتاش

خان که [illegible] امیر [illegible] خاطر بود و مردم اطاعت فرخ سیر [illegible] محمد فرخ سیر

الغرض [illegible] اکبرآباد رسیده بود [illegible] سیزدهم ذی الحجه بمقابل

رو داد و جنگ عظیم [illegible] از طرف فرخ سیر [illegible] گردیده

افتاد و [illegible] فتح جهاندار شاه [illegible] عبدالله خان بارهه [illegible]

آمده [illegible] جهاندار شاه [illegible] خبر برد [illegible] جهاندار شاه نیز [illegible]

[illegible] فیلبان [illegible] دیگر کوکلتاش خان نیز کشته شد جهاندار شاه

بر فیل لعل کنور [illegible] اکبرآباد [illegible]

[illegible] دار الخلافه راهی شد ذوالفقار خان [illegible] جنگ [illegible] فتح [illegible]

بود [illegible] گشته [illegible] از جنگ [illegible] دار الخلافه [illegible]

از [illegible] در دار الخلافه رسید [illegible] آصف الدوله رفته [illegible]

و ذو الفقار خان نیز به معز گفت که اگر صلاح باشد جهاندار شاه را به برکین تا
کابل برده لشکر فراهم آورند آصف الدوله گفت که معز الدین لایق سلطنت
نیست ... هم نمانده صلاح در آن است که معز الدین را در قلعه گرفتار ساده
نمایند و ... هر کس از اولاد ... که باشد اطاعت او نماید ده ماه چند
روز ... سلطنت جهاندار شاه بود ... سر برداشت ... معز الدین و دوم
اعز الدین

ذکر سلطنت ... محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن بهادر شاه

بعد فرار گردیدن جهاندار شاه عبد الله خان ... برای ... دار الخلافه
... نشانده بعد ... خود نیز ... شاهجهان آباد شدند چهاردهم محرم ... سید
عبد الله خان را مخاطب قطب الملک یار وفادار ظفر جنگ کرده هفت هزاری
هفت هزار سوار نموده تسلیم وزارت نمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا
بهادر فیروز جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار و خدمت میر بخشی مقرر نمودند محمد
امین خان خطاب اعتماد الدوله ... دوم ... قلیچ خان ... هفت هزاری هفت
هزار سوار خطاب نظام الملک فتح جنگ صوبه داری دکن نمودند داود خان
... بهادر ... صوبه گجرات احمد آباد معین شد و محمد ... خطاب ... الدوله
خاندوران بهادر و منصب هفت هزاری شش هزار سوار و احمد بیگ کوکه معز الدین
را خطاب غازی الدین خان غالب جنگ و شش هزاری ... بخشی ... و ...
عبد الله ... راه ... از اول ... بادشاه به دار الخلافه ... بعد

خفا...

خطاب خانخانان میر جمله ... منصب هفت هزاری ... هزار ... و ...
... محمد جعفر ... در شب ... خطاب ...
... عبد الله خان ...
... بادشاه ... اول ... قرار ...
... به افضل خان و ... خالصه ... موجب ...

۶۷

خان ... صوبه اکبر آباد به ... تعین شد و ... بادشاه ...
و در باطن ... وزارت ... و ذو الفقار خان و آصف الدوله
... امیر الامرا حسین علی خان ... او ...
بر ... دست بسته در حضور حاضر شد ... ذو الفقار خان ... ده ...
و جواب نمودند و آصف الدوله را ... نمودند ... ذو الفقار
الدوله ... پس او را ... داده ... او ... گفت
بگفت ... بخفه کشیدند و به ... و ... هفت ... و ...
و ... جهاندار شاه را ... قتل نموده ...
... ذو الفقار خان ... و ... بر
... عقب سواری ... و آصف الدوله ...
نمودند ... زبان قطع کردند ... کشیدند ... خان ... دیوان
... ایران ... شاه ... گویند

این مقرر [illegible] از ایران جدا [illegible] بود اما با وجود آن [illegible]

[illegible] خبر رسید که [illegible] شده [illegible]

به صوبه [illegible] دیگر [illegible] جلوس [illegible]

[illegible] سنه [illegible] هزار و صد و [illegible] قرار یافت و نظام الملک

[illegible] جنگ [illegible] دکهن [illegible] شد اما [illegible] خود را

از جا بجا میگرفت [illegible] سال [illegible] بسبب [illegible] راجه [illegible]

بهادر شاه مسطور شده [illegible] امیر الامرا حسین علی خان [illegible]

و [illegible] اهل و عیال خود را [illegible] فرستاده [illegible]

و [illegible] التماس [illegible] و [illegible] دو خبر برای بادشاه فرستاده در

وقت [illegible] عبد الله خان [illegible] مزاج بادشاه از [illegible] امیر الامرا [illegible]

بر حمله [illegible] امیر الامرا [illegible]

آورده [illegible] بادشاه [illegible] عهد [illegible] قبول [illegible]

و در همین وقت [illegible] به دیوانی کل دکهن مامور شده امیر الامرا [illegible]

دکهن بنام خود [illegible] نایب [illegible] فرستاده خود در حضور باشند [illegible]

اگر امیر الامرا خود [illegible] مصلحت [illegible]

[illegible] کارهای [illegible] حسین علی خان و عبد الله خان از دربار [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] بادشاه [illegible]

٩٨

بوساطت خود امیر الامرا را مشروط بر اینکه [illegible] قلعه با اختیار او باشد حاضر

آورد و امیر الامرا حاضر شده شمشیر از کمر خود کشاده در حضور نهاده عرض کرد که اگر [illegible]

ام از دست خودم باید گشت از مردمان دیگر مارا ذلیل نباید کنانید [illegible]

[illegible] بابد داد تا چنان قرار یافت که [illegible] صوبه داری [illegible] امیر الامرا

به دکهن نهضت فرماید و [illegible] بادشاه بتفویض امیر الامرا گردد [illegible] عزل و نصب

اختیار او باشد و احتیاج طلب فرامین ضروری [illegible] امیر الامرا [illegible]

جانب دکهن [illegible] بسبب ناموافقت [illegible] راجه ساهو [illegible]

[illegible] در عهد بهادر شاه [illegible] مانده بود در عهد صوبه داری [illegible]

به نیابت داود خان [illegible] راجه ساهو قرار [illegible] بشرط [illegible]

[illegible] بادشاهزاده [illegible] داود خان نایب داود خان [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible]

[illegible] قلیچ خان [illegible] نظام الملک از جانب [illegible] سعد الله خان [illegible]

شاهجهان بادشاه [illegible] عابد خان [illegible] از اولاد شیخ [illegible] شهاب الدین سهروردی

[illegible] عابد خان در [illegible] شاهجهان [illegible] خلد مکان [illegible] شاهزادگی [illegible]

خلد مکان [illegible] عابد خان [illegible] چهار هزاری منصب

یافت و در سال [illegible] خلد مکان [illegible] صدارت یافت بعد از آنکه [illegible]

[illegible] در محاصره قلعه [illegible]

بخطاب غازی الدین خان ممتاز شده و او بکمال عنایت عالمگیری فایز گردید چنانکه
فتح قلعه بیجاپور بنام او حکم شده بود و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
یافت بعد [illegible] و فتنه اعظم شاه بر بهادرشاه لشکر کشید او را در برهانپور [illegible]
چنانچه در عهد سلطنت بهادرشاه بگجرات منصوب گشته و احوالش در قوم گذشته بعد فوت
نعش او را [illegible] از گجرات آورده متصل اجمیری دروازه در حظیره [illegible]
دفن گردید پسرش میر قمرالدین که ولادت او در سنه یکهزار و یک صد [illegible]
[illegible] شده اول بمنصب چهار هزاری و بار دیگر [illegible] فوجداری لکهنو در عهد
بهادرشاه یافت و [illegible] بار دیگر او را [illegible] عرصه خانه نشین گردیده
[illegible] خانه نشین بود بعد رحلت شاه عالم بهادرشاه سلطان
معزالدین جهاندار شاه او را نواخت و خطاب سابق و منصب داد [illegible] محمد فرخ سیر
سلطنت یافت بمنصب هفت هزاری و نظامت دکن [illegible] نمود
چنانچه از عبارت آینده جا بجا احوال او و فرزندان او و کارهای [illegible]
[illegible] آمده واضح خواهد گردید چون صوبه دکن به نظام الملک [illegible]
[illegible] دکن [illegible] شده [illegible] از جا بجا [illegible] اول
[illegible] بهادر [illegible] دکن [illegible] داده [illegible] محمد [illegible]
[illegible] غازی الدین خان فیروز جنگ
بود [illegible]

حکم نمود که کار [illegible] راجه ساهو را [illegible] افواج [illegible]
[illegible] و محمد غیاث خان [illegible]
[illegible] برادر [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] غازی الدین خان [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] غیاث خان [illegible]
محمد غیاث خان در حضور [illegible] نظام الملک استقلالی در دکن
[illegible] صوبه های دکن بنام امیر الامرا حسین علی خان
و در رسید نظام الملک [illegible] حضور [illegible]
[illegible] بجنگ و جدال برداخته و [illegible] دار الخلافه رسید [illegible]
[illegible] صوبه دار احمد آباد [illegible] صوبه [illegible] برهانپور [illegible]
و حکم حضور برای عدم مداخلت [illegible] عالی [illegible] دکن [illegible]
صوبه داری کل دکن به او [illegible] تا [illegible] رسیده بود چون امیر الامرا
او را به اطاعت [illegible] داود خان [illegible] امیر الامرا اول [illegible]
او نیز [illegible] در رسیده [illegible] مقابل شد [illegible] جنگ بسیار [illegible] داود خان
کشته گردید [illegible] امیر الامرا
[illegible] داود خان [illegible] امیر الامرا [illegible]

از وقایع بعد چند قبل در حضور فرستاده بقیه خود مشغوف شد پادشاه به قطب الملک

عبدالله خان فرمود که گرفته شورش منیل چاه در خان بر دار حرب شد عبدالله خان

چه اگر برادرم کشته می‌شد باعث خرابی می‌شد در حضور بجا نیک گذشت سال پنجم در احمد آباد رفقا

هنود و مسلمانان برپا گردید هنود دکانها یکی از مسلمانان بسوختند در دروازه هنود را از محض

بران بلوا شده و بجنگ در هنوز عبدالصمد خان صوبه‌داری پنجاب گرفته سال چهارم عبدالصمد

گرو چاکر نانک شاهیان لاهور و دیگر ایشان گرفته والی آن بوده [illegible] از

در الملکه اعاظم در حصار استحکام بسیار قلعه در دست کرده همان بیرون برآید ها برآ

داشتند متفق شده بود بعد از آنکه جنگ [illegible] علی الدوام تا چند ماه بود داد

و عبدالصمد خان نیز به مقابل ایشان محکم [illegible] درست کرده هر روز از آن کس از طرفین

کشته می‌شدند آخر چون کار بر ایشان تنگ شد و رسد غله و کاه بالکل مسدود گردید

چند روز دیگر به فاقه و خوردن گوشت گاو و اسب و الاغ و استخوان و لحوم مردگان دیگ

در صحاری رسید لاچار سردار ایشان با پسر هفت ساله خود و دیوان وی و چند نفر از کس

حاضر شد عبدالصمد خان مردم را کشته در پوست ایشان کاه پر کرده در حوالی درگاه

[illegible] در حضور آورده محبوس و مقتول شد و به عقوبت تمام حکم بقتل ایشان شد

[illegible] سخت شدند و دیگر اکثر از کسان ایشان بعوض [illegible]

[illegible] سال پنجم [illegible] حبیب خان [illegible] صوبه پنجاب [illegible]

[illegible]

و هم در این سال به برهمی زمینداری مغیث سپنه صلح عظیم آباد که با افواج پادشاهی مقابله نموده

[illegible] قواعد ملک [illegible] در عهد صوبه‌داری سربلند خان از دست بکی [illegible] خود

گشته شد و هم در بنگاله [illegible] صدی منصب داران و

بخشی برادر و لاشاهی را مواجب [illegible] که آن را سبب متوجه شدند [illegible] قول

ساخته ترک روزگار کرده و بر طرف شدند و هم در بنگاله برحمله از سپه عظیم آباد در حضور

رسیده بظاهر بسبب آمدن بی اجازت بر او تشنیع رفت و به سبب غلبه عبدالله خان

از القاب [illegible] موقوف شده به پنجاب متعین گردید و در این ایام [illegible] پادشاه

خان [illegible] مشهور السنه عوام گردیده کار از پرده در گذشت سال ششم امیر الامرا [illegible]

صوبه دکن [illegible] قلعه داران معزولی ملازمان قدیم پادشاهی [illegible] خلعت [illegible]

خصوصاً اعتصام خان دیوان خالصه و رای رایان [illegible] دیوان تن معطل گردید

برضاجویی پادشاه و نیز اطاعت امیرالامرا تا امکان کوشیده آخر استعفا کرده نمود

دیوانی خالصه به عنایت الله خان صوبه کشمیر مرحمت شد چون همگی اختیار سلطنت از

طرف عبدالله خان [illegible] بود او بسبب مذهب هنود [illegible] قوم [illegible] عبدالله

ساعی شده حکم گرفتن جزیه از هنود داده بودند اگرچه جمیع از سابق ممنوع بود لیکن عنایت الله

خان باز اجرای آن نموده اند و [illegible] بجانب [illegible] و مخالفت [illegible] عنایت

خان به دیوانی خالصه شد [illegible] هر کس [illegible] جای جای [illegible]

[illegible] اعانت عمال و محاسبه [illegible] رسید پادشاه به

عبدالرزاق خان برای موقوفی یورش ... و ... فایده ... عبدالرحمن خان ماه ما و دو غنیم

و ... که ... در ... وقلعه جات ... و ابواب کار و بار معطل ... و راجه ... سنگه

یکسال کامل ... چون این ... که مقصد ... گشته بود ... چون این ... سلطنت

عبدالله خان ... پادشاه ... قبول ... امیرالامرا ... سنگه ... بحضور

بحضور حاضر شد از ... مهمات ... خاطر پادشاه ... بیگر دید و در سال ... امیرالامرا سبب

صدور احکام ... پادشاه بنام راجه ساهو ... زمینداران ... مکرر ... خلعت

کلی در دکن ... و اکثر از دست مرهته ... مردم بسیار از رفقای امیرالامرا بر دست

مرهته کشته شدند ... داران مرهته جابجا ... خود نصب کرده چوته از هر یک میگرفتند

و دستکها ... در انجا ... و شورش بیشتر دیدند اخر کار به وساطت انور خان

برهانپوری ... سنگه ... از ... سلاطین ... و ... ملازم

پادشاه ... سلطنت ... برهمنان مدار المهام سرکار راجه ساهو در ...

و ... صلح با امیرالامرا صلح بر این نمط قرار یافت ... از جمله محصول ... خالصه و

جاگیرداران ... عمال پادشاهی وصول نماید چهارم حصه بمتصوبان راجه ساهو به هند و سوای

... ده روپیه ... از رعایا ... هیچکس ... گردید و در ...

... جهت ... مال و دوم برای ... از جانب ... و ...

و ... دستکها ... قرار یافت و منصوبان راجه ساهو ... غالب ...

... سواری ... عبده ... علیحده ... [illegible]

و تا بوده که مرهته قول داده و در پرگنه ها ... صوبه ... ایام ... جیبان ...

که ... حصه بجاگیردار ... برعایا ... امیرالامرا اسناد این ...

... و ... راجه ساهو ... و ... راجه ساهو ... جمعیت

... و ... بعد اطلاع ... پادشاه ... نا گوار شد اما چاره بجز

این ... که ... جان ... خان را ... امیرالامرا ... کرده ... خان ... برهان ...

بنام امیرالامرا ... صوبه مالوه معین کردند جان ... خان ... با ...

... امیرالامرا ... محمد امین خان از دست

... سنگه ... راجه ساهو بسبب عدم ... و بتحصیل ... چوته از دست مرهته

کشته شد و ... پادشاهی از علاقه های خود ... صاد الدین خان

دیوان دکن و جلال الدین خان دیوان برهان پور و فضل الله خان بخشی ... بحضور گشته

زیاده بر ... خاطر پادشاه از دست ... محمد مراد ... کشمیری

... پادشاه ... هزاری بمنصب هفت هزاری ده هزار سوار رسید و

همدم پادشاه گردیده ... سر بلند خان ... نظام الملک بهادر فتح جنگ

... از دکن بصوبه مرادآباد مامور شده ... بجاگیر ... داخل

گردیده ... سنگه را ... احمدآباد ... خان ... در ... افغان ...

... گردیدند و ... خاطر بر محمد مراد گشته و خطاب ... خان ...

... و ... شد ... هر یک ... خطاب ... شده

ابعد واز مقدمات عظیمه گشت و نظم و نسق مهمات خان مذکور بر هم زده بود و زیان تفاوت کلی
بهم رسید امیر الامرا را بعد سماعت این خبر سید نجم الدین [illegible] نام مجهول به استهمار آنکه پسر اکبر [illegible] عالم
گیر اورنگ زیب است [illegible] ساختن راجه بود [illegible] رفته اراده دار الخلافه نمود چون
مشهور یافت که بادشاه در رفع و دستگیر نمودن عبد الله خان است از نجهت عبد الله خان
در انگاه رفتن سپاه [illegible] اما چون محمد [illegible] مخاطب با اعتقاد خان مرتبه وزارت و همدمی
بادشاه فایز شد [illegible] از نجهت راجه جی سنگه به عبد الله
خان [illegible] صلاح [illegible] منصب [illegible] بر هم [illegible] دیده [illegible] بر آنکه
چون بادشاه بخانه عبد الله خان تشریف آورده از [illegible] قسم های [illegible] عهد و قسمت
[illegible] الله [illegible] سال [illegible] از [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] رسیده و امرای دیگر [illegible]
خان [illegible] عبد الله خان [illegible]
طرف امیر الامرا [illegible] صوبه داران [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] امرای نوکر بادشاه [illegible]
[illegible] سوار [illegible] ده [illegible] سوار [illegible]
[illegible] دیوانی [illegible]
[illegible] بدار الخلافه [illegible]
[illegible]

۲۰۱

[illegible] محفوظ [illegible] سر از جاده اطاعت [illegible] معزول [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
[illegible] که اگر بادشاه [illegible] عبد الله خان [illegible] قایم [illegible]
[illegible] امرای [illegible]
[illegible] بر زبان می [illegible]

۱۰۲

بر عبد الله خان [illegible] بر خلاف [illegible] راجه [illegible]
تا آنکه [illegible] بر زبان [illegible] که حالا من نوکر بادشاه [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] عبد الله خان عرض کرد که اگر راجه [illegible] وطن [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] دیوانی خاص [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] بادشاه قبول نموده [illegible]
وزارت [illegible] عبد الله خان [illegible] سادات [illegible] خان [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] قلعه
[illegible] خان
[illegible] خان [illegible]
[illegible] اطراف قلعه [illegible]

در حضور رسیده بعد ملازمت چند کلمه ملال افزا باظهار دلگرفتگی گفته و شنیده دلها ظهور
داشت و فیل و جواهر به امراء تمام آگفته داد و بیست کانشاه برده بخانه خود مراجعت
کرد و روز دیگر نیز به همان صورت حاضر شده و معین تمام سپاه که همراه او بر آمده داشت همراه
بردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانه خود نزد دیگر قلعه و باره و دری مشهور بود
مرد و دلاور بود در زبانی عبد الله خان احوال اجرای فرامین سخن سید خان خود از خود دیگر
و انجم بنام [illegible] خان هم رسید از آن دیگر اخذ شده بود بعد و احوال جانفشانی های خود را
از ابتدا تا انتها گفته فرستاده بادشاه نیز سخنهای ملالت افزا زبان برادر دو نوبت
برای رسید و عبد الله خان اعتقاد خان به دشنام داده از دربار برادر ده داد و بادشاه
بکمال ملال به محل شریف در بند النفس بعجب غلاظم گذشت و در شب امیدوار تاراج شهر و قلعه
بودند و گفتگوهای مختلف بر زبانها بود اعتقاد خان و بعضی امرا طرف بادشاه سعد الله خان
بقصد مقابله امیر الامرا خواستند که سوار شوند و دانسته که چند بر سپاه در شهر فراهمی گشت
و اسباب و سامان کمتر بکار است و قریب هزار دو بالقصد در شهر سوار شده گفته شد اما با وجود
آن هنوز لشکر امیر الامرا همین طرف اعتقاد الدوله و عبد الله خان از قلعه بر آمده بلشکر خود
پیوسته مردم را خبر کشته شدن عبد الله خان رسیده بود غلط معلوم شد استقامت
ساورت با بهم رو داد و نظام الملک فتح جنگ چه کاری کردن بهم رسانیده بخانه خود آمده
نزد وی گرد بر دخانه و در آن خان هم برسانید امیر الامرا و عبد الله خان تا کسبه کرده از نقد و [illegible]
روز دیگر اعتقاد خان بادکرد لشکر عد [illegible] و در اجرت لشکر با جمعی از افاغنه و مغولان [illegible]

که اگر بادشاه بوکه به محل بسته بود بیرون طلب کنند فایده نکند کمتر آن جهت و ترکی کشته
جنگ شد امرا جمعی کاری اتفاق با نظام خود پیشگاه گرمی نجم الملک علی خان دعویٰ کرده امان محل
در آمده محمد فرخ سیر را جمعه گرفته بسیار بیرحمانه کشیده بود بسیار بهبه دجنه از محل
حفظ رسانیده به بیحرمتی تمام کشیده بر آورده و نزدیک آنکه و الیه ده از زهر باد [illegible] به ... نیفتاده
افتاده شده بود گرفته و در باد تحیط بادشاه ملاحظه نمود و در مجبوس کردند فایده
الی الله الابصار تاریخ این قضیه سلطنت فرخ سیر سوای تاریخ ده ماه سلطنت
جهاندار شاه شش سال و چهار ماه گذشته است

ذکر سلطنت چند روزه شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

نهم ربیع الثانی روز چهارشنبه سنه هزار و صد و سی و هشت بعد محبوس نمودن محمد فرخ سیر
شمس الدین ابو البرکات نبیره بهادر شاه را از حبس سلیمگر بر آورده بود در مرض دق مبتلا بود
جبس برآورده و در همان گوشه آنکه و ضعف تمام [illegible] لباس دسته ها مالیه [illegible]
بتخت نشاندند بر تخت نشاندند و صدای شادیانه برای رفع قد و دانشور شهر
بلند کردند عبد الله خان بر کرده در دیوان خاص و عام هنوز نبخود گذاشته و خواجه
سرایان و خواجهان بطور خود گذشته اول حکم و ما بیند موقوفی جزیه بود تموید هوا آتش
رنجید و فرامین امن و امان سه بار فرستادند و اعتقاد خان فرخ سیر بر اعتدال ضبطی خانه
و جاگیر حفظ ... و جاگیرات دیگر هم بخواهان فرخ سیر نیز بضبط در آمد الا اکثر
زاده بی ... بجای ماند از منصبداران و الاشان کسبکم بحکم امیر الامرا امیر
ملازم بخانه ردیه نیز طلب دادگر دیر که این سرنه خانه طهماسب خان آوردند و فرمود

چهارم [illegible] شد صوبه مالوه به نظام الملک بهادر و عدم اقبال او به [illegible]
و [illegible] پسر [illegible] خان [illegible] و فوجداری مرادآباد به سیف الدین علی خان و صدر الصدور به [illegible] خان
و [illegible] خان دیوانی خالصه و راجه رتن چند دیوانی [illegible] یافتند و بعض [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] تمام اختیار به رتن چند ماند و [illegible] مرسوم نموده چون [illegible]
[illegible] موقوف کرده و وقت بردن [illegible] او [illegible] کسی [illegible]
گشوده [illegible] فتنه [illegible] پس عبدالله خان از خزانه و جواهر [illegible]
و اسباب کارخانه بادشاهی [illegible] اختیار خود [illegible] عبدالله خان [illegible]
[illegible] چون برای [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] شد [illegible] و [illegible] از هر طرف [illegible]
[illegible] جاری بود [illegible] بسیاری [illegible] و [illegible]
[illegible] قلعه اکبرآباد نیکوسیر نام پسر محمد اکبر نبیره خلد مکان را سلطنت برداشته بود و راجه
[illegible] سنگه و [illegible] راجه [illegible] صوبه دار الله آباد و نظام الملک [illegible] معزالدین
خان [illegible] قطب الملک [illegible] و [illegible] داوری لشکر [illegible]
اکبرآباد [illegible] امیرالامرا [illegible] جاٹ [illegible] بهم را مامور [illegible] با فوج
[illegible] دارالخلافه برآمد چون [illegible] راجه جی سنگه و [illegible] بود [illegible]
[illegible] وقت [illegible] برای [illegible] بود
گردید چون [illegible] برای [illegible] و دیگر شاهزاده برای سلطنت مقرر شد

خود مرحوم [illegible] که [illegible] سلطنت برداشته رفیع الدوله ملقب به شاهجهان
ثانی را که برادر [illegible] بود جلوس [illegible] [illegible] و در [illegible] سلطنت
گذشته [illegible] بعارضه [illegible] رفیع الدوله [illegible] رجب سنه هزار و صد و سی
و جلوس نمود [illegible] خود [illegible] بعضی [illegible] بر تخت نشسته
[illegible] و برای [illegible] و کلام [illegible] ذوق نبود [illegible] خان [illegible]
[illegible] مشهور شده بود [illegible] چون [illegible] بیرون از مقام [illegible]
[illegible] امیرالامرا [illegible] اکبرآباد و قطب الملک عبدالله خان [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] و در همین ایام راجه [illegible] سنگه [illegible] راجه [illegible]
محمد [illegible] جواهر بسیار [illegible] از [illegible] فرستاد و حضور [illegible]
[illegible] لشکر امیرالامرا [illegible] خان [illegible] قلعه اکبرآباد [illegible] و از [illegible]
[illegible] عمارت قلعه خراب کرده [illegible] نمود و [illegible] راجه جی سنگه [illegible]
[illegible] قطب الملک فرستاده از جانب [illegible] گشوده [illegible] از [illegible]
شدند و [illegible] رسید و [illegible] محروم گردید و امیرالامرا [illegible] بعهد [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] فتح [illegible] امیرالامرا [illegible]
[illegible] زیاده از [illegible]
[illegible] لشکر بادشاه و امیرالامرا [illegible] سنگه [illegible] فوجدار [illegible]

صوبه اله آباد و تا کنار دریای نربده راجه جی سنگه و احمد آباد و اجمیر حواله بود بهمان طور حسب حکم
مقرر شده از آگره و دار الخلافه تا کنار دریای نربده تعلق بحکم برادر خورد گردید و سیف الدین
رفیع الدوله را بمرض اسهال شده بعد سلطنت سه ماه و بیست و سه روز بمرض دق لاحق گردید
بکاهش [illegible] تا [illegible] چند روز از آن اخبار رسیده جلوس نمود آنگاه [illegible] کردند

ذکر سلطنت روشن اختر فردوس آرامگاه ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بن جهانشاه نبیره [illegible]

پانزدهم ذیقعده روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و سی و یک بعمر هژده سالگی در شاهجهان آباد
بحضور اعلام علیخان و [illegible] رونق افزای آنجا بر آورده در سواد فتح پور ارسال شده بر تخت سلطنت
نشانیده خطبه خواندند چون در آن ایام [illegible] بود [illegible] نرخ غله ارزان شد
و باران بر وقت نزول نمود بعد چند روز والده پادشاه [illegible] از [illegible] چند [illegible]
او در [illegible] ادراک عمده به استقبال آورده پانزده هزار روپیه [illegible] یومیه مقرر نمودند
قضا [illegible] کارها مطابق رای سادات بارهه [illegible] سواری [illegible] هم
به اجازت ایشان [illegible] تاریخ ابتدای جلوس را از روز شهادت محمد فرخ سیر مقرر نمودند
اگر گاهی اتفاق سواری پادشاه [illegible] سادات [illegible] در میان گرفته
[illegible] چون در اول حال سلطنت اخبار شورش چهبیله رام ناظم صوبه اله آباد [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible] رفته بود [illegible] اخبار فوت
او در رسید امیر الامرا [illegible] گفت [illegible] برادر زاده [illegible]
[illegible] برادر زاده چهبیله رام [illegible]

شدن عم خود سپاه جمع نموده قلعه اله آباد را استوار نموده بار دیگر [illegible] سادات بارهه
[illegible] حکم [illegible] گشت برای عبور دریای جمنا نموده [illegible] رفتن [illegible]
فرستاده [illegible] حضور [illegible] مقرر گشت [illegible] خان
[illegible] در لاهور [illegible] اقتدار کاری [illegible] سادات [illegible]
حکم [illegible] احکام [illegible] هم [illegible] حکم [illegible]

[illegible] خزانه اکبر آباد [illegible] امیر الامرا حسین علیخان [illegible] خان [illegible]
[illegible] حسین علیخان [illegible]
[illegible] امیر الامرا [illegible]
خان [illegible] در شوال [illegible] الف [illegible]
[illegible] در حضور [illegible] سادات [illegible]
رفته [illegible] صوبه داری [illegible]
با صوبه اله آباد [illegible]
[illegible] گفت چون [illegible] صوبه مالوه به نظام الملک [illegible] نظام الملک
مالوه [illegible]
[illegible] صوبه [illegible] گجرات و اکبر آباد [illegible] مالوه
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] مالوه [illegible] صوبه [illegible] اکبر [illegible]

ملتان هر کدام رسیدند تا سند فرمان ان از حضور بنام شما اکر ابتدا بنویسم نظام الملک [illegible] مالوه

اختیار نموده [illegible] دار الخلافه واختیار سادات شنیدند [illegible] بعد از ان دکهن [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] از طالب خان و برهان پور [illegible] محمد انور خان [illegible] صلح [illegible] اورده [illegible]

[illegible] سادات بهادر شاه بزرگان گذشت از طرف حضور و نیز از طرف نواب قمر [illegible]

[illegible] بادشاه پیغام های خفیه برای قلع و قمع سادات به نظام الملک رسید بنابران نظام

الملک در جواب [illegible] بلای [illegible] نکایت [illegible] عهد [illegible] کرد که [illegible]

مالوه راضی نبودم [illegible] خطر خود [illegible] دکهن حرف نمودم [illegible] دیگر [illegible] لشکر [illegible]

القصه بعد از انکه نظام الملک را یقین [illegible] سادات [illegible] بادشاه [illegible]

و بادشاه [illegible] عبد الله خان [illegible] خان

[illegible] خان [illegible] با چهار هزار سوار و پیاده در سنه دوم جلوس [illegible]

[illegible] عبد الله خان برای تعاقب نظام الملک [illegible] دلاور علی خان [illegible]

و چون مسموع شد که نظام الملک بعد فتح قلعه اسیر و برهان پور [illegible] خان ناظم [illegible]

[illegible] نموده [illegible] بعد از ان [illegible]

[illegible] سادات [illegible] در باب نظام الملک [illegible]

[illegible] سنگه [illegible] راجه ساهو [illegible]

[illegible] سالاران [illegible] دلاور علی [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] راجه ساهو [illegible] در دکهن [illegible]

کار

کار امده انکه چون راجه ساهو بعد از انکه [illegible] سرکشی [illegible] دکهن [illegible]

[illegible] گفته [illegible] قدیم [illegible] بزرگان [illegible]

وجود [illegible] از علوم نجوم [illegible] برهان [illegible]

[illegible] راجه ساهو [illegible] گردش [illegible] خلق [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] رسید [illegible] از ایشان [illegible]

[illegible] راجه ساهو [illegible] برهان [illegible] و ایشان [illegible]

داده [illegible] استعفا [illegible] برهان [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] جرات [illegible] برهان [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] وا دان [illegible]

راجه ساهو [illegible] سوار [illegible]

[illegible] گفت [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] قبول [illegible]

[illegible] ستاره [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

اختیار [illegible] راجه ساهو [illegible] برهان [illegible]

[illegible] سالاران [illegible] برهان [illegible] قبول [illegible]

[illegible] راجه ساهو [illegible]

بعضی دیوان کاردیار بوده‌اند اول هنونت برده‌ان دوم سچیو برده‌ان سیوم [illegible]
برده‌ان چهارم [illegible] برده‌ان پنجم [illegible] برده‌ان ششم [illegible] برده‌ان
هفتم [illegible] برده‌ان [illegible] چون راجه ساهو اولاد نداشت بود
و نزدیک رحلت او قریب رسیده بود در مرض الموت راجه ساهو گرفتار شد برده‌ان بابی
خود را طلبید و گفت که درین وقت بار اختیار الکه فوج [illegible] بدست [illegible] است
کسی گفت [illegible] گفت [illegible] بزرگ [illegible]
خود را عرض کرد [illegible] از هنونت برده‌ان [illegible] باجی راو گفت
اینها [illegible] اختیار الکه فوج موجود دارم راجه ساهو گفت کجا اند گفت [illegible] جایزه [illegible]
همان وقت [illegible] برده‌ان [illegible] فوج خود را جمع کرده [illegible]
[illegible] الکه [illegible] گفت راجه [illegible] سپاه [illegible] چون
منظور راجه ساهو [illegible] گفتند [illegible]
در [illegible] خواهد [illegible] برده‌ان [illegible] ملک [illegible] رحلت [illegible]
[illegible] راجه ساهو [illegible] برده‌ان گفتند [illegible]
دارم [illegible] راجه ساهو لاولد [illegible] خاندان [illegible]
بودند [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] از قوم [illegible]
برستند [illegible] برده‌ان [illegible]
صاحب [illegible] باشند پس [illegible] از اقوام راجه ساهو [illegible]

[illegible]

زوانند بجاهای که حکومت داشتند بدستور ماندند و بقیه را بین نمط قرار یافته که [illegible]
[illegible] بالاستقلال [illegible] پادشاه برای نام باشد و باجی راو [illegible] مشهور به [illegible]
[illegible] سکه [illegible] رياست [illegible] قایم گردد [illegible] صدر [illegible] السلطنت
[illegible] گردد [illegible] دفتر [illegible] از دیوان [illegible] شد
و برای [illegible] در هر صوبه سرداری [illegible] ملک [illegible]
[illegible] قوم راجه ساهو [illegible] باشند [illegible] صوبه گجرات
[illegible] گشتند و در قریب مالوه [illegible] معین شدند و در [illegible]
گشتند [illegible] سردار در [illegible] صوبه [illegible] به اختیار [illegible] برده‌ان [illegible] برادر [illegible] برده‌ان [illegible]
احوال هر یک ازین طایفه بتفصیل جای [illegible] شد بالجمله چون [illegible]
بموجب حکم [illegible] عبدالله خان به اراده دفع نظام الملک [illegible] رسیدند
نظام الملک [illegible] خان و محمد [illegible] خان [illegible] معین شدند [illegible]
[illegible] سادات [illegible] مذکور و عالم علی [illegible] برادر [illegible]
در معرکه جنگ از دست افواج نظام الملک کشته شدند [illegible]
[illegible] سردار [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] خان صوبه [illegible] نظام الملک [illegible] نظام الملک [illegible]

شفیق را به ادعای پنجاه لک روپیه راجا گر بهادر خان مقرر شده حسب [illegible] الملک [illegible]

و او هرگاه از حرف استقلال کلی نظام الملک [illegible] حسین علیخان و عبدالله خان [illegible] چون مدار

حضور [illegible] عقل و هوش یافته نگاه [illegible] دیگاه [illegible] رزم [illegible] خانی میشد [illegible]

خیمه پادشاهی بیرون می زدند [illegible] بودن [illegible] شده [illegible]

تمام بود و تمام روز [illegible] می آمد و در برابر [illegible] و بعد از آن پنجاه هفته [illegible]

اکثر جاهای [illegible] شاهجهان آباد [illegible] کنگره های مساجد [illegible] بودی [illegible]

قرار یافت [illegible] پادشاهی [illegible] حسین علیخان [illegible] نظام الملک [illegible]

هر دو سید عبدالله خان [illegible] شاهجهان آباد [illegible] امیر الامرا [illegible] دفتر [illegible]

خالصه و دفتر [illegible] جمیع صوبجات هندوستان و دکهن [illegible] عبدالله خان [illegible]

از امور وزارت [illegible] کاغذ [illegible] دفتر [illegible]

بعد از گفتگوی بسیار [illegible] قرار یافت [illegible] صوبه [illegible] اکبرآباد و اجمیر و احمد آباد [illegible]

و بس صوبه دکهن [illegible] حسین علیخان [illegible] صوبجات [illegible] حسین علیخان

امیر الامرا [illegible]

[illegible]

[illegible] اکبرآباد [illegible]

در [illegible] سال [illegible] واقع شد [illegible]

از عبدالله خان [illegible] ذکر [illegible] پادشاه [illegible]

شمه‌ای از [illegible] حسین علیخان [illegible] [illegible] حرکت [illegible] حسین علیخان

عبدالله خان [illegible] محمد فرخ سیر [illegible] قدیم [illegible] حکم [illegible]

که [illegible] بوده [illegible] زیاده [illegible] ناگواری

[illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

١٠٩

[illegible] الحضور [illegible] والدوله [illegible]

[illegible] بسیار از دست ایشان [illegible] بود [illegible]

[illegible] برهان الملک سعادت خان [illegible] محمد [illegible] سادات [illegible]

[illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible] اکبرآباد [illegible] سعادت [illegible] فرخ سیر [illegible]

[illegible] برای [illegible] دست [illegible]

[illegible] سادات [illegible]

[illegible] حسین علیخان [illegible]

[illegible] اعلی [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] حسین علیخان [illegible]

و حسین علیخان [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] عبدالله را [illegible]

التماس حضور شد چون حالت روی نوشته پیوسته امیرالامرا داد و در زبان شکوه اعتمادالدوله بر

امیرالامرا مشغول خواندن شد یکبار ناگاه جایی که دست کار تمغه تیغ ابدار ریه پهلوی حسین علی خان

رسانیده طاقت نفس کشیدن نداد و مغلی دیگر از نزدیک جسد بیگناه او شمشیری زد و کار

امیرالامرا اتمام کرد و سیف بهرام خان حسین علی خان سمت نمود و خاک دویده از اول شروط [illegible]

آورده خود را بر نتیجه کشان تا صحن خانه رسانیده کشته شدند چون عمده داروگیر بلند شد و نوبت

به توپ و تفنگ رسید و بهر اسماعیل سادات قدم در ملک آگاه شدند و نوبت فتنه به [illegible]

از بیرون اندرون مانع بود زمان الملک از راه مندویت لشکر برادر افگنده گستاخانه در محل

بادشاه را برادر و اعتماد الدوله نیز خود را سرخیل ایشان پوره رسانیده سواری خاصی را در

بود اعتماد الدوله پادشاه بود بر فیل خود نشسته و خود در خواهی نشست بصدر قلعی آن

هم هیئت اعتماد الدوله از حال کار آگاه شده بود نیز در رسیده توپخانه بود ایشان نام داده

مقابله عزت خان همشیره زاده امیرالامرا و عزت سادات و بصدر سورش بعوض خون

حسین علی لشکر دیده بودند در آمده و سعادت خان و قمرالدین خان و دیگر خان بارزن [illegible]

بشورش شجاعت دنگ حملها کرده بکار در روز فاتحه و آن خان هم [illegible]

کارهای نمایان کرد آخر عزت خان از گوله تفنگ کشته شد [illegible]

اوباشان لشکر بادشاهی خیمه حسین علی خان را لشکر داده دست بتاراج گشودند [illegible]

روپیه بلکه زیاده اسباب بتاراج بردند [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

بهمچنان [illegible] الحق کردن جوانی ابتدا بیست [illegible] و در ساعتی جا در دیگر

[illegible] حضور [illegible] بچه‌های چند [illegible]

[illegible] اعتماد الدوله [illegible]

نمودند بالجمله بعد قلعه [illegible] حضور [illegible]

تقسیم عمده

وفتوحات به امرا

١٠٩

اعتماد الدوله از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار [illegible] جاگیر [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] ابرالامرا [illegible] بمنصب هفت هزاری [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] اعتماد الدوله [illegible]

هزاری [illegible] سوار [illegible]

[illegible] الملک [illegible] از اصل و اضافه بمنصب [illegible] سوار

[illegible] بلند آوازه کردند و [illegible] خان را [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] سید عبدالله خان [illegible] دارالخلافه

[illegible] رخصت شده رفته بود در اثنای راه [illegible]

[illegible] مسافت [illegible]

[illegible] جاگیر سادات [illegible]

[illegible] خان [illegible] شجاعت [illegible] دارالخلافه

کرد و نجم الدین علی [illegible] از شاهجهان آباد [illegible] جنگ [illegible] زده [illegible]

[illegible] کرده برادرزاده بر تخت نشاندند نجم الدین علیخان [illegible] ساخت

[illegible] شد [illegible] قربان [illegible] از [illegible] عبد

شجاعت خان [illegible] خان [illegible] شاه فرستاده [illegible]

سلطنت [illegible] شاه [illegible]

از [illegible] شدند [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] آمده [illegible] زیاده

نمودند سلطنت [illegible] محمد ابراهیم [illegible] و عبدالله خان [illegible]

بادشاه با لشکر عبدالله خان و فتح [illegible] بادشاه محمد ابراهیم راضی به سلطنت شده [illegible]

برادرزاده بر تخت نشاندند و ملقب ابوالفتح ظهیرالدین محمد ابراهیم ساختند و عبدالله خان

[illegible] مردم [illegible] بادشاه [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] غالب جنگ [illegible] منصب [illegible] خدمت [illegible]

سرفراز [illegible] نجم الدین علیخان [illegible] خان [illegible]

داده [illegible] مستقل شده [illegible]

گشت [illegible] سپاه [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] جمع شدند [illegible] زیاده از [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

در اثنای [illegible] محمد ابراهیم با عبدالله خان متصل [illegible] از شاهجهان

آباد رسیده [illegible] ماه محرم [illegible] سوار [illegible] جمع گشتند و از [illegible] در لشکر [illegible]

از بادشاه [illegible] قلیخان [illegible] کرده [illegible] صفوف [illegible]

[illegible] نموده [illegible] عبدالله خان [illegible]

[illegible] حیدر قلیخان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] فرار [illegible] الدین علیخان [illegible]

بادشاه از روی [illegible] محمد [illegible] حیدر قلیخان [illegible]

بسیار [illegible] لشکر [illegible] سلطان

ابراهیم [illegible]

بادشاه [illegible] بادشاه [illegible] عبدالله خان

پیش شاهجهان آباد رسید [illegible] دارالخلافه [illegible]

[illegible] فرار [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] نظام الدین [illegible]

[illegible] محرم [illegible] با کوکبه [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

چندین تلف گردید و جواز عهد بهادر شاه ۱۱۲۰ تا عهد عالمشاه [illegible] بلا [illegible] و ابتقاع

جزیه و با این هم خارج از آنکه دست محرران و متصدیان دیوان گردد و بر جهود بها

مینمود واقعی دار الخلافه مستقر جلوس تازه باکر دو فرمان [illegible] نمود و در طبق های زر

سیم و سفید و خوان [illegible] های جواهرات و مروارید از طرف جهد علیا نواب [illegible] و دیگر

چند [illegible] حرم محترم نثار گردید هم و بموجب عرضداشت نظام الملک که در صوبه دکن جاست

حضور در [illegible] مبارک که در فتح بود هزاران نثار و نیز عرضداشت [illegible] قلیچ خان از بنگاله

رسید و حکم شد که در دفتر نام عبدالله خان و حسین علی خان [illegible] بنویسند بموجب بموجب

اعتماد الدوله محمد امین خان [illegible] پادشاه [illegible] بار [illegible] دلی جایز شده بود از جهان

گذران [illegible] که در مال و اموال [illegible] و [illegible] ادعا [illegible] شود داد هم

بعد از جلوس حاکم حضور [illegible] جزیه از هنود کفار جاری گشته بود امرا [illegible] دراد

گردید [illegible] عرض نمودند به سبب آنکه از چند سال رعایا خسته و پامال [illegible]

مانده است تاب و طاقت ادای جزیه ندارد لهذا حکم معافی [illegible] شود [illegible]

و صاحب [illegible] قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله وزیر یافت [illegible]

[illegible] در [illegible] آن [illegible] لهذا [illegible] خان [illegible]

نظام الملک از دکن [illegible] حضور [illegible]

[illegible] از راه بازگشت و سعادت خان برهان الملک [illegible] صوبه اکبرآباد [illegible]

[illegible] حاکم صوبه الله آباد گردید [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

در باره عمل و نقل [illegible] جاگیر [illegible] و در بند [illegible] گشته شد و در همین ایام [illegible] فساد [illegible]

بجانب بالا [illegible] رو داد و [illegible] خان و غیره مامور [illegible] گشته تا [illegible] نمودند و صوبه داری عظیم آباد

پتنه [illegible] خان پسر [illegible] خان مرحمت شد و هم [illegible] صوبه احمد آباد گجرات [illegible] راجه اجیت سنگه [illegible]

مستقلی [illegible] و ظاهر [illegible] موقوف شده [illegible] خان و مال مسلمین [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] احمد و گجرات از راجه اجیت سنگه [illegible] قلیچ خان [illegible]

[illegible] کاظم خان [illegible] گجرات [illegible] و در همین سال [illegible] در [illegible]

[illegible] رسیده خواهد [illegible] نماید و پادشاه [illegible] و عدالت بر [illegible]

سال سیوم [illegible] آن سبب بعضی امور [illegible] مانده بود رو داد و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] از باب [illegible] خلاع [illegible] جواهر آلات [illegible]

[illegible] خان نامی [illegible] کار [illegible] هر [illegible] به انعام [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] و بعد از آن [illegible] مرحمت شده بود [illegible]

[illegible] رسیده بود [illegible] اجیت سنگه از [illegible]

[illegible] شد و اجیت سنگه چون [illegible] داخل شد [illegible] بود عوض آن حکم [illegible]

[illegible] و دیگر مسلمانان هر چه خواهند بکنند و در مساجد اگر کدام [illegible]

[illegible] حضور [illegible] از [illegible] خود [illegible] خان [illegible]

[illegible] محمد شاه و در باب [illegible] صوبه احمد و گجرات [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] رو داده و حسین علی [illegible] کشیده و پادشاه [illegible] دار الخلافه برای

جلوس سلطنت طلبید و بود در این وقت نواب قدسیه بیشتر از جلوه پادشاه برای موافقت

و سفارش بار اول فرمان به تعجیل فرستاده امیدوار در حکم صوبه مقرر بود الی اجیت سنگه همان

فرمان را دست آویز کرده نقل آن با عرایض خود مشتمل بر اطاعت و دوام بواسطه خاندوران خان

صمصام الدوله و روشن الدوله معه استدعای بحالی صوبه فرستاد چون عرایض از نظر حضور گذشت

امرای پادشاهی در باب بحالی او آمده اگرچه عرض پادشاه به تنبیه آن قوم مایل بود

اما صمصام الدوله هنوز استقلال کلی نکرده بود و خزانه با کلیه ... عوض صوبه اجمیر

احمدآباد متعلق راجه باید و معمول اما پادشاه بر آن مصلحت گذاشت رضامند نگشته سعادت خان

برهان الملک را از اکبرآباد طلبیده و انتظام ... را الصوابدید او مفوض داشتند و همچنان تا انفصال

مانده و مطلق علیات ... جمع و اجر شد ... بخواه برادر ... نموده ... خان از ... سیاه

و اسباب برده داشت به ... داده ... خود نموده ... اجیت سنگه گوای خود را

رسانیده ... نکاست بیش خاندوران خان والی فرستاد و اجیت سنگه معه برادر خود چون ...

از حضور با پاسخ ... صدای ... شده و مشهور چنان شد سعادت خان برهان الملک ... ا

مامور گردید دست ... ناخت و تاراج دیهات اجمیر نموده قدم جرات بیشتر گذاشته ... بار

کرد انجام ... از حضور ... خان ... شد اما ... در لیست ... بوده ... خان ...

گردید در ... امرا اتفاق تمام ... بود ... انجام ... اجیت سنگه ... مالی

امور نظام الملک ... باصلاح ... الامکان کوشش ... نمود ... اخبار کابل ...

افاغنه کابل ... خان ... ناظم کابل ... داده مال ... بسیار ... شد

و نیز صوبه گجرات به تغیر ناظم قدیم به ناظم جدید مقرر شده و در میان ... صفدر ... فیما بین

سبب از حضور ... وزیر جنگ برای انتظام ... مقام ... گردید ... الملک ...

و همدیگر ... محمد فرخ سیر ... پادشاه ... مکرر زبانی خطاب یافت ... چهارم ...

جواهر ... زبانی ... به ... گیتان ... عصمت کشیده ... ایام نظام الملک ...

با افغانان ... پور ... گردیده ... در حضور حاضر شده ... عنایت ...

... ورارت ... سنه ... به ... البته ... گردید

به اصلاح ... و اشرف الدوله ... خان را نایب وزارت شده بود

... اجیت سنگه ... و اشرف الدوله ... رسیده به نظم ونسق ...

برادر ... اجیت سنگه را که ... سنگه نام داشت در حضور حاضر آورد و ... کاظم

خان نایب حیدر قلی خان ... رفته بود ... به مخالفت ... حیدر قلی خان

رخصت شده ... احمدآباد گجرات رسید جاگیر ... به نظم ونسق انجام کوشید

... اجیت سنگه را اخراج کرد لیکن چون ... جاگیرداران در حضور رسید و

نظام الملک را اندکی غبار با حیدر قلی خان بود زیاده بر آن ... جاگیرداران

فرمان حضور بنام حیدر قلی خان ... کشمیر ... جاگیرات ... او

... ضبط ... زمان ... خان ...

داده ... پادشاه ... گردیده ... از جانب ...

... نکشتند سال پنجم ... ورود ... دیوان خالصه ...

را از قمر ... طلا بافت و کلاه بیرون آراستگی داده جلوس داده‌اند و طبق‌های زر سرخ و سفید
و گوهر وغیره نثار نموده و هر یک از امرا به خلعت و انعام و خطاب سرافراز گشتند و بعد از جشن چون
متواتر اخبار بغاوت حیدر قلی خان از گجرات بسمع نظام الملک بهادر رسید متعین شد چون نظام
الملک قریب گجرات رسید حیدر قلی خان تاب مقاومت ندیده خود را دیوانه وار قرار
داده بگنگی و جنون مایل کرده در حضور رسید و بعد مدت مرض از قدیم عارضه او بود در از
شد و نظام الملک صوبه‌داری گجرات به عظیم الله خان برادر زاده خود
و نیابت مالوه فرستاد و صوبه اکبرآباد بسبب آنکه چورامن جات بر سر فساد بود از سعادت خان
برهان الملک گرفته [illegible] بسبب بودن تعلقات قلب بند و بست قرار واقعی نکرد داده
و راجه جیسنگه را به دفع آن فرقه دمیگشت لیکن برهان الملک از اکبرآباد دل داده عمدا رفت
و فائز گشته اولا به داروغگی جواهرخانه مامور شده بعد چندی از تغیر راجه گردهر بهادر صوبه داده
سربلند شد و چون بسمع خبر رسید راجه جی سنگه بدست بر حضور رخصت سنگه گفته آمد
از حضور رخصت یافته برادر کلان راجه جی سنگه رام سنگه نام داشت در حضور رسیده بود
رخصت گشت در سال ششم نظام الملک بعد از بند و بست گجرات و مالوه و اطراف دکن
در حضور حاضر شد اما بسبب آنکه توقعیکه نظام الملک بند و بست وزارت نمود انتظام
نرسید چنانچه نظام الملک عرض کرده بود چند چیز خلاف عادت آن بود سبب استقلال منصب
سست اولا آنکه از جمله امرای معتبر که بعوض خالصه خانه زاد گردیده یار نظام خود از ...
خیانت معلوم گردید باید که از آنجمله ... کار ... [illegible]

از محالات خالصه رسم الخارج و پیشکش جاگیر به سبب دیوانه صوبجات است موقوف باید کرد
سیوم رشوت و به سبب آن موافقت فیما بین امرا و اختیار به یک کس رسیده بنام گماشته
موسوم شده محاصل آنچه کسان ... این نام باعث بربادی روزگار ... موقوف باید کرد چهارم
جزیه بر کفار به دستور سابق باید داشت پنجم در بغاوت افغانان بر سلطنت ایران غلبه نمود
موجب شورش گردیده ابتدا اهانت سلطان ایران شروط دارند بعد دفعیه افغانان باید
پرداخت چند پادشاه فرمودند چرا چنین آدم در خانه ... او ... خاطر نشانی تحمیم
و نظام الملک مستقل المتعهد مات بعضی کارها انجام اکثر مطالب امرا مزاج سلاطین دهلی تمام
واو چند انتقامی حضرت حیدر قلی خان و بیرون دربار و دور بودن محل بر بعضی کسان
و به آنها برساند بودند خصوصا کوکی پادشاه و ملکه تقرب سیم رسانیده با قسمت غرابی خلل
معلومات گردیده بود بنابرین مزاج پادشاه بر دلهای متعلق از جانب نظام الملک منحرف
گردید نظام الملک بر حالت خاطر گردیده بنابر شکار و تغیر آب و هوا رخصت از ادایکار و بیت
وارانی سر حد شورش به سبب ... عرض رخصت ارسال داشت روانه دکن گردید

رفتن نظام الملک به دکن و ... مبارز خان

چون این خبر در حضور رسید مدام
دست او ... دیگر برای ... گردید در ... دیوان رسید ... پادشاه بنام نواب
مبارز خان صوبه‌دار صوبه‌دار برای دفع ... و مقابله کردن با نظام الملک و ...
صوبجات دکن به مبارز خان فرستادند و دیگر سرداران نیز به ... مبارز خان از نظام
الملک ... شدند و مبارز خان بر نظام الملک لشکر کشید و در سواد ... نصف ... آدم

اورنگ آباد مقابله او داده مبارز خان بعد جنگ صعب با پسران [illegible] کشته شد

و نظام الملک در حیدرآباد آمده قلعه محمدنگر و غیره از پسران مبارز خان گرفته مستقل

ریاست گردید و در خطبه حرف مقصود به تحریر و آبادی ملک پرداخت و سلوک کلی [illegible]

القدر از ملک دکن بحصول [illegible] نشده بود در خزانه داخل گردید و مفسدان مرهته از آن نواح

نیز مغلوب گشته و [illegible] برای [illegible] معمور شده بود [illegible] گردید

تقدیم [illegible] بنعمت [illegible] کردند و نقد دست بدست از خزانه حیدرآباد

داده خواهد شد و کشتی های بعنوان [illegible] نمودند رهگذرها به امن و امان و عمل و دخل

قرار دادند [illegible] از برگشت جای بجا رسانند القصه حیدر [illegible] کشته

شورش مبارز خان و استقلال باطنی نظام الملک در دکن بحضور رسید خلعت وزارت

اصالتاً به اعتماد الدوله قمرالدین خان پسر محمد امین خان و منصب [illegible] مرحمت شد

و صوبه مالوه از تغیر عظیم الله خان نایب نظام الملک گردید [illegible] صوبه گجرات از تغیر

نظام الملک بسربلند خان مقرر شد و صوبه [illegible] خواجه جعفر برادر کلان صمصام الدوله خاندوران

خان [illegible] در [illegible] کلانه پسر [illegible] شد سال هفتم خانه [illegible]

نایب سربلند خان در گجرات [illegible] داده [illegible] اول نایب از طرف شد

برهان [illegible] صوبه گجرات [illegible] سالاری [illegible] مقابله نایب سربلند خان آمد

در سه [illegible] شیخ الله یار نام یکی از رفقای مبارز الملک سربلند خان از راه [illegible] احمدآباد

رسیده [illegible] ریاست گردید [illegible] خان [illegible] دست از [illegible] نظام الملک

تولد

پهوت و بعد از [illegible] مرهته در ملک گجرات مصدر هنگامه ها مانده سرایت کرده رفته رفته عمل [illegible]

از اینجا بالکلیه به حالت و عمل تحصیل مرهته گردید سال هشتم حیدر قلیخان در [illegible] خانه بسبب [illegible]

وفات یافت برادر دوم صمصام الدوله [illegible] سرور [illegible] شد و چون قدر و منزلت و رسایی

نظام الملک [illegible] خاطر بادشاه بود [illegible] از [illegible] بعضی بعد از آن [illegible]

بهم رسیده بود [illegible] سعدالدین خان بزرگ [illegible] اتوه [illegible]

جاه [illegible] سال نهم بسبب امساک گرفتن ابر رحمت باز [illegible] عظیم در اطراف دارالخلافه

افتاد و شاه [illegible] عابد [illegible] بود [illegible] دعا کرد از فضل ایزدی

باران نزول [illegible] روشن الدوله [illegible] خدا آگاه بود و بعد از ظهور

[illegible] خوارق عادات [illegible] شنیده [illegible] حال در حضور

رسیده [illegible] صد هزار روپیه [illegible] وعده [illegible] بود [illegible] حضور [illegible]

[illegible] از دروازه [illegible] خواجه قطب الدین [illegible]

سعدالدین خان رحلت گردید [illegible] جارم [illegible] خان [illegible]

[illegible] یافت [illegible] ملهار [illegible] از قوم [illegible] و [illegible]

باجی راو [illegible] پسر بالاجی [illegible] حوالی خجسته بنیاد [illegible]

[illegible] مالوه آمد [illegible] صوبه مالوه بود مقابله [illegible] کار [illegible] کشته

شد و [illegible] مالوه گردید سال دهم [illegible] مرزا احمد [illegible]

[illegible] واقعه گردید سال یازدهم [illegible] سلطان [illegible] رسید [illegible]

یافت دفعه جواب باصواب و تحف چند لک روپیه رخصت گشته و خدام ملک بخیر تعبیر [illegible]
رسیده پنج لکه روپیه نقد خلعت ها گرفته رخصت شدند سال هژدهم منصب عمدة الملک
به امیر خان صوبه صوبه [illegible] عنایت شد همدرین سال کدخدائی نظام الدوله پسر نظام الملک باصبیه
روشن الدوله بصرف شش لکه روپیه از خزانه آصف جاه بظهور رسید سال نوزدهم محمد خان
بنگش از صوبه اله آباد تغیر شده بصوبه داری مالوه سرفراز گردید اما بسبب شورش مرهته
دخل درانجا نیافت و همدرین سال شیر افکن خان وفات یافت و در وقت [illegible]
سامان چهار کرور روپیه نقدی که در حضور ارسال داشته بود معاف نموده [illegible]

وفات یافتن مرشد قلیخان صوبه دار بنگاله

سال چهاردهم جعفر خان الملقب به مرشد قلیخان
صوبه دار بنگاله وفات یافت و داماد او شجاع الدوله بنظامت مقرر گشت و روشن الدوله
بجای اعتراض و محاسبه آمده کرور روپیه از مال او ضبط گردید همدرین ایام نواب قدسیه
والده ماجده ظل سبحانی بروضه رضوان در رای جاوید و دلکشا خرامید [illegible] غم و الم تا
سه روز دربار موقوف بود و طعام میل نکردند سال یازدهم نظامت بهار به شهزاده میرزا احمد
و نیابت شجاع الدوله داماد مرشد قلیخان [illegible] بند و بست الصوبه به اختیار الله وردی خان
و اقتدار [illegible] از ملازمان عمده مرشد قلیخان محسوب میگردید و همدرین سال [illegible]
بادشاه ایران با نامه [illegible] و تحف و هدایا برسم قدوم بحضور رسید از اینجا [illegible]
و جواب نامه [illegible] ارسال شد چون از محمد خان بنگش انتظام شورش مرهته کاری بر نیامده بود لهذا
صوبه مالوه از تغیر او بنام [illegible] سنگه سوای مرحمت شد [illegible] خان [illegible]

استقلال [illegible] خدمت نظارت [illegible] فرزند خان رحلت گردید حکم بر حرکت نمودن
[illegible] بجانب دکن همدرین سال باجی راو پندت پردهان
عمده از دکن بقصد تاراج مالوه و مقابله و تاراج [illegible] امد از حضور مظفر خان برادر صمصام الدوله
بر سر او نامزد گردید اما باجی راو مذکور پیش از آنکه نوبت بجنگ و جدال رسد [illegible] وصول
نموده مراجعت نمود همدرین سال [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] نعمت خان کلاونت [illegible] تاریخ کتاب [illegible]
[illegible] ایام شمس الدوله [illegible] مصنف کتاب مذکور [illegible] لطف الله خان صادق عبارت
[illegible] خانسامانی [illegible] حکم شد [illegible] موجودات جواهر خانه بنظر
[illegible] موجودات [illegible] و هدایت الله خان [illegible]
[illegible] جواهرات تمام [illegible] سال دیگر [illegible]
[illegible] باجی راو پندت [illegible] مالوه [illegible] وزیر الممالک قمرالدین خان
و امیر الامرا [illegible] جنگ
[illegible]
مصلحت وزیر الممالک صلح [illegible] باجی راو [illegible] امیر الامرا [illegible] خان [illegible] نموده
سند صوبه مالوه بنام [illegible] حاصل کرد [illegible] مسلمانان بسیار جلای وطن گردیدند همدرین سال
[illegible] المعروف نادرشاه [illegible] گرفتار [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

رسید و به انعام و جواب با صواب سرفراز شده رخصت گردید سال بیست هم [illegible]

محرق به پادشاه عالم پناه لاحق گردیده هر صد هزار روپیه به مستحقان و محتاجان داده شد

سال نوزدهم باجی راو پندت پردهان به استمدادهای جونپته بر سر شورانش و فساد آمده

و تاخت و تاراج شروع نموده مقابله با [illegible] آورده و قدم جرات پیش نهاده

تا به اکبرآباد رسید و [illegible] دوستگیر [illegible] که به جوانه سعادت خان برهان

الملک بود محاصره کرده در حضور بعد اطلاع این مقدمه برهان الملک سعادت خان و صمصام

الدوله خان دوران خان و محمدخان بنگش بعینها دفع مرهته گردیدند اما تا وقت رسیدن آنان

بمقابله در آیند ملک [illegible] در تمام از دست برده مرهته پامال گردیده بود اودی برهان الملک

بر سر افواج مرهته فتحیاب فتح آورده بسیاری از آنها عرصه گشت اما باجی راو بعد از شکست

یافتن و گریختن در اطراف دارالخلافه قدم نهاده به تاراج تال کتوره [illegible] آورده دارالخلافه

رسید و رسیده شورشی عظیم در اهل شهر برده بود اگرچه امیرخان و اسحق خان در جنگ

از حضور سیف [illegible] اقدام نموده اما برهان الملک نیز از عقب رسیده و صمصام الدوله و محمدخان

بتعاقب آنها بعد از [illegible] پناه گرفته جلو ریز در رسیده به جنگ پیوستند بعد از جنگهای

متواتر و سوال و جواب بسیار صلح که دیده سالیانه با صوبه مالوه بدو شد به صلاح [illegible]

[illegible] چند صوبه دکن معین گردید سال بیستم راجه [illegible] فوت کرد [illegible]

[illegible] بدر گردید و نیابت مرلیه [illegible] و [illegible] نظام الملک آصف جاه [illegible]

نقض [illegible] اصلاح کار [illegible] از دکن [illegible] رسیده [illegible]

ظهیرالدوله کشته شد خود به [illegible] مرهته که در اطراف دکن شورش نموده قیام دارالخلافه کرده

[illegible] اما در این وقت بند و بست صوبه اکبرآباد و صوبه مالوه هم [illegible] صوبه دکن به

اختیار نظام الملک گذاشتند نظام الملک [illegible] اکبرآباد [illegible] در [illegible] از توابع مالوه است

در رسید و در این وقت فوج مرهته باجی راو پندت پردهان [illegible] نمودند [illegible] گردیده مقابله [illegible]

بعد از آنکه جنگهای متواتر در آنجا واقع گشت [illegible] شکستگی به لشکر [illegible]

در [illegible] عرصه [illegible] بعد نادرشاه به اطراف دارالخلافه [illegible] گشت [illegible] نظام الملک

مصالحت با مرهته از دادن نقدی و داشتن [illegible] صوبه مالوه در [illegible] باز به دارالخلافه

برگشت

حادثه رسیدن نادرشاه در هندوستان و جنگ و مصالحت [illegible] با قیصر ایران

سال بیست و یکم بعد از آنکه طهماسب قلیخان شاه طهماسب والی ایران را گرفتار نموده [illegible]

میرزا را بر تخت نشانیده چون عباس میرزا طفل و بسیار صغیر بود و [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] مجبور ارادت [illegible] سلطنت [illegible] با علما و قضات و امرا نموده [illegible]

سرانجام مهام سلطنت دیر [illegible] تمام از خاندان صفویه و [illegible] تخت و تاج بر خود [illegible]

[illegible] عباس میرزا از تخت بر [illegible] از خاندان صفویه [illegible] و اسم جهانبانی

را بر خود قرار داده [illegible] به فضل الله در سلطنت صفویه و افشار [illegible]

گذشت [illegible] خود [illegible] در قندهار [illegible] کابل [illegible]

[illegible] القلع [illegible] کابل رسیده [illegible] به هندوستان

[illegible] نادرشاه بعد رسیدن [illegible] کابل و کلای خود

خود بنفس محمد شاه بادشاه فرستاد از اینجا بسبب تفحص بعض امرا هیچ جواب نرفته

توقف کرد روداد چون در همه مقدمات تساهل نمودن خلاف آئین سلاطین صاحب

داعیه است نادرشاه ایلچی دیگر یعنی محمد علی چون الیجی در جلال آباد رسید او را بان

جنبد او را در اینجا بکشتند چون نادرشاه از آن مطلع شد آتش غضبش زبانه کشید و بکوچ

خود تشخیص نام متوجه هندوستان شد و از راه ایلغار در جلال آباد رسیده آنجا را قتل و

غارت نمود و هنگامه نوبت تا به اینجا رسید آنگاه امرای هندوستان بفکر چاره گوش بر

آورده بفکر افتادند چنانچه از پیشگاه خلد مکان در سلطنت امیر الامرا خاندوران خان

و نظام الملک آصف جاه و وزیر الممالک قمر الدین خان تعیین شدند تا به پانی پت رسیده خیمه

زدند و نادرشاه بعد تسخیر پیشاور در لاهور داخل قلعه اینجا شده تا بوقت جلوس فرخ کی ایام

گاه ماه تاریخ بیست هفتم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنجاه یک با جمیع امرا و مشفق و ارکان پیاده

از هم صد هزار سوار و پیاده بودند از قلعه لاهور برآمده متوجه شد شعلها رخنه زدند برهان الملک

صوبه دار عظیم آباد از صوبه اوده طلبیده شد و امیر الامرا و غیره امرا از عرصه در پانی پت مقیم بودند

بعد از کوچ نمودند محمد شاه بادشاه در مقام کرنال رسیده لشکر بسته شمس الدوله بوده آنجا

شاه جهان آباد فرستاد در همین وقت برهان الملک نیز با سی هزار سوار و پیاده در رسید ازان

طرف افواج قزلباش ایران قدم پیش گذاشته بسمت کرنال وارد شد و در گاه ... گاه ...

شاه جهان آباد فرستاد برهان الملک با جمعیت خود ... مقابل

مقرر ... گردیده چنانچه قزلباشیه را برهم زد نادرشاه ... ازان خود متوجه ... دیده ...

کیکانی آکشان

کیکانی آکشان خود را به اردوی محمد شاه رسانیده بعض امرایان برهان الملک را نیز گفتند

حریف ناخت و تاراج نمود و برهان الملک بر زبان آن نادم شده آن محمد بیک

امیر الامرا و غیره مبالغت نمودند که جنگ روز دیگر اندازند برهان الملک قبول نگفته

در جواب گفت منوجه کار زار گردید صمصام الدوله خاندوران خان نیز بعزیمت اسعد خود نیز

متوجه با افواج نادری ده هزار سوار جنگ ... برهان الملک و لشکر جانب

خاندوران خان رسیدند متوجه برهان الملک آمده پیوجنگ نمود برهان الملک و لشکر

شد جنگ با هم دیگر دست بکار نمود بکشتند و پس نادرشاه برهان شاه بعد در یافت انکه

برهان الملک از اکابر امرای هندوستان بود و غنیمت گفته با ارباب تحمل نمود و عهد

صمصام الدوله سنگ بکشتند بود بکشتند صمصام الدوله بعقاید ایشان گفته بشنید

زنده بکشتند قزلباشیه اقدام صمصام الدوله را از زخم تفنگ رسیده بوقت لشکر دیگر امدند

شد صمصام الدوله همچنان با وجود زخم خوردن بخیمه خود رسید روز دوم در گذشت

و داد جلادت و جوانمردی در میدان داده سرخروئی حاصل کرد القصه چون برهان الملک

دستگیر شد فردای آن محمد شاه نظام الملک را بعهد نامه رخصت نمود و قمر الدین خان

و عمدة الملک امیر خان و موتمن الدوله اسحق خان و دیگر امرا در اوج ... صد هزار سوار

و پیاده مسلح و مکمل بودند خبر نقاره برنقار در توپ و قول آراسته مقابل فوج امرای خراسانی

الفاقا درآن روز دست بازی جنگ و مقابل شد و در عهد جال ... اصفهانی بکار رفت و گفت

... از لشکریان حال برهان الملک و صمصام الدوله بر آن نظر دیده وزر نمودند

صبح برهان الملک نزد نادرشاه رسید بعد از آن لشکر محمدشاه به قبول و قرار نادر
را برضد آورد و به مصالحه راضی نمود و به فردوس آرامگاه نیز خبر نمود و [illegible]
فردای آن روز شانزدهم ذیقعده بعد محمدشاه به موجب طلب برهان الملک جریده
عزیمت ملاقات نادرشاه نمود امیرخان و اسحق خان وزیر و افرودن خان و جاوید خان
و بهروز خان در رکاب بودند [illegible] پادشاه ملاقات شد
چون خبر به نهضت فردوس آرامگاه به نادرشاه رسید [illegible] میرزا را
به استقبال فرستاده و سعادت ملازمت دریافت فردوس آرامگاه شاهزاده بود در
[illegible] گرفته [illegible] حکم [illegible] نمود نام میرزا [illegible]
[illegible] گردیده عطف عنان فردوس آرامگاه آراسته شد و چون نزدیک خیمه
رسیدند نادرشاه خود تا سراپرده استقبال نموده رسیدند خود [illegible] برابر
و خود یکی [illegible] بعد از آن [illegible] زبان آورد و این بود [illegible]
رقیمه نامه محبت [illegible] از سرحد هندوستان ارسال خدمت [illegible]
و چند سال جواب [illegible] مانده [illegible] کشتند [illegible] از اتحاد امری
منظور نبود [illegible] شاهان سلاطین [illegible] فردوس آرامگاه
[illegible] موجب سعادت ملازمت [illegible] از این سخن [illegible] نادرشاه
[illegible] و گفت [illegible] سلطنت هندوستان [illegible]
نابر برای گوشمالی [illegible] خواهم [illegible]

براه روز [illegible] و همین جهت [illegible] بعضی [illegible]
سرداران ایران [illegible] همراه داریم [illegible] این طرف مردم [illegible]
[illegible] خواهد بود فردوس آرامگاه [illegible] اگر [illegible] خواهان [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible] مردم [illegible] وعده [illegible]
[illegible] خواهد شد [illegible]
نابلد [illegible] ایران [illegible] فردوس آرامگاه گردید [illegible] ١١٨
[illegible] فردوس آرامگاه [illegible] نمود
[illegible] مخالف [illegible] امرای [illegible] همین [illegible]
[illegible] فردوس آرامگاه
از [illegible] نادرشاه [illegible] جمیع [illegible]
و امیر الامرای [illegible] الملک [illegible] دستان [illegible]
خود [illegible] با وجود [illegible]
[illegible] برهان الملک [illegible] الدوله [illegible] زبان [illegible]
و نادرشاه [illegible] دار الخلافه [illegible] نظام الملک
[illegible] نادرشاه [illegible] نظام الملک [illegible]
فردوس آرامگاه [illegible] ملاقات ثانی با نادرشاه [illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible] شاه ایران [illegible]

[illegible] (margin note)

پس فرمود اما از انجا که مردم عوام حیله جو واقعه طلب افتاده اند مردم بچه های بازار
بسبب بودن فرح بخش ارامگاه بمهمانی نادرشاه حمل بعنوان دیگر نموده بسیاری از
سپاه قرار شدند و داد با ایشان چند چنانچه صمصام الدوله و مظفر خان وغیره بودست
بر و قرار واقع نمودند تا نادرشاه جهت از قزلباشی همراه خواجه سرایان و معتمدان
فرح بخش ارامگاه محمد شاه را سواری بیگمات وغیره آورده قریب چنانچه محمد شاه جا دادند
اخرالامر نادرشاه یکی از معتمدین خود را طهماسب خان نام داشت با برهان الملک
در زمان حضور معه برشح محمد شاه بخانم شمس الدوله بدار الخلافه فرستادند و مضمون فرمان
ان بود را بایدم محمد در رسیدن طهماسب خان کلید قلعه و کارخانجات را تفویض اوناظر
شمس الدوله به استقبال برامده از دیوان قاضی تا اسد برج برای حرم سرای نادرشاه
و از باغ حیات بخش تا شاه برج برای فرح بخش ارامگاه معین و درشنبه بعزم دیوان سلامه
ارایش واد متعاقب همه ام بادشاهان کشورگیر داخل دار الخلافه گردیدند و سعادت خان
برهان الملک را در نیشاپور مختار کل دختر خواهر طرلیش و وکیل مطلق محبوب گردیده تعهد
نشف بسر کرده از قضا و قدر از دیگر گذشت در دشقا قلولی در گذشت لاش او
نعش او را تمامی فیروز شاه دفن کردند **سبب قتل دار الخلافه** القصه چهارم که ...
نادرشاه گذشت اوباشان شهر شاه جهان اباد حضنی عالمی بر گردن انتشار دادند
شاه ایران بود در قلعه ارک دار الخلافه کبیر از ... وجه ... نقش کشند و
... مرده نام مبارک سکه ... تاریخ ... سعادت ... باعث نفرت

کشتند و بسیاری برادر و قزلباشیه بی‌سبب بکشتند و جنگ عظیم بفوج ایران رو داد نادرشاه
ازین سبب بر آشفته بحکم غضب بر خیزید و قزلباش نوکران سرخ پوشیده شمشیر خود از نیام کشیده باز دو هم
ذیحجه سنه الیه از قلعه برامده در مسجد مشهور بقمر روشن الدوله نشسته حکم قتل عام نمود قزلباشیه
و ترکان و افشار وغیره اقوام ایران در کوچه و محلات در امده جویهای خون از هر طرف
روان کردند و از خورد و بزرگ و شیخ و شاب و مرد و زن نکشته نشستند و در غارت
هم دقیقه کوتاهی نساختند تا صبح ... النس فی حقه اشتعله درمان انجاه نظام الملک
و قمرالدین خان سر برهنه نموده استدعای حکم امان جان نمودند نادرشاه الوقت از غضب خود
گشته حکم امان داده داخل قلعه شد و در عشره اول محرم جشن طوی ناصر میرزا با دختر محی السنه
بن محمد کام بخش بن اورنگ زیب بمیان آورده و از نقد و جواهرات معه تخت طاوس در یک
از رقومات اعلی و قطعات گوهر گران بها بعد سعی شد بروایتی نقدی معه اسباب
چهل کرور روپیه مالیت بود بروایتی شصت کرور روپیه و بروایتی هشتاد کرور روپیه داگر بعلی
بضبط تحریر نیامده لیکن بعضی مردم المهد تا حال موجود بود خبر میدهند که از آنجاه
شصت کرور روپیه خزانه بود و از دیگر ضیافت نادرشاه واقع گردید اما چه ضیافت که قصور
آمیز چنین باشد باوجود رقاصان و خوانندگان حاضر آمدند و ضیافت بیک تکلف گردید
پس از آن سخن در تقسیم ممالک گیهان آمده از قلم و هندوستان نصف صوبه ملتان و تمامت
... و از ضلع کابل وادی نگرنهار و گجرات خورد و سیالکوت وغیره چهار محال بنادرشاه قرار
یافت و سابع هفتم صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو معاودت نادرشاه به ایران واقع گردید

ذکر صوبه‌داریات پسر برهان الملک سعادت خان و ابو المنصور خان

پس ازین قریب سی آرامگاه

دیوان عام نموده ابو المنصور خان خواهرزاده سعادت خان برهان الملک را بخطاب صفدر جنگ

نواخته خلعت و فرمان نظامت صوبه اوده داده و دیوانی خالصه به اسحق خان فرا یافت

و سعد الله خان بدستور مقرر ماندند و بعد بعرض رسید که شجاع الدوله صوبه‌دار بنگاله فوت

گردید فرمان صوبه بنگاله بنام پسر او سرفراز خان روانه شد سال بیست و دوم در میان عمده الملک

امیر خان و نظام الملک و قمر الدین خان بر خاش میان آمد نظام الملک و قمر الدین خان عرض کردند

که عمده الملک را صوبه‌داری کدام جا رخصت نمایند الله آباد رخصت کنند معظم رخصت نمود

زبانی عزیمت هر گاه سردار با اقتدار خیمه خود را بیرون شهر نموده بادشاه امیر خان را الصوبه داری

الله آباد فرستادند آنگاه هر دو سردار در حضور حاضر گشتند و چه با صفای کجرا اینکه امیر خان خلق

مذهب مبدانست با وجود آن در اکثر امور مخالفت میکرد و مزاج بادشاه بکا نب خود کشیده بود

و انتظام سلطنت از معروضات بادشاه و را بود بعد چندان کاتده بود باز هم غنیمت بود دیم در

سال ظهیر الدوله جندی الصوبه داری مالوه مانده و اخراجات صوبه بموجب قمر الدین خان از و نظیر مانند

به مزاج سنگه مقرر گشت و اسحق خان بعد ازین اتفاقی نمود سه پسر و یک دختر گذاشت

پسر اکلش محمد خان نجم الدوله دویم میرزا علی خان افتخار الدوله سیوم میرزا محمد علی خان سالار جنگ

از انجمله پسر کلان از منصب و جاگیر و خدمات پدر بکام یافته و خواهر ایشان را زوجه آرامگاه

خود با شجاع الدوله پسر ابو المنصور خان صفدر جنگ کدخدای کردند بعد رفته

هندو و بر رو هان بار دیگر با نظام الملک برابر بر خاش آمده آخر صلح خواسته به کار کردن

جاگیر

جاگیر یافت و جالوه و رفته فوت شد و پسرش بالاجی راو در مسند پدر نشست و بعد از نوزده

سرفراز خان صوبه‌دار بنگاله بدست اله وردی خان که عمده ملازم او بود کشته شد و مرشد قلی خان

داماد شجاع الدوله و همشیره زاده سرفراز خان که منسوب بود بعلت خون سرفراز خان بر سر

اله وردی خان شتافت و بعد از جنگ مرشد قلی خان شکست خورده به دکن رفت اسباب

ضبطی سرفراز خان و مرشد قلی خان که به هم کرده بودند با نقد و جنس بعد در حضور رسید و علی وردی خان

را بخطاب حسام الدوله مهابت جنگ و فرمان نظامت صوبه و خلعت روان گردید

و مرشد قلی خان که بدکن رفته بود بموجب بخت خود بار که جی بنو شده و سپاه از راه

هندوستان برو و از ان هم مقدم و اقربای پسر بالاجی بود در صوبه برار سرلشکر بود و سنگی نموده و بعد جی بود

تسخیر مملکت بنگاله مرشد قلی خان بسبب اینکه حصه دفع مهابت جنگ الله وردی خان اوده

مهابت جنگ و بسبب التماس در حضور نمود انجا فرمان بنام صفدر جنگ الصوبه‌دار

اوده نمود به اعانت علی وردی خان صادر شد صفدر جنگ با فوج و سپاه تو پخانه بلغار به بنگاله

آمده علی خود الحال نمود حصار عظیم آباد در آمد حرب های توپ و تفنگ خود در مهابت جنگ

گردان حاضر شده با اطلاع حضور بر داشت و هم از ده لکه روپیه بسبیل قصادره فوج صفدر جنگ

داده او را رخصت نمود و خود به تنبیه مرهته بند برات را کار نموده و الاوردی خان بار دیگر باز

داده بعضی از سرداران ایشان از نام صلح الصافت طلبیده بگفت فوج مرهته برای خود زده

و داود او ... از شای راه ... در جاعه هم ایشان مقصوم علی خان به بنگاله رفت نموده

... بمعرفت استعانت المکثی مرشد قلی خان در رجب نام داشت همچنان بار دیگر مرهته سنگی

داشت و دگاه بنگاه ایشان را تاراج ساخت و تاراج بنگاله مسعود بیدانست آخر کار بنهایت جنگ
جزری سالیانه مقرر نموده ملک [illegible] به رگهوجی بهونسله [illegible] داده و جو بنگاله
منزول نمود **مقابله نظام الدوله با پدر خود نظام الملک و فتح ارکات و [illegible]** سنه [illegible] و سیوم
دولت و چهارم نظام الملک بگرداوری ملک دکن برآمد چون بر وقت امدن ولد الخلف پسر
خود نظام الدوله را به نیابت مقرر نموده بود نظام الدوله مهمات انجا می برداخت و مصاحب الدوله
رشاه نواز خان را به دیوان پادشاه و افضل خان به نیابت خود مقرر کرد در بینوقت آمد
نظام الملک مشهور شد مغویان چند اتفاق نمود نظام الدوله را بران آورد تا بپدر مقابله
برابر و جنگ بمیان آمد مردم نظام الملک فیل سواری نظام الدوله را احاطه [illegible] گشتند و دستگیر
نموده و مصاحب الدوله مغضوب نظام الملک گشته منزوی گردید و نظام الملک بتسخیر ملک کرناتک
همت بسته اول قلعه ترچناپلی را از دست [illegible] محاصره کرده مفتوح ساخت و بعد از ان
ملک ارکات رسیده آن ملک که از قوم نوایت بود از مدتی آن ملک را متصرف بودند انتزاع
نموده گرفت و حکومت ارکات به انور الدین خان بهادر شهامت جنگ گوپاموی از جانب خود
مقرر نموده بار به تخمین [illegible] قلعه بالکنده از دست [illegible] بعد محاصره مفتوح کرد
و از انجا به برهانپور آمده چندی قیام نموده بعد [illegible] دولت القلعه خواسته بود [illegible]
[illegible] در حضور رسید چون ابدالی بازرفت نظام الملک [illegible] اورنگ آباد آمده
چندی بیمار مانده در سنه اول جلوس احمد شاه [illegible]
چهارم جمادی الثانی [illegible] برهان الملک [illegible]
بود

متوجه سمت تاریخ فوت اوست بالجمله بعد از روانگی نظام الملک به دکن از حضور
حضرت خاقان ثانی محمد ظفر الدین خان پسر سعد الدین خان [illegible] یافت و بعد [illegible]
از بطن نواب ملکه زمانی [illegible] برای پادشاه واقعه گردید [illegible] سال [illegible] دولت [illegible]
محمد خان بنگش فوت گردید و قائم خان پسر او به فوجداری قنوج سربلند گردید و نیز
در براج سنگه [illegible] بجای او [illegible] گویند [illegible]
[illegible] جهان آباد [illegible] و براج سنگه [illegible] عمدة الملک امیر خان
[illegible] صفای خاطر نظام الملک [illegible] الدین خان [illegible] رخصت [illegible]
بحضور حاضر گشته [illegible] و [illegible] صفدر جنگ [illegible]
[illegible] ضمیمه صوبه [illegible] خود یافت [illegible] سنگه [illegible]
[illegible] **شکست [illegible] عالی [illegible] علی محمد خان روهیله** [illegible] مراد آباد
دوران ایام بنام قمر الدین خان [illegible] شده [illegible] دولت [illegible]
[illegible] علی محمد خان [illegible] که در [illegible] نکوه [illegible] فوج جمع
آورده [illegible] مقابله [illegible] تمام [illegible] گردیده پادشاه [illegible]
[illegible] متوجه گردیدند عمدة الملک امیر خان و صفدر جنگ ابو المنصور خان
محاصره [illegible] علی محمد خان [illegible] مقابل خود [illegible] قمر الدین خان آورده
[illegible] رخصت [illegible] شد [illegible] بنگاله [illegible] مصطفی خان [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] خان [illegible] جنگ [illegible] گشتند

بخواه نخواه گرفته سه جمعیت بیست هزار سوار و پیاده از پیشاور برآمده به جلادر رسیده با این الوس
احمد خان همراه او بود از جهت جنگ مقابله برداخته قلعه‌دار مونگر را گرفته حصین مونگر را
مفتوح شد بابت جنگ چون بتعاقب او برداخت مصطفی خان به مخاطب ببر جنگ
بود بعد محاربه از میدان هزیمت خورده به بنارس آمد در اینجا بابت جنگ و دشت
در عین مقابله هاشم علیخان نامی از عمده عرض بیگی ملازم بیت جنگ بود به مقابله
بختی حریف برآمده سر بیت جنگ بریده و بعد فتح یافتن بیت جنگ بنارس را دار السلطنه کرد
سال بیست و ششم و بیست و ولیعهد پادشاه بود از جانب عمدة الملک بسوی فراخ آباد متحمل شد بنابر آن
باشاره حضور ... از علاء زمان بحضور عمدة الملک اقارا بزخم کتار بکشت و در هنگام سید صلابت
را الحق ... اکبی سیوم برخت نشد نجم الدوله اسحق خان به بخشی گری چهارم فایز گردید و صوبه الهاباد
نیز شمول صوبه او داده بطریق صفدر جنگ گشت و بعد در هنگام زلزله عظیم در دار الخلافه هوا
شده تا ده روز قایم ماند سال ... چون نادر شاه والی ایران چنانچه مذکور شد بعد از فتح
هندوستان راهی ایران گردیده بخواه مجده ... دستان ... محال صلابت ... از هندوستان
برده بود او را ادا نمود ... تاریخ البالی میگذرانیدند اتفاقا او را از جانب قزلباش ...
بهر سید ... اوقات متوجه جماعه او دیگر دیگر آینه نیکو دید از جهت ... بخاطر
قزلباشیه بعد و هیچ عنوان ... گوارا نمیدانستند بعضی از آنها ... نصب
سلطنت گردیده منظور قتل خود بودند ... نمودند ... نادر شاه ... برادرزاده
خلیم علی قلی خان ابن منفور نمود ... خان ... ایران ... پادشاه نمود

جوار

حرب بکنند و بعد از آن سلطنت ایران ملوک الطوایف گردید **ذکر احمد شاه**
درانی در هندوستان و ... چنانچه احمد درانی که اولا به سلک سپاهیان نادر شاه
ملازم بود و در عزیمت ... و در عهد نادری حکومت یافته الحال بسبب طوایف الملوک گردیدن
ایران او نیز سکه و خطبه بنام خود رواج داده نام پادشاه بر خود اطلاق کرد و فوجی از قوم
خود ... ساخته صاحب اقتدار گردید و در هنگام نفاق امرای هندوستان ... افاغنه گشت
بنابر آن احمد خان ... محمد شاه ... ۱۲۲ ... عازم هندوستان گردید و بعد عبور دریای
سند ... لاهور ... ترسیده ... شاهزاده میرزا احمد ...
... صفدر جنگ و سید صلابت خان ... دیگر امرا ... درانی
شیخ ... شاه نواز خان صوبه‌دار لاهور ... خان ...
قید کرده بکشت و مقابله شاه درانی ... گردید اما فوج لاهور ...
شده ... اهل حرم خود ... در لشکر پادشاه ... و چون شاهزاده میرزا احمد ...
رسید شاه درانی ... شده تاراج ... شاهزاده ...
... لشکر ... داده ...
گردید از یازدهم ربیع الاول ... محاربه گشت **کشته شدن ...** ... حریم ...
وزیر ... علی ... گردیده ...
... جنگ ... صفوف ...
... گردیدن ... از میدان ...

کرد و نوبت بران رسید و جنگ منجر به هزیمت گردید و در همین وقت صفدر جنگ با فوج تازه

دم رسیده آتش حرب بود باعث اشتعال گردید و عرابه‌های بان که از لشکر محمد شاه [illegible]

غارت نموده برده بودند قضای کار در آن عرابه‌ها آتش گرفت و هزاران درانی را بخاک

هلاک انداخت شاه درانی هزیمت کلی یافته بقندهار شتافت و اسم فتح و فیروزی بر لشکر

نمود قریب [illegible] شاهزاده عرضی فتح در حضور ارسال داشت و معین الملک [illegible]

[illegible] صوبه پنجاب لاهور فرستاده خود شاهزاده متوجه دار الخلافه گردید در اثنای راه خبر رحلت

آنحضرت فردوس آرامگاه [illegible] بسمع صفدر جنگ رسید بعد تحقیقات [illegible] صفدر جنگ

در حضور شاهزاده حاضر شده از این قصه [illegible] اطلاع نمود ادب تهنیت سلطنت [illegible]

تعزیت بجا آورد وفات فردوس آرامگاه [illegible] بیست و هفتم ربیع الاول سنه یکهزار و

یکصد و شصت یک بود نواب ملکه زمانیه و نواب صاحبه محل [illegible] دانشمند چون شاهزاده

نامدار کامگار میرزا احمد شاه در شاه‌جهان‌آباد داخل شد و بر تخت جلوس نمود بعد از آن تجهیز و تکفین

نعش نموده در جوار روضه شاه نظام الدین قدس الله العزیز دفن نمودند ایام سلطنت آن

بادشاه بحساب تاریخ جلوس سی سال و چهار ماه [illegible] و یک دختر

مسمات حضرت بیگم بود و مساحت ملک محروسه [illegible] و در طول [illegible]

و [illegible] یکصد [illegible] منزل راه [illegible]

عرض از ولایت کشمیر [illegible] تا حصار [illegible] آباد [illegible]

سه ماه [illegible] از ده روز راه [illegible] بحساب [illegible] از ده [illegible]

دل

و [illegible] چهار [illegible] لکه و شانزده هزار [illegible] دام [illegible] خالصه و جاگیرات در دفاتر

ثبت میشد و تفصیل جمع دانی هر یک صوبه جداگانه سابق مرقوم شده صد [illegible]

ذکر سلطنت ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بادشاه چنانچه مرقوم گشت [illegible] بیست سالگی در باغ شالامار

متصل دار الخلافه رسیده بر تخت جهانبانی جلوس نمود بعد چند روز [illegible]

شجاع الدوله پسر صفدر جنگ [illegible] دریافت و چون هنوز خبر رحلت نظام الملک آصف جاه نرسیده

۱۲۳

بود لهذا امر وزارت در تعویق بود چون نظام الملک نیز بعد بیست و هفت روز از فردوس آرام

گاه چنانچه سابق ذکر یافته در برهانپور فوت شد لهذا خدمت وزارت معه خلعت هفت پارچه

[illegible] و قلمدان مرصع با منصب [illegible] هزاری هشت هزار سوار از خطاب عمدة الملک [illegible] المهام

وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان صفدر جنگ مرحمت شد و [illegible] بخشی گری [illegible]

دیوانی خالصه به نجم الدوله اسحق خان پسر اسحق خان کلان مرحمت شد و دیوانی تن [illegible]

و خطاب [illegible] الدوله [illegible] با منصب [illegible] هزار سوار [illegible] خدمت میر بخشی گری [illegible]

[illegible] آباد به سید صلابت خان ذو الفقار جنگ و بخشی گری سوم به احمد علی [illegible] الدوله

خدمت [illegible] خان [illegible] خانه [illegible] علی [illegible]

[illegible] روز افزون خان [illegible] خان [illegible]

به ابو تراب خان و خدمت بخشی گری دوم [illegible]

[illegible] گشت [illegible] از جمله ابنای نظام الملک آصف جاه فقط غازی الدین خان [illegible]

[illegible]

هزاری ذات و داده بودند و بار دوم داروغگی غسل خانه و تسبیح خانه نیز بصفدر جنگ تفویض
گشت و سعد الدین خان از خدمت خانسامانی فراغ یافت و بعد از رفتن مرشد آباد سنگ کهوار
درام سنگ راهور سفر گزشت و عوض مهابت جنگ صوبه داری بنگاله بنام و جزانه رسید دوهان
نظامت بدستور بدو ارسال یافت احوال ابنای آصف جاه نظام الملک چون بعد رحلت
نظام الملک آصف جاه شش پسر او ماندند ترتیب غازی الدین خان غالب جنگ که والد از
نام برادر وجه بدعت نسبت بشرقی دیوانخاص رسانیده بودند دوم امیر الممالک صلابت جنگ سوم
نظام الدوله ناصر جنگ چهارم آصف جاه ثانی نظام علیخان پنجم برهان الملک محمد شریف
ششم ... ناصر الملک احوال غازی الدین خان غالب جنگ در هندوستان بود بعضی از احوال
سلطنت و احوال دیگران در حالات دکن برقوم خواهد شد نظام الملک وفات یافته بود
نظام الدوله ناصر جنگ که پسر بزرگ بود خود حاضر وقت بود بر صوبه جات دکن
حسبه ... آراده خواهد شد استقلال گرفت و عرض در حضور ارسال داشت از اینجا فرمان
نظامت هر شش صوبه دکن بدستور جمیع حالات بنام الکورچه و اورنگ آباد و بجا آمد و
در بعضی فرمان نادر شاه رفته نبود حضور بود گردید از سانحات حضور آنکه روزی صفدر جنگ
سواری اسپ می آمد ناگاه از جهت ... نمود ... چون نوبخانه جلب ... در آنجا بود
توپ را آتش داد گوله از ... وزیر الممالک برفت ... معلوم شد این
آتش ... از آن روز دغدغه عظیم بدل وزیر الممالک نشسته
مردم بران آورده ... اینجا ... قمر الدین خان آمده دیده شد

نصف

مخالفت ... کشته شدن قایم خان بنگش

و چون سالی مذکور رفت و بعد از وفات احمد خان
بنگش قایم خان بجای پدر معین شده بود سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله در سرکار ...
ملک روهیل کنند ... متوجه قایم خان از طرف صفدر جنگ اشاره یافته بر سعد الله خان
تاخت آورده بر قصبه ... سعد الله خان بعزم و ... پیش آمد قایم خان خواه مخواه مجبور بمحاربه گردید
و جنگ صعب در میان ایشان بود و آخر کار فتح و نصرت سعد الله خان روداد و قایم خان

۱۲۴

کشته صفدر جنگ در حضور عرض نمود و برده ... باد شاه به ... سعد الله خان برادر
گاه ... در مقام کوپل واقع گردید صفدر جنگ ... رخصت شده در باب
اموال قایم خان ... که ... بنگش
بگرفت و ... قایم نمود و سعد الله خان ... بحضور ... نموده
... واجب ... قایم ...
اگر ... سلطنت ... وزیر الممالک ...
از سوانح بنگاله ... شمشیر خان ... از ملازمان مهابت جنگ ...
نموده ... از ... بود از آنجا ...
مهابت جنگ ... عظیم آباد ... ملازم ... سوار ... حکم ... جنگ
رسیده ... در ... فرستاد ... صورت ...
... بجز ... خدمت ... جان ... شوند
... از ... شمشیر خان ... راضی ...

مهابت جنگ را ممانعت نمودند اما مهابت جنگ قبول نکرده الجاجنه بوی بخش خود طلب داشت
و مالعاق را بخطاب عتاب ممانعت آورد بلکه در روز [illegible] ایشان بیجیک از صاحبان
و منصبداران را حکم در بار درهم نگرد و چون الجاجنه در آمدند مهابت جنگ یک یک را از
همراهان شمشیر خان مقرر بگرفت و می خواست چون نوبت به عبد الکریم نامی رسید در
دست او دو بر دو شنوق جمدهر کشیده کار مهابت جنگ تمام نمود طرفه تماشا ازان برخاست
بعد ازان شمشیر خان با جماعه خود بیرون آمده مستعد مقابله با مهابت جنگ گردیده در جمع
آوردن سپاه و تحصیل زر برداخت در زمین بکر گرهی را [illegible] از رعایا و سپاهی [illegible]
مشغول شد و دیگر آورد بسبب از زبان مهابت جنگ بغارت آورد و پنجاه هزار سوار و جمعی قدر [illegible]
جمع نموده مهابت جنگ بعد اطلاع آن مهابت جنگ [illegible] و محمد جعفر خان [illegible]
انتقاب خود بوده در بنگاله گذاشته خود بعضد گوشمالی شمشیر خان بر آمد [illegible] سپاه
هم چه صف آرا شدند مهابت جنگ فتح یافت سردار خان و [illegible] خان کشته شدند و
شمشیر خان هم با مال [illegible] گرفت و جماعه [illegible] فرار نمود [illegible] شمشیر خان
رسیده بود بگریخت مهابت جنگ باز به بنگاله آمد و سال دوم شاه نواز خان صوبه
دار لاهور بود به استصواب وزیر الممالک صوبه ملتان نیز ضمیمه [illegible] سابق یافت چون
ملتان قریب رسید راجه کوداهل نایب معین الملک بجنگ پیش آمده اما شکست یافته و چون
در [illegible] آمد آمد شاه درانی بار دیگر مسموع شده بود معین الملک [illegible]
به مقابله درانی پیش آمد آخر کار [illegible] چهار محال [illegible] سیالکوت و گجرات [illegible]

و اورنگ آباد

و اورنگ آباد [illegible] به نظام الدوله عوض گشته بود [illegible] گردیده و در ابتدای [illegible] قبول الجهان [illegible]
کوچ کرد و [illegible] صوبه اله آباد بسبب قرب جوار صوبه اوده به وزیر الممالک
صفدر جنگ قرار یافت و تعلق آن صوبه اجمیر و اکبرآباد هم از سابق با وی بود و بجای [illegible]
سید صلابت خان مقرر شد

سبب فرار سید صلابت خان از اکبرآباد

راجه بخت سنگه برادر
راجه ابهی سنگه با سید صلابت خان به واسطه انتظام صوبه [illegible] خود گرفت [illegible]

۱۲۵

[illegible] و هفده هزار سوار را بسبب عزیمت طرف سورجمل جات برافراخت و از افواج
راجپوتیه به مقابله جاتان برداخت و با وجود [illegible] داد و دران مصلحت [illegible]
[illegible] بقتل خود نموده سپاهی [illegible] آخر کار از دست جات شکست فاحش برداشت
و بعد ازان [illegible] کرد دیگر آنکه بار دیگر بخت سنگه نیز [illegible] دستگیر
[illegible] طلب [illegible] سنگه کچواهه [illegible] سنگه [illegible] بسر زاده ملهار گردیده
[illegible] بمقابله جات رسیدند آخر بنا بر صلح [illegible]
[illegible] آورده به دار الخلافه رسیده از عهده [illegible] سپاه بر آمده هم انتظام ملک [illegible]
هم از [illegible] لهذا چند نفر [illegible] عهده [illegible] به سعی جاوید خان
به غازی الدین خان فیروز جنگ بن آصف جاه متعلق گردیده و جاگیر سید صلابت خان ضبط شد
[illegible] سید [illegible] محمد [illegible] و از طرف انتظام
الدوله [illegible] افغانان [illegible] جمعیت کثیر بر آمده مقابله
[illegible] خان [illegible] رسید [illegible] محاربه دست داد و قطب الدین کشته شد

وهمدرین سال حرمت جنگ واماد مهابت جنگ جبلهم خود گرفته گردید و مهابت جنگ
جنگ فاتلان او بمحض بعظیم اباد امده سراج الدوله پسر هیبت جنگ را بجوانب مهابت جنگ
بجو بصوبه بهار تعین گردید راجه جانکی رام را نایب بخود سراج الدوله را همراه خود بود
بعد چندی سراج الدوله ازا حافظ رسید و دست نایب را ازان کوتاه ساخت و خود حسب طلب
شغو ابیو ابا حبیب از مرشداباد و بنگاله برامده بعظیم اباد رسید و قبل از رسیدن او نوکران مهابت جنگ
بنام جانکی رام رسیده سراج الدوله سبب حادثه [illegible] عظیم اباد رسید و [illegible] بیابد
داعیه از جنگ نا بد مصطفی خان او را بد نمود و به لطایف الحیل [illegible] سراج الدوله
تا به باغ جعفر خان رسیده بر تصد امدن جانکی رام برای استقبال توقف کرد چون [illegible]
شد صبح بر قلعه بودن پس [illegible] از راه [illegible] سمت جنوب باد داخل حصار عظیم اباد گردید الکاه
جانکی رام از قلعه برامده خواه ناخواه بجنگ در افتادند بر ایمان سراج الدوله گرفته [illegible]
و منتشر شدند و سراج الدوله بخانه مصطفی قلیخان داخل شد جانکی رام این خبر شنیده
بعد از رفت امده بنذر گذرانید [illegible] درا امکان پدر پس بود و کند [illegible]
او کم گسست و برین عصمت سراج الدوله بخود امده جانکی رام را [illegible] داشته از شفقت
بزرگانه سراج الدوله را خوشنود نمود همراه برد سال دیگر جانکی رام برد در ایام [illegible]
مهابت جنگ نامه بصوبه بهار رسید سال سوم بادشاه در باغ جعفر خان ملکه زمانی [illegible]
خدمات محل سوم همراه برده بسر مینا بازار گنبند شد و همدرین سال در قصبه [illegible] مسجد چوبی
[illegible] و گرفت [illegible] بسیار به تلف امده و بعضی از صدمه [illegible] و همدرین سال [illegible]

الثری

الثری یا ستنگه بمرد و راجه نادر سنگه بخطاب [illegible] رایگان سرفراز شد و رایان بود [illegible]
نیز وزیر سال بر دست افریدی خود کشته گشت جعفر بعد از قایم خان بنگش تعلقه
او به اعتبار وزیر الممالک صفدر جنگ بیو نول رای از طرف وزیر الممالک بنیابت
انجا در نشست و در قنوج نقیم میماند و در [illegible] احمد خان برادر قایم خان به ضبطی
بر خاست و وزیر الممالک با نوه بود در ملک و تعلقه خود امده برادری خود جمع نمود

۱۲۶

قنوج را به جبر از راجه نول رای ستاند [illegible] نیز بمیدان حرکت قدم نهاده بجود محاربه
از دست افغانان کشته گردید نواب سعید [illegible] خان [illegible] جنگ که از مرشداباد
بنگاله امده بود پس راجه نول رای میماند و [illegible] کشته گردید و وزیر الممالک [illegible]
را به امانت خود گرفته به [illegible] رسیده بود خبر کشته شدن راجه شنیده بر فوت
بخود صف مقابله با احمد خان کشید و جنگی صعب روداده [illegible] ده هزار کس ازو قتل کشته
شدند و افغانان [illegible] غلبه نمودند و [illegible] فتح وزیر الممالک فراری گردید و خود
وزیر الممالک زخم گولی تفنگ برداشته و در [illegible] افتاده و فیلبان سواری فیل نیز کشته گردید
[illegible] وزیر الممالک [illegible] گردیده وقت نماز مغرب [illegible] باره
رسیده ازانجا بدهلی امد قریب دریای جمن [illegible] وزارت به نواب [illegible]
[illegible] به انتظام الدوله پسر قمر الدین خان [illegible] صفدر جنگ نیز [illegible] خان
[illegible] وزارت داد [illegible] فاطمه در
حضور [illegible] قطع [illegible] گردیده [illegible] خان [illegible]

ابن المجید خان

ایام نجم الدوله اسحق خان ثانی نیز رحلت نمود صدرنشینی و دیوانی خالصه به مجد الدوله عبد
مرحمت گشت سوانح دکن و از وقایع دکن بعد فوت شهید نظام الدوله پسر نظام الملک بعد از آنکه
بسته تکامرانی قدم نهاد به اورنگ آباد از برهانپور آمده و چون در میان امرای بالاگهاث
نزاع و نفاق بود و از جهت طلب نظام الدوله در حضور شتافتند بعد نظام الدوله
هدایت محی الدین خان دخترزاده نظام الملک را به نیابت خود در دکن گذاشته نو رجعت
تا دریای نربدا رسیده بود چون تعهدات حیدرآباد اصلاح انجامید نظام الدوله را مانعت
اتمون حکم داد بس رفتن گردید لیوا از جهت تمود در بن عرصه هدایت محی الدین خان از اعمال
درست نمود علم طغیان و مخالفت با نظام الدوله برافراشت نظام الدوله به سبب ایام برشکال
ضبطی در اورنگ آباد توقف نمود در بن وقت حسین دوست خان عرف چندا صاحب
که از رؤسای قوم نوایت ارکات است به هدایت محی الدین خان ملحق گردید و داد اختلاف تسخیر
ارکات نمود هدایت محی الدین خان را به ارکات آورده و در آنجا جمعی فرنگیان فرانسیس
که در بندر پهلچری سکونت داشتند تعهد و پیمان نمود به هدایت محی الدین خان متفق
شدند و به اتفاق بر سر انور الدین خان شتافتند و جنگ که از طرف نظام الدوله بکار از عهد
نظام الملک به نیابت ارکات شده بود شتافتند و طرفین به سیر از حد گذشته چو که
قتال آراسته شد و انور الدین خان کشته گشت ذکر بعضی از وقایع جرائت صاحبان کمپنی روز افزون گردیده
عالیشان انگریز بهادر در ملک دکن و موجب ترقیات چون در جلد ثالث این کتاب در احوال
هندوستان و سلطنت پادشاهان سلاطین دیگر اطلاق و همچنین حکومت رفته است که طور فرنگیان پرتگال

و فرنگیان

و فرنگیان فرانسیس و هلندیز بر سواحل کنار آب دریا بنادر یافته حالا نشو و نما یافت
و زیب یکبار بساحل دریای شور بندر بسته آورده و آبادی آنجا نمودند قلاع ساخته جنگی بنا ساختند
و گاه گاه میان ایشان را جنگ و جدال نیز با سلاطین دکن رو میداد و چون طغیان ایشان
به انطرف گردید لیکن به قلعه بر چهار زرات آمده کشتند گنجینه الله برگشتند و مردم انبالیر بی پروا دیدند
و از مقصد یابی بندر سورت نیز و رعیت اورنگ زیب پادشاه نموده ایشان را نشانها داد
۱۲۷
داده و فرنگیان انگریز هم از ابتدا اختصاص با فرنگیان فرانسیس عداوت داشتند و هر جم بحضور سلاطین
نموده به توسط مقصدیان آورده فرود آمد و اعانت جز از جان و مال مسلمانان از نا حقت
و تا هیچ فرنگیان فرانسیس منفعت نیز ندیدند دیگر اقوام انصارا مسکن بنیه بر سواحل دریای بودند
و تملیک اراضی برای ساختن عمارت جهت تجارت ... مال تجارت خود استحکام اعتبار
آورده بودند الحال که در سلطنت هندوستان به سبب زوال همت و ضعف هنوز رخنه
داشت داده جماعت فرانسیس نیز جمعیت زیاد دار سپاهی پیاده بندرها جماعت انگریز هم بمقابله
مخالفت فرانسیس جمعیت گرد آوردند اما هنوز قدم بیشتر نگذاشته بودند چون هدایت
محی الدین خان دخترزاده نظام الملک عزم تسخیر ارکات نمود یکی با جماعت فرانسیس نمود و ایشان
را به اعانت خود گرفته بر انور الدین خان تاختند و انجام از طرف نظام الملک و نظام الدوله تعیین
منصوب شد جماعت فرانسیس و انگریز هم میدان خالی یافته خود را تعیین نموده مانعت القدر
نمیشود امرای هندوستان را به اعانت خود فرض دانستند و از دریا به خشکی میخواستند قدم
زیادت بیشتر گذاشتند چون فرانسیس غلبه نمود انگریزان نیز غلبه کردند ... احکام

حکایت این طایفه اگرچه جمله از سیاق اینده مفصل و اوضح خواهد گردید القصه چون خبر
کشته شدن انور الدین خان به نظام الدوله رسید به تجمع سرداران [illegible] و افغانان [illegible]
حرب [illegible] مفصل [illegible] زنبورکخانه [illegible] و یک لکه پیاده جمع نموده بعزم
تنبیه باغیان عزیمت نموده تا اینکه در پهلچری [illegible] گرده حرب از جانبین [illegible]
[illegible] رسیده صف آرائی حرب گردیده است در [illegible] ربیع الثانی سنه [illegible]
و سه هجری ۱۱۶۳ باشد کامل جنگ عظیم [illegible] فرنگیان [illegible] شکست خورده [illegible] هدایت
محی الدین خان [illegible] ابن نواب ناصر جنگ [illegible] محبوس [illegible]
به نظام الدوله در باره کشتن هدایت محی الدین خان گفتند نظام الدوله کشتن او قبول
ننموده [illegible] اهل و عیالش [illegible] امان جان داد اما فرنگیان با وجود هزیمت [illegible]
آراسته [illegible] انواع شورش بوده اند نظام الدوله چندی در ارکات مانده فوج [illegible]
ایشان نام [illegible] اما فرنگیان غلبه نموده فوج اسلام را هزیمت داده تا قلعه [illegible]
گده جنجی [illegible] تحت الله [illegible] جماعه فرانسیس [illegible] نظام الدوله از [illegible]
عزیمت با وجود ایام برشگال [illegible] از مهمات [illegible] نموده همت [illegible]
[illegible] اما چون فرنگیان فرانسیس با جماعه افاغنه [illegible] ملازم نظام الدوله بوده اند
سازش نموده [illegible] نظام الدوله [illegible] از [illegible] پهلچری [illegible] قلعه جنجی رسید افاغنه
خبر به فرنگیان نموده [illegible] سامان [illegible] هفدهم محرم سنه [illegible]
نصف [illegible] فرنگیان [illegible] رسیده [illegible] نمودند

کشته شدن نظام الملک [illegible] نظام الدوله با وجود یکه مردمان [illegible] سازش
افاغنه و غدر ایشان او را مطلع کرده بودند [illegible] اما به افاغنه هیچ بدی نکرده ام
و غافل از مکاید ایشان گردیده آخر شب سوار شده فیل خود بطرف جماعت افاغنه
رانده [illegible] الاتفاق [illegible] فرنگیان به جنگ درآمد [illegible] فیل نظام الدوله قریب فیل
همت خان سردار افاغنه [illegible] رسید نظام الدوله [illegible] از [illegible] او دست [illegible]
۱۲۸
از [illegible] نموده [illegible] نظام الدوله [illegible]
[illegible] خود را [illegible] همت خان [illegible]
[illegible] بندوق [illegible] گوله تفنگ به سینه نظام الدوله رسید
و کار او تمام [illegible] افاغنه [illegible] رسیده سر او را جدا [illegible]
روانه [illegible] شاه برهان الدین [illegible] نظام الملک [illegible]
شد بعد از آن جماعه [illegible] افاغنه [illegible] هدایت محی الدین خان را [illegible]
[illegible] برداشتند [illegible]
[illegible] هدایت محی الدین خان [illegible] گفتند هدایت محی الدین خان با افاغنه [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] ابتدای [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] نظام الدوله [illegible] علیخان [illegible]
افاغنه بوده اند [illegible] هدایت محی الدین خان [illegible]

نزاع باهم رسید و روز دیگر که در لشکرین [illegible] بطی الاتفاق [illegible] ناخوشی به اعلان منجر گردید
نوبت بصف جنگ رسید بکمال جرأت هدایت محی الدین خان معه جماعه افغان را [illegible] و از طرف دیگر
سرداران افغان همت خان و عبد الحمید خان برادر اولاد عبد الکریم خان میانه که از امرای سابق
بیجاپور و عبد الحمید خان نیز از اولاد داود خان پنی بوده بمقابله و مقاتله پیش آمدند تا آنکه بقتل
رسیدند و هدایت محی الدین خان نیز از زخم تیری که [illegible] چشم او رسیده بود [illegible]
سردار طرفین در یک میدان کشته شدند آنگاه اعیان لشکر نواب صلابت جنگ
[illegible] سید نظام الملک بهادر [illegible] گشتند [illegible] نموده
و اهل خیام گردیدند و این واقعه در هفدهم ربیع الاول سنه [illegible] بوقوع پیوست [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] صاحبزاده های
نظام الملک که نزدیک فیل همت خان مقید ایستاده بودند [illegible] اتفاق
[illegible] صلابت جنگ و صلابت جنگ [illegible] و نظام الدوله [illegible]
[illegible] حلاوت پیش کرده [illegible] بر عماری همت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
[illegible] صلابت جنگ [illegible] صوبه [illegible]
[illegible] نیابت نظام الدوله [illegible] صوبه [illegible]
[illegible]
[illegible]

قلعه

قلعه بیجاپور [illegible] در حضور نظام الدوله حاضر شده [illegible] سرفراز
گشته بود بعد از آنکه نظام الدوله کشته گردید محمد علی خان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرانسیس [illegible]
شکست [illegible]
۱۲۹
[illegible] فرانسیس [illegible] صلابت جنگ [illegible]
[illegible] صوبه [illegible]
[illegible] نظام الدوله [illegible]
وکالت مطلق با منصب هفت هزاری هفت هزار سوار [illegible] نظام الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible] صوبه [illegible]
[illegible]

او بخوبی شد بعوض وزیر الممالک صفدرجنگ بعد اطلاع ملهار راو و جی اپا جرنیته بعد
معه سورج مل جات بجمعه متفق کرده از راه کول جانب اله آباد به پتنه شجاع الدوله خان که از طرف
احمدخان مقید متعهد بوده سبز شد احمدخان دست از محاصره اله آباد کشیده عزیمت
بابت فرخ آباد نموده رحین بور کنار دریای گنگ مع رجال لب دریا فرخ آباد
و بهادر را قرار واقعی تاراج کرده محاربهٔ صفدرجنگ با افاغنه بنگش و وزیر الممالک از جهار
طرف حیفی بود نمودش لورده بخشگ سولشکر در گنگ از کشتیها پل بسته در موقف
علی محمدخان او بدیر به احمدخان پیوسته صف [illegible] داده افغانان هزیمت
یافتند و وزیر الممالک مستوفی الملک شد اما قریب ملک [illegible] ابوق وظیفه حقوق
اورده لاچار شده افغانان قبول اطاعت نمودند و وزیر الممالک بعد از فتح [illegible]
آورده [illegible] در آن باب [illegible] فیروز [illegible] بیگی خان خارج
از خود وزیر الممالک رفته شد سال پنجم احمدشاه درانی بار دیگر رسیده [illegible]
سرور جنگ و مقابل شکست داد صفدرجنگ [illegible] آورده و برای فتح درانی [illegible]
ملهار [illegible] باحضور متفق [illegible] خبر [illegible] رسیده معلوم شد مصالحت نامه درانی با شاه
با احمدشاه درانی برسالت جاویدخان واقع گردید و شاه درانی مراجعت بولایت نمود
روانگی عمادالدین خان بدکن [illegible] وزیر الممالک [illegible] شده [illegible]
عرض کرده فرستاد [illegible] ملهار را زرهای [illegible] داد [illegible]
بودم [illegible] او تا به اینجا با شاه قدم [illegible] حضور رسید [illegible] وارد
چون

چون در خزانه بجز نام خدای چیزی نبود سمت [illegible] گشت او نظام الملک
عمادالدین خان فیروز جنگ پسر نظام الملک [illegible] عرض نمود اگر حضور جانب دکن
[illegible] امیرالامرای [illegible] نمود [illegible] حکم [illegible]
گردد [illegible] خلعت [illegible] دکن [illegible] جنگ [illegible] گشت [illegible]
[illegible] دکن [illegible] و وزیر الممالک داخل [illegible] شد کشته شدن نواب بهادر عرف جاوید خان
[illegible] عبدالمجید خان [illegible] وزیر الممالک [illegible] نواب بهادر [illegible]
[illegible] جاوید خان [illegible] حضور رساند [illegible]
[illegible] نواب بهادر [illegible] جاوید خان [illegible] سورج مل جات [illegible]
[illegible] نواب بهادر [illegible] نواب بهادر جاوید خان [illegible]
[illegible] وزیر الممالک [illegible] بیگی خان [illegible]
[illegible] نواب بهادر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیرالامرا [illegible]
امیر الممالک صلابت خان [illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] امیرالامرا فیروز جنگ [illegible]
[illegible] صفدرجنگ [illegible]
[illegible] وزیر الممالک [illegible] عمادالملک [illegible]
[illegible]

راو [illegible] خود می‌پنداشت اعتماد الدوله پسر قمر الدین خان المخاطب [illegible] بود جنگ

او گردید و اولاد [illegible] و چاپلوسی [illegible] آمده اعتماد الدوله [illegible] اطوار [illegible] خانه

طلبید اعتماد الدوله اول چندی [illegible] خود و وزیر الممالک عماد الملک [illegible] میان

آورده [illegible] کار گر نگردید لهذا وزیر الممالک خواجه سرای [illegible]

در حضور فرستاد [illegible] آنکه اعتماد الدوله را [illegible] عنایت فرمایند

که از بودن او [illegible] ادب سلطانی [illegible] مطیع [illegible]

[illegible] گستاخانه داخل قلعه گردید [illegible] آنکه اطلاع در حضور [illegible]

[illegible] در محل داخل گردید و مردم گستاخ او را بعنوان دیگر اظهار [illegible] حکم [illegible]

که او را خارج ساختند مردم بادشاهی [illegible] وزیر الممالک [illegible] از قلعه [illegible]

منصبداران [illegible] در قلعه جمع شدند صفدر جنگ زیاده تر [illegible]

رخصت صوبه اوده فرستاده رخصت حاصل کرده از [illegible] خود سوار گشته [illegible] کنار

دریا [illegible] محاذی قلعه رسیده [illegible]

روز [illegible] ۳ [illegible] رسانید بادشاه [illegible] طلب [illegible]

[illegible] اعتماد الدوله خانجهان و عماد الملک

غازی الدین خان [illegible] جنگ باستحکام برج و باره حصار [illegible] مستعد [illegible] صفدر جنگ

[illegible] مستعد مقابله و صف آرای گردید تا آنکه سورج مل جاث [illegible]

بکومک خود طلبید وازین طرف عماد الملک [illegible] سپاه [illegible]

بسر

سید صلابت خان ذو الفقار جنگ [illegible] خانه نشین [illegible] بود [illegible]

[illegible] تدبیر او [illegible] بود لهذا سید صلابت خان [illegible] وزیر الممالک [illegible]

[illegible] سید صلابت خان [illegible] سورج مل جاث [illegible]

[illegible] او را [illegible] در حضور رسید [illegible] اعتماد الدوله

[illegible] صمصام الدوله خلف خاندوران خان [illegible]

۱۳۱

وزیر الممالک [illegible] صفدر جنگ [illegible] شاهجهان آباد [illegible]

[illegible] فیروز شاه [illegible] وزیر الممالک صفدر

[illegible] صفدر جنگ [illegible] افغانان [illegible] خان [illegible]

صفدر جنگ [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] حکم [illegible]

[illegible] خان [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] صفدر جنگ [illegible]

[illegible] در حضور رسید [illegible]

الملک داخل [illegible] صفدر جنگ [illegible]

[illegible] صفدر جنگ [illegible]

[illegible] صفدر جنگ [illegible]

[illegible] صفدر جنگ [illegible]

نموده شد ذکر التیام آنکه میان انتظام الدوله بن قمر الدین خان سه سال بعد از رفتن وزیر الممالک اعتبار

و مدار امور سلطنت بدست انتظام الدوله و عماد الملک ماند و هر یک از ایشان بعمل

در جای خلایق و اقا بجانب خود می کشید امور الامر در میان ایشان هم [illegible] که در سه سال

اند [illegible] سورجمل جات به جمعیت [illegible] مقابل [illegible] بادشاه

[illegible] نشسته بود از آن هنگام عماد الملک در پی دفع جات بود و بموقع آن

[illegible] عماد الملک خواست که او را از خود [illegible] جات ان

[illegible] و انتظام الدوله خواست که صلح نماید [illegible] سورجمل جات برای دفع برادر

مقصود [illegible] حضور [illegible] گرفت سپاه [illegible] نقد [illegible] معاف [illegible]

و صلح را [illegible] موقوف [illegible] عماد الملک [illegible] انتظام الدوله نمانده به [illegible]

با قاقانی [illegible] اول قلعه [illegible] محاصره نمود [illegible] جنگ

و محاصره [illegible] عماد الملک [illegible] از حضور [illegible] انتظام الدوله

[illegible] و در همین وقت [illegible] محمود خان [illegible] رفقای عماد الملک [illegible] رسالۀ

[illegible] و [illegible] موقوف [illegible] محمد [illegible]

و در میان سپاه [illegible] بهادر خان

[illegible] انتظام الدوله [illegible]

[illegible] سوال [illegible] بازگشت [illegible]

[illegible] جامع مسجد [illegible] رسالۀ [illegible]

بهادر خان

بهادر خان [illegible] احوال انتظام الدوله [illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] بهادر خان [illegible] جماعت [illegible]

[illegible] محمود خان [illegible] انتظام الدوله [illegible]

تحصیل [illegible] شکست یافتن بهادر خان بر انتظام الدوله و برهم خوردن امورات [illegible] خان

به اشارۀ عماد الملک [illegible] خانخانان [illegible] خانخانان انتظام

الدوله بادشاه [illegible] حضور [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] عماد الملک [illegible]

[illegible] انتظام الدوله [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] سورجمل جات

[illegible] قدم بادشاه [illegible] حضور [illegible]

[illegible] بادشاهی [illegible]

[illegible] محمود خان

[illegible] خانخانان [illegible]

[illegible] عماد الملک [illegible] خانخانان [illegible]

در حضور [illegible] محمود خان [illegible]

[illegible] رخصت [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

و دیگر را از سیلم کرده بر آورده برگشت خود شان متوجه شده و در حضور معلی ارسال داشتند و خاطر
اقدس اعلی را مغضوب گردانیدند و در این اثنا شورش بخاطر رسید عاقبت محمود خان
بار از ملبار مرشد و فیلم بابت ادب گفتند بعد سخن ... لشکر پادشاهی لودره و پادشاه
انکه از صمصام الدوله و دیگر ... صلاح برسید و در آن شب تا در دست بام آورده روانه
شدند و قاطعان بهر کیف شب بسر کرده صبح از سپاه ... صمصام الدوله مجید
صمصام الدوله ... و راه ناگزیر ... جمعیت متوجه از ... جنگ کنان بدار الخلافه
آمده داخل شدند و اسباب بسیار ... غارت کرده ... پادشاه ... مرشد
ناچار ... ملکه زمانی هم ... رفت روز ... خان نامزد ... الاسکان ...
... عماد الملک ... داخل شده به ... ملکه زمانی ... شده ... وقت ...
پیاده بار در سواری رفت و با ... ملکه را روانه ... گردانیدند ... قبه
... در ... جهان آباد ... قلعه ... به ... از
... ملکه زمانی داخل قلعه شده پادشاه ... نمودند پادشاه ... الدوله ...
حکم کردند ... غازی الدین خان عماد الملک
... مالیت و ... نخواهد ... بسیار ...
... مشکل ... برگشت ... نخواهد ... قلعه
... شده ... خانه ... رفت و ... کرده ...
داری اقدام **تقرر وزارت بعماد الملک غازی الدین خان** روز دیگر عماد الملک در حضور

... شده بخلعت ... وزارت و ... مرصع سرفراز شده پس ... از ...
... سپاه ... آورده ... محمود ...
سپاه گفت ... تمام اسباب ... پادشاهی ...
... در سلطنت ... شده ... اکنون صلاح در آن است ... محمد شاه پادشاه ...
نموده شاهزاده دیگر را ... تمام مردم را از خوف عماد الملک ... جواب شد
پس ... ۱۳۳ ... بعدم استحقاق احمد شاه ... سلطنت
بسبب ارتکاب ... و افعال شنیعه او ... ملازمت ...
روز ... عمدة الملک احمد شاه را ... شاهزاده ...
... ولیعهد ... بسیار عزیز ... مشغول ...
شش ماه ... مدت سلطنت احمد شاه پادشاه ... ماه ... روز ...
... پسر بود ... میرزا محمود ... میرزا ...

ذکر سلطنت عزیز الدین محمد بن معز الدین جهاندار شاه بن خلد منزل بهادر شاه

بعد ... محمد شاه ... جهان ...
سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت جلوس ... غازی الدین خان عماد الملک بخلعت
... وزارت و ... مرصع ... الملک ... و ... خان
صمصام الدوله ... خان ...
... سعد الدین خان ... خان ... الدین خان ...
... و مجد الدوله عبد الله خان ... عبد المجید خان ... و ... الدوله

نجیب ... گویی جاودانم نوکر با وقت وکلای مادهو سنگه کچهواهه ... سنگه را باهم ...

را دو ... سکلان نکو ... امیر الممالک صلابت جنگ خلف نظام الملک ... بود

کشته شد ... نظام الدوله اصحاب امیر الممالک و بابی ... والطفت ... رفت

جعفر ... بودند ... و بهار ... باعث جنگ صوبه دار بنگاله و بهار و اوده ... از ...

بنگش ... بجای او بهمن رفت بعد از انواع ... خدمات و ... خلعت

... ... داری داران قلعه ناج و تخت بر قبول ... بعض الکم

فرزند سوان ... ایران ملکان ... ضابطه بردن او ... بود ... بخت از حرم

... مانند ... صوبه جات ... سانم وزیر الممالک عمادی ... الدین خان

... قبول ... برادران پادشاه ... شاهزاده عالیگوهر ... در حضور

... ... عالیجت محمود خان ... وزیر الممالک در ... لکه شاه

محبوس ... شاه ... رشتی ... سلیمان ... راحت

... از ... شاه ... اصطام الدوله ... مضمون انکه ...

باشند ... الملک ... نزار ... عماد الملک ... در حضور

... اگر چه پادشاه راضی ... عماد الملک ... صلاح اوقات ...

حکم ... ملکشیر ... والوقایع ... ناجایت محمود ...

که ... عماد الملک ...

در بیان یافتن جعفر جنگ ... شجاع الدوله و از جمله ... سال انکه ...

جع

چون جعفر جنگ ... صوبه داری اله اباد فایز گشته در اوده واصل شد ...

... آگاه گشته ... سنه ... و یکصد و شصت و هفت

... بیدار ... اورا ... شاهجهان اباد ... خود ...

اورده شد شجاع الدوله ... و جاگیر ... الملک

اماده از دست ... جماد الملک

نجیب ... اصحاب نجیب الدوله ... ۱۳۴ ... شد و ادم ...

... عماد الملک ... حضور ...

... و جاگیر داران ...

... و ...

عماد الملک ... الطاعت

... شاهجهان اباد ... صوبه بنگاله و بهار ...

... الملک ... بر رسید ...

عماد الملک ... دکنی

... الملک ... کلان ...

... امیر الممالک ... حضور

... عماد الملک ... بود ...

... والنم

جنیدی را خبر شد که صوبه دکن را بانو بطرف ... شد آنجا و روز ... صوبه جات
مستقر آباد و ... صوبه ... و پنجاب ... و ... نام
در سلطنت او و داد و مقدمات جزئی در سلطنت باقی ماند بنده و اگرچه طوایف الملوک
نشد بعضی ... حکم ... تحت ... باج ... از ربقه اطاعت بیرون شدند جمیع
احوال ریاست ... یک ... طوایف الملوک که در بین هندوستان از ضعف سلطنت
دخول شدند سال دوم غازی الدین خان شاهزاده عالی گوهر ... آوردند بطرف
لاهور راندند و صوبه داری آنجا برادر بیگمان نزد ... که ... برای
هم ... انجام ... داده برگشت سال سوم رساله ... علت عدم وصول ...
بر وزیر الممالک غازی الدین خان ... وزیر الممالک ... در جا برادر ایشان نواب
لاهور ... ولد ایشان ... از آنجا رفتند بعد جنیدی قطب
شاه ... مقابل ... عمان ... در جا برادر ... بعد
بوساطت وزیر الممالک حاصل ... مقابل ... و ... بود ... و ...
آمدند و قطب شاه ... در بار ... رفته بود و ... خاطر
خاطر جمع ... بعد ... بر راه ... سر از اطاعت ... لاهور
... بادشاه ... وزیر ... بعد ... سیار
... قطب شاه شده بودند ... بابت ... شد ... که
برادر بیگمان صوبه دار لاهور ... قطب شاه ... بادشاه

عرصه ... ماه بسیر ... سکار ماند ... مردم ... و ... عالی گوهر غازی الدین خان
را ... طلب ... اطاعت ... وزیر ... بر ... بود ...
... بخصوص ... کرد چون ایشان ... که ... آمدند ... بود
... بود و وزیر الممالک نجیب الدوله را ... مع ... بسیار ...
و ... بسیار ... شاه شده ... که ... گرده ... شاه ... پیش
۱۳۵
آباد آمدند و ... بجنگ ... بودند شکست خوردند ... بادشاه ... مراجعت نواب الحقیقه
رفته و در ... نجیب الدوله نیز ... و علم ... احمد شاه
بنگاله ... وقائع ... انگریز ... و بعد ... سال ... صوبه ... و ...
و ... بنگاله ... صوبه دار ... بنگاله ... و ... جنگ
و ... جنگ ... بر ... حکومت ... بود ... از ...
... سراج الدوله ... علی وردی خان بر احمد خان ... جنگ ... جهانگیر
... مسند ... و خلعت صوبه داری از حضور ... و ... مستقل
نام ... و ... را به ... میر محمد جعفر خان ... گری ... داد ... وفات
... جعفر را ... و ... اعیان ... سراج الدوله ... معروف
شدند سراج الدوله خواست که ملک ... را ... از ... که ... جنگ ...
جنگ ... و ... از طرف ... جنگ ... جهانگیر نگر
... دار ... انگریز ... سراج الدوله ... فتح ... ک

کمر بست چون خبر توجه سراج الدوله به گوش شوکت جنگ رسید بلحاظ بی‌باکی و ناعاقبت‌اندیشی مستعد بوده
مستعد جنگ گردید قبل از آنکه با جماعه فرنگیان انگریز جنگی بنیاد نموده سراج الدوله
هم به مرشدآباد برگشته ... نام و تمام کوشش ... [illegible] در گذشتند نوبت
به ... رسید ... سراج الدوله ... کلکته ... آباد کرده ... انگریزان
بعد روانه شده چون انگریزان ... سپاه جنگ ... به کومک ... در
... [illegible] ... شده در ... [illegible] ... موافق
شد ... سراج الدوله برای ... [illegible] ... بعضی ... دیگر
... [illegible] ... جنگ ... هزیمت یافتند و مال و اموال ... کومک
... [illegible] ... واقعه ... [illegible] ...
حکومت سراج الدوله ... [illegible] ... سراج الدوله ...
... سراج الدوله ... [illegible] ...
... [illegible] ... سراج الدوله ...
... [illegible] ...
... شوکت جنگ ...
... سراج الدوله ... سراج الدوله
... [illegible] ... شوکت جنگ
... [illegible] ...

حالا در بیان خود ... [illegible] ...
... [illegible] ... شوکت جنگ ... بنگاله و بهار و اوده
... [illegible] ...
... سراج الدوله ... سراج الدوله از بنگاله
برآمده و افواج ... مقابله با شوکت جنگ ...

... [illegible] ... از راه ...
... شوکت جنگ ...
... [illegible] ...
... سراج الدوله ...
تا آنکه ... شوکت جنگ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
سراج الدوله ... سراج الدوله ... شوکت
جنگ ...
... [illegible] ...

... احمد شاه درانی به هندوستان و جنگ نمودن چون ...
... [illegible] ... احمد شاه درانی ... استقلال

دران ولا دولت بیگ و ادینه بیگ خان را مسلط نمود تیمور شاه درانی به استماع این اخبار
بار سیوم متوجه لاهور گردید و ادینه بیگ خان بی آنکه نوبت بجدال و قتال رسد از لاهور برآمده
بجانب هانسی حصار بگریخت و شاه بکوچ متواتر به سونی پت رسید عماد الملک چاره بجز
اطاعت ندیده از طرف بادشاه عالمگیر باستقبال شاه درانی رفت احمد شاه درانی
او را وزیر الممالک گردانید چون دانست حل و عقد بی او نمی توانند شد مورد عنایت کرده
بگذاشت و بعد قبول پیشکش عمده و از سرهند دستان برادر مسلم داشته و بعد از انکه صورت
موافقت عزم قرار گرفت احمد شاه درانی بهفتم جمادی الاول در جمعه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
در شاهجهان اباد رسیده با حضرت عالمگیر ملاقات کرده به نهب و غارت اهالی انجا پرداخته
تا یکماه درانی مانده عقد تیمور شاه پسر خود با دختر شاهزاده عزیز الدین برادر عالمگیر
بادشاه منعقد نمود و در عرصه اثقال و اموال رسانی هند و افغان گردیده اول بکو
سورجمل جات همت گماشته قلعه بلم گده را بسهل الحصول تسخیر نمود و متحفظان انجا را قتل نمود
پس به اسلام اباد متهرا رفته در انجا نیز بقتل و غارت پرداخته مردم جات در نبوت
تقلو و بلگ دیگر جهد شاه درانی اکثر محالات صوبه اکبراباد را الوف نمود فاضل خان
صوبه دار اکبراباد بعد محاربه قلیل تاب مقاومت زیاده ندیده جنگ که او بسیار گشته
سبب آن پیشکش شاه درانی نمود چون هرچه قرار داد مبلغ پیشکش از وزیر الممالک
قرار یافته بود حصول آن بی اعانت شاه درانی تحصیل از صوبه داران و عمال ممکن نبود
مانند از بیت حادثه ستم های فراوان بهرجا از لشکر بیمار رسید دالکاه برای

نقد

نقد رزو دو شاهزاده را از خاندان تیموریه طلبیده همراه عماد الملک نموده برای انتزاع
وصول زر پیشکش معین کرد و اول بر ملک افغانه برادر احمد خان بنگش به
شتافتند و اسباب و زر معقول پیشکش گرفت چون نوبت به ملک شجاع الدوله خلف
صفدر جنگ رسید او نوبت جنگ و مقابله از نیک خود برآورده نامبردان ساندگی
بالی رسید با غازی الدین خان و تیمور درانی در مقابله باد و واقع گردید بالاخر جانب
خاور و پنج لک قبول ساخته صلح کرد ۱۱۷۰ در نبوت محمد شاه درانی عالمگیر
بجانب بلاد بشه و بالاخره بجانب شاه بسرعت دست از تاراج باز داشته روانه کابل
شد و نیب بیدار الخلافه ملاقات دوم از عالمگیر بادشاه رد داده و در نبوت
حضرت بیگم صاحبه ... شاه درانی اتفاق عالمگیر ...
بای عماد الملک نمود اما چون زیاده تمام نمودن درانی را ... از ...
شهر واقف نجیب الدوله را خلعت امیر الامرای از پیش خود داده
از لاهور به کابل روانه گردید و از انجا ... عالمگیر بادشاه
نجیب الدوله شاهزاده عالی گوهر را بسمت ... روانه نمود ...
... القطع ... شاهزاده ... شده ... الطون ...
... عماد الملک ... شاهزاده معروف بتحصیل پیشکش های ...
سانحات دکن ...
... از وقایع دکن معلوم شده

از آنکه نواب نظام الدوله چنانچه مذکور رفته کشته گردید امیر الممالک عهد نشست بسیاری از
انصار را ملازم گرفت و ضلع سیکاکول و راج بندری و جاگیر فرنگان وا داد بجا جنه اقتدار ... کلی
بهم رسانیدند و حکم انشان شد موسی بوسی نام بتوم فرانسیس بخطاب سیف الدوله عمدة
الملک از پیشگاه امیر الممالک صلابت جنگ سرافراز شد و عبد الرحمن نامی بر خواهر ملتمس
... و عهد نظام الملک ... آمده اعتباری پیدا کرده فوجداری مچهلی بندر یافته بعد
و قتیکه محاصره سرکار ... آمده در مچهلی بندر با بعض نصارا آشنا شده به بندر ... رفته ...
... نشست عبد الرحمن در آنوقت ... سال ... کرده نام کپتان ... کرده مچهلی بندر او را سپاهی
... است چون ... جنگ ... شد ... نصارا را به سرداری موسی بوسی ...
... و عبد الرحمن را ... در میان مسلمین و نصارا نیز باشند همراه موسی بوسی
داد چون عبد الرحمن ... قابلیت داشت ترقی عظیم نموده ... فرنگی ... آورده
و بخطاب ... الملک ... جنگ مخاطب شد و با مشوره ...
... بنیابت امیر الممالک صلابت جنگ شاه نواز خان مخاطب صمصام الدوله
... موسی بوسی ... نصارا ... از میان بردارد
امیر الممالک ... مشوره صمصام الدوله ... نصارا را ...
... فرنگان جدا گردیده ...
... امیر الممالک ...
... امیر الممالک ...

موسی بوسی

موسی بوسی ... شد و کار ... الجاسید و عمدة الملک موسی بوسی ... جنگ ...
بملاقات امیر الممالک فایز شد و بادر سیکاکول و راج بندری ...
شده و امیر الممالک از ... آباد ... نظام الملک ...
اطاعت ... صلابت جنگ ...
... اطاعت ... اورنگ آباد رسیده ...
۱۳۸
در ... گذشته ... امیر الممالک
... نظام الملک را از خانه ... امیر
الممالک ... صمصام الدوله را معزول ... عمده و کالت مطلق ... صلابت جنگ ...
صمصام الدوله ...
... و اسباب را ... اورنگ آباد ... صلابت جنگ
... سپاه ... آباد ...
جواب ... نواب نظام الدوله ... مخاطب نظام علی خان
... نظام الملک ... برادر ...
... اورنگ آباد ... برادر ... امیر الممالک صلابت جنگ ...
و امیر الممالک ...
... صمصام الدوله ... اورنگ آباد ...
... ایام ... اورنگ آباد ...

را به راه محاصره کرد از اینجا آصف جاه ثانی بمقامات سندکهر و در رسیده مضاف بارها شده
و بعد متواتر جنگ ها آخر کار بشرط دادن ملک بیست و هفت لکه روپیه و بقولی نصف لکه روپیه در
جاگیر مرهته صوبه خاندیس و قلعه اسیر مصالحه نمود و هر قدر محالات که متعلق مرهته در آن قلعه حکومت
اسلام از آنجا بازه برخاست و در بین اثنا خبر آمد که عمدة الملک موسی بوسی و حیدر جنگ از
جاگیرات خود معاودت نموده باز به حیدرآباد رسیده شده و در میان حیدر جنگ و صمصام الدوله
محبت کلی بظهور رود و آورد لشکر آصف جاه ثانی به اورنگ آباد آمد [illegible] حیدر جنگ
شخص ذی هوش بعد خواست که زمام اختیار سرکار امر العالی که بدست آصف جاه
است او را بصوبه حیدرآباد برده در قلعه گولکنده قید نماید و اختیار بدست خود آرد
هر چند با وجود بودن آصف جاه ممکن نبود لهذا حیدر جنگ هفت لکه روپیه از بخش خود
سپاه داده فوج بسوی اورنگ آباد فرستاد و خود در پرده کمر بست عداوت باطن
آغاز کرد و صلابت جنگ و بسالت جنگ هم که را مقید نموده بقلعه [illegible] آباد بسپرد
مفوض آصف جاه ثانی که مصاحب [illegible] کلی بود خود بواز الفاظ برادران [illegible] کرد
به تاریخ [illegible] واقع اورنگ آباد و لشکر بعضی [illegible] حیدر جنگ با ده [illegible] و مغرب در آنجا [illegible]
داشت اگرچه آصف جاه [illegible] صمصام الدوله و [illegible] الدوله در آنجا [illegible]
[illegible] السبب [illegible] کلید قلعه آصف جاه [illegible] در پهره فرنگی [illegible] نمود در [illegible]
علیحده [illegible] عبد السلام خان و میر عبد [illegible] خان پسران صمصام الدوله قید نمود چون
این راز [illegible] آصف جاه ثانی [illegible] اعتماد [illegible] حیدر جنگ [illegible]

آمد

گرو [illegible] موسی بوسی [illegible] حیدر جنگ [illegible] و در ده [illegible]
خونریزی [illegible] آصف جاه ثانی [illegible] موسی بوسی [illegible]
[illegible] حیدرآباد [illegible] عمدة الملک [illegible]
[illegible] حیدر جنگ [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] حیدر جنگ [illegible] الدوله [illegible]
آمد و آصف جاه [illegible] حیدر جنگ [illegible] بوده [illegible]
گردن [illegible] کرد گردن [illegible] امر [illegible] رسیده [illegible]
نموده آصف جاه [illegible] سوار شده از لشکر [illegible] بر آمده به لشکر [illegible] اشاره [illegible]
داشت در [illegible] و اول [illegible] دال [illegible] خود در [illegible]
از احوال کشتن حیدر جنگ نقل کرد [illegible] آصف جاه
ثانی [illegible] برده [illegible] سوار [illegible] برده [illegible]
برگرفت و از جانب دیگر [illegible] حیدر [illegible] در [illegible]
[illegible] داخل اورنگ آباد شد و موسی بوسی [illegible]
[illegible] حیدر جنگ [illegible] آصف
جاه [illegible] آصف جاه [illegible] صمصام الدوله [illegible]
را [illegible] نام [illegible] از [illegible] رسیده [illegible]
خان پسر صمصام الدوله [illegible] کرده [illegible] سرکار [illegible] ذو الفقار جنگ [illegible]

جنگ ... گرفت ذوالفقار جنگ بعد چندی ... علاج سندوری و کپتان کیل جماعت
جاگیر ... رفت و ... از حصار ... در راه ... گفت ... انگریزان کپتان کیل
و راجه سندوری با ... ذوالفقار جنگ محاربه نموده اسباب بسیار تاراج نموده و ذوالفقار جنگ
با بعد دو روز چند جان سلامت برد بعد محاربات بسیار جماعه انگریز غالب [illegible] بعد
... که جنگ ... جماعه انگریز ... کپتان کیل
و راجه سندوری ... استقلال ... داشت
... ذکر ... یافتن سرداران جماعه انگریز
بهادر بعد استقلال ... در کلکته ... سرداران ...
... نمودن
چون سراج الدوله سابق حکم ... جماعه
انگریز را از کلکته اخراج نمود متفرق ... کلکته ... مانکچند دیوان را به نیابت خود
در آنجا گذاشت و جماعه انگریز ... دست ... رسیده
... استقلال آن طایفه بعد استیصال ... دیگر ... شده بود
... کلیف ... جنگ ... از طرف ...
... جنگ ... دستیاب
... کلکته رسیدند ... مانکچند دیوان سراج
الدوله ... سراج الدوله ...
... کلکته ...

مانکچند

مانکچند دیوان به اطلاع سراج الدوله برداشت سراج الدوله ...
... کلیف ... جنگ
... مانکچند ... انگریز ...
کلیف ... سراج الدوله ... احوال ...
... کلکته رسید جماعه انگریز ...
... لشکر و ...
سپاه ... لشکر سراج الدوله ...
...
الدوله ...
...
...
...
... سراج الدوله ... سراج الدوله ...
... کلکته ... انگریز ...
...
...
...

نبود ستاد و جگت سیته که از عمده تجار و ساهوکار القطع بلکه سرکرده ساهوکاران تمام هندوستان

در آن وقت بود او را به عشق و بد گوئی برنجانیده و در بیوقت چه فکر در میان میر جعفر خان و انگریز

دو رو کش ... [illegible] صوبه بلند گشت و انگریز فتح ... عمل و دخل در ... و انگریز کوتهی

میرزا ... [illegible] کلکته و ... [illegible] ... او در ... [illegible] از کار

میر جعفر خان ... سراج الدوله ... [illegible] ... او را ... سراج الدوله ... [illegible]

... انگریز سراج الدوله ... فرستادند ... صلح ... میر جعفر ... [illegible]

راه نیابد ... [illegible] ... سراج الدوله گفت ... [illegible]

... [illegible] ... باجرا ... [illegible]

خواهد بود سراج الدوله ... [illegible] انگریز ... فرستاد ... انگریز ...

... [illegible] ... سراج الدوله را ... سراج الدوله ... [illegible]

را از ... [illegible] ... میر محمد جعفر خان ... سراج

الدوله ... [illegible] ... سپاه ... [illegible] ... سراج

الدوله ... انگریز ... [illegible] ...

... سراج الدوله ... [illegible] ... سراج

الدوله گشت ... [illegible] ...

... [illegible] ... سراج الدوله ... [illegible] ... و انگریز

... [illegible] ... میر جعفر خان ... [illegible] ...

... [illegible] ... میر جعفر خان ... [illegible] ... و بعد از آن سراج الدوله ... [illegible]

... [illegible] ... میر ... [illegible] ... میر محمد قاسم خان ... [illegible] ... سراج

الدوله ... [illegible] ... سراج الدوله ...

الدولا ... [illegible] ... ۱۴۱ ... سراج الدوله ... [illegible] ... سراج

الدوله ... [illegible] ... گشت

سانحات ... [illegible] و کشته شدن سراج الدوله چون سراج ... [illegible] ... به نفس

نفیس برای زن و دختر ... [illegible] ...

حکومت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

رفت ... [illegible] ... میر محمد

قاسم خان ... [illegible] ... سراج الدوله ... [illegible] ... زن و فرزند و بقیه

اسباب جواهر و نقدی دستگیر نموده ... و الله ... [illegible] ... سراج

الدوله ... [illegible] ... محمدی بیگ ... [illegible]

... [illegible] ... میر محمد جعفر خان ... [illegible] ...

... [illegible] ... سراج الدوله ... [illegible] ... سراج الدوله ... میر محمد ...

باتفاق و اعانت سرداران انگریزه و مهمات شجاع الدوله اتوده شادی بنام خود
نموده بحکومت رسیده بود معلوم خیر اندیشان بنگاله بحضور معلی با تمام کیفیت گذشت
ارسال داشت [illegible] بخطاب شجاع الملک میر محمد جعفر خان حسام الدوله مهابت جنگ
با ممالک متعلقه سه صوبه یعنی بهار و بنگاله و اودیسه عنایت گردید و برادرش
میر محمد کاظم خان بخطاب احترام الدوله بهیبت جنگ امتیاز یافت و در همین سال
عماد الملک غازی الدین خان در فکر برهم کاری نجیب الدوله بدار الخلافه متوجه شده و
راهنمائی [illegible] جی راو پندت [illegible] ملهار راو هولکر بود از دکن طلبیده
شاهجهان آباد را محاصره کرد نجیب الدوله در صورت [illegible] متحصن گردیده [illegible]
جنگ کرد [illegible] ملهار راو هولکر [illegible] نجیب الدوله [illegible]
گرفته [illegible] نجیب الدوله [illegible] عماد الملک
[illegible] احمد خان پسر محمد خان
بنگش [illegible] عماد الملک [illegible]
[illegible] لاهور [illegible] و از [illegible] لاهور [illegible] سال [illegible] احمد شاه
[illegible] پسر خود تیمور شاه را در لاهور گذاشته [illegible] جهان خان
خانی نایب شاهزاده تیمور شاه [illegible] صوبه داری لاهور را به [illegible]
[illegible]
[illegible]

مراد خان و دو او بیگم [illegible] مالوس شده قوم سکهه را احوال [illegible] در سلطنت
بهادر شاه مرحوم شده است و از [illegible] آن جماعت [illegible] نیرو [illegible]
از حالات و مکانات [illegible] نشسته بودند از کوهستان [illegible] دخول [illegible]
[illegible] مراد خان [illegible] مراد خان [illegible] خالصه [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] از دکن [illegible] دار الخلافه اشتهار [illegible]
[illegible] لاهور [illegible] عبد الصمد خان حاکم [illegible] لاهور داخل شد [illegible]
تیمور شاه [illegible] کابل [illegible] مقابله و محاربه [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] صوبه لاهور [illegible] برآمدن شاهزاده عالی گوهر
باطراف مشرق بعد محاربه با عماد الملک سال پنجم شاهزاده عالی گوهر بموجب [illegible] عماد الملک [illegible]
بجهت آنکه [illegible] عماد الملک [illegible]
شاهزاده [illegible] عماد الملک [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
عماد الملک [illegible]
[illegible]

و دیگر مشغول بود و معمار را در رسید ابتهاج برفاقت نمود و شاهزاده از ایشان
بخیر جدا گشته در سهارنپور رسیده با نجیب الدوله در پیوست و همت با همیش او
متوقف ماند و هر چه از جنگش از ایشان [illegible] آمد گرفته مراد آباد و بریلی را متصرف
او ده گرفت و بزاده از افغانان مثل شیخ محمد خان روهیله و احمد خان بنگش بر جمع بدست
رسید حصول مقصود فقط موقوف [illegible] گردید لکهنو رسید شجاع الدوله خلف صفدر جنگ
صوبه دار اوده حاضر شده استقبال نمود بکمال ادب [illegible] نذر گذرانید هم بعد یک
روپیه نقد و چهار زنجیر فیل و پالکی مرصع و چند راس اسب [illegible] و [illegible] جواهر
و [illegible] و اسلحه و خیمه و خرگاه و ظروف طلا و نقره و [illegible] بار بردار [illegible]
گذرانید و [illegible] دستار خاص [illegible] مرصع و پالکی [illegible] سرفراز شد و شاهزاده از آنجا
به اله آباد رسید محمد قلیخان عم زاده شجاع الدوله [illegible] حاضر آمده خدمت [illegible] کرد
و همراه شاهزاده [illegible] شاهزاده از آنجا راهی عظیم آباد گردید در آنجا راجه
رام نرائن نائب میر محمد جعفر خان [illegible] حاضر شد چون [illegible] عظیم آباد [illegible]
مردم [illegible] شاهزاده [illegible] محمد قلیخان از
در خدمت شاهزاده عرض [illegible] صوبه بهار [illegible] سه ساله از راجه رام نرائن
طلب [illegible] راجه [illegible] کلمات محمد قلیخان [illegible]
[illegible] داخل حصار عظیم آباد گردید [illegible] بکار [illegible]
قلیخان همراه شاهزاده [illegible] محاصره حصار [illegible] محمد قلیخان [illegible]

و درین وقت عماد الدوله [illegible] همراه شاهزاده بود [illegible] محمد قلیخان [illegible]
محمد قلیخان [illegible] خاطر شده از [illegible] اله آباد کوچ کرد و شاهزاده [illegible]
تشریف برده محمد قلیخان [illegible] استمالت کرده باز آورد اما چون محمد قلیخان [illegible]
شجاع الدوله [illegible] زیاده [illegible] گردیده [illegible] شد چون خبر [illegible] گردید
رام نرائن [illegible] محمد جعفر خان [illegible] محمد صادق قلیخان [illegible] رام نرائن [illegible]
١٤٣
شاهزاده از [illegible] مقابله [illegible]
رسید از آن [illegible] محمد جعفر خان بود [illegible]
[illegible] شاهزاده حاضر شد [illegible] خان [illegible] از هم [illegible]
[illegible] مصارف [illegible] عظیم آباد [illegible] سال بعد از آنکه [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] حصار اله آباد [illegible]
[illegible] صوبه اله آباد [illegible] اکبر آباد [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] افغانان مثل
نجیب الدوله و حافظ رحمت خان و سعد الله خان و دوندی خان [illegible]
گردید اما با وجود آن شجاع الدوله [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] کوه کمایون [illegible] و درین وقت شجاع الدوله
[illegible] مقابله [illegible] برادر [illegible] عماد الملک [illegible] شاه جهان آباد [illegible]

و در حضور معلی عرض داشت نمود عماد الملک که جانب ناچار رفتن انجا ضرور در مسند داشت متردد
گردید از انکه مظفر خان داد گشته بود انتظام الدوله پسر قمر الدین خان هنوز اگرچه خانه نشین
است اما زنده است در راه و در بهم محفوظ با مرهته نیز دارد و چشم عنایت بادشاه هم بسوی او
است اعتماد مبادا اگر خود بروم بعضه دار الخلافه دگرگون گردد و نیز مشهور شده بود که بادشاه
نامه های خفیه بموقف انتظام الدوله پیش احمد شاه درانی فرستاده اند و میخواهند که بسبب الدوله
مرهته غالب باشند ما بر آن اهل مردم متفق نمی بر جمله که دانست انتظام الدوله را
بکشت بعد ازان مهدی علیخان کشمیری و دیگر مردم سه تورانی را بر آن آورد که بادشاه را
نیز از هم بگذرانند و خود عماد الملک بحیله شکار از شاهجهان آباد برآمد کشته شدن بادشاه
از دست همراهیان عماد الملک و سلطنت [illegible] مهدی علیخان و دیگران که از طرف
عماد الملک ابد در فرصت دربار معلی میشدند از چند روز مشهور کردند که درویشی
صاحب کمال از طرف قراباغ در کوتله فیروز شاه مقیم گردیده است و بحیله آن بادشاه را
بر آن آوردند که ملاقات درویش بتشریف فرمائی نمود اگرچه چندبار بادشاه جواب
داد مگر بعضی [illegible] که از همراهان بودند به اصرار تمام بادشاه را سوار کرده اند تاریخ هشتم
ربیع الثانی روز پنجشنبه سنه یکهزار یکصد هفتاد و سه در کوتله فیروز شاه برده همراهیان
را از چند جا [illegible] نموده بودند همانوقت [illegible] کرده بمیان خلوت خانه برده
شهید کردند مدت سلطنت آن بادشاه پنج سال کم بود [illegible]
حکم عماد الملک شاهزاده محی السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر آورده بر تخت جا

نشانیده شاهجهان لقب کردند بعد ازین مقدمه عماد الملک برای شجاع الدوله
[illegible] به اعانت مرهته کوشیدند و شجاع الدوله به ترتیب گوشمالش نجیب خان و غیره
که از سروران او بودند بجنگ مرهته مامور نمود لیکن [illegible] کوچ نمود اما عنقریب بر فلاکت
شجاع الدوله آمده بالاتفاق لیکن کنکاش نمود با مرهته هنگام صلح کردند هنوز مقدمه یکسو نشده بود

آمدن احمد شاه درانی بهندوستان در مقابله و قتل و غارت

که احمد شاه درانی بار دیگر در
هندوستان دفعه چهارم خواهد بود اشتهار یافت شجاع الدوله به اراده مراجعت نمود چون بمعموره
شاهجهان خبر [illegible] گردید از جمله ادینه بیگ خان [illegible] از لاهور رفتند و مرهته
ادینه بیگ خان بود و در انجا داشته سالیانه خود مقرر کرده جانشین حاکم هندوستان گردید
و دو امیر شده نجیب الدوله و شجاع الدوله روز رادرد افاغنه وکلای خود به کابل فرستادند
چون احمد شاه خود درانی [illegible] مرهته بسبب قوم الهند مستعد بود از کابل نهضت نمود تا
لاهور رسیده بود و در همونقت التماس [illegible] افاغنه نیز رسید لهذا شاه درانی از لاهور روانه
دار الخلافه گردید و از انجا به اثر [illegible] نجیب الدوله [illegible] حاضر امده [illegible]
بعد ازین افاغنه بکمک درانی علیه خود مرهته نمود مغلوب کرد و مرهته در تکیه شاه [illegible]
رسیده [illegible] جمع نموده و در همونقت [illegible] درانی در رسیده جنگی عظیم [illegible]
[illegible] و اتبای مرهته [illegible] کرده بود کشته شد بقیه او بسوار تنها [illegible] عماد الملک که در
همراهان او [illegible] سبب انکه همبستگی او با مرهته خانه بخانه شهرت داشت از ترس
درانی و افاغنه هزیمت نموده قبل جات رفت و [illegible] مرهته نیز بسوی جات در جوار

کمک برای مقابله درانی نمود سورجمل جات خود را هم مقابل فوج دکهن بدلالت بهاو دانسته قبول
نمود و مد نظر حذری قلیل کاولش از دو هزار [illegible] عماد الملک [illegible] و گاهی بر رسید
غله و غیره فراوانی دست بهم [illegible] دیگر جنگی عظیم در میان ابدالی و مرهته بر موضع
سکندره دست داد و باز [illegible] در مرهته شکست خورده و [illegible] گرفته شدند و مال و اموال
بدست قشون ابدالی افتاد احمد شاه درانی در همین وقت بدار الخلافه اعاده [illegible] عماد
و بهوسینگ عماد الملک مرهته [illegible] اختیاری بادشاه جدید [illegible] عماد الملک
اظهار رعب [illegible] از [illegible] شاه جهان آباد [illegible] دو آبه [illegible] کوچ
بسبب ایام برسکال [illegible] نمود نجیب الدوله تو برای آوردن شجاع الدوله
به لکهنو فرستاد شجاع الدوله با جمعیت [illegible] پسر خود آصف الدوله را به [illegible]
به نیابت خود در صوبه گذاشته خود با سپاه عزیمت حضور شاه درانی نمود چون
شجاع الدوله قریب رسید اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر درانی به استقبال رفته
شجاع الدوله را به اعزاز آورده ملازمت شاه رسانید شاه بغل گیر گشته اعزاز
نموده همراه خود داشت مقابله درانی با بهاو سداسیو راو و کشته شدن سرداران مرهته
در همین وقت باز سداسیو راو مرهته پسر بالاجی راو و بسواس راو و غیره بجمعیت لک سوار
و چند هزار پیاده بقصد استقبال درانی از دکن در رسید و این مرهته بجمعیت [illegible]
و [illegible] سورجمل جات نیز [illegible] عماد الملک مرهته ملحق گشت اما به سبب موسم برسکال [illegible]
در تعویق ماند و درانی [illegible] دار الخلافه رسیده [illegible] مرهته محاصره قلعه [illegible]

یعقوب علیخان

یعقوب علیخان هم از طرف شاه درانی به قلعه داری نامزد بود و در آن وقت [illegible]
ناچار گردید [illegible] مرهته با اجتماع ایشان [illegible] صلح [illegible] جانب [illegible]
[illegible] نمودند [illegible] از آنجا [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] آمده [illegible] گرد [illegible] درانی [illegible] مرهته [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] مرهته [illegible] سعد الله خان
جمع آمده [illegible] یعقوب علیخان [illegible] خان
[illegible] قلعه [illegible] آورده خود [illegible] شاه رسانید [illegible] در دار الخلافه [illegible]
و [illegible] سداسیو راو [illegible] اسباب [illegible] خاص [illegible]
با دیگر [illegible] [illegible] شاه جهان بادشاه
را [illegible] بود از تخت [illegible] شاهزاده جوان بخت خلف شاه عالم
علی گوهر را بر تخت نشانید و غائبانه وزارت بنام شجاع الدوله مقرر کرد و باطنا عزیمت
[illegible] احمد شاه درانی [illegible] وزارت شجاع الدوله رسید [illegible] لشکر
مرهته را [illegible] خود از دار الخلافه [illegible] جانب [illegible] و [illegible]
و [illegible] قرار [illegible] و عبد الصمد خان و غیره [illegible] احمد شاه
بودند [illegible] و [illegible] خان [illegible] وزیر [illegible] عبد الصمد خان [illegible]
[illegible] احمد شاه درانی [illegible] مرهته لشکر
[illegible] شاه درانی [illegible] درانی [illegible]
[illegible] مرهته [illegible]

شده بود و از بسیاری مردم در لشکر عفونت گردید و هوا سمیت پیدا نمود و گرانی غله از قصور
واقع شد و خارج از حساب نقصان دولت و اموال و مقابلین بهادر [illegible] باه کشید و مرهته
به تنگ آمده علاوه از لشکر برآمده مانع استقلال و [illegible] برد و مستحکم کردند و فوج درانی
نیز حمله‌آور شد جنگی عظیم روداد [illegible] راو بهاو کشته شدند و قریب بیست هزار مرهته و
هندوستانیان به طریق اسیری آمدند و نقود و لغو و جواهر بسیار و قریب یک هزار فیل و [illegible]
هزار اسب و [illegible] و پنجاه هزار شتر و پنجصد هزار گاو و توپخانه بسیار از مرهته به غنیمت شاه درانی
آمد باقیمانده مرهته فراری شدند و مردم دیهات هر جا مرهته را در راه فرار یافتند قتل
و غارت نمودند و بگذرانیدند خلاصه شمشیر بهادر هم کشته شده و ملهار راو از آنجا جسته به [illegible]
[illegible] رسانید و بالاجی راو [illegible] ساعت این [illegible] در [illegible] هلاک شد
و احمد شاه درانی باز به دار الخلافه آمده سلطنت هندوستان به نام نامی حضرت شاه عالم
و وزارت به نام شجاع الدوله و بخشیگری به خطاب امیر الامرائی به نجیب الدوله مقرر نموده
شانزدهم شعبان سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و چهار روانه کابل شد و درین سال کسوف واقع
گردید و تمام آفتاب سیاه گشته روز از [illegible] عالم شب تار [illegible] نمودند و [illegible] زلزله عظیم
[illegible] شد

ذکر سلطنت [illegible] ابو المظفر جلال الدین علی گوهر شاه عالم بادشاه بن عزیز الدین عالمگیر ثانی بن معز الدین بن بهادر شاه خلد منزل

سابق احوال آنجناب از دار الخلافه برآمده از ملک [illegible] و [illegible] شجاع الدوله
سر برآورده رسیدن قریب عظیم آباد و [illegible] خان [illegible]
آباد [illegible] محمد صادق خان [illegible] جعفر خان [illegible]

بود و مرقوم شده و در [illegible] آنجناب در [illegible] صوبه بهار [illegible]
دار الخلافه [illegible] بودن بد روزگار گشته [illegible]
[illegible] چهارم جمادی الاول سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] دار الخلافه و [illegible] احمد شاه و [illegible] شاه درانی به انواع
[illegible] اول [illegible] خان [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] شاه درانی [illegible] بود [illegible]
[illegible] رفقا [illegible] شده [illegible]
[illegible] خان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم آباد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] خان [illegible]

وستاد بابنه فتح در لشکر محمد تقی خان و رسیده و کامگار خان پادشاه بعو گرفته [illegible] بسیار [illegible]

مخوف از السوف با فوج موجوده عزیمت پیش کرده روانه و رسید [illegible] دستگاه کنند در راه با اسپان

اختیار نمودند بر محمد جعفر خان خبر از [illegible] صادق علیخان بر این ماجرا وقوف یافت جعفر

نیز بر آمده در نیت جنگ بوده اند از الطرف میر جعفر خان و از ان طرف صادق علیخان [illegible]

فعاقبت منهزم بوده [illegible] پادشاه بسبب [illegible] اعدا صلح [illegible]

[illegible] آباد و مراجعت نموده در بیوالا [illegible] فرالسبح [illegible] کردن نوکری [illegible]

الدوله [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] نموده [illegible] گشت و بالای حصار [illegible]

[illegible] نمایان کرده [illegible] استحکام

[illegible]

ناگهان [illegible] لشکر پادشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] میر جعفر خان [illegible] صادق علیخان [illegible]

[illegible] صادق علیخان [illegible]

پادشاه [illegible] اگرچه صادق علیخان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] افتاده صادق علیخان [illegible] صادق علیخان

[illegible]

گوشت [illegible] دست و او [illegible] خان [illegible] علیخان

بر کنار دریا مقام نمود از انکه [illegible] باران و هوای [illegible] بود [illegible] صادق علیخان برای احتیاط

[illegible] الساعه [illegible]

[illegible] رخصت [illegible]

از رفقای [illegible] صادق علیخان افتاد [illegible]

۱۴۷

[illegible] ناگاه [illegible]

دیگر [illegible] سوال [illegible]

[illegible] برگشته [illegible] مقابله

[illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] او را [illegible] داشتند

[illegible]

صلح [illegible] مقام مصالحت [illegible]

شمس الدوله و النور [illegible] علیخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از غم دل تنگ گردیده از عظیم آباد بکلکته رفت و کرنیل [illegible] بعهده جرنیلی
[illegible] توان نکرد و بود و بعد از عهده معزول شد [illegible] رفت
و بعد فوت میر محمد قاسم بکلکته رفته با عهده‌داران و سرداران صحبت طول و دراز
[illegible] طرفین نمود و میر محمد جعفر خان [illegible] ایالت از غم‌خواران خود و اهل و عیال
[illegible] گردید و میر محمد قاسم را داماد میر محمد جعفر خان است بنیابت صوبجات
منتقل گردد اگرچه میر جعفر خان راضی نبود اما [illegible] شمس الدوله بر کرسی گورنری [illegible]
مکرر به اعانت میر محمد قاسم خان [illegible] آنکه میر محمد جعفر خان اکثر [illegible]
دیده و لیکن ملک بخوبی نمی‌تواند [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] با میر جعفر خان اشاره [illegible] میر جعفر خان انکار کلی کرد بنابر آن گورنر
بهادر میر محمد قاسم خان [illegible] نیابت مستقل و مختار مطلق نمود و در حق [illegible] میر جعفر خان
کرد [illegible] مشغول عیش و عشرت باشند چون میر جعفر خان [illegible] از ملک
خود بدر برده [illegible] کار افتند لهذا [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] چون [illegible] شمس الدوله رخصت شده میر محمد قاسم [illegible]
[illegible] سه صوبه [illegible] از بهار و بنگاله داده و [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
[illegible] مستقل گردید و [illegible] انگریزی [illegible] دیگر [illegible]
میر محمد قاسم خان [illegible] میر محمد جعفر خان با توابع [illegible] بکلکته رفت [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] عظیم آباد [illegible]

تحف و هدایا [illegible] بخلوت [illegible] پارچه [illegible]
[illegible] الملک [illegible] الدوله [illegible] شمس الدوله [illegible]
جنگ [illegible] سرفراز [illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان از حضور
رخصت شده در باغ جعفر خان رفت **حاضر گردیدن سرداران انگریز در حضور** و در بیست و [illegible]
۱۲۸
انگریز در حضور معلی حاضر شده [illegible] میر محمد جعفر خان
[illegible] حضور [illegible]
و همراه بادشاه داخل قلعه عظیم آباد گردید [illegible] شمس الدوله [illegible]
[illegible] رخصت شده [illegible] شاه [illegible] سلطنت هندوستان
[illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میر محمد قاسم خان [illegible] شجاع الدوله [illegible]
شجاع الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **تقرر وزارت شجاع الدوله**

در بنیاد مصطفی ... قریب سه ماه ... جار ... و بعد از آن ... شجاع الدوله ... گرد

و از طرف الدوله خلف شجاع الدوله را ... احمد شاه ... درانی ... خان ... و کسب الدوله را

حرمت و دار الملک ... صاحب السر خانی شاه درانی خلف میر بخشی گری و خطاب

امیر الامرائی فرستادند و عماد الدوله ... بخشی ... و نواب سالار جنگ میر اسحاق خان

کلان ... بخشی گری ... و قیام الدوله احمد خان بنگش ... بخشی ... و ... بیلی ...

علیه ... و ... در ... الدوله را ... صاحب جنگ ... خان

و ... خالص ... امیر الدوله را ... [illegible]

... وقایع دکن و تقرر صوبجات با آصف جاه ثانی ... [illegible]

در ... [illegible] ... از ... [illegible]

... امیر الممالک ... آصف جاه ... و آصف جاه

ثانی بعد از آنکه ... جنگ ... و ... صلابت جنگ

... [illegible] ...

برای برادر ... [illegible] ...

اتفاق ... برادران ... آصف جاه

ثانی ... [illegible] ...

نزدیک ... نظام الملک ... [illegible]

... [illegible] ...

البته ... آصف جاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... نظام الملک ... [illegible]

... [illegible] ... آصف جاه ثانی ... [illegible]

... الملک ... [illegible] ...

باز ... [illegible] ...

۱۴۹

اتفاق ... صلح ... [illegible] ...

سابق از ... آصف جاه ... و آصف جاه ... امیر الممالک

را ... [illegible] ... امیر الممالک ...

... آصف جاه ... [illegible] ...

ثانی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ثانی ... آصف جاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... آصف جاه ...

... [illegible] ...

آصف جاه ثانی ... آصف جاه ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

فرو نگذاشتند و در [illegible] در صحبت [illegible] قلعه دار

آنجا راه ندادند [illegible] و قالب [illegible] بیگ [illegible] وزیر الممالک شجاع الدوله

[illegible] و الهٰ آباد و [illegible] **احوال احمد شاه درانی** [illegible] سوانح دار الخلافه

[illegible] جات [illegible] کار [illegible] بادشاه [illegible] ازانجا [illegible] شوق

شده احمد شاه درانی [illegible] نایب خود در لاهور [illegible] مکرر [illegible]

[illegible] لاهور [illegible] گردیدند [illegible] سکه را از جماعه خود

بر داشته اسم سلطنت [illegible] احمد شاه [illegible] بر ایشان [illegible]

هم [illegible] کس را از قوم سکه [illegible] نایب خود در آنجا مستقل گردانید و نور الدین نامی

درانی را [illegible] اشرف الوزرا [illegible] سکه چون [illegible] از قوم [illegible] دارای [illegible]

فرستاد و [illegible] سکه چون [illegible] دیوان سرکار اشرف الوزرا وزیر شاه درانی [illegible]

چون غلبه شاه درانی در هندوستان گردید [illegible] از عالمگیر ثانی [illegible] شاه درانی [illegible]

[illegible] صوبه لاهور [illegible] متعلق درانی باشند [illegible] عبد الله خان [illegible]

از طرف درانی رفته [illegible] سکه چون [illegible] عبد الله خان [illegible]

درانجا رسید و [illegible] استقلال یافت [illegible] مستقل گردید [illegible] درانی [illegible]

رفته سکه چون [illegible] الملک [illegible]

[illegible] الدین خان [illegible] سکه چون [illegible] نور الدین خان [illegible]

کشمیر [illegible] شاه درانی از لاهور [illegible] **مقابله احمد شاه**

جنگ [illegible] احمد [illegible] سال چهارم شاه عالم بادشاه [illegible] وزیر الممالک شجاع الدوله [illegible]

احمد خان بنگش [illegible] ملک [illegible] در [illegible]

ازان [illegible] پیش [illegible] و کالت

فرستادند بعد ازانکه [illegible] احمد خان [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شوق [illegible] ایام [illegible]

[illegible] الافغان [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

و سرداران معتمد را جا به جا [illegible]

[illegible] خان در میان [illegible]

بادشاه [illegible] لشکر [illegible] الهٰ آباد [illegible] **سوانح دار الخلافه** سال پنجم

[illegible] جات [illegible] نجیب الدوله [illegible]

[illegible] نجیب الدوله [illegible]

[illegible] نجیب الدوله

دهاث بیف چلم فرار یافت سوبحل جاث بدست یکی از سرداران کمنت الدوله افتاد سخن
هردان بهادر و دیگر سمنر بهادر و دست سوبحل جدا گردید لیکن امید اگرچه بکشتند اگرچه این مفقود
در جنگ و مقابله شکست بود اما چون انتشار خبر گرفته شدن کمنت الدوله کوس فتح نواختند دیگر
سنگر بر سوبحل قایم بنظام بود بزرگ و منصور جماد الملک بود سنگ کرده لکن اتفاق جمع بود پس بست
به بلباری داد و از روی طبیعت اقوام انگریز نیز با خود متفق سفر متوجه دار الخلافه
شد چهار ماه کامل در میان جاث و کمنت الدوله جنگ قایم ماند هر در هر وقت باز آمد لشکر
شاه عهدای ملا مور کرده فتح ببلباری داد فالیف گردید هر چه بدست توانند امور از کمنت الدوله
نقد و جنس گرفته بنای مصالحه در میان آورد و هوا سنگر نیز بملک خود برگشت جاری ایلچیان
استقامت خود مصلحت ندید و از جاث جدا گردید و در فرخ آباد نزد احمد خان بنگش
رفت **سوانح بنگاله و قضایای صاحبان انگریز با قاسم علیخان** و از سوانح بنگاله
آنکه چون میر محمد قاسم خان استقلال ریاست بهر سه صوبه گرفت بیشتر از پیشتر و پیشتر [illegible]
[illegible] گرفته عوض [illegible] در عهد و پیمان با انگریز نو قرار یافته بعمل رسانید و به عوض نقد زر
[illegible] صوبه [illegible] دوان تا لودای [illegible] داد و مرزا [illegible] الدین میر محمد قاسم خان و لکنه
[illegible] وکالت حضور بادشاه ماند اکثر [illegible] [illegible] کشند [illegible]
و مخارج و [illegible] داران [illegible] میر محمد قاسم خان [illegible]
[illegible] [illegible] را بر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بر [illegible] کارخانه داران [illegible]

رفتگا

تنگی بکر و راو شتاب سد رای با سرداران انگریز در خدمت نواب انتقال [illegible]
کو قتل کلکته گذاشت اما سرداران انگریز بیاس خاطر میر محمد قاسم خان او را در ملک
خود نشر راه ندادند و گورنر ایران نهاد و راو شتاب رای [illegible]
رفت و میر محمد قاسم خان به پتنه بعضی زمینداران سرکشی کو شنیده بو علیخان [illegible]
کامگار خان [illegible] و خود نیز بر زمینداران دیگر برآمد از [illegible] زمینداران
و بار و دیار خود [illegible] گذاشته و در ملک [illegible] (۱۵) متعلق [illegible] رفتند میر محمد قاسم
خان کسانی بود و دستگیر [illegible] خان بودند پتنه [illegible] واقعی [illegible]
رونق کلی داد و [illegible] متواتر در حضور فرستاده [illegible] و خطاب عالیجاه
یافت و [illegible] الدوله [illegible] گورنر [illegible] اند عالیجاه
[illegible] (۲) استقبال شتافته [illegible] خاطر خواه [illegible]
[illegible] و دادن تحایف و [illegible] رسید [illegible] محمد قاسم خان [illegible]
سرکرده [illegible] خان به [illegible] سپاه فرنگ آراسته بود و قواعد [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] الدوله [illegible]
گفت [illegible] سپاه [illegible] آراسته اند برای مقابله [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] انگریز [illegible] قرار
و [illegible] برگشت بعد از آن در ملاقات دیگر عالیجاه به [illegible] الدوله گفت [illegible]
[illegible] صاحبان [illegible] و دیگر مردم نیز [illegible] تجارت [illegible]

گرفت

باوجود که صاحبان انگریز را فایده بسیار قلیل است اما نقصان مادر کلی میشود شمس الدوله

هر محصول تجارت قدیم فی الحقیقت حالاهم معاف باید دانست باوجود آن بعد رسیدن کلکته و دیدن

مقدمه کونسل مشورت نموده امری نخواهم اند نشد بالجمله بعد از آن شمس الدوله را داده منتظر نشد عالیجاه

[illegible] و بعد از شمس الدوله به عمال خود [illegible] نوعه بتوفیق الطلاع نوشت که از مال تجار انگریز

خبردار باشند و تا رسیدن حکم دیگر به طایف الحیل گذرانند بعضی عمال ضبط [illegible] علاقه [illegible]

و [illegible] مال تجار گشودند از جهت بعضی انگریزان که با عالیجاه صاف نمودند گماشتگان

عالیجاه بود دستگیر نمودند که در کونسل برده سزا دهند و [illegible] شمس الدوله به کلکته رسید و در آنجا

گرگین خان به استماع اینکه [illegible] مال بسیار بر حاصل است دکان طلادار و عالیجاه را به تسخیر

نیپال حریص نمود هر چند خیرخواهان بعالیجاه فهمانیدند مخالفت بنظر نگذشته به راهبری بعضی

[illegible] درستاسیان [illegible] نیپال رسیده اراده بالا رفتن [illegible] کوه نمود و منع کوهیان

[illegible] به قرار واقع نمودند و وقت شبخون آورده به شکست فاحش بازگرد [illegible] اثنای عالیجاه

همراه [illegible] گرگین خان [illegible] رسیده [illegible] طلبیده [illegible] آباد [illegible]

و [illegible] گماشتگان خود [illegible] بعضی انگریزان نشسته [illegible] هر کارها [illegible]

گماشته های انگریز [illegible] عمال [illegible] آگاه [illegible] متعلق [illegible] عالیجاه

بعمل آوردند عالیجاه از آنجا به مونگیر رفته میرزا شمس الدین را به [illegible] انگلیکس [illegible]

اجازت فرمایند و وزیر الممالک [illegible] روانه حضور معلی نمود [illegible] گورنر [illegible] کونسل

چنان تجویز نمودند که حکم معافی محصول انگریز در ناحی گماشتگان [illegible] عالیجاه فرستاده [illegible] عالیجاه

چاره

چاره مدت نباید [illegible] احکام معافی تمامی محصول داد در راههای گماشتگان انگریز را منحصر بر راههای

گماشته های خود داشت صاحبان کونسل از [illegible] مستر ایمیت و مستر [illegible] بهادر را با

معدودی چند و یک کمپنی تلنگه به کشتی [illegible] سفارت پیش عالیجاه فرستادند و گورنر بهادر

خفیه بطریق اتفاق مشفقانه بعالیجاه نوشت عالیجاه با گرگین خان مشوره نمود گرگین خان که از تمام

کسی [illegible] او [illegible] جواب را قبول ساختن حکم کونسل هر چه [illegible] شما با بعد از کسی

نشستند عالیجاه قبول نفرمود [illegible] ۱۵۲ [illegible] فرنگ [illegible] برای خود اسباب

خانه و برای اسباب ساختند و جنگ [illegible] و [illegible] برای [illegible] از طرفداران

انگریز بودند حکم برداشتن توپ [illegible] از [illegible] و قایم کردن [illegible] نمود

و مستر [illegible] بهادر را همراه مستر ایمیت [illegible] عوض گماشته های خود [illegible] بعلیخان ناظم

صوبه بهار نوشت [illegible] استحکام [illegible] مستعد مقابله انگریزان باشد [illegible] شد

[illegible] مستر ایمیت [illegible] حضرت عالیجاه [illegible] کلکته [illegible]

[illegible] عظیم آباد نوشت [illegible] عالیجاه [illegible] گردید [illegible]

[illegible] عظیم آباد [illegible] مستر [illegible] و [illegible] برای

[illegible] قلعه [illegible] چهار

عظیم آباد [illegible] برآمدند [illegible] مردم [illegible] بعلیخان [illegible] مقابله آمده اما کاری [illegible]

[illegible] عالیجاه [illegible] در راه [illegible] عالیجاه [illegible] آنها را

[illegible] رسیده [illegible] انگریز [illegible] عظیم [illegible] بسته [illegible] جنگ [illegible]

در سیفی ارکات ناحی قوم اربیت از طرف عالیجاه به مدد سید علیخان رسیده بمقابله فرار واقع نمودند
سپاه انگریز قلعه را گذاشته بجهادی خود در باقی بود بعد در آمدند و از انجا بر گشته ها بر آمده
روانه جزائر بحری شدند بندی را دام بنگاله شد بر سکار سارن هم را و سنگر ممنوع گشته ها را گرفتار
ساخت و در سفر بحر و الهمان بلازم عالیجاه هم بمقابله رسیده به امیران را به اعظم اباد در ده
از انجا به مونگیر پیش عالیجاه فرستاده و سر ابته هر بکلکته رخصت شده بعد در رسند اباد و سید محمد خان
ناظم انجا گرفتار ممنوع هر چند سر ابته گفت مرا زنده پیش عالیجاه برید قبول نکرده او را کشت
و هر پیش شد هر جا از انگریز نشانی جا یافتند جرن میر محمد جعفر خان از ابتدا در کلکته بیماند ها با
انگریز متوسل شده بر محمد جعفر خان از بنغامت [illegible] صوبه بر داشته بمقابله عالیجاه متوجه شدند ها با
عظیم رود و جنگ اول در میدان گیره ممنوع فتح کرده متوجه مرشد اباد شدند سید محمد خان مونیر
فرار گردید انگریزان چند روز در مرشد اباد ماندند رو به مونگیر اوردند جنگ دوم در میدان
سوتی بیت و فتح شد دعا با جاه خود در ان جنگ بعد ترتیب یافت و بر کنارها ادهم [illegible]
از سورجان در انجا لشکر بعد حضور را رسانید و اهل و عیال سو با خزانه رهوا به دست بقلعه رهتاس
کوه فرستاده و بر سفائی کر بسته اگر محمد بیسان انگریز را منع نمود و در سو فرصت میرزا نجف خان همه
بمقافقت شجاع الدوله می بند لشکر بعضی بعد از زندگی پیش ساخته بنواحی قاسم علیخان خالی کرده
اند و روز دیگر با الحاق بر لشکر انگریز حمله اورده بر جنبند و منزلها حمله بر حمله کرده اما فتح
انگریزی را بتوپ و تفنگ بر دوختند و صاحبان انگریز ترتیب خود [illegible] و میرزا نجف خان
نائب بمقابله ماندند و از سپاهیان بکوهستان بگرگشت عالیجاه چون شکست بر زمان از مقام ادهم

هر جا ... بالد توپ بمشهور بر سر عزم دفعه اصلاح و عرب علیخان بود از سرداران او بود بمقابله
گذاشته خود همه ممنوع انگریزان انگریز به عظیم اباد داده و در فرصت اکبر خان از دست بعضی ترک
سواران همراهی خود لشکر خواه ننگ ممنوع بودند اکبر خان به ایشان ترتیب سوز خانی
ممنوع گشته شد عالیجاه در عظیم اباد جنگ شد و عرب بود مقصور گردن زده دیگر ... لعان
را بر گشتن ایران انگریز بعضی ممنوع توپ سنگ تفنگ هم را کشت و عرب علیخان بطمع ازین
و تعقیب گشته قلعه مونگیر را حواله صاحبان انگریز ممنوع نیز بعظیم اباد و در سید محمد ابن خان قلعه دار بمقابله
آمد انگریزان دیوار قلعه را از توپ برانداختند و اهل حصار شدند عالیجاه مصلحت اکبر اسلحه و ذخائر
طرف بنگالت و اهل و عیال خود را از اختیار کوه طلبیده با میرزا نجف خان هر اکبر بار بعد و بدولت بود نکته
ممنوع را برای خود را بر وقتی در حضور پادشاه و شجاع الدوله وزیر داد و دیگر ذنب موکب پادشاهی رسید
وزیر انها ... کرده با استقبال پرداخته امید دار ملاقات ساخت و باهم نشسته بصلاح و مشوره برآمدند
هر یک فضولی کرد شده و در حضور رسیده سلام و ضلعت صد تیر و اسپ و کمر زر و مانند آن ورود ... برافراز
گردید عالیجاه روز دیگر بدیره شجاع الدوله آمده عهد و ایمان محکم گرفت و در سر صحبت ابراهیم خان جوانان
لشکر شجاع الدوله فرستاده و حیدر در ان ایام الطعام سید دست بمیز [illegible] سال در زمان بجود و اعرب تنها
بضوح شجاع الدوله بر هم زده بعد عالیجاه ان ایام ابر خود گفت رخصت شده مملکت بود بالفعل از حیثیت سادر
هیچ چندی شده بعد ... کوه سوست میرزا نجف خان بود در ان ایام بالهمراه چند وقت بود بنیان
امده صلح کنانیده ... بدست به ادای ... عالیجاه عبد الوهاب ارزاق بود از انجا لک
مشهور شد و بعد میر محمد جعفر خان و صاحبان انگریز عموم فرصت را به بعد دادم و ار دست ان اجا بر گو بود

صوبه بهار و شکست عالیجاه بکه رو به لکهنو رفته بحضور نواب شجاع الدوله اورده میرزا محمد علی خان ...
جاسوس خارج عالیجاه استغفر به برهم گشانید و ... که شجاع الدوله بر بله اعانت عالیجاه آورده تا آنکه
پادشاه ... و وزیر الممالک بر سر مهم انگریز برآمدند **جنگ نمودن وزیر الممالک شجاع الدوله با صاحبان**
انگریز مقام بکسر عالیجاه یازده لکه روپیه ماهوار نواب شجاع الدوله از نزد خود منظور نموده
و بعد مواصلت صوبه بهار گرفته باشند و راجه بلدیو سنگه ... گماشته ... المهالک ... بنابود ... در ...
بلده معروف راجه بنی بهادر ... شجاع الدوله گردیده عنایت خان پسر حافظ رحمت خان نیز
هم ... از رفاقت شجاع الدوله ... گردید چون داخل صوبه بهار شدند صاحبان انگریز ... عظیم آباد
... بخاطر ... خود قایم نمودند ... اسباب شجاع الدوله ... از سرداران سپاه بودند
... جنگ نموده ... بالاتفاق ... در ...
چند روز ... جنگ و مقابله نمایند تا آنکه روزی شجاع الدوله در ... انگریزی ... محصور
گردیده ... از ... بالنتیجه جنگ ... ماه ... گذشته موسم برسات بعد
حضور ... شجاع الدوله از ... عظیم آباد کوچ نموده ... رفتند ... بعد ایام برسات
... شده ... با ... وزیر الممالک از عالیجاه ... نموده ...
آمد عالیجاه ... آورده ... موقوف نموده ... های خود را در ...
طلب ... و ... وزیر الممالک ... عالیجاه ...
شجاع الدوله ... عالیجاه ...
... بر سر ... ماه ...

عالیجاه ... داد ... بتقاضای ملک بنگاله ... شماست ... الذی ... عالیجاه شده والد
... شده ... خواهد گردید عالیجاه جواب ... با ... اعانت ...
مقصور نکرده و الا الله ... ان ندارم اگر فضل الهی شده ...
گردید ... آن ... نمود وزیر الممالک گفت ... مجبورم ... مقصد ...
... تا آنکه عالیجاه ... لباس ...

... لباس ... وزیر الممالک ... داری ...
... عالیجاه ...
نمود ... شجاع الدوله ... عالیجاه بود در
لشکر ... و اسوال ... سلیمان ...
... عالیجاه ...
... سلیمان خان ... محمد ... خان ...
...
...
... الدوله ...
... رضا خان ... شدند ...
... الدوله ... رفت ...
... عظیم آباد ...

درگذشت صاحبان انگریز معه جماعت بمقام مکسر بمقابله شجاع الدوله رسیده زنبور ... [illegible]
دشمن و الیقان هم اول لشکر شجاع الدوله آدمی عرصه بر سپاه انگریزی تنگ کردند صاحبان انگریز
بر زنبت لشکر و برای الکه ایله بر فتح نیت بهادر بحبشند بسر ایشان منتشر شدند شجاع قلیخان
در علی اصطوارت جان تقور کرد دربیع بهادر بمقابله اینکه بهادر احمد خان پسر دلاور
نیز در صف اول بیش بدی بیمو سواران جمله همراه گرفته رو بر وی جو بر بود که ... گرد
در معروف محاربه و بیکار بیمو جابل گردید از آنکه بسبب ... سوار بودند ... گوله
از الوف می آمد از جابل بودن ایشان ... و گردید در جنگ غالب گشته مقتول شد
شجاع قلیخان گشته گردید و سر ایشان او دیگر بحشند بعد از ... تعاقب بنی بهادر بیمو بر لشکر او در
ریخت و شکست فاحش بر لشکر او بر رود و از جمله ... با جمله بر لب لشکریان ...
غارت کردند و عالیجاه بیمو شجاع الدوله بکر ... پس از آن ... محلی وارده ماده
نو اضع تمنع رخصت کرده بیمو عالیجاه برادر با معه ... رخصت و وزیر الملک آن اله آباد
پیش گرفت ... گران شده بادشاه هم ... فرمایند و بادشاه ... الجبهه ایواخت
همانجا السلطنت در زیده ... بیش ... راجه بهادر ... وزیر ...
هم کوچ نمود و ... صاحبان انگریز ... با ... اسبداکسانه ... در
حضور رسید تقرر عهده وزارت بغیر شجاع الدوله ... ... شجاع الدوله
... عهده وزارت را به شاهزاده ... حی ...
بهادر ... بنت ... ملکه ... نمودند و الضمار ... کی

... شجاع الدوله ساختند و اجازت حاضر آمدن سرداران انگریز داده سرداران
ایشان حاضر شده مورد عنایت و خلاع گردیدند و با وجود الصاحبان انگریز ...
بهادر ... با شجاع الدوله ... شروط ... عالیجاه ...
بانا پسند چون ... و ... از انجا بر خاسته بجانب دیگر رفت و
همراه شجاع الدوله ... بجانب ... کسند رفته ... عالیجاه
چون ... اله آباد ... اهل ... روانه ملک افاغنه ... پیمان برد
... گردید شجاع الدوله چون ... صاحبان انگریز در حضور ... حاضر
... گردیدند اسباب ... همراه گرفته از ملک ...
در ملک افاغنه پیش حافظ رحمت خان ... بریلی و از انجا برای ... محب الدوله ...
نجیب الدوله ... حضرت ... بادشاه ... شجاع الدوله ...
... برداری افواج جات ... شجاع الدوله ... اباد و
... خان ... قیام ... غازی الدین خان عماد الملک ...
... حافظ رحمت خان و ...
... عماد الملک ... شجاع الدوله
... شجاع الدوله
... انگریز ...

بجانب قوای شجاع الدوله بر داشته برای مقابله سپاه انگریز مستعد گردید اما در عین ... بازپسچه

بگریختند و شجاع الدوله بعد ازین احمد خان بنگش و عماد الملک معروف را دستیاب برای بنای مقابله

گذاشته بر دوران انگریز مشغول بودند روز دیگر شجاع الدوله به جلادت تمام جنگ کرده شکست خورده

شجاع الدوله به پیشوری پیچ وتاب شد با قیمانده سپاه بر جنگ ... جنگی معمول داشت باز

مقرر شدن شجاع الدوله بصوبه داری ... چون لارد کلیف در سنه ... از ولایت ... بصوبه

و چند ماه بر ملازمت حضور معلی بماند با شجاع الدوله نیز ملاقات نمود شجاع الدوله بنگاه لکر ... را

نگهداشته ... تواضع نمود و بعد گفتگو ها چنان قرار یافت که ممالک ... دو کروره

از صوبجات جانب شجاع الدوله بعد الفوت بادشاه برای مصارف جنگی لشکر و سپاه بهمراه

حاضر رکاب حضور معلی گردید و از صوبجات بهار و اوده و بنگاله ... چار لکه ... سالیانه

داده برای حضور معلی معین و مشخص ... خدمت ... صوبه بهار و بنگاله و اوده

نجم الدوله خلف ... حصول نمودند ... الدیوانی ... صوبه بهار و

هر سه صوبه ... بنام کمپنی انگریز بهادر حصول نمودند بعد از ... لارد

کلیف بهادر ... نجم الدوله ... در ... انگریز

... برادرش سیف الدوله را خلعت ... انگریز ... بهادر

و لارد کلیف بهادر بار دیگر در حضور معلی حاضر شده ... بجای

از ... شجاع الدوله ... انگریز

... قید ... و قلعه ... الدوله

دلاد کمپو

ولاکشن ... بعضی دستار ... بسته بود ... گردید ... باری ... شدند

... بعد ازین بمقامات خود بر گشتند ... اعلی حضرت خاقانی

... شجاع الدوله ... زینت بخشید ... از ...

... آباد گردیده متوقف ماندند سوانح دار الخلافه و از سوانحات دار الخلافه در سال

انکه جواهر سنگه ... جات ... سنگه ... فریب جواهر

... بود ... مانع ... گرفته باشند ... النفعه

عتاب ... زبان راندند ... جواهر سنگه برای غسل ... راه جی پور ... گذشت

در انجا رفته ... سنگه ... گرده خواهش ... انکار

نمود و مقابله ... سنگه ... داد ...

ایام ... سنگه جات از غسل فارغ شده

نمود ... راجه جی نگر ... جواهر سنگه ... گردید ... شده

بر داشت ... سنگه ... بعد ازین ...

و چند روز ... کرد متوفات یک جاتان ... سنگه ... نشست ... سنگه بعد

... در قلعه ... سنگه ...

بعد ... ناگهان دعوت ... برگردانیده

... کلام الله ... جنگ ...

... اجازت ... سنگه تمام شده ... سنگه ... بود

گرو بند شود او را عرصه تنگ شده بود اهل رسن ساختن اکثر دلخوش کمپیا رسن سنگها بوده اند [illegible]

رو باشند نامی که بسا بیگانه بر ابراهیم خان پیش رسن سنگه چها ند رسن سنگها باید کرد و جمع

در اند و ما را ابن علم باید اموخت و الله وار ازجان خواهم گذشت رو باشند چون دیگر جمعی

یقین دار است گفت تا خیمه برود دریای جمنا رسند و سر آنچه ٤ نقاط هم سر بر تاب بگذشتند و از سیاه

کمپیا گری با صد و بیست میان اسباب سازند بعد تیاری سامان رو باشند اتفاقه هم قرد بال [illegible] رسن سنگه

را از پیش خیمه خود دور کرده خود با رسن سنگه با شنا انگاه کاردی او ابر لنگ خود او ده بود

برادر ده برادر رسن سنگه زد و رسن سنگه با و جوانی چند بگذشتند در اندرو باشند او ادر بود

غالب این کار در ابر جلوه [illegible] از صدای غرش کلوله مردم بر وقتی بهم [illegible] رسن سنگه

دو بند گویسا بقی [illegible] کار را تمام کرده بود خواسته بر گشتن و برای کارخانه خود ادمان [illegible] ایستاده

از ساقی تا ره داشت برابر و بیرون رود مردم رسن سنگه او را وقت [illegible] و نکشند القصه

بعد از آنکه رسن سنگه کشته شد برادرش بهیم سنگه نام نظام گرده بدرا با ادب و در جمیع ادارات

نمود بعد از دو رحمت سنگه کمانی [illegible] جا کرام [illegible] ده بود ارام جد گذشتن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر [illegible] ابن [illegible] از [illegible] اند گفته [illegible] چون [illegible] او برابر [illegible] نمود

خلاصه این حرامزاده ها [illegible] از شجاع الدوله [illegible] شجاع الدوله که نسبت

[illegible] شجاع الدوله حرف الشیخ بر زبان راند [illegible] قبول [illegible] خان

پسر [illegible] الدوله را همراه گرفته او را نه صوبه اوده [illegible] امام [illegible] بر [illegible]

از داره [illegible] رحلت که [illegible] خان [illegible] خود [illegible]

[illegible] عزیمت که [illegible] دار الخلافه رسیده قلعه [illegible]

[illegible] علیات پادشاه [illegible]

[illegible] چون بندگان حضرت [illegible] آباد

[illegible]

[illegible] انگریز [illegible] پادشاه [illegible] شجاع

الدوله [illegible] اله آباد [illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible]

[illegible] انگریز [illegible] الدوله

[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] الدوله [illegible]

از دیگر [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] الدوله [illegible] اله آباد

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

فرخ اباد بھم رسانیدہ عالیات گردید و دریافت نشد که احمد خان بنگش نیز فوت گردید ... از
بزرگی بعد از تعلقات مطلوع جنگ محاطب گردید و سالار جنگ شجاع الدوله بهادر نیز در جنس [illegible]
جنگ فیضی رسوا نمودند و بعنایت خلعت سرافرازی داشته ملک را بجای و اشتند و بعد از ان
داخل دار الخلافه گشته سرفرازی ابی گردیدند

ذکر کشته شدن حافظ رحمت خان و جمعی افغانان

اول مقدمه که روی بکار رسید آنکه چون نجیب الدوله فوت شده و حافظ خان بجانشینی قائم
گشته بعد حضور والا خراسته ملک متعلقه حافظ خان را از دست او استخلاص نمایند
چون وزیر الحقیقت خان حرکات لایق بکار در ملک هنگام تعقیب نمود و در کار شده بود بنابران
حکومت مرشد آبادی با منصب امیر الامرائی و خطاب ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان
بهادر و رحمت و نعمت بر آنها حافظ خان فرستادند حافظ خان سر از اطاعت کشیده عزم مقابله
نمود و بمقام ... مور ... حضور عالی خود با انواع و ربشه ... و ذوالفقار
الدوله را پیش نمودند بعد محاربات سرداران افغانان بیشتر کشته شدند در شکست یافتند
و حافظ رحمت خان گرفته خود را بکوه های ملک رسانیدند چون در انجام نیام و بنود در داشت
نمود برای لک ... بعد حفظ غنائم افاغنه دهند و بیست لک حافظ خان ...
در فرو الملک حافظ رحمت خان گردیدند اما بسبب ایام بارندگی بانکه مقابل شد و به دار الخلافه
تزلزل آوردند و سرداران مرشد ... در مقام کوچ کردند محمد رضا سال
... از عهده گورنری معزول شده بولایت رفتند و گورنر ... بهادر ...
گورنری بر آمد بعد ... گورنر بهادر متوجه بنارس شد برای ملاقات نواب وزیر الملک

انداز ... نیز بنارس ... بهادر ... بجانب ... و چون ...
بلوند سنگه زمیندار بنارس فوت شده بود بنا بر آن ... جنگ سنگه ... قائم مقام
پدر نموده ... و محالات ... آصف الدوله ... ببهادری ...
و ... الدوله از آنجا مراجعت کرده بود و در ... قلیچ ... چهل ... سال
خود کم ... برای ... ملک ... آصف الدوله ... علی ... و غیره بودند
در ضلع عظیم آباد ... گشته ... از ... بر ... قلعه ... با ...
... و غیره ... بزرگان ... عباس ...
آباد ... عظمات عالیات ... ایران
... و ... سبب ... محقق ... بتوان ... کار
در عهد ... ایران ... ارقام ... جیلی ...
... و ... از ... درجس بود
... و ... قرابتکس و غیره در ... کشته ... و اسباب ... بیب
... از بعد ... بعد حواله ... آدمی شد اولاد ... اوقات
بنگاله مقیم اند

بیان نهضت نواب نجف علیخان بر عظیم الملک بنگاله

و محمد رضا ... سال نجف علیخان ... الملک
از ... آصف جاه نظام الملک ... آصف جاه ثانی بعد ... از ... شده در
حضور ... بعد ... حضور ... بعضی ... نوازش ... بافته رفته
بود ... از اقوام ... مخالف شده بودند ... نجف علیخان ... کشت

یافته و در حضور حاضر شد و اقطاع و دیهات از حضور یافته قیام دار الخلافه اختیار کرد
و بر دیهات و گنجها ... و دیگر در است بزرگان خویش هم در دار الخلافه و مستقر الخلافه بود
عالیقدر گردیده چون او وفات یافت پسران ایشان نام بقائم کرده ...
بعضی یکی از عزیزان راقم حروف آمده با فهمانیدگان ایشان ... الله ...
آباد مقیم اند و چون سابق مرقوم رقم حافظ رحمت خان بعد از شکست یافتن از حضور شجاع
الدوله پناه برده بود به سبب موسم برسات المهم موقوف ماند ... باز ...
نزاع عزیمت ملک حافظ رحمت خان نمود ... و قدم جرأت را پیش گذاشته نامه ...
الدوله نیز رسیدند حافظ رحمت خان نیز از شجاع الدوله اعانت طلب نمود شجاع الدوله
سپاه انگریزی را با خود همراه برده ... بسیاری از سرداران انگریز مقابله ...
متصل ... فیروزی طرفین شده محاربه ... گردید **فوت ذو الفقار الدوله**
میرزا نجف خان بر عهده اما چون ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان نیز از رفت
بادشاه همراه ... و با وزیر الممالک صاحبان انگریز ...
... حضور معلی ... ذو الفقار الدوله ... نزاع را میدان
به مصالحت ... و سپاه صاحبان انگریز قرار دادند که ذو الفقار الدوله
... وزیر الممالک نیز ... در حضور باشند ... سلطنت
باشند بعد از این قرار داد سرداران مرهته ... ذو الفقار الدوله در حضور رسید
جنگ وزیر الممالک شجاع الدوله با حافظ رحمت خان وزیر الممالک ...

هنگام اعانت خواستن نموده بود طلب زرهای معهود نمود حافظ رحمت خان بتغافل
و حیله و حواله میگذرانید قضیه در این باب طول کشید و چون از حضور معلی نیز ... قمع افغانان
بود بنابر آن در تهاون ایشان کار به محاربه انجامید یکطرف وزیر الممالک مع جماعت سپاه انگریز
و دیگر جانب افاغنه مرتب ... و صفوف جنگ ایستاده گردید در هنگام
محاربه حافظ رحمت از گوله توپ کشته شد سپاهش فرار نمود و بعضی کشته و اسیر گردیدند
وزیر الممالک ... بریلی شده بر ملک و مال و اهل و عیال حافظ رحمت خان متصرف گردید
١٥٩
و بعضی افاغنه در دامن کوهستان پناه برده بودند معروض صاحبان انگریز پیش وزیر
الممالک حاضر شدند و برای ماندگان حافظ الملک چندی دیهات و نقدی معین گشت
و هنوز بعضی از اولاد آن نیک اطوار در ضلع بریلی ... دارند و ... صاحبان انگریز
بفراغ البالی میگذرانند و با مؤلف نیز بعضی از ایشان را رابطه اخلاص متحقق است و یک
کس از پسران ایشان ... همراه وزیر ... عنایت الله خان نام دارد و پسر دیگر
محبت خان نام داشت ... همراهی وزیر الممالک ... اکنون چند سال است ...
مرحوم ... با ادب و قاعده در زبان دانی عربی و فارسی ... با علم بود و در
علم موسیقی نیز بهره کامل داشت تصنیفات او بر زبان خلایق از شعر غزل و خیال و ترانه یاد
گار است ... و در ... نکات لطیف ... بسر میبرند ... محبت داشتند
سلمهم الله تعالی ...
...

بجنگ ایشان گردید دران ایام عماد الملک که از فرخ آباد برگشته بود بسبب دهلی
بسبب خلافت او اینکه در حق حضرت بادشاه یعنی احمد شاه و عالمگیر ثانی مغفوران نا شایسته
حرکت رفته بود بهم صنع آصف جاه خواست که عماد الملک پیش او رود و طلب نمود
اما عماد الملک بر رواب گفت که دست ممالک دکن القدر نیست که کیفیان بادشاهان توانند
شد و بمقتضای غیرت رجوع به آصف جاه ام حقیقی بود نبا در دو مدار او بایست خود ایه
فرو رفتن اسباب و اساسه پیدا شد چنانچه ظاهر گردید که او نیز به سبب [illegible] بعضی
جواهرات شده بود کرنیل کلادر بهادر که بر [illegible] مامور شده بود چون پیدا شد که اسم [illegible]
عماد الملک با ایلچیان [illegible] درست است ازین جهت خواهش ملاقات عماد الملک
کرده بود و در اثنای راه گرفت و مشاهره برای او مقرر نمود عماد الملک کالپی [illegible] سالداری
ضلع احمد آباد و گجرات از طرف مرهته به دهلی بوده مصالحت ایشان با برادران انگریز کنانیده [illegible]
[illegible] درست نمود و او خود عماد الملک به زیارت حرمین شریفین شتافت و کرنیل بهادر بالاتفاق [illegible]
صوبه اکبرآباد و العید جنگ و مجادله فتح نمود و از دست صوبه [illegible] در بادشاهت [illegible] نمود [illegible]
شد و کالپی [illegible] را در گجرات [illegible] گذاشت و عماد الملک بعد مشرف گردیدن بزیارت حرمین [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بعد رفت [illegible] هوای هندوستان [illegible] شد
[illegible] شاه [illegible] عالم [illegible] شاه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] عماد الملک [illegible] سپاه [illegible] رسیده
[illegible] جهان [illegible] عماد الملک [illegible] بلوچ

بود بعد ازین معرکه ذوالفقار الدوله بار دیگر پیش وزیر الممالک آمده تقسیم ملک حافظ رحمت خان
خواست وزیر الممالک [illegible] که [illegible] او ده بود دست تصرف خود کوتاه نمود بعض محالات
بیرون [illegible] اکبرآباد پیوسته بود در دست ذوالفقار الدوله گذاشت **رحلت وزیر الممالک شجاع**
الدوله [illegible] بعد ازان وزیر الممالک به اوده آمده شهر فیض آباد را که آبادی آن
چون معمور بود رشک گلستان ارم کرد و بعد چند عرصه بعارضه [illegible] مبتلا گردیده و بقول
بعضی آنکه یکی از دختران حافظ رحمت خان را آورده با او خلوت خواست و به عقد او در
آورد هنگام خلوت کاردی که بنهان گرفته بود بر مقام عضو تناسل زد علی ای حال وزیر الممالک
بیست و [illegible] ذیقعده سنه [illegible] جهان فانی [illegible] در [illegible] فیض آباد مدفون
گردید و بعد از رحلت او [illegible] بسیار کم گردید اکثر [illegible] اوقات به [illegible]
بسر میبرد [illegible] حروف سکه از روپیه به انگشت صاف میکرد [illegible]
روزی در دریای گهاگره [illegible] مشغول غسل بود ناگاه نهنگی از دریا بر آمده
خواست شجاع الدوله را فرو برد شجاع الدوله که فی الحقیقت شجاع بود با او بجنگ در آمد [illegible]
از [illegible] نهنگ را بر در [illegible] احوال آن خاندان [illegible] رقم خواهد شد
انجام حال عماد الملک غازی الدین خان و چونکه صاحبان انگریز از مهم حافظ رحمت خان
فارغ شدند بعد از چندی متوجه کالپی گردیدند [illegible] افتاد
[illegible] سپاه [illegible] جنگ و جدال [illegible]
[illegible] کرنیل کلادر بهادر [illegible] رسانیده [illegible] مامور

کنند

ماند اما هرچند خواست که کسی اعانت او نماید چون حرکات و حکایات او شنیده بودند از ان گرفته
بعد هیچیک تن دهی یار او نمودند لهذا عماد الملک به تغیر وضع و لباس به شاه جهان آباد آمده بعض
اشخاص مثل مولوی محمد الدین قدس سره که در رشد او بوده مولوی کلیم الله مرحوم که او استاد او بود
مولوی [illegible] براتقه خفیه ملاقات نموده از الخلافت قیام نتوانست نمود لهذا روانه کالپی گردید
در انجا صاحبان انگریز هم تازه ملکی بدست آورده بودند قریب هفت هشت هزار روپیه سالیانه برای
عماد الملک مقرر نمودند عماد الملک چندی کالپی برده متقاضی اجل را لبیک اجابت گفت بعد از
نصیر الدوله پسرش قائم مقام گردیده مدتی بسر اوقات نموده به اطاعت اهالیان انگریزی
رجوع به کالپی دیگر [illegible] در بنگاله انشانی گذرانید اکنون هفت هشت سال منقضی میشود او نیز در
گذشت از صفات حمیده بود بر زبان مردم بسیار مسموع شده اگرچه مثل عماد الملک قابلیت نداشت
هرچه عماد الملک هفت زبان را هفت قلم بود لطایف بسیار و به هر علم دارد و قصاید و غزلیات
دیوانها و ترانه اوست در علم موسیقی نیز مهارت داشت و در هر زبان و لسان بلکه کارست و در آخر
عمر خود بیگفت که النوکری [illegible] زمانه الکلام مابعد نالیاقت یار [illegible] در زمان [illegible] خیرگاه
مالیاقت [illegible] زمانه عوام [illegible] نصیر الدوله [illegible] اخلاق و علم [illegible]
روساز شاه جهان آباد و همراه او بوده بعد انتقال او [illegible] پسر شهاب [illegible]
در جاگیر خود [illegible] دیگر از پسران غازی الدین خان عماد الملک [illegible] و [illegible] اکنون در
حضور [illegible] حضرت ظل الهی دامت سلطنته [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] نمود [illegible] از [illegible] و [illegible] علی [illegible]

بشنید

حقیقت اکنون نسبتی [illegible] بر دل بسیار حلیم و ساده بود [illegible]
هم [illegible] امام [illegible] از سرداران انگریز اعانت طلبیده [illegible] جنگ [illegible] و موقت
نقض حسین خان سوال و جواب جنگی خود نموده قلعه کوه بدست آورد در [illegible]
دست [illegible] گردید سرداران انگریزی متوجه شدند گردیده [illegible] رفتند قلعه [illegible]
نیز از دست [illegible] داده [illegible] حواله نمودند [illegible] اطاعت [illegible]
از [illegible] واحوال [illegible] رفته [illegible] جنگ [illegible]
قلعه [illegible] نموده [illegible] در حضور [illegible] از [illegible] خان
[illegible] حکم شده [illegible] جنگ [illegible] خان [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] آورده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از اطاعت [illegible] اعتبار نمودند [illegible]
از [illegible] اقوام خود [illegible] گردیده [illegible]
گردیدند محاربات ذوالفقار الدوله با مرهته ذوالفقار الدوله بعد از انکه [illegible]
شاه جهان آباد رسید از [illegible] سلطنت [illegible] ایشان گردیده [illegible]
با جمعیت هفت هشت هزار [illegible] جنگ [illegible] قدم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] و داده [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

پادشاه نیز از قتل سرداران ایشان به طلب حضور مخفی به قلاع و غنایب که قرار یافتن بود نیز
و سوقت دوشنبه لشکر حافظ قلی خان نیز معاف گردید و سرخان مذکور هم حاضر گردیده ملازمت کرد
سرداران و دیگر لشکر ذوالفقار الدوله افغان و لشکر طلب از زر مصادره که وارث
او بود از قبیله به روشنی لشکر حوزه حافظ قلی خان در سرکار کفالت نمود و
حمله ساورت کرده بود و لشکر جرار بود مرشد بر ذوالفقار الدوله نمود و نزد ذوالفقار الدوله
تا توانست زری با ایشان رسانید و فیلان را و علاوه ایشان نمود چند بدین نوع لشکر
ذوالفقار الدوله رو نهاد و انگاه حسام الدین خان را که لشکر خود از مرشد داشت به اقوای
مزاج حضور از طرف ذوالفقار الدوله کوشید بعد اظهار آنکه ذوالفقار الدوله تسلیم نمود بیت
و علاوه ه مبلغ فعلیه از ایشان جلالت و نیز سردار و حضور هم در حضور عرض نمود و نیز از آنکه
سه لکه روپیه داده مخفی با عانت کلام خزانه جدا داشت و لشکر قلعه از آنجا افتاد و تا انجام
واجب الاداعان حضور به ذوالفقار الدوله حاضر گردید و سپاه ایرانی و تورانی را یکجا
موقوف و مسدود نمودند به ایشان هم جا مناسب دانستند بر دند چند ذوالفقار الدوله حال
بیرون سوال دیده و علاوه از دست مرشد تکلیف داده بود بسیار یافت لاکن بعقد اسمعیل خان
حبیب حضور جنگ سرداران و سپاه خرج در آن حصار گردید مرشد هم چند بیرون عمارت
حسینیه ... دست سپاه منند الوقت و بکلا برده ذوالفقار الدوله فرستاد حرف از آن
مصالحت نمانی آورده نزد ذوالفقار الدوله چند بهانه ایشان ... دیده دانست که ... بود
و تنور حضور هم شد بعد هم لشکر از بنگالی نیز عرض ... سعادت ... ثبوت صلح

و تکمیل گشته که بر مهارت ... بر انگلیسیه ... سرداران مرشد عمدة الملکی ... باعزاز و اکرام
او کوشید بدان انگاه ذوالفقار الدوله با لشکر ... بغلبه ... اختیار نمود ... داشته
از سر نو عازم ملک حافظ رحمت خان و شجاع الدوله گردیده چنانچه سابق مذکور شد ذوالفقار الدوله در
میان امده مصالحه کنانید موفق گردیدن حسام الدوله از عهده دیوانی مجد الدوله چون نیز ذوالفقار الدوله
مدار المهام سلطنت گردید و از طرف شجاع الدوله و مرشد ... بیبت انگاه حسام الدوله

۱۶۲

از حرف غلام خانه ... گردید ذوالفقار الدوله بعد بازدید ... سابق ... مصادره ... لکه
روپیه از حسام الدوله گرفته حسام الدوله را انگاه حضور برده ... زر ... او نه لکه روپیه
دیگر از ... داده از انجمله ... لکه روپیه در سرکار والا عاید ساخته بقیه ... حسام الدوله
را بار از ... کرده ... کار او بر ... گردیده دیوانی خالصه ... کرده خلعت
حدمات بعبدالله خان مجد الدوله ... حکم ذوالفقار الدوله گردید ... بهرام قلی خان ... مدار المهام
سرکار مجد الدوله گردید ... مدار المهامی ... مجد ... خان ... گ
سابق بر ... حافظ خان و بعد از آن همراه ذوالفقار الدوله ... از طرف مجد الدوله ... علاقه
... از دست ... سنگ ... از مقابله ... از گوالیار ... شده
بعد ... ایام رحمت سنگ جاٹ ... بر دار الخلافه رسید ذوالفقار الدوله بموجب حکم والا
... شناخته ... جاٹ را ... داد ... جاٹ ... کم روپیه
بعد ... گرفت قلعه و ... رحمت سنگ ... حصاری شد ذوالفقار الدوله با کلید
قلعه در حضور ... گردید ... مجد الدوله چون ... خان ... از

دست سنگین‌ها گرفته شد مجدالدوله را اصلا بیگانگی گذار اگر دیده بسیار داده به حضور عرض نمود شاهزاده هم گشت
را به قوزه برداشته با سپاه موجود ایشان لشکر گشته که به سنگر مقابله نشسته بود و بعد از فتح اینگونه
سه لکه او به قبول کرده و دیگر جنگ‌ها نکرده اند و برای لعقه فرموده پیشکش بسر خود ابواب
آنچه داده مخصوص با هیئت مجدالدوله و سید علیخان در اجه و بادام را نزد او فرستاده که به هنادر فرستاده
با سید حد نشت امیر الامرایی و بابه ذوالفقار الدوله طلب نموده چون او در سنگر بود الفت امرا
امری خطیر است قبول نمود بلکه دست او برآمد مجدالدوله پیش ذوالفقار الدوله فرستاد و مجدالدوله هم
هم از وجه لکه او به پیشکش و او را قبول نمود و دست کشیدند و به لطف جا رفته بود از سنگر خود است
و سید علیخان رفیع الدوله را در سوال جواب بود باعث شده پرواز و در میان از سنگر دیگر
سر کردند گفتار نماید سید علیخان رفیع الدوله که پیش آمده و مجدالدوله نیز او قریب بود به اهانت و کلام
خود قطع کنند از سنگر بازگشت و مجدالدوله درخواست و در دنباله او رفت و در سنگر او به سنگر رسید
سا رش نمود بالاتفاق به انزوا در دنباله ما نشست که در رسیده نیز مجدالدوله مقرب ایشان گردیده شاهی
داد و اجتناب نمود **گرفتار شدن مجدالدوله بدست ذوالفقار الدوله** ذوالفقار الدوله نیز در سنگر رفته طبع
دلخواه از بهر جانب همه کلید قلعه و بکر رسیده بود چون از کارهای مجدالدوله آگاه شد و در اخراج مجدالدوله
اقتدار اگرچه پادشاه و ارباب ظاهرداری با ذوالفقار الدوله القدر نمودند و ذوالفقار الدوله از
مهم جات برگشته اقدس شاهزاده عالیجاه میرزا محمد اکبر شاه بود به اصفهان فرستاده بود و ذوالفقار الدوله
در حوالی شاهزاده نشسته و از کمال اتفاق مجدالدوله را نیز هم نمود در حوالی جا داده حاضر شد
دادا با وجود آن در حیات اندکی بیش نمود مجدالدوله بود لیکن ذوالفقار الدوله اعتنایی در حال او نماید

وقتیکه درد و بار بعضی حاضر شدند او را خود او در قلعه ارک بسر برده الفت و بعد دولت قلعه با حصار خود
بنمود با فوج پیاده رسیده امیر بلاد بر کار کرده با علان گشته آنگاه در ذوالفقار الدوله و در میان دیوان
عام نشسته در حضور مقام اخراج مجدالدوله نمود پادشاه او را گفت به علی خان تا طرز او فرستاده و در باب
مالی الفقر ذوالفقار الدوله مخفی لطفه مجدالدوله خواستند ذوالفقار الدوله به همین عرض کرده هم فاتحه
حضور ایام و برای هر او خواجه عنایت تا جز نکرده و کدام که دلیلی مجدالدوله و سنگر رفته خبر بود احسان
او را آموزش کرده در باب استیصال علاج افتاده است و زمانه او بار رسانیده که با هم بعد در اثنای عمل امر الامرا
و دفع شده بود و بعد او نمود که جا فرست اصبر دارم و مجدالدوله را احوال مختلف فرا بجهت
در قلعه ارک شد دولت ذوالفقار الدوله بود پادشاه او نیز چون قبول التماس ذوالفقار الدوله و محقق
که خواهد واقعی بود رسیده به یاران مجدالدوله را در حضور حاضر بود پیش ذوالفقار الدوله فرستاده
ذوالفقار الدوله او را بکلی اعراض از همراه گرفته متصل خیمه خود جا داده و محافظان تعیین کرده دیگر
خود مطلع فاتحه رفته خطوط از سنگر او پیش نمود مجدالدوله ساکت گردید پس دستار خوان گسترده بالاتفاق
طعام خورده شد آنگاه مجدالدوله را در خیمه قمرالدین خان نشاندند مخفی داشتند و از امور مهمات سلطنت کوتاه
کردند و هر روز به جهت ابتیای طعام لذیذ و طرایف میوه‌ها نگاه می‌داشتند و محمد الدوله نیز فرستادند
و در ارسال عطر و کلاب نقره و حرف خاطر مجدالدوله بود و لیکن بعضی وقایع از نظر دیگر
نمود و نشست و السلکان او محبت بسیار بود زمانی که والی به درد و السلطان امور مهم
الدیوان ریش خاندان او دست و دشمن مال ابواب و شایستگی خود امر او که جان او و لاشه هم
بر سر کنند و در حضور پیش وزیر عالی نیز واردگاه نگاه در هنگامه سنجر قبا مهر عالی نفخت حضور پرجلال و صول

سپاه شد مردی ساده و خوب بالطافت نسبت خدا سلامت دارد و این واقعه در سال
یکهزار و نود و ششم هجری بود رحلت ذوالفقار الدوله از سرای جاودانی فانی و مقدمات
محمد شفیع خان القصه بعد از آنکه زمام اختیار در گرفته بدست ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان
آمد یکچندی بر این نمط بگذشت آنگاه پیک اجل بنام جاودانی در رسید بهنگام قرب رحلت
او پادشاه نیز به عیادت تشریف بردند ذوالفقار الدوله در آن وقت چند کلمه در باره سپاه و
امور اسباب خان نمود روز دیگر رحلت کرد از حضور معلی خلعت ماتمی به همشیره بیگم خواهر
ذوالفقار الدوله و دیگر اقربای او و از اسباب خان روانه شد و از اسباب خان چندی
به الکای بیگم گوشه نشین بعد از آن طلبیدند و اسباب برده بنا بر آنکه تنخواه سپاه از کجا
سر برآید از بیگم نمود و با وجود آن محتاج به اخذ اسباب گشته قریب هیچ [illegible] داده و اسباب خانه
گرفته مقداری در حضور رسانید بقیه خود قائل و مصروف شدند مجد الدوله بود از فهمید و [illegible]
ادا نموده شرکت تجهیز و تکفین خود نموده همراه خود بمزار برده همشیره بیگم از این امر آزرده شده
محمد شفیع خان را با [illegible] از ده هزار سوار و پیاده بود در [illegible] شاملی [illegible] بود طلب نموده [illegible]
داشت و محمد شفیع خان قرابت نیز با ذوالفقار الدوله بعد از آنکه [illegible] قلیچان از
[illegible] ذوالفقار الدوله و [illegible] از [illegible] بیگمان [illegible]
محابت خود کنند میرزا شفیع خان [illegible] نجف [illegible] را در [illegible]
آمد [illegible] گشته بر دور خانه خود [illegible] در میان همه کسان [illegible]
کردند نجف [illegible] و [illegible] شد [illegible] حکومت [illegible] آباد از وقت ذوالفقار الدوله

مشغول نجف قلیخان بعد [illegible] استغفار [illegible] نموده [illegible] خطار [illegible]
آنگاه [illegible] اسباب خان صحبت [illegible] دیگر از اسباب خان [illegible]
در [illegible] میرزا شفیع خان [illegible] سپاه برای تنخواه [illegible] بودند
[illegible] پادشاه [illegible] مردم در حضور عرض [illegible] شدند
اگر [illegible] میرزا شفیع خان [illegible] در حضور [illegible] سپاه
١٦٤
[illegible] میرزا شفیع خان [illegible] از [illegible] بیگم
بیگمان [illegible] ذوالفقار الدوله [illegible] و با اتفاق محمد [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] پادشاه [illegible] فرنگی [illegible] نجف قلیخان [illegible]
از بعد رحلت ذوالفقار الدوله [illegible] در حضور [illegible] کسان [illegible]
[illegible] محمد بیگخان [illegible] فرنگی [illegible] نجف قلیخان [illegible]
[illegible] در حضور حاضر [illegible] پادشاه [illegible] کسان [illegible] محمد بیگخان [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] فرنگی [illegible]
[illegible] نجف قلیخان [illegible] پادشاه [illegible] میرزا شفیع خان [illegible]
[illegible] محمد بیگخان [illegible] میرزا شفیع خان [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] میرزا شفیع خان [illegible]
[illegible] سواری [illegible]
[illegible] ملازمان برآمده

خواستند که حصاری نمایند محمد بیگخان را نزد برادر بود دست میرزا شفیع خان آگاه شده بود محبوس
کشتند اسمعیل بیگخان برادرزاده محمد بیگخان را در نواحی عموی خود بیوشش منتقم از کس برادر خود
بر پهلوی میرزا شفیع خان او زده فی الفور کار او را تمام ساخت و ولایت او را برای خود از وی نوع
نمی اولیکن چون ... تحریک ... بزرگ ... شد و احتمال مردم آنست که او از اسباب خان
نیز در شباب ... کناره و داشته ... بیگم ... زین العابدین خان برادر میرزا شفیع خان
شخصی را برگشتن او از اسباب ... حضور نمود ... خود را ... کناره ... از اسباب خان
نو گرفته و صفت ... از اسباب خان را از هم گذرانیدند محمد بیگخان ... از افغان
خان را یافته ... بود و در آنجا حضوری ... حضور معلی از ... کناره گردید
هاجی ... را از ... طلب ... سلطنت نمود و ... بار ... ذوالفقار الدوله
میرزا نجف خان ... امرای ... صاحب ... دولت ... همت ... بود
بعد از فوت ... ... زنند ... کسی ... بود
را ... بعد ... گذرانید تا ... میرزا غیاث الدین حیدر خان برادر
میرزا یوسف ... امرای نادرشاه ... میرزا یوسف ... هندوستان ... صبح ...
و از ... بسیار ... و از خاندان برهان الملک سعادتخان نیز سلسله مواصلت از ...
داشت ... دختران برهان الملک و صفدر جنگ ... زنان ... در آنجا
... میرزا محمد تقی خان ... ... الدوله است و دیگر ... و ...
... بیگم ... بار ... نیز ... داد و ... بسیاری از آنجا میکشند و دیگر

در

در هیچ ... بجای ... نزد کسی ... آید و میرزا غیاث الدین حیدر را برادری میرزا محمد تقی
اعده ... و ... بسیار ... از برادران دیگر ... تحصیل است و رحلت ...
... از دختران میرزا غیاث الدین حیدر خان در ... برادران را ... منسوب
گردید نیز و پسر میرزا غیاث الدین حیدر ... الدین خان نام دارد و بخطاب ... الدوله
سرفراز شده علاقه داروغگی ... از پیشگاه سلطنت دارد و بسیار ... اطوار
١٦٥
... با اخلاق و صاحب طبع نیکو ... و ... و صاحب ...
است و دختر نجف قلیخان ... منسوب ... از ... و ...
و مراتب ... از ... میرزا غیاث الدین حیدر خان ... حضور معلی نیز ... است
... دارد و دختر ... میرزا ... خان میرزا محمد خان ...
... از ... و ... البیان ...
... منسوب است و میرزا موصوف ... بالذات ...
... در حضور معلی ... گرم ... و ...
و ... کلی دارد و از ... و ... الحق ... و
... زاده ... ده ... بزرگوار ...
... حضور ... نیز ... و ...
... در علم تاریخ ... علم و اخلاق ...
... الفضل بعد از ... در حضور رسید

سول بیگ خان ترک جنگ و قاسم خان و عارف خان وغیره از امرای نورانی به اطاعت
سندیه پیش آمده بود و مهاجی سندیه از طرف خود داماد خود دلیر مکه را که شاه نظام الدین
معروف گوری شاه بود و در فراغ حضور بسیار مداخلت داشت یعنی شاه جهان آباد و معه
خود با سند مدار المهامی ملکی از ذوالفقار الدوله میرزا نجف بیگ متوجه شد و بعد نظم و نسق
این بر آمده و هراج بر پا ساخته کچواهه هنگام داد و همچنین ملک جی نگر داده در آنجا از افغان که در جا بند
مشغول شورش اکثر اطراف جی نگر آمده بر جنس اسپ غفلت به کچواهه رسید چون ده پور بیان پایه ادهی سنگه
راهتور حاکم جودهپور و ... و غیره حکام مارواره و راجه ادهی پور زیر همه بالاتفاق جمع شدند

جنگ محمد بیگ خان همدانی با راجه

و محمد بیگ خان همدانی و اسمعیل خان وغیره نیز بازان جا جنبه مهو سند
جمعیت زیاده از صد هزار سوار و پیاده مجموعه گشته چهار صد ضرب توپ را پیش رو نموده
بمقابله مهاجی سندیه آمده بود از انطرف مهاجی سندیه با ... صد هزار سوار و پیاده و یکصد و
چهار صد ضرب توپ بمقابله و محاربه شتافت در سال یکهزار و صد و یک ... هجری ...
کارزار آراسته شده محمد بیگ خان همدانی ... روز جنگ آراسته نموده از صدمه گوله از فیل افتاده
کشته شد و اسمعیل بیگ خان نیز داد دلاوری داده زخم گشت ...
... جنگ ... مهاجی سندیه ...
...
... مهاجی سندیه را ...
بیشتر کوچ نموده و از آنجا بجانب الور رفت ... اسمعیل بیگ خان

و جانانی جنگ های نمایان کرده در اکبر آباد در سنبه موقوف شد مهاجی سندیه خود را
از الور به ... رسانیده ... شاه ... پیش الله ...
و افضار مهاجی سندیه و ... سندیه بالای گلوی خود را ...
بیگ خان چون ... از اکبر آباد با جمعیت ...
... مغلوب کرد ... از دریای جمن عبور کرده ...
... سلطنت ... شاه نظام الدین
او از ...

بر آمدن شاهزاده جوان بخت از قلعه ارک دار الخلافه

و هم در ... شاهزاده جوان
بخت ... بسبب آنکه ... دار الخلافه
...
و سوم ... اجازت ... از قلعه ارک
... اکبر علیخان ... شاهزاده ... اکبر علیخان
...
...
...
...
...
... شاهزاده ...

به استقبال و تعظیم باستغراق تمام در لکهنو آورده [illegible] برای مصارف ضروری معطوف شاهزاده داد
انجا به مبارکباد تهنیت حسب درخواست لارد کارنوالس بهادر [illegible] گورنر جنرل بهادر آورده برای ملاقات
نواب وزیر الممالک از راه دریا [illegible] و از راه خشکی شاهزاده در باغ [illegible] حاضر شده ملاقات
گشته تحف و هدایا گذرانیدند و بازخانه نواب سعادت علیخان به گورنر بهادر رفته مراتب اخلاص بعرض رسانیدند
[illegible] شاهزاده [illegible] ابا ورزیده [illegible] گورنر بهادر
این عقده [illegible] نواب وزیر موقوف داشته و در لکهنو رسیده [illegible] این عقده [illegible]
آورد اما چون از [illegible] مجادلات [illegible] داخل صوبجات متعلق وزیر الممالک گردیده بود
[illegible] شاهزاده بعض تعلقات با [illegible] وزیر بیش داشتن بعض طوایف [illegible]
[illegible] نواب وزیر از لکهنو [illegible] گورنر بهادر [illegible] نواب
وزیر ظاهر و باطن از شاهزاده احتراز [illegible] گورنر بهادر بودن شاهزاده در لکهنو مناسب [illegible]
[illegible] شاهزاده ازانجا به اکبرآباد کوچ [illegible] نواب وزیر [illegible]
در این [illegible] دار الخلافه است

ریاست غلام قادر خان بن ضابطه خان

چون ضابطه خان بعد از انکه [illegible] ذوالفقار الدوله [illegible] بسیار [illegible] گردیده فوت کرد
شده [illegible] ذوالفقار الدوله [illegible]
برگشته [illegible] غلام قادر خان
پسر کلان بجای او قائم مقام گردیده [illegible]
غلام قادر خان [illegible]

شهزاده

جمع زود [illegible] حالا دست اندازی کرد [illegible] شاه [illegible]
با [illegible] سواران [illegible] مامور شده عبور دریا [illegible] قائم کردند [illegible]
[illegible] سواران [illegible] گردید [illegible]
[illegible] غلام قادر خان [illegible] داد [illegible]
و شاه نظام الدین [illegible] پادشاه [illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible] غلام قادر [illegible]
[illegible] شاه نظام الدین [illegible]
[illegible] شاه نظام الدین [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] در حضور حاضر گشته [illegible]
دست [illegible] پادشاه [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] غلام قادر [illegible]
[illegible]
غلام قادر [illegible] در حضور والا حاضر شده [illegible]
[illegible] از حضور رخصت [illegible]
حضور [illegible] غلام قادر حاضر شده [illegible]
[illegible] رخصت گردید [illegible] ۳ روز [illegible]
[illegible]

بیاید چارسان دروازه ماسطار حکم مماکنت نمودند او قبول نکرده حاضر گردید و بعد ساعت
رخصت گرفته چند عرضه بیش ناظر بسطار علیخان آمده نشستند باهم طعام خورده در باغ ناظر جو
بفصل رسیدند الساعت لوقف نمود شب بسر کرد و بعض ضروریات خوردن و اسباب
نیز از خانه ناظر طلب داشته صبح الصباح در باغ شاه نظام الدین رفته قیام کرد جمیع افواج
ابد بس از جانب تلوصات نمود و هم در ان وقت در قلعه ارک از قسم فوج بخبر چند مردم
چوکی و پهره نمودند لیکن ابکم نمرد المحالف رسیدت است انجم جعبه از فوت گردیدن شوخ خود
بمردانگی و دلاوری مردانه وار فوج جرار را به احضار استحکام مستحکم داشته نیز از خبر
مشهور شده بموجب الطلب پادشاه حاضر گردید بمخاطبه فرزند شد بلکه حضور نقیصه
لک منزل روانی او را دخل نمودند اما چون بیگم مذکور با فوج خود و دیگر جمعدار خان فردکش
بجو غلام قادر خواسته که چون آید حال عاقبت بنوا باز عبور دریا کرده بجمیع خود [illegible] الوف
خنابیو در رسید فردای آن پادشاه خواهد [illegible] غلام قادر فرستاده [illegible] و مطلب او
نموده و قبول بیگمان رخصت نموده ایشان را حکم نگاه داشتن سپاه و نمود قریب [illegible] از
ادم در یک پهر روز جمع شده و اسباب [illegible] در بیرون استاده بودند و
[illegible] جانب حضور بطلب تحفه [illegible] در آن ایام [illegible] رفت وی نیز
با جمعیت خود حاضر شده و در پیوله جلعت خان ساماتی [illegible] بنام شاهزاده والاتبار فرخ محمد
اکبر [illegible] رحمت [illegible] آرام رتن نمودی نگاه دیاری بر داشته و افواج [illegible] علیخان دیگر گرد
و دیگر جمعدار [illegible] از فرای [illegible] باغ [illegible] غلام قادر خان فقط طور

بجنگ

چنانچه مجموع افواج رکاب بسر نمودن نوبت دهند دق [illegible] او گردید بند از الوف نیز گوله
های توپ بر رسید شد تا به برابر خاص گوله ها می افتادند و در پیوله ابا چی [illegible] قریب [illegible] الملاقت
رسید غلام قادر بوساطت رام رتن دیوان ناظر عفو قصورات خود آمده بلکه حضور رخصت
شد و در پیوله شاهزاده جوان بخت از شرف عفو خود قریب [illegible] رسید احمد علیخان
برای استقبال [illegible] رفت شاهزاده را او و اسمعیل بیگخان نیز مامور استقبال گشته شاهزاده
او را به نیابت خود بصوبه اکبرآباد فرستاده و خود در حضور حاضر شده خلعت [illegible] شاهزاده
عنایت گردید اما شاهزاده چند روز توقف نمود باز رخصت گردیده به اکبرآباد رفت
و محمد خان [illegible] علیخان نیز [illegible] قیام نموده بودند باز شاهزاده [illegible]
[illegible] و اسمعیل بیگخان را حکومت [illegible] اکبرآباد [illegible]
[illegible] شاهزاده نیز بود [illegible] در باب [illegible]
وقت اسمعیل بیگخان بنابر [illegible] شاهزاده قبول [illegible]
در باغ [illegible] بتاریخ [illegible] شعبان سنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اراده نموده بیگم صاحب مناسب نیست باین اندیشه از رفتن مبارک [illegible] در خود دیدم اگر
بسوی دیگر وارد بدبخت و تاراج شود خوب است بادشاهزاده در راه [illegible] عرض نمود [illegible]
[illegible] بار جمع [illegible] فاسد دانسته باشیم اما حاضر شدن من برای [illegible]
[illegible] خوب است چنانچه این دفعه [illegible] گفته بر حال [illegible] بنارس از اولاد [illegible] شاهزاده
[illegible] شاهزاده [illegible] از [illegible] بنارس برسد [illegible]
[illegible] همین [illegible] که با کلید قلعه اجمیر در رسیده عرض کرد [illegible]
[illegible] تمام ملک [illegible] بادشاه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] بیگخان نیز با جمعیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غلام قادر خان [illegible] اسمعیل بیگخان [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible]

به انتزاع اکبرآباد کم [illegible] مصالحت نمود [illegible]
باید غلام قادر را با اسمعیل بیگخان [illegible] نمود که [illegible] اگر حضور والا
عنایت فرمایند جواب ده [illegible] اما چون بادشاه اغماض فرموده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رسید ایشان [illegible] افواج بادشاهی نیز
[illegible] ایشان مامور شدند و مولوی [illegible] با خلعت [illegible]

١٦٩

حضور آورده مخلع گردانید [illegible] غلام قادر خان [illegible] حضرت ظل السبحانی [illegible]
دارالسلطنه [illegible] رسیدن غلام قادر [illegible] سه چهار هزار سوار و پیاده [illegible]
[illegible] اسمعیل بیگخان با افواج بادشاهی نیز [illegible]
[illegible]
فرار نمودند غلام قادر [illegible] اسمعیل بیگخان بالاتفاق [illegible]
حضور [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غلام قادر [illegible]
[illegible] اسمعیل بیگخان [illegible] اسمعیل بیگخان [illegible]
[illegible] غلام قادر [illegible]
غلام قادر [illegible]

نایب اد و دوام رتبت نمودی و چون اهلکاران سازش وانشته ابود و رفت و دشت اوزی
بر سبیل عادت حاضر شده اولاد کبیر زمین را او بردی حضور وانشته بود بر دوشت پس از فوقاهی
در بیان مهاجی سنده به مضمون او غلام قادر را به لیست دلیل وانشته ام تو بر این ساختند انگیز نقود
مایدکه صادر شده وان نقد از فقهای کار بموقت جالوسان بدست آن نمکحرام افتاده بود بمطالعه
حضور در آورده و دست تعدی دراز کرده آنچه از زر نقد و جواهر بود بگرفت و دوا اهل برانگیش
بنا و اج قلعه کاسنی بر داختند همگونه اسباب نه بود و بتاراج برفت اگرچه از صدمات بسیار
از اغوای [illegible] بهادر شاه [illegible] و اسباب بجا و نه تاراج نماید باوجود آن زیاده از سه کرور
روپیه ساز و سامان در آنوقت بود از قسم طلا آلات و نقره آلات و جواهرات و کتابخانه و چینی خانه
و غیره همه را تاراج کرد و بادشاه در گرفته ناکامی آن چند پسر احمد شاه بن فرخ سیر [illegible] الا از جمله
سلاطین برآورده [illegible] شاهزاده و [illegible] ملقب [illegible] [illegible] از تمامی سلاطین
و جنگ شده [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و تمام [illegible] در قلعه ماند
وور دست شاهزادگان بعضی سلاح طلبیدند و [illegible] و [illegible] خوانند و اکثر [illegible] ماجرا
سید الشهدا علیه السلام [illegible] و [illegible] و رفته [illegible] اسمعیل بیگ خان [illegible] غلام قادر خان
افغان سوال و جواب اسباب [illegible] و جواب [illegible] اسمعیل بیگخان [illegible]
سو [illegible] [illegible] افواج [illegible] [illegible]
غلام قادر با معقوب [illegible] چند کس [illegible] بادشاه [illegible] [illegible] برج [illegible]
همه [illegible] بادشاه [illegible] را از [illegible] خنجر برکشید [illegible] و [illegible] [illegible]

هر صبح با چهلم مروارید و نفایس و نوادر زر نقد کار بر صبح بود غارت نموده بسیاری فروخته
فرستاد و گوسفند و قبالهای جنس هر صبح به ده ده و پنج پنج روپیه و کتب بهای ناچیز بقیمت سهل و اهل
سر بیت مردم فروختند و از جمله معموره خبری به ناظر سطور علیخان نیز غایبکرد و در اسمعیل بیگ را
نیز از نیک شد و در قلعه بنای و نوشته بر ادعات کرد و تحکمات مخلوطه بکار رجی برد و از
قضا ره بر رسید از حسن اتفاق دیگر بکمان برج قلعه جاروبان با دوست [illegible] بود
رتبت نیز باد [illegible] بود [illegible] رسیده و انجا برج [illegible] غلام قادر مشغول
[illegible] و [illegible] بود و انست و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دروازه [illegible] جانب [illegible] قلعه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رسیده و آن [illegible] [illegible] و از
[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از انجاه براورده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فرستادند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اول در تمام بازارها [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] از هم [illegible]
طلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در حضور فرستاد پس اعضای [illegible] جدا جدا کرده [illegible] [illegible] بار دیگر جلوس

[illegible] شاه عالم علیگوهر بر سلطنت الغرض مهاجی سیندهیه حاضر گشته [illegible] باز [illegible] گرفته تا

کاملی انتظام شاه عالم بادشاه بود و چون نابینائی بر سریر سلطنت قائم داشت [illegible] قبلی

برای [illegible] معزول [illegible] شاه نظام الدوله [illegible] متعلقان غلام قادر را به [illegible]

[illegible] گرفته بود مهاجی سیندهیه او را نیز گرفتار کرده حاضر آورده در قلعه محبوس

[illegible] و در سال [illegible] صدم هجری بجوار [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الکمون [illegible] ده سال است [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] در حالی [illegible] ماند و [illegible] لک روپیه سالیانه [illegible]

انگریزی [illegible] و شوکت [illegible] نقاره [illegible] و [illegible] مظفر [illegible]

[illegible] ماند و در سال [illegible] جلوس سلطنت [illegible] واقع [illegible]

[illegible] شده [illegible] جمع [illegible] ذات شریف

[illegible] عفو [illegible] از سر [illegible] ناظر مذکور [illegible] رسیده بود

[illegible] در حضور [illegible] سلطان [illegible] انجام [illegible]

[illegible] هزار روپیه [illegible] اهلکاران [illegible]

چهار سال [illegible] را به [illegible] کبری [illegible] تاریخ

و رسیدن [illegible] اطراف بالکلیه [illegible] گردید [illegible] نقدمات [illegible]

و [illegible] حروف [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] قلم را [illegible] روپیه [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] الدوله بن شجاع الدوله [illegible] چون احوال وزیر الممالک شجاع الدوله [illegible] انجام

[illegible] مرقوم گردید [illegible] آصف الدوله و [illegible] علی [illegible]

[illegible] از [illegible] حیات [illegible] و از [illegible] بیگم [illegible] سالار جنگ [illegible] اسحق خان

[illegible] بر مسند وزارت جلوس نمود [illegible] مرتضی خان [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] در [illegible]

[illegible] مرتضی خان [illegible]

[illegible] امورات [illegible]

[illegible] الدوله [illegible] استقلال گرفت اول [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] حیات شجاع الدوله [illegible]

[illegible] شجاع الدوله [illegible]

[illegible] صورت [illegible] گرفت

[illegible] شجاع الدوله و دیگر برادران [illegible]

[illegible] الحاق [illegible]

[illegible] آصف الدوله [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] حوالهٔ [illegible]

[illegible] **[illegible] در باره [illegible] مؤلف** واضح [illegible]

باری مقدم علیقلی خان مؤلف تاریخ که [illegible] در مقدمه طعن و تشنیع بسیار و ملامت بی‌شمار نموده

مفهوم نظم پرسته بر لعول [illegible] مختار الدوله را از منصب اکمینا[illegible] و اقتدار ربودند به صفات بی‌نام های کفر

و فسق آلوده است [illegible] یا د حیو [illegible] مینمود بعکس بیتاریس [illegible] در مقدمات خود بحث [illegible] و بعض

از اهالیان انگریز بر اوای حقیقی مطلع چه بعض کتاب [illegible] که [illegible] مطلع بود و محض از راه عنادا ... کرده

کلمات بسیار در شان اکثری از آنکه بر چنینم بر عام گر پادشاه او رنگ زیب [illegible] طرفه

اسلام دایکن [illegible] در بن دولت گردید بر مطاعن [illegible] اکثر ام احرف [illegible]

از تمام [illegible] تفصیل آن طریه وارد در هر کی این کتاب مطالعه نموده است [illegible] واقع قوانین بوده

و فتح لشکر [illegible] وارد [illegible] کلمه چند برای [illegible] افرای [illegible] فعل [illegible] اکثر

علیم [illegible] خان [illegible] از سادات طباطبا و محمد زاده [illegible] مختار الدوله و بعض سادات طباطبا

[illegible] و محبت دیده و حیوان [illegible] بزرگان [illegible] عاشق گردیده [illegible] سادات

طباطبا در اواخر الحجه [illegible] رسید [illegible] در ایران [illegible] جنگز قاآن [illegible]

بسیاری اسباب در [illegible] و اکابران دیار تاراج [illegible] کمال [illegible] بسیاری آورده است

در شهرها نیز [illegible] اتفاقا سید منصور نامی از سادات [illegible] [illegible]

برای زیارت عتبات عالیات چهارده معصوم علیهم الصلوة و السلام عزیمت نموده از اصفهان

در اصل وطن ایشان بود [illegible] به سر العالی [illegible] ایشان در [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible] در اصل موطن [illegible] سادات [illegible] دمان [illegible]

[illegible] کرد [illegible] نکرد القصه سید منصور مراست [illegible] حصول زیارت جناب [illegible] صلوات

[illegible]

علیه و آله بزیارت اندرون حجره مطهره سیدة النساء العالمین جناب فاطمه زهرا علیها التحیه

و الثنا مشرف گردید چون از قدیم معمول چنانست که [illegible] سبحانه بود در اندرون روضه منوره [illegible] چند

خدمات [illegible] نسخه سادات [illegible] از ایشان طلب نمود [illegible] اگر [illegible] از فرزندی المحذور [illegible]

مرشد [illegible] و دعوی سیادت [illegible] بیاید [illegible] خود [illegible] کنند والدو [illegible] بزرگ [illegible]

سید منصور [illegible] شجره بود در [illegible] اجازت داده بود متحیر و مبهوت گردیده چاره کار [illegible]

۱۷۲

حضور [illegible] در حجره ساکنی بود از آب و طعام [illegible] گرفته بصوم و صلوة و ذکر و تسبیح و عبادت در باقی

[illegible] و نالید و [illegible] معروف گردید بعد از آنکه [illegible] روز [illegible] بر این عنوان گذشت [illegible]

[illegible] رسیده بر در حجره [illegible] در [illegible] شب خواب [illegible] دیده [illegible] خادم آن

روضه مطهره [illegible] سید منصور از فرزندان واقعی [illegible] اورا اجازت زیارت [illegible]

داده [illegible] صدای از گنبد مبارک [illegible] اشخاص حاضرین بگوش خود شنیده [illegible] طباطبا [illegible]

[illegible] وقت خادم درگاه معه حاضرین [illegible] رسیده [illegible] سید منصور بود [illegible] پاره [illegible]

تبرک [illegible] و صفات سادات طباطبا [illegible] رفته به طباطبا مشهور گردید

اگرچه در کتاب عمده الطالب و [illegible] دیگر نیز نوشته اند [illegible] اما [illegible] بسیار تحقیق [illegible]

[illegible] قرار [illegible] است پس هر کاه سلسله سیادت بوا [illegible] باشد [illegible] سید

[illegible] بر اکمل [illegible] حیات [illegible] است زیاده [illegible]

[illegible] که هیچ بنده [illegible] عنوان [illegible] بود [illegible]

[illegible] لایق [illegible] است [illegible] بود [illegible] الله [illegible] در دو [illegible] خاتمه [illegible] مولی [illegible]

تا بنا آنکه هنوز مردم عهد شجاع الدوله بسیاری موجود اند مرهای ایشان داخل مطبوع علاوه حیثیت خاص
بکمال پریشانی اینهم خواهشمند بوده در سلک ملازمان وزیر الممالک منسلک گردد مختار الدوله برای
ایشان هفت صد روپیه مقرر نموده امیدوار امینه نمود جزئی کمی هنوز میموید الحرز گذارده اوقات خود
بدیده حالی سن گذشته برفت پس از این جهت کافر هم را به کنش خود بنیاد او بهره توانند کرد حالا احوال
آنچه از بزرگان ورث دیار خریطه قوم مرده در شبانی بزرگان راقم الحروف نقل کرده زبانی [illegible] در اصفهان
بوده اند و هنگامی که به تبدیل سلطنت صفویه گردید والد و اعمال دیگر از روی جوانان رسالت شنیده اند
قنبیم را برهم آمد طبا طبا خان [illegible] جد چهارم راقم [illegible] از سلاطین صفویه [illegible]
[illegible] از جد [illegible] حضرت محمد ابراهیم [illegible]
برادران [illegible] ایران رسیده [illegible]
حاصل و استخدام در ریاست [illegible] دانست در هندوستان
رسیده در آن وقت شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه سریر آرای سلطنت بوده بعد دریافت احوال از
دیانت ایشان [illegible] امارت رسانده [illegible] طبا طبا خان نامیده و آنکه وطن مالوف
[illegible] قبول [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] افتاده و انگاه یکی از زنان قوم سید [illegible] حمل
[illegible] طبا طبا خان [illegible] سید مصطفی خان [illegible]
[illegible] طبا طبا خان [illegible] سید مصطفی خان [illegible]
گردید [illegible] سلطنت [illegible]

هست

هست توام [illegible] سپهسالار آنگاه ربت یافت در آن وقت برهان الملک سعادتخان [illegible] از دولت [illegible]
رتبه ایشان بود طبا طبا خان را همراه خود از کمال اخلاق گرفتند و اولاد صفدر جنگ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کنانیدند و حرف نوکری لایق شان ایشان [illegible] به مواقع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اراده وطن نمایند بعد از آنکه برهان الملک [illegible] دو نوبت [illegible] به صفدر جنگ [illegible]
[illegible] سلوک گردید و هنگام [illegible] صفدر جنگ [illegible] ایشان [illegible]
بر طبا طبا خان [illegible] رسیده وفات یافت [illegible] هنوز [illegible]
[illegible] حاجات [illegible] حاجات [illegible] مصطفی خان
[illegible] صفدر جنگ پسران ایشان [illegible] پسر از طبا طبا خان [illegible]
در جاگیر و اجاره [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هر گاه صفدر جنگ [illegible] شجاع الدوله [illegible]
سید مصطفی خان [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شجاع الدوله ایشان [illegible]
[illegible] سید مصطفی خان [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible]

سید مصطفی خان در هنگام نثره محرم و بتصارفات او مشهور و زبان زد خلایق ان عهدست لهذا
مقضا و قدر سید مصطفی خان در بنگاله بسبب بدی اب و هوای انجا بار رحلت نمود برادر زادکان
ایشان در اینجا بودند چون این خبر به عالیجاه قاسم علیخان رسید بکمال لطف و عنایت پیش انها
هر یک را طلبیده مورد مراحم ساخت و در اضلاع لوریته و غیره جاگرات و عطا بخشید از حسن اتفاق
صحبت عالیجاه با سرداران انگریز برهم خورد چنانچه سابق مذکور رفته رایت او بر باد گردید
ایشان را نه پای رفتن و نه جای ماندن شد در انوقت بار ز راه جنت بلکهنو نمودند در راه اسباب
و اسباب بسیار بدست زمینداران به تلف داده در لکهنو رسیدند دران ایام اصف الدوله تازه به
سرطبع بود و با وجودیکه توجه خاطر شجاع الدوله به نسبت دیگر فرزندان بر اصف الدوله کمتر [illegible] اما چون
ایام صغر سن و ازادگی بود چند ولیت کارخانه اصف الدوله چنانچه بایست بطور [illegible] رسیده و ایشان بسبب
انکه شجاع الدوله با سید مصطفی خان چه سلوک نموده بود هنوز غبار ان از دل او بدر نرفته باشد چنانچه بود
پرسیده [illegible] و با بعضی هوا خواهان اصف الدوله ابراز او کردند که سید [illegible] خان برادرزاده
مصطفی خان است برای انتظام سرکار خود خواه مخواه باید سپرد اصف الدوله جبراً قهراً انها را طلبیده
[illegible] اختیار کارها و جاگرات حق ایشان داد [illegible] انتظام کارخانه
اصف الدوله بکمال رونق و لطافت واقعه گردید [illegible] شجاع الدوله بود [illegible] اصف الدوله دکارخانه
از قسم [illegible] ناحق از [illegible] و حال [illegible] گشت
ناملایم [illegible] بعد از [illegible] حقیقت [illegible] ناگهان [illegible]
[illegible] سید [illegible] خان [illegible] داد [illegible]

باید گذاشت

باید گذاشت هر اینچنین کس بعد ازین [illegible] خواهد اتفاق کار بعد چندی شجاع الدوله گشت
[illegible] نوبت ریاست [illegible] مختار الدوله با سرداران انگریز راه و رسم درست
نکرده [illegible] اصف الدوله را بر ریاست و وزارت جا داد [illegible] مختار الدوله
[illegible] ریاست و وزارت [illegible] چون اصف الدوله [illegible]
[illegible] مختار الدوله [illegible] کتاب سیر المتأخرین [illegible]

باشد [illegible] غلام حسین خان در وقت اصف الدوله [illegible]
نیابت صاحبان انگریز [illegible] با وجودیکه صاحبان انگریز [illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible] طور [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] کلام [illegible] مختار الدوله [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
اگر چه [illegible] حکمت [illegible]
اگر [illegible] دربار [illegible]
[illegible] دربار [illegible] انگریزان [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]

برای تقویت حرز خود ایشان کوشی گردیده بوده همان عهد و فرد از [illegible] دوست بلکه
بنابراین میگویند از طرفین جاریست برای آن خاندان نوعی که استحکامیست برای دیگر هیچ خاندان
تمام اهل هندوستان نیست و اگر گویند چرا مختار الدوله برای خود این عهدنامه نگرفت جواب
دو راه قیاس است اول معامله از جنس اول بود و در عهدنامه از رسم و شیوه دیگر بود و در هیچ جا رواج
نداشت دوم آنکه اگر حرفی در این باب میکرد [illegible] داغ کور نمکی می‌گشت والا که
جمیع حقوق انگریز [illegible] برای [illegible] نقصان زیاده [illegible] برای آن [illegible] همان بود
در مقدمات [illegible] اعتبار نیست [illegible] کاغذ [illegible] کاغذ [illegible] در هندوستان بسیار [illegible] شنیده
در دیده [illegible] با وجود عهد و پیمان [illegible] بالعکس ظاهر شد والحمدلله [illegible] در آن [illegible]
القصه چنانچه [illegible] امانت [illegible] اهل [illegible] از دست [illegible]
[illegible] مختار الدوله [illegible] الان [illegible] خاندان [illegible] سلسله [illegible] صورت [illegible]
[illegible] گردید و در آن [illegible] ملحوظ باشد [illegible] جناب [illegible] مسلوک [illegible]
[illegible] حق [illegible] خان [illegible] ادای شکر این [illegible] توانند [illegible] جا جا
نقض آن [illegible] علوم [illegible] خان [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] گفتنی [illegible] حالا [illegible] احوال [illegible] القصه [illegible] متحقق بود
[illegible] هیچ [illegible] ملک [illegible] مصالحت آن [illegible]
[illegible] بعد از آن در مقدمات دیگر [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] نامه [illegible] جمع [illegible] آصف الدوله [illegible]

زوایه

زوایه و بعضی [illegible] از جنس [illegible] خارج بودند [illegible] طلب [illegible]
[illegible] داخل [illegible] داخل [illegible] ایشان [illegible] خواهند
و گفتند که اگر [illegible] موقوف [illegible] آصف الدوله [illegible] مختار الدوله [illegible]
حکم [illegible] مختار الدوله [illegible] آصف الدوله [illegible] اگر [illegible] ایشان
[illegible] مردم مختار الدوله مجبور [illegible] افتاده [illegible] ایشان [illegible] با وجود [illegible]
و در آن [illegible] [illegible] بسیاری را از [illegible]
[illegible] مختار الدوله [illegible] دیگر [illegible]
و جمعی [illegible] اهل ایران [illegible] بسیاری مردم
[illegible] آصف [illegible] [illegible] گرفت [illegible] هر گاه [illegible] بسیار
[illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
چون مختار الدوله از اهل ایران بود [illegible] اهل ایران [illegible] برادر [illegible]
[illegible] محمد خان برادر کلان بود و دوم [illegible] الدوله [illegible] خان [illegible] بودند هر یکی
[illegible] یکی [illegible] آباد [illegible] بودند [illegible]
[illegible] خویش [illegible] بسیار [illegible] از [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] با وجود
[illegible] رسید و در حضور [illegible] الملک [illegible] شتاب
[illegible] الدین با وجود [illegible] شتاب [illegible] مختار الدوله [illegible] بود [illegible]

عوام در پیچ چاپان و نان ادا افتاده که گاه آصف الدوله را هم به بو علاقه بندی و بعد از وفات مختار الدوله
حاضر نمی‌شدند اما آصف الدوله گوش بکلام ایشان نمی‌داد و میرزا سعادت علیخان بهادر برادر دوم
آصف الدوله هم از بنیاد [illegible] رعایت برادر با وجود بودن چندین [illegible] در فکر دفع برادر به نیکو شده
و چون دفع برادر در حیات مختار الدوله ممکن نمی‌دانست لهذا اول بفکر کشتن مختار الدوله افتاد
با بسیاری چند از اهل فوج همپیشگی کرده مردم را بر آن آورد که مختار الدوله را کشته و آصف الدوله را
از میان برداشته خود بر مسند برآید چنانچه بسنت علیخان خواجه سرا که مالک شش [illegible] بود
به اطاعت او داده تدبیری نمود که اول خود را از هواخواهان مختار الدوله چنین نمود که مختار الدوله
او را فرزند خود خوانده و به اخلاص او کمال اعتماد داشته و بهانه [illegible] از خود دور
خلوت مختار الدوله بشود مختار الدوله بعد از فراغ دربار از وزیر الممالک اجازت گرفته به خانه بسنت علیخان
آمده که چند نفر هواخواهان مختار الدوله هم از سابق و [illegible] بسنت علیخان [illegible] آگاه بودند مختار الدوله را
[illegible] کردند اما [illegible] بسنت علیخان هیچ [illegible] کرده [illegible] است [illegible]
کسانی مخالفت [illegible] نمودند قبول [illegible] بسنت علیخان [illegible] خانه [illegible]
ایام تابستان [illegible] بسیار [illegible] رفته [illegible] و [illegible] برآمد [illegible]
نشستند و [illegible] محبوبه [illegible] حاضر گردید [illegible] دست [illegible] جان [illegible]

کشته شدن مختار الدوله

در این وقت بسنت علیخان [illegible] همراهیان [illegible] اجازت [illegible]
در حقیقت خلوت [illegible] چون مختار الدوله تنها شد در [illegible] مشغول گشتند [illegible]
و [illegible] چند [illegible] بعضی از ایشان [illegible] چنانکه [illegible] از [illegible] الملک [illegible]
نواب

نواب [illegible] علیخان [illegible] بسنت علیخان [illegible] پنهان نموده [illegible] چهار
طرف [illegible] رسیده به تیغ و خنجر کار مختار الدوله تمام کردند بعد از آن بسنت علیخان با چند [illegible] تفنگ
[illegible] بجانب آصف الدوله شتافت تا [illegible] میان او [illegible] سعادت علیخان گذشته [illegible] تمام
رسیده مردم دروازه [illegible] راه [illegible] بسنت علیخان [illegible] همراهیان را [illegible] گذاشته [illegible]
چند [illegible] حضور وزیر الممالک [illegible] عرض کرد [illegible] نواب وزیر گفت [illegible]

۱۷۶

کس گفت [illegible] حکم [illegible] موقوف است [illegible] آصف الدوله [illegible] خانه
[illegible] مردم کم حاضر بودند آصف الدوله [illegible] صورت صلح [illegible] دراینجا [illegible]
[illegible] بسنت علیخان چون دید [illegible] قریب [illegible] شمشیر را از دست انگنده [illegible]
[illegible] وزیر الممالک [illegible] از حضار [illegible] بسنت [illegible] و [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] در [illegible] در این وقت میرزا [illegible]
[illegible] بسنت علیخان [illegible] وزیر الممالک [illegible]
[illegible] گفت [illegible] میرزا [illegible] وزیر الممالک [illegible] حضور [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مردم [illegible] برده [illegible]
[illegible] سعادت علیخان بهادر [illegible] کشته شدن مختار الدوله [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آصف الدوله [illegible] برادر [illegible] گفت
[illegible] میرزا سعادت علیخان [illegible] تمام [illegible]

سواری خود را بسیار کم کرده بود گذرا چند روز با معدودی از رفقا از لشکر جناب نواب بهادر در مقام اتاوه رسیده بود
سپه ... رفته در یک شب ... روز ... ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان رسانیدند بقیه احوال او این بود
معلوم خواهد گشت پس از آن محبوب علیخان خواهرزاده ... شجاع الدوله در منصب دوازده
هزار سوار و پیاده بود آصف الدوله قلعه و ... درخواست و بیست جان ... منصب گفته سه چهار لک
تلنگه مامور شود ... افغان خود را به لشکر محبوب علیخان زدند مقابله ... گردید
محبوب علیخان فرار نمود ... به جانب ... رفت و قلعه ... جنگ ... محبوب علیخان
از حضور ... ساخت ... کرده ... بقیه ایام حیات ... تمام بسر نمود
بعد از آن ... محبوب علیخان ... مرحوم ... و از امرای شجاع الدوله بود در
... بسیار رسانیده ... و کالت ... مامور گشته باتفاق ذوالفقار الدوله
... کرده در حضور ... احوال ... و بعد از آن محمد بیگ خان همدانی ...
... کرده ... از ... کنون بهفت
سال ... آباد ... و ... الدوله ... داشت ... بر ...
... ممتاز الدوله ... جان ...
... ممتاز الدوله ... دارد ... تصدیع ...
... رفته بود ... جناب نواب آصف الدوله ... اله ... داده
... ابواب ... نمود ... و ... زبان
اندرون محل رسیده از ... شدند ... باشند گفته ... تمام خانه ... نمودند

چون اهلکاران تازه ... در سرکار ... ملک ... باشند ... اخلاق ...
... ممتاز الدوله در سرکار انگریزی محقق است و ایشان مستحق خدمات و عنایت
... صاحب کلان ... درین باب ... و چاره کار ... نماید ... فکر
... ایشان افتاده ... ممتاز ... دار ... عنایت
... الدوله ... محمد خان ... مامور بود ... یافت
۱۲۷
... جناب نواب ... حویلی ... سامان ...
های ... و جواهر ... از مکان خود ... جناب نواب
... امرای ... صاحب ... ساخت ... بر ...
... بیان ... السابقه ...
... ساخت ... آصف الدوله ...
... الدوله ... ساخت ...
گفته ... نیابت ...
ایرج خان ... رسید
... ایرج خان ...
... از ... گردیده ...
... جناب نواب ...
... نواب ... الدوله

بهادر پسر مختار الدوله که عموی خسرو ... الحروف است از خود جدا و وزیر الممالک بعد گناهی ...
در این وقت ارکان محبت گفتند که اگر بر دفع با ما عزم ... اطاعت ... ملازمان ... و ...
نیابت برای شما باز پسندیدن است الشان عذر ... واقع شود ...
موصوف ... و در ... جانب ایشان به تعلق دولت چون ایرج خان ... دولت
عبده نیابت محمد حسن خان سرفراز الدوله برادر نواب ... الدوله ...
میگویند السید ... جانب ... عموی ... با حسب ... دوازده ...
چند سال جاگیر ... از نقدی ... واصف الدوله ... اکثر ...
دفاداری ... آصف الدوله ... لکهنو ... بیگمات ...
ما بعث ... سرفراز الدوله ... آصف الدوله ... مختار الدوله ... کلان
نواب سالار جنگ ... خان کلان ... سالار جنگ ... الدوله عموی ...
و در ... الاتفاق ... جاری ... نیابت سرفراز الدوله ... کلان
دهد ... بنابر ... راه ... آصف الدوله ... بعد ...

کشته شدن مختار الدوله ... [illegible]

برای ملازمت ... سرفراز الدوله ... بدست ...
... لکهنو ... ایام ... بیگم ...
بسر ... آصف الدوله ... کلان ... محسن ...
... وزیر الممالک ... بیگم ... خان ... از

عبده

شجاع الدوله بعد از فتح نمودن ... برادران ... محمد ... که ... کلان ...
تمام ... محمد خان ... محمد علی خان ... بکشت ...
... وزیر الممالک ... الحال ... خان ... گرد ...
... اکثر ... صاحبان انگریز ... بودند ... پدر ...
... صاحبان انگریز ... نیابت

۱۷۸

مختار الدوله برای جهاد انگریز ... افواج انگریزی ... المقام واقع
شد وزیر الممالک ... افواج ... تعلقه ... جمعی ... سوار
ملازم ... کمک ... رسیده ... برای ... سوار
وزیر الممالک ملازمت ... افواج انگریزی ... از ... در ...
راه ... رسید غلام محمد خان با افغانان عهد و پیمان ... خان ... دست دراز
... سالار لشکر ... افغانان ... مقابل ...
لشکر افغانان ... کرنیل ... افغان ... از ...
... رسید ... انگریزی ... جنگ ...
انگریزی ... افغانان ... انگریزی ... بازی ...
... رسید ...
... انگریزی ...
... افغانان ... خان ... سالار ... افغانان ...

بناء علیه غلام محمد خان که حقوق سابقه بخود گردان نشده بود ایام هوا در رسیده اسباب بغاوت آماده کرده

توابعیت فرو داشته و از انجو فوجی برده و سرحد راه را پر کرده محکم قلعه گشته و تنبیه بر دست آورده

رد و داد و در سرحد وزیر الممالک خبر رسیده بمحاذات جمیل افغان بوده اهنت و کسکان ...

و تنبیه کنانیده صاحبان انگریز رام پور را متوقف گشته و میثاق غلام محمد خان کوچ آورده غلام قادر خان

نایب معاودت نتافته دره میان الحاصل داده بحکم صاحب باشند در میان انته ملا ... عسکر دولت

برای نشستن یافت جز مثل صاحب و راه و ضبط علیحده بعزمند داشت

ریاست احمد علی خان

در همین وقت احمد علیخان پسر محمد علیخان که هفده سال بود با کار بزرگ و زن و جماعت خود حاضر شده و به

بلکه لکنهو رسیده از رای مختلفش وزیر الممالک و حمل بهادر نموده در هر اثنا ریاست بنام خود

نموده وزیر الممالک قبول از خود خلعت قبول داشت و تمیز عنایت نموده نواب خان نیز به نیابت

او خلعت داده نیابت کردند خود به لکهنو معاودت فرمودند و غلام محمد خان را بجهت تنبیه اهل راه

آوردند و مطلق العنان ساختند الحاصل در ملک ... دیگر باید ... در ملک ... بنام احمد

نماید و رحمت ... نمودند غلام محمد خان از راه بنارس و عظیم آباد و کلکته رفته و ادانه

بسته اند الحال هم دو بیسه سالست که او از الرفته و احمد خود در ملک لکهنو در محل

ماندن ... متعلقه بجانب جاگیرداران قسم باشد پسر بناید از فرزندان و محله آمده و بنارس

مانده بودند و مسکن هر کس دعقل خود درست کرده در لکهنو آمده روزها بسیار در ... حرف

نموده باز رام پور رفته بصحبت احمد علیخان باز نشستند و یکی از ایشان در لکهنو ماندند و یکی از

اینها که عبدالله خان نام دارد و در شاه جهان آباد مقیم است و هم صاحب اخلاق و علم و کمالست

نیکوها

مهم که عبدالله خان و برادرش نیز محبت کلی دارد و بسیار در حضور میرزا ... بکار ... سلطنت

دارد و حیدر بیک... صاحب کلانی لکهنو ... صاحب ... جنگ ... باقی بیگ ...

وزیر الممالک از جانب صاحب ... آمده و ... صاحبان ... بهادر ... آمده

... صاحب کلان لکهنو ... آمده بجهت ... فتح ... غلام محمد خان ... در ریاست

فرخ آباد بود رحلت نمود حافظ رحمت خان بجای پدر نشست رحلت نمودن آصف الدوله از دار فانی

۱۷۹

در همین ... آصف الدوله بعد از ... سال ... آصف الدوله بهادر جاده

اعتدال ... گشته ... ایام ... از ...

نیابت میرزا حسن رضا خان ... الدوله ... بهادر ... بهادر ... اسیر

که ... وزیر الممالک ... حسن ... وزیر ... بسیار

... وزیر الممالک ... وزیر الممالک ... وزیر الممالک از

الدوله ... از جانب ... صاحبان انگریز ... از صاحبان انگریز

... داشت صاحب کلان ... صاحب کلانی ... در مقام ...

... وزیر الممالک گفتند ...

رضای خاطر صاحبان انگریز وزیر الممالک ... صورت ... راجه ... الحال

... راجه را صاحبان انگریز از لکهنو ... عظیم آباد ... داشت ...

... مطلق العنان ... اسباب ... بسیار ...

... تا ایام حیات ... سالی ... اکبر

او راجه مالک رام و غیره در لکهنو مقیم اند و بعارضه ابتلا میگذرانند در راجه باوجودیکه در کار
دانی بطور هنود میکوشید اما از مسلمانان نیز احتراز نداشت مرد خوب بود و اعتقادی
بکتاب زند و معصومین سوره کهف داشت بالجمله چون راجه را صاحبان انگریز بردند امور و خرج
وزیر الممالک انجا که گرفته اوردند اکثر هنود شده و دیگر زمین را هم بمخواهم و با وجود اتفاق
شد به بتوجه بود انگه بود با اعتدالی هم بود تا مرض طول کشید سلخ ربیع الاول سنه الف
جهان گذران را گذاشت عجب ... هست فوت بود و حرف عادت داشت اکثر
اتفاق افتاده هر چه بر زبان او گذشت موافق العقلی نماز پنجگانه در هیچ حالی از و ساقط
نمیشد بارها صبحهای جمعه اینکه در دربار بود دستار را از سر خود برداشته ... قبل سجده
افتاد و شب و روز سبحه در دست داشته ... وظایف میماند در در جراغ انتظار
مطبوع اباو اجداد خود کامل بود بلکه بیشتر از ... بود در عهد او اباد لکهنو بکمال رسیده
مردم هر فرقه بهیا بود ... باده ... تربیت ... در ایام ... نمیشد و وزیر ...
سیاده با برفت ... وزیر ... و علمای ... از ایام ... ظاهر ... حیات ...
حرف کرده وار ابتدای عمر تا اخر و ... عالم شادی ... از طرف ... بودن فرزند
که ... بود اما با وجود ... در ... ملک ... و ... مکان ...
خزانه ... راجه ... هم ... و اگر ... بر ... بود
... در ... بود ... حیات ... و ... در ...
... و ... و ... بود ... داشت ...

وکابر فراموشش میشود و علمی و دانی داشت چنانچه کسی با کمی لطف او دعا میشود و مهمان
از وی مخواهد ... بر ساقی ... والعافیت بود ... حرف ... ابا دستور ...
... بود و ... بیست ... رنگ ... دیوان ... و وزیری ... میشود ...
... بود ... می ... مشغول ... میشود ...
در ... وزیر الممالک ... داری ... بودن ...

۱۸۰

... محمد ... میان ... و در ... و از
... جناب سید الشهدا ... و ... زیارت ... و ... از
... از ... تاریخ ... باقیه ... در ... میان
... و ... از ... دیگر ... اسلام ... از ... اول
... جناب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام ... از ... محمد ...
... بعد از ان که ... الدوله ... از ... موجب ... بود و ... وزیر
... علمیان بود ... سبب ... بود ... بودن ... الدوله ...
... بود ... وزیر الممالک ... بود ... از ... وزیر علی ...
... و ... و ... از ... علی ... علی ...
... بود ... تربیت ...
... جنس ... علی ...
... سال ... بود ... تربیت ... حقوق ... تولد ...

بود میرزا محمد علی زرین قلم او را تعلیم داده بود و خود در اسب سواری و [illegible] از [illegible] کار

و دیگر فنون سپاه‌گری اختصاص تمام داشت و چون میرزا آصف الدوله به اعطای خلعت و [illegible]

راضی بود و [illegible] شده [illegible] حکیم [illegible] صاحب کلان [illegible]

بوده چون مرتبت امارت [illegible] مرجع ای اصلیه [illegible] جهات [illegible] کاری

صورت نبست از میرزا ابوطالب [illegible] امرای قدیم [illegible] و اکابر [illegible] بودند [illegible] نمی‌توانست

در شغل [illegible] منزلت [illegible] تفویض [illegible] امرای جدید [illegible] فارغ شد

برانگیخت چون عالم شباب داشت [illegible] لکهنو [illegible] انگریزی [illegible] افغانی

نشست میرزا [illegible] بود [illegible] و [illegible]

او بود روز [illegible] میرزا [illegible] علی [illegible] بود [illegible]

وجه کسانی [illegible] حمیت [illegible] منزلت [illegible] بودند [illegible]

و اکثر مکانات [illegible] امرای دیگر [illegible] آصف الدوله و دیگر بیگمات

نیز راضی نبودند [illegible] بودن [illegible] دیگر [illegible] فاندان [illegible] منصب [illegible]

رجوع به متعلقات [illegible] صاحب کلان [illegible] اکثر [illegible] شکایت [illegible] جز این [illegible]

نصیب [illegible] کونسل [illegible] گردید از اتحاد لکهنو [illegible] از

گردیدند [illegible] میرزا [illegible] اول [illegible] لکهنو [illegible]

ملکه [illegible] و دیگر بیگمات [illegible] از ان [illegible] درست کردند [illegible]

انگریزی را در لکهنو [illegible] بود [illegible]

در اکثر

در اکثر [illegible] کلام [illegible] اغاز نهادند اگرچه امرای [illegible] نسبت الفاقی

[illegible] بودند اما افواج از سواران و پیادگان [illegible] سپاه [illegible] و

شجیع [illegible] بود و [illegible] موجب [illegible] مردم [illegible] بود و چون [illegible]

[illegible] سپاه و [illegible] الفاقی [illegible]

و [illegible] بودند چون میرزا [illegible] نسبت امرای آصف الدوله [illegible]

۱۸۱

در آنوقت [illegible] الفت [illegible] و [illegible] بودن [illegible]

[illegible] بودند [illegible] داده [illegible]

[illegible] انگریزی [illegible] داشت تا [illegible] چهار ماه [illegible] گرفتار گردید [illegible]

[illegible] سوار [illegible] در آنوقت [illegible] بود [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] داده [illegible] بود [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] بر [illegible]

و بالجمله میرزا [illegible] نمودند [illegible] کردن و [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] بودند [illegible] و [illegible] میرزا [illegible]

و [illegible] و [illegible] سپاه [illegible]

هرگونه از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

عمارت [illegible] و [illegible] و [illegible] بودند [illegible] کرد

همراه میرزا رفته بود و دران عهد و بیت بسیاری ایساله از سرکار وزیر الممالک مقرر بود
ضایع گشته بر سرکار تازه وارد نشیب‌های تمام گرفته اکثر افغان گردیده جواهرات نفیس و امور
لطیفه برادر دیده و آنرا مبتذل کرده عوض بهای یک دو به بهای ده چهار برابر از دهیه و اهل نوکرانه
بود نمی‌تواند پایم کاغذ بد سود باشد و چند کسی از بس سود اصحاب پایه و تجارت گردیده چنین
ساز و سامان سرکار و دولت پناه خارج از آن بوده مخالفت دفتر عالم بر جهان تواند نمود
بعد چند روز اختلاف قرض از دربار برمانده خالص شد حال کردن بوده اکثر اهل دار رفتند
کسی که در ادویه بود الحمد علاقه کوره جرال پسند نمود و بنده اصحاب انگریزی رفته
اقامت بالیست بسیار بود داشت از آنجا به کلکته رفت بوده ارتکاب به جواهر سرکار گران
بها رخصت چند اکثر دیده و ادراک کتاب شاهانه و نشانه جهان نامه حال درود
انگریز و مردمان دیدن او بسیار شده بود دیگر مجالس نقل آن طور بعد از دهانه گردید
و معروف رسید و میرزا با ساز و سامان و همراهیان و رفیقان خود و رمه کلی بعمل گردید
اوقات خود را کلکته عیش و عشرت بسر برد و در هر شهر حرکت صاحب کلان بنارس
بود از عهد آصف الدوله راه شنیده عنایت و الطاف آصف الدوله بر حال میرزا در علم
بخشی دیده رفته بود [illegible] و نقیه [illegible] و گذاشته بود و در
حق او بسیار خوب بوده در کلکته نوشته بود [illegible] سرجری صاحب میرزا
از روی آشنایی [illegible] کلکته گفت [illegible] بوده الحاصل بار دیگر
در کلکته باعث عز و جاه خواهد گردید [illegible] و اعتبار [illegible] بعض

رفقا

رفقای خود بسمع رسید و نیکو استحقاق چند همراه او بوده بتقریب انگیخته خواستند او رقاعی
رفتند چند مستر جری را او در بسبب بسیار دوستی [illegible] مقام [illegible] دیگر حویلی [illegible]
مبتذل نشد [illegible] اکثر امیران [illegible] روزی [illegible] بالاتفاق که افغان [illegible]
جا رفته انگریزی برخاسته و دست دراز کنند تا اگر از جای بجای نتوانند رسید میرزا جعفر
پناهی در نگاه داشت سپاه کوشیده مقابل انگریز و انگلیس کلکته و در همین بیت چند رساله بود ازان
و چند [illegible] رساله ملازم داشت و کسی [illegible] بود [illegible]
[illegible] همه کارها داشت [illegible] عاقل [illegible] ملک [illegible]
[illegible] از همه [illegible] بوده [illegible] افغان [illegible] میرزا
مستر جری [illegible] افغان [illegible]
[illegible] کلکته [illegible] میرزا
[illegible]
[illegible] سرجنگی [illegible]
[illegible] میرزا
[illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] مستر جری [illegible]
[illegible] مستر جری [illegible]
[illegible] دست

هرکاره‌ها پیدا شدند گفتند بر بهانه سواری حضور اقدس سرعت تمام برانیم لیکن بجا و بیجا گردیده ایمان
سواری میرزا و صد و پنجاه سوار بود و بودند در رسیده بجنگل [illegible] الا [illegible] داد برد
بغارت مال و اسباب دست گشودند میرزا از آنجا معاودت نموده حضور را [illegible]
رسانیده بودیم چه از انگریزی دو سه هزار در شب [illegible] بیام حضور کرده و در نگاهبانی
سپاه کوشیدند و الاقبال [illegible] زیانی نرسید که [illegible] آن جهان رفت سوار اگر دیده دیگر
[illegible] اول شب [illegible] میرزا جوان بخت [illegible] بود و احوال ایشان
رقم رفته است [illegible] گفته [illegible] کلمات چنین و چنان [illegible] اگر
[illegible] آفاق [illegible] اکار [illegible] سلطنت [illegible]
و دو [illegible] میرزا خرم بخت [illegible] کار از [illegible] و دانا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] شاهزاده دیگر [illegible] میرزا جوان بخت [illegible]
شاهزاده میرزا [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] نواب [illegible] ده [illegible] سواری
[illegible] علیخان [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] داده [illegible] کپتان
و [illegible] هزار [illegible] شاه [illegible]
انگریز دیگر [illegible] توپ [illegible] شاهزاده
میرزا [illegible] پیغام فرستاد اگر
آنکه

الحال نیز میرزا حضور را بجان رسانند و درباره [illegible] میرزا [illegible] گردیده بمقابله
پیش آمد لاجار کپتان [illegible] چهار [illegible] توپ [illegible] جابجا [illegible] گردیده [illegible]
صدای توپ و گولی در رسید تماشائیان [illegible] دفعه تازه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] در [illegible] شعله [illegible] جنگ [illegible] ایشان
[illegible] حرکت [illegible] حضور [illegible] عسکر [illegible] افتادند
و [illegible] میرزا [illegible] گفته [illegible] کرده [illegible]
[illegible] تمام اسباب [illegible]
[illegible] شهر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ساز [illegible]
[illegible] حضور [illegible] و صحرا [illegible]
حضور [illegible] کوتاه [illegible] افواج انگریزی [illegible]
شده بودند [illegible] افواج [illegible] بعضی [illegible] شده بودند [illegible]
میرزا [illegible] جنگ کپتان [illegible] میان [illegible] بیمی [illegible]
از جنگل افواج [illegible] ده [illegible] اگر [illegible] بمقابله [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] جنگ [illegible] ساخت [illegible]
بنشن [illegible] داده [illegible] دستار [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] کپتان [illegible] میرزا [illegible]

بخرج بوزر رسیده بار بجه پیغام نموده مرزا را حواله نمایند راجه اول انکار کرد چون مبالغه بسیار کردند بر
نشستند روزی بی بی مستوره مجبور مرزا را بر جای که الحال بضیافت می طلبند طلب داشت مرزا غافل
از نیرنگی روزگار بعد یکپاس [illegible] ملاقات با راجه یک لا دو حرف گفتار شروع کرده خانی مستوره [illegible] افروخته است
چون والده راجه نیز در پرده بی مرزا نشسته هیچ حجاب نداشت راجه پیش آمده گفت که والده ام
برای دیدن شما را می طلبند و گفتار در دست مرزا بجوش کجا ملاحظه نمودن از دست رفت چون
مرزا برخاسته خواست که پیش والده راجه در آید یکبارگی [illegible] انگریزی [illegible] را
محو شده بود در رسیدند و مرزا را در میان خانه بصندوق سنگین گرفتند در الوقت دست
خود بدندان میگرفت و دیگر بدو هیچ چاره کار نتوانست نمود آنگاه کرنیل کالنس مرزا را گرفتار کرده
بقید بند بدرواند کلکته کرد گویند که راجه بعوض گرفتار نمودن مرزا قرار یافته بود اشرفی های بسیار
به راجه دادند چون در باب [illegible] الترازی [illegible] بود والله اعلم الحال حقیقت انست
که مرزا از کار [illegible] را چنین توجه آنکه یافته [illegible] را [illegible] بکنند و [illegible]
[illegible] مستوره [illegible] و [illegible] مرزا بعد از انکه
بکلکته رسید در قلعه کلکته قید گردید اکنون سه سال است که احتیاط [illegible] او بحقیقت پیوسته
مدت بعقده [illegible] سال [illegible] مانده [illegible] ازو دوال اورا از وزارت معزول [illegible] در الوقت [illegible]
عوام [illegible] اراذل [illegible] باعث گرفتاری او گردیده بود [illegible] در زبان [illegible] گردیده بود [illegible]
[illegible] حرف [illegible] [illegible] از [illegible] بر [illegible] بر زبان [illegible]
[illegible] را با جمعیت [illegible] عوام [illegible] خاطر [illegible] او گفته [illegible]

شوه

ذکر وزارت نواب سعادت علیخان بهادر وزیر

بکو [illegible] مختصر اوصاف [illegible] دولت داری [illegible] نوشته اند
چون سابق رقوم شده که بعد فوت مستر جان شور صاحب گورنر جنرل بهادر [illegible] بکلی [illegible]
عدم لیاقت و حقیقت مرزا وزیر علی [illegible] در الوقت از اولاد نواب شجاع الدوله [illegible]
[illegible] مرزا جنگلی مرزا [illegible] در لکهنو بودند هر یک از حقیقت الحال [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] از [illegible] به مسند وزارت [illegible] خواهد گردید و صاحبان انگریز [illegible] یکی از اولاد

شجاع الدوله دیده بودند [illegible] بر یک [illegible] ظاهر [illegible] بجز نواب سعادت علیخان
بهادر [illegible] مرزا [illegible] شده [illegible] گورنر [illegible]
[illegible] سوار شده از [illegible] آمده [illegible] آصف الدوله [illegible] در [illegible]
کارخانه [illegible] رسانیدند [illegible] آصف الدوله [illegible] شجاع الدوله [illegible] گاه
مرزا [illegible] مسند [illegible] و تعظیم [illegible] استقبال [illegible] مرزا را [illegible]
[illegible] عطوفت [illegible] و [illegible] بجا [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] آصف الدوله [illegible]
[illegible] و تمام [illegible] آصف الدوله [illegible] داده [illegible]
[illegible] از دار الخلافه بر آمده روانه کلکته گردید [illegible] علوم
علوم حکمت را در انجا [illegible] گورنر جنرل در خاطر داری او [illegible]
[illegible] مرزا [illegible] گورنر جنرل بهادر [illegible]
[illegible]

مرزا ابو القاسم با آنکه سخن خانه تمیز برآورده او را گشت در معرفت مردم جمع شد و لطایف

بهندیه چون بگورنر بهادر رسید غمخواری در شعور هیچ بر زبان نیاورده به دلاسای مرزا گرفته

بعد چندی گورنر حیران کشته بقدر لیاقت مرزا ماهوار از سرکار نواب وزیر برای

مرزا احمد مقرر کرده از خزانه انگریزی ماه بماه میرسانیدند و مرزا ابو طالب را در بنارس آورده فیض

کشانیدند چون جوهر قابلیت از پیشانی نمایان و بیرون آثار درایی ممتاز بود در همان نیکو

استقلال آصف الدوله روزی بود و او مرزا به رسیدنت بنارس ... و ذکر صاحب

و در جوار وی عهد و پیمان خود مستحکم نمود از ملک لطف الله قسمت کرده بشرط وزارت خود

به نامه نوشته بود رسیدنت بنارس ... احوال بگورنر جنرل نگاشته حسب الطلب

گورنر جنرل بکلکته احضار رود و آنجا ... از بنارس ... روز نامه کاتبه بور رسانید

روز نیکو که آفتابی ... و ان گورنر جنرل خود بمدارای لکهنو برآمده جدا گردد

المستقلی نمود و اول کرد ده بر مسند وزارت ممکن کرد و شادی ازدند و نوبت

شادیانه نواختند بعد از آن جمله داران ... سرکار وزیر طلب کرده احوال کاغذ ملک

گرد و بعد چند وزیر الممالک مصاحب ... المعالی ... جمله دار اگر در ... ملک

سید بیطلی ... صوبه‌دار کرده ... دیگر جمله داران ... بعهده ... و اهل ملک

حکم رکانت معروف ... صوبه‌داران ... اگر ... واقف نوشته میدهم

و گنجایش صحت برزبان ... وزیر الممالک ... زمان ... بلیهود از ... اللطف

صاحب جواهر ... وارد ... کرده ... صوابدید ... کاغذ

ندادند وقت تقسیم ملک ... جزئی ... در ... بود ... ایالی الکریر ... و لطف دیگر

وزیر ... ابادانی ... سرکار و بعد از ترتیب ... لکهنو بود ... بر وزیر از ... بهند دستان

کاسته نوبت آن ... بیک گورنر ... الکه ... رسیده و الحمد در سرکار انگریزی

رفته بسبب آنکه ملک ... گنجایش بعهده وزیر بروز مجمع افزوده حال ... کرد در

... وران موافق ... قسط ... سرکار ... در کار ... عجیب

... و تربیت ... آباد ... آباد ... وزیر الممالک بعهد استقلال

بر مجالس ... گرفته در عهد آصف الدوله ... جلش ... دستیاری ... و حاصل

هزار ... از خزانه کل ... موقوف ... جملگی ... جلش ... هزار ... هزار

ملازم داشت و تحقیق ... مشاهره ... بسیاری از ... و اکابر ... قدیم

بودند ... گذاشتند ... لکهنو ... کرد ... ماحصل ... حقیقت

بودند ... سرکار انگریزی ... بسیاری ... سرکار وزیر الممالک

بعد از آن ... گورنر جنرل ... یک ... یک مقرر کرده ... از خزانه انگریزی

و ... سالیانه ... دریافت ... انگریزی ... و اولاد ... الدوله ... بود

دیگر اکابر ... بودند ... بعد از ... بسیار ... الدوله ... جمع

نیز ... الصدر ... دیگر ... ماهوار ... مولف ... بمراد ...

سالیانه ... الدوله ... از خزانه انگریزی ... وزیر الممالک ... دریافت ... برای

دیگر اکابر ... حقیقت ... مختار الدوله ... صاحبان

کونسل تحقیق نمود عذر ضمان نمودند و این جهت ماهوار از کلکته خواهند یافت و هر کدام از این
خانواده در منصب ارشد باشند پرداخت اینها از خزانه ملکی بطور خواهند رسید چنانچه
والده صاحب همراه نقد اسباب و دختر نواب بهادر برادر دوم گورنر جنرل لارد ولزلی بهادر اشرف
الامرا گرفته ضلع بالای میلی را امضا و لیکن تا چند علاقه هیچ ملکی هر روپیه حق التحصیل آن
کتاب معین یازده هزار روپیه ماهوار از آنجا که هر روپیه سال بنام شان معین گردید و علاقه
چهار لکه روپیه عموی مؤلف معین شده و علاقه هر سه لکه روپیه بهار که اسعد الدوله صاحب از اولاد
بودند معین شده و در ضلع بنارس و مانند آن از این خاندان چندکس از اولاد و عموی بنده
مثل محمد شفیع خان و محمد ناصر خان دیگر ابو طالب خان و نعمت الله خان و غیره جاجا بتعلقه ملکی
مامور شدند و قیام لکهنو ترک نمودند اما اعداد اهل آنجا قائم نمودند به صورت این طولت
کوتاه قلمی نمود حکایت وزیر الممالک بهادر دراز شده چون سرفراز الدوله مرزا حسن رضا خان
بهادر ماسوی عموی مؤلف از جمله نسبت بجناب ما هر نیابت ملک مامور بود و نمودند وزیر الممالک
حضور شدند و در هر نقده مراتب خود واسطه نامند در اندک عرصه کارها بجای رسید که از اول دم
حضور در دست اندازی امور مصلحت بفکر و در اکثر مقدمه مبالغه نمودند و در صدد تحقیر
دار ما بدار ... بیت بلی مانند تخم افعی خرابی ... دانه انگور ما را گرد نیش
چشم انشالت * بعد از انقضای شان نیابت بنام صاحب الدوله ... وزیر الممالک بود
بهادر ... گردید و هر منت و دیوانی ... سابق ایران ... گردیدند ...
... شمس الدوله بهادر ... ...

با کشن معین شدند و هر کس از روسای قدیم رجال تحقیق نمود و بیند صاحبان و در کار رعایه میگذشت
به اینجا رسید و در عهد آصف الدوله بهادر مرحوم یک بنا وی از صد هزار روپیه ... بطور
در خزانه جمع بنیند الحاصل اینکه ملک بکرور روپیه ماه بالا مانده بود و لیکن در وراثت ایشان
بست و هر کرور روپیه نقد جمع گردید و آنچه از قسم جواهر و ظروف و غیره اثاثه و اسباب
سابق بیعه خارج از انست از دق تکلفانه و هوا اهل ایشان بهادر ... ملک

حیف و ایران و انگلستان العذر جمع گردیده ... برابر ... وزیر الممالک مکانها
بسیار ... از الحاصل ... لکهنو ... ... بسیار
نزد عمارت ... ... سمت جنوب شرق ... ... بازار
... ...
... و ... ...
انداخت ... ...
... ...
و بعد از آن ... ...
... ... وزیر الممالک ...
... ...
... ... وزیر الممالک
... ...

خوب نامه و اندیت انگریز فرستاده تا پادشاه لندن منتظم شد تا جای مملکت هندوستان رجوع نمود

اما عمر وفا ننمود بعد از چند ماه شش ماه بود رنجور گردید و روز بروز کوفت و بیماری او در افزونی است ناچار یافت

ولایتی آن نامدار را اهل عزت اخفای آن ملحوظ داشته در بطن او دور دو نهای ایران و اکابر

دیار فارس اعتذار نمود از منصب ها خوانده حسب دخلت تحقیق و از خاطر ناگزیر دید و دلدار

ابتدای جلوس مسند وزارت تا آخر عمر بسبب سانحه پنج ساله بعضی معتمد بعضی خان کرد امنیو امانی

دات وزرای ممالک دیگر از زمین لطف نکو و قابلیت بسیار داشت و قابلیت [illegible]

بود و طبع لطیف و ذوق داشت بر بعضی از انواع و مسطورهای از عهد ابتدا داخل در [illegible]

اورنگ زیب مدون شد و اکثر برهان مطبوع نموده اند در آخر عهد عالمگیر اورنگ زیب سلطان [illegible]

بابر بالجمله عرصه بیست سال بوزارت بسر برده استعفا نمود اگرچه بار در زمان لکنو به اهتمام

منتهی شده عماد الدوله رسید بخت نکو بسبب یافت کشیده خان و بعد از [illegible]

فرزندان و امرا ساز آن نمود قصه فتح جهات آن ولایت [illegible] گردید [illegible]

محض سلطنت و بار اصل [illegible] و در حقیقت وزرای ممالک از عرصه کثیر در [illegible] بود [illegible]

استعفا نمود [illegible] در ایام بار [illegible] سلطنت خود [illegible] چند ان بوزارت در [illegible]

کرده و در صورت [illegible] و یک باهم از آنکه [illegible] کلان سلطنت داشته اند و [illegible] تحقیق

نگاشته [illegible] احوال او جای [illegible] حوادث [illegible] در سنه [illegible]

بیگ **شروع سوانح دکن** الحوادث خامه واقعه نگار الصفات عنان خامه از [illegible] هندوستان

بجمع نگار نی سوانح دکن در [illegible] [illegible]

بسیار تو دن کتاب [illegible] تاریخ [illegible] محمد شاه بالتخصیص موصوف گردیدن و نتیجه

و روز [illegible] الوقوف از [illegible] حضرت شاه عالم عالی گوهر از [illegible] نصرت [illegible]

تکلیف و در [illegible] بسیار [illegible] و بهم رسانیدن حالات کذشته بلکه تا بودن هندوستان احوال

دکن [illegible] قلم [illegible] بود [illegible] رسیده و انه [illegible] از [illegible] دکن

رسانیده [illegible] زبان اکابر [illegible] [illegible] شنیده و نیز از کتاب مآثر الامرا

تصنیف نواب [illegible] خان صمصام الدوله و تالیفات جدید [illegible] احوال دکن [illegible]

۱۸۷

[illegible] [illegible] و باهتمام امور دکن تا آخر عهد شاه عالم بهادر [illegible]

[illegible] بعد از آنکه [illegible] خان [illegible] علیخان [illegible] او در ده

[illegible] تا [illegible] اقتدار [illegible] رسیده از آنجا

نیز [illegible] گردید [illegible] در اوائل سال [illegible] سلطنت شاه عالم [illegible]

[illegible] [illegible] نمود [illegible] ایشان در دکن [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible] در عهد شاه عالم بهادر شاه [illegible] داده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در دکن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

آصف جاه از حضور محمد شاه بادشاه رخصتی از آرامگاه رخصت شده بود و دیده اما معامله
نیکو نشده بود بسبب آمد آمد نادرشاه آصف جاه بدار الخلافه برگشت و نابوده میسوخت
مرهته باند جنجه در قوم رفته و بعضی انکوجی بهونسله و باجی راو دیدند بدهان از جنگاه داده و در
دکهن انه وکنکر صوبه گرفته با جنپی کرده عمل خود نمود و هم در آن وقت در میان انکوجی و باجی راو بعد
نیز مقابله شده بود اما چونکه بیگانه بعد صلح در حصه انکوجی بانسو و رشته نیکو زد و نود و چهار
ایشوری باجی راو مرد و بالاجی راو بزرگش خلعت بیشوائی از پیشگاه الحاصل ... داده در
عرصه انکوجی دریا کنور امادی نمود حویلی بنا گرفته بکک پسران جاند سلطان حاکم کونه
رسید فرزند جاند سلطان ولی شان نامی حیله حکومت نمود و اکبر شاه و برهان شاه پسران جاند سلطان
را دعوی حق حکومت بود بند محروم بعد انشاء افضل جاند سلطان انکوجی را برای اعانت
پسران طلب داشته بعد فتح و قمع حیله در سند ... اکبر شاه و برهان شاه در ملک ...
مالکی گردید اکبر شاه بن جاند سلطان قرار گرفته محمد آباد و ... برد و برهان شاه ...
حصه انکوجی گردید صلح باجانب ... او شان در ضلع ناگپور جار بسته بعضی انکوجی از ملک
... و ملک ... بعد ... گرفته در سال
سنه یکهزار و یکصد و ... وفات آصف جاه اول الملک ... انکوجی با دیگر ...
... نیز ... اکبر از ... نواب صلابت جنگ بن آصف جاه ...
برای ... انکوجی ... داده ... گرفتند
در سنه یکهزار و یکصد و ... انکوجی ... ناگپور جانوجی پسر ... گردید

ایشان چهار برادر بودند ساباجی و مودوجی و بمباجی و جانوجی ... و خطاب سینا صاحب
بر جانوجی قرار یافت و فنبیکه جانوجی از ضلع برار کاه روانه خواست نواب صلابت جنگ
سعد مقابله گردید لیکن جانوجی طرح داده بمونه رفته فاسد شده بجنود ... خاص ...
دست غارت گشودند در آن وقت باز نواب صلابت جنگ فوج بسرکردگی ... جنگ
فرستاد اما در آن ایام صلابت جنگ را اهم ... بود در پیش شد ... داد و ...
و مودوجی ... راو ... گرفته بعد ... داده روانه ... شده ... در میان
پسران آصف جاه ... واقع شد ... نظام علی خان
در آن ایام حیدر جنگ ... موسی بوسی ... استقلالی ... صلابت
جنگ ... خلعت ... صوبه برار ... جاگیر گرفته ...
هم سال ... جنگ ... برار ... نظام علی ... برادر ... از ...
از صلابت جنگ ... حیدر ...
حیدر جنگ نظام علی استقلال ... بنابران ... جنگ ... جانوجی بهونسله ناگپور
نوشت ... صوبه برار ... نظام علی ... جاگیر گرفته ...
... نظام علی ... گرفته ...
... نظام علی ...
جنگ ... نظام علی ... و تمام ...
علی ... بعد ... جاه ... خان ... داد

صلابت داده هزار سوار و پیاده و [illegible] گرفته جنگ قلعه را فتح کرد و در [illegible]
بر اسب سوار شدن و جان سلامت بردن نداد سر در جنگ پیاده و سواری را در حضور آورده
رسیدند و این جنگ در عمل آمده بود آخر کار مصالحت به میان آورده نواب نظام علیخان بهادر
صلح قرار یافت و علاقه سعید خان [illegible] جنگ مصروف شده بود بالاجی راو پیشوا [illegible]
استحکام مصالحت داده و نامه نوشته اند سال دیگر [illegible] علی جاه [illegible]
گرد [illegible] قایم ماند و [illegible] جانوجی [illegible]
بیگانه [illegible] که در سال یک هزار و صد و هفتاد و چهار در میان نظام علیخان و بالاجی
پیشوا [illegible] جنگ در قلعه [illegible] جنگ در قلعه [illegible]
[illegible] نظام علیخان بوده [illegible]
و قلعه [illegible] بالاجی
پیشوا به جانوجی صلح [illegible] هندوستان نموده [illegible] جانوجی [illegible]
[illegible]
راه [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] جانوجی [illegible]
[illegible] جانوجی [illegible]
[illegible]

پیشوا به مادهو راو پسر بالاجی راو [illegible] **مسند نشینی مادهو راو پسر بالاجی راو**
و جنگ [illegible] نظام علیخان بهادر چون مادهو راو [illegible]
[illegible] نواب نظام علیخان
[illegible]
[illegible] جانوجی [illegible]
۱۸۹
[illegible]
[illegible] مادهو راو [illegible] صلح [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جنگ در قلعه [illegible]
[illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible] جانوجی [illegible]
[illegible] نظام علیخان [illegible]
نظام علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]

سنی کردار دیگر بکار آمدند سلطان سلیمان نیز از جنگ عبور ... [illegible] در میان

ایام ... از جنگ شاه ایرانی و امور ... استان ... [illegible] ... آنکه

مصالحت کنانیدند بعد از آن در میان ... [illegible] ...

... سلطان سلیمان گردید چون نوبت ... [illegible]

... ایام مصالحت کنانیدند و ... [illegible] ... در میان ...

... [illegible] ... اگرچه ... [illegible]

صلح ... [illegible] ... سبب آنکه ... [illegible] ... در میان

... سلطان سلیمان ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... صلح واقع گردید رفتن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

گردیدند ... [illegible]

... [illegible] ... اختیار کردند ... [illegible]

نمودند در میان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

احوال حیدر بیک

بود و ... [illegible] ... بیافته بود ... [illegible]

تا ... [illegible] ... شد ... حیدر ... [illegible] ... از مسلمانان ...

از حاجی زادگان اطراف ... [illegible] ... اجداد او ... [illegible] ... روزگار بوده‌اند

چون گردش افلاک ... [illegible] ... اتفاقاً ... [illegible]

... [illegible] ... در ایام ابتدای

... [illegible] ... حیدر

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

تا ... [illegible] ... قاضی

... [illegible]

حکم ... [illegible] ... قبول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و بعد ... نشست و دیوان [illegible] صدر ... [illegible] صدر ... دیوان ... [illegible] ملک

[illegible] ... دیوان دستار ... انگشتر و گفت ... چهار ... [illegible]

ادم ... [illegible] ... صدر چون نوبت ... [illegible]

[illegible] ... و دیوان ... [illegible] ... وقت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... دستار ... و همان وقت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مردم ... [illegible]

[illegible] ... مردم ... [illegible]

کس ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... مردم ... [illegible]

[illegible] ... مردم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

191

[illegible] ... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... چون نظام علیخان ... [illegible]

[illegible] ... نظام علیخان ... [illegible]

[illegible] ... نظام علیخان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... نظام علیخان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

نظام علیخان ... [illegible] ... دستار ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

برآمده و بالا بلندی و ملا [illegible] داشت بهر حفظ روزی لشکر دفعتاً [illegible] رشید الملک صلاح
ندیده و [illegible] بیشتر از پیش [illegible] گشته و در گوشه [illegible] از لشکر غائب گشت چنانچه
هیچ جای معلوم نبود مردم را طلب نمود و در آنجا مقام کرد و لشکر [illegible] چاه های عمیق و برابر سوراخ
های بلندی برآمده بود و طلبید و او بر جای [illegible] از خفیه [illegible] که بود از جمله [illegible]
خود چند مرتبه [illegible] صندوق داشت و در آن صندوق سوراخ های [illegible]
مانده مردم [illegible] و از سوراخ [illegible] همراه [illegible] حیدر [illegible] معروف بود در [illegible]
دریای شور [illegible] های [illegible] از [illegible] صدا [illegible]
[illegible] از حکام [illegible] سبب آنکه در ملک [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] هزار [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حیدر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] داشت حیدر [illegible]
[illegible] صندوق های [illegible] را [illegible] داشت و در یک شب [illegible]
[illegible] را [illegible] افکندند [illegible] را [illegible]
[illegible] نمود [illegible] حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
[illegible] علیهما السلام را [illegible] رسول [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] توپ های [illegible] درست نمود [illegible]
[illegible] و تفنگچیان پیاده [illegible] سپاه [illegible] و انگریز [illegible]
[illegible] مردم [illegible] تمام [illegible]

ضعف و بیماری [illegible] و [illegible] از ده هزار مغلیه طلبید و از پیشگاه سلطان روم نیز نامه و پیام
کرده خطاب سلطان برای فرزند خود طلبید و چتر و آفتابگیر [illegible] ساخت و ملک [illegible] کرد
[illegible] و [illegible] دست [illegible] آورد و [illegible] مال [illegible]
[illegible] از [illegible] و طلا [illegible] کاربردازان [illegible]
برطرف [illegible] ملازم [illegible] مقصد [illegible]
[illegible] سبب نظام علیخان [illegible] از صاحبان انگریز
گروهی [illegible] الدوام جنگ و جدال [illegible] حکم [illegible]
سابق نظام علیخان و انگریزان [illegible] جنگ [illegible] گروهی محتاج اعانت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] استقلال کلی یافت شروع جنگ [illegible]
انگریز با [illegible] در آن وقت جرنیل [illegible] سالار کارخانه انگریزی [illegible] بسیار [illegible] شکست [illegible]
و اکنون [illegible] قلعه [illegible] از میان قلعه [illegible] توپ [illegible] جنگ [illegible]
گورنر [illegible] مقابله [illegible] محاصره [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] گوله توپ و تفنگ [illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] اسباب جنگ [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] صاحبان انگریز [illegible]
[illegible] سالهای [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد دو صد و ده سال بعینه اگر فتح صید نایک را بجانب الکاه بنام جان سنتان و در سیده صید نایک ...
صورت گرفتار گردیده بود در آن وقت سر جنو بنبو را طلبیده دو وصیت های چند نمود اول آنکه بنای حصالت را باقی
علیجان و ورثه گذاشته ام از وا شکسته نخواهید نمود دوم آنکه کسانی بود عمر کرده و مراعات داده ام از آن ...
زوال نخواهید داد سیوم آنکه گاهی در یکی مقام و با وا نخواهید نمود و ملک گیری به بدر مقلدی همی آید چهارم آنکه
سعادت قلعه کشی و سامان محاربه را بسته دلبت چهارده ساله نموده ام منقوش ایشان باید بود و از ...
خرج بخود ... الا بعد چهارده سال از لطف توانید کنید منوم

حالات بنبو سلطان پسر صید نایک ...

بعد از آن صید نایک انتقال نمود و بنبو بجای پدر ... خود را سلطان نامید و خطبه بنام خود خواند
و سکه بنام خود زد و بعضی مبلغ ملک بنبو ... و صرف ... چهار ... طلا ... و اکثر ...
در ... بنبو ... دیگر ... لیکن ... دولت صید نایک ... چهار قانت ...
از ... اطراف منتشر شدند ... صاحبان انگریز مبلغ ... بنگاله ... آمد ...
گورنر ... لشکر ... روانه ... نمود ... بنبو ... قلعه ...
... صید نایک ... بنبو ... گردیده ... دست ...
... جون جرنیل ... لاچار شده ... بموجب ... گورنر ...
و اوان ... گردیده و بقیه در ... بنبو تمام ملک ... گردیده ... گورنر ...
... مقبره ... فرستادن ... از جانب ... گردیده ...
... حاکم ... گرده ... ایشان را بر صلح ... نمود ...
... صلح ... داده ... بنبو ... نمود ...

وی ...

و تکالیف بسیار رسیده و ... جبر جرنیل ... رسیده ... از ... و ... بکار ... نمود و ...
نیز ... قلعه ... گردیده ... کار ... بر صلح ... خواستند و ... بنبو سلطان ... قبول
ساختند ... نقات ... شده ... قلعه ... بخشگاه بنبو سلطان ... بنبو ...
... قلعه ... یکی از ... معتمد ... تعویق نمود ... انگریزان ...
نمود ... لیکن ... هاگر ... یوسف ... بنبو سلطان ...
... گردیده ... بنبو ... انگریز ... وقت ...
... از ... و ... تمام ... صد ... باقی ماند ...
... قلعه نمود ... بنبو ... کرده ... قلعه ... از ... آن جمله
... میان قلعه داخل شد ... در آن وقت دست ... القدر
... انگریز ... رفت ... نمود ... بود ...
قلعه گردیده ... انگریزان ... از سپاه ...
... قلعه ... داده ... علیخان نمود ...
سلطان علیخان ... جنگ ... کلان ... عالم ... بود ...
... گردیده ... فرستاده های حاکم ... در آن وقت ...
... اتفاق نمود ... رسیده و ... صاحب ...
... انگریز ... بنبو سلطان جنگ ...
قلعه ... از ... و ... نمود ...

بعد از آن که از فوج ساخت و سپاه [illegible] [illegible] و قلعه دار [illegible] مردم [illegible] و آنگاه [illegible] قلعه جمع

[illegible] از چهار [illegible] [illegible] از ابتدا در مخالفت [illegible] گردید [illegible]

[illegible] جلادت [illegible] شهر [illegible] شدند و دروازه قلعه [illegible] ساختند [illegible] اهل توپ

و تفنگ جنگ [illegible] در الوقت [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] مصالحت [illegible] داده

[illegible] که [illegible] [illegible] شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیانی

[illegible] شده قلعه دار [illegible] انگریز [illegible] و [illegible] انگریز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان

[illegible] طعام [illegible] جرأت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طعام [illegible]

[illegible] بیکبار بر آمد و از توپ و تفنگ [illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] انگریز با [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قلعی

از ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از ملک [illegible] مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] در

[illegible] انگریزی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الملک [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شده و به [illegible] [illegible] [illegible] بهادر [illegible] [illegible] از ولایت [illegible] و از راه [illegible] در

سنه [illegible] [illegible] و اهل کلکته شد **رفتن رگهناته راو بهادر بر گوالیار در هندوستان**

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رگهناته راو بهادر و مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible]

آنکه از مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هندوستان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الکلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از

[illegible] [illegible] [illegible] گوالیار رسید [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] مادهو راو

در ایام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سپاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و سپاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] داد [illegible] مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] رگهناته راو [illegible]

برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

راو [illegible] سپاه ترتیب داده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رگهناته راو گفتند [illegible] [illegible] مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] **جنگ [illegible] و رگهناته راو**

[illegible] با مادهو [illegible] رگهناته راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مادهو راو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رگهناته راو

نموده حضور او سنگر ساخت پس از آن مابین قلعه بند گور تمام نمود کمپانیه انگریز گردید در آن

مرشد ... جنگ معرکه مانند حرف انگشت بر زبان آورد و بعد استحکام عهد و پیمان از قلعه بر آمد

با مادهو راو ملاقات کرد مادهو راو به اظهار رنجه خوردی نگاهداشته سرداری توپخانه داده رخصت خواست

روز دیگر بمحل خاصه خود که همانجا بود او را آورده حضور خود جوای گشته ... عجز داخل پای شد

و صیدی در حد نگاهداری ماند بعد از آن چندی از کارخانه فیل و اسب و غیره ... مخصوص

دو دکان و وسیع العرضه ... گهوبانه را در آنجا سکونت ... گهوبانه بما کار

تهمینه سکوت کرده الحاصل ... شده و مادهو راو بعد خاطر جمع از کمپانیه انگریز دیگر

آن ... جانوجی بهونسله ناگپور نیز طرفدار آن کمپانیه ... شامل ... بود و از این

بدست او بعد از ناگپور ... گسسته و ... چهار ماه ... آن کار ... جانوجی مراد دین

بازده ... مادهو راو ... کرده ... و ... رو ملک ...

و چهار ماه مادهو راو ... جانوجی ... برادر

زاده خود ... پسر ... بود ...

قایم کند ... مادهو راو ... گهوبانه ...

داده ... و در آن وقت مادهو راو ...

رسید ... مادهو راو ...

بسیار ... مادهو راو ...

... کشید فوت کردیدن مادهو راو ... نارائن راو ...

الوقت

الوقت مادهو راو ... نارائن راو ... کمپانیه ...

...

...

... نارائن راو ...

...

...

...

... کمپانیه انگریز ...

...

...

...

...

...

...

...

...

از راه خودسری با انگریز اتفاق و تکلم سرداران نمود و کمپانی را اراده رسید تا پیش بینی عزم
بانجام کار بر دولت و پایتیگان آن گذشت و از گذشته بشنو نواب را که حضرت وزیر اتفاق
بهم رسید و مصلحت نمود که مرتبه اول را کابل به بندر دیت ملک از بود در آورد و دبیر چون کلکته
منزل از لشکر بر آمدند و سرداران کابل را دردن سرای انکو جمعی از حضرت شیخ نادر باده
رسیدند و سرداران نوع کوشش کابل و حواله طلب و لشکر شده جملی نمودند و ایران زنان
را مسن به حمل دارد و دخت ولادی مشان فرزندان ملک را بایستی تا تدبیر کمپانی را اودق
یافته در عالم حیرت ماند و چاره کار بجز ادارگی خود بر لهذا اتفقه آنکه در دو دسته غدر
جمعی از اینها باشد و باز مکان از ایشان لهذا او ابنه که ما نکشند و دو از انجا نیز بود در فصول بیعه
واقف بنده بصورت مشاقت در الوقت سپاه و رعایا از کفار را چند دیگی لوگی رسید
میسور را نوه در القطع ملکه از آن چند قلعه و محالات را منصرف گردیده و دو قلعه سید
در النفوذ ایه شعور او متعلق که او مصالحه مرکز برادر معده اهل ایران بنود و پدر
هم ایشان بستند به زنده گرفتار شده و جمعی رسیده بعضی دروغ لنگ کمپانی را دریا
بعد اگر نواب نظام علیخان نیز بلا تکلف گرفتاری بود با او اتباع بنا مردم بصورت
ز کمپانی را درسید با او مسکوت انگریزی خود را بجا بود و در ساحل دریای شور مسکن بود شنید و جمع
اوشد در بهبود طرف و توابع و بنجر بسهولت جاگیرداری سنده خود گرفته و حقیقت ملک حسن بود
انگلس جانی با ملوک مسند به متحمل و در بلاد فرنگ بنشسته خود کشت انقلاب بعد تفصیل گرفتار انگریز
حایز مراجعه تا اختیار انجام به همار بهندوستان علیحده نمای انگلستان بعهد نخود تجارت کرده تا

فوج

با فوجی لایق همراه ز کمپانی به او گرد و بعد منزل بمنزل بمقام کوه کمپانی از روز لیت او و سیت سید
سرداران و فرنگی با نیرو و شوکت تمام به استعداد مقابله انگریزان در رسیدند و چون اهل ظلم پرکیش
داناب بود و کار همراه ایشان مجوس با خود همراه و سرداران صد و چند و جنگ مقابله خیل آورد و شد
با کاه اهل فرنگ شکست دیده وقت شب سرداران هر کجا طرف بجاهای خود رفتند و در همان شب
و دشمنان آن طرف فرنگ و مصالحه در میان آورده و چنانچه صلح ان بلاد دانت بعد گرفته او کار از طرفین جنگ و مقابله

۱۹۶

برده دار و بنگاله ملک ممالک ایشان و بعد صاحبان انگریز نیز نگاه زیاده و بکار بند و از سرداران فرنگ قرار
جایی گرفتند و کمپانی را دور کرد تا صاحب مسند بمبی بنده و در سر کار اعلی اند صنوبر
تهوره گر برای کمپانی را دمام گرد و تا دو بعض خود کمپنی سرداران انگریز بهم آن گرد بند و سرداران
انگلس و کمپانی را در انگلستان بود جمعی از اورنگ اولاد نادر را دهند
بمقابله سرداران و بعد مصالحت صاحبان انگریز محل خود باجمع رفتند و مایهٔ کلی سرداران
هر شهر را آماده جنبش از منبر حرکت رو در دو موری استقلال از کمپانی رو را دستند انکن
شمس الدوله از طرف نظام علیخان و ناگپور و غیره و چون در میان مادهوجی و سیندیا نیز سلطنت
ناگپور هم قضایا بین نظام علیخان شمس الدوله را خیالات آن قوم و سیندیا و بعد الاتفاق در میان
بود و مادهوجی و سیندیا جنگ و جدال شد و سیندیا شکست خورده شمس الدوله سر وقت و در بیگانگی
اینجمن بسته بعد کار بود و مادهوجی تنگ شد و مادهوجی بصلاح وقت برای رضای شمس الدوله چیزی قدر
الفقه داده قلعه گوالیار قلعه بند داده و بهم گذشت امادهوجی بعد از حصول مقصود نمود و او در
آن بعد از دوانگی او خود مادهوجی بعد مادهوجی صاحب مسند شده بود و بر او حمله

نظام علیخان در رفع الحاح و لجاجت نمود هر دو یکی بر قدم بوده ابرام ضد و لطف اطاعت
نموده و در خواست آمدند و قلعه داری قلعه نو کرد بنا جاری القلعه [illegible] العدله نوشته
داده هم امیدوار هم از سرکار بار رحمت نمود نظام علیخان انداده میرزا به نوشته نشان از طرف او
گرفته حواله نمود و فرمان موافقت به دیگر قوم گرد به و مود و هوس جنگ گذرانیده رخصت
شد و همه [illegible] را از قید اراق صوبه ادولیه کمانت صاحبان انگریز مرتفع بود گذشته
بودند از ناگپور داخل [illegible] شیشه [illegible] علامت و رایات ایشان جمعیت و فتح بسیار
روانه شدند لیکن جنگ احمد و هم شیو سلطان و در پی نمود صاحبان انگریز [illegible] ممالک
هنگامه و ادولس و [illegible] جاری داشتند و فتح در زیاده نمودند و بعد از آن محمود هوس [illegible]
گرفتار شده نقش ملک [illegible] ضلع دیوگره و حیش گره و غیره بهادر کوجی سنیا [illegible]
مسند بود و ملک جاندار و مکوجی ملک برادر به قلعه کاول و غیره [illegible] در [illegible]
موافقت با جنود ها [illegible] وفات یافت رکهوجی [illegible] ریاست شد [illegible]
بعد از انکه بسیار تباه و خراب گردید از سرداران اولیه کسی دستگیر [illegible]
[illegible] و انجام [illegible] جاگیر برای او [illegible]
[illegible] رسیده وفات یافت ریاست مادهوجی [illegible] و ادای منصب جنود بر [illegible] طفل [illegible]
قرار گرفت و [illegible]
از کل سلطنت جنود [illegible]
گذشته [illegible] محمد [illegible]

محمد

محمد بیگخان همدانی اکنه شده و بهاجی سند به فشار انور سلطنت در دار الخلافه گرد به و مادهوراو
سوای نیز به حلقه اطاعت بندگان پادشاهی آمده و اختیار کار و بار مالی و ملکی بدست نانا پهرنویس
ماند و فی الحقیقت نانا پهرنویس آدم بسیار کار آزموده و دانای روزگار بود [illegible]
دوم [illegible] الحوالی بند نموده هر یک را از جنود راضی داشته سایت رسیدن مشیر الملک [illegible] بندگان عالی [illegible]
اعاد سرکار نواب نظام علیخان هم بعد از گذشته [illegible] علاقه نیابت دیوانی
١٩٧
متعلق [illegible] سیف خان المخاطب مشیر الملک گردید و اگر چه خاطر نانا پهرنویس [illegible]
نظام علیخان [illegible] مشیر الملک [illegible] در میان
جنود [illegible] موافقت [illegible]
ملک [illegible] هنگام [illegible]
بعد [illegible]
سوای [illegible]
[illegible]
ساختند [illegible] مشیر الملک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وزارت و وکالت برای نام بر ایشان مسلّم کرده خود صاحب مدار السلطنت باشند

مدتی عزیمت [illegible] با سرداران انگریز نموده لیکن نامه و مواثیق با ایشان درست

کرده چند ملتمسات با ایشان سرگرمی که زیاده ملازم داشت و از سرداران مرهته جهان مصلحت

دانست چه هر کس ملازم [illegible] نماید قلم [illegible] شتاب جاری کرده ملازم نماید

و هر کس سرتابی نماید او را اخراج [illegible] از صدر [illegible] برآید [illegible]

[illegible] ارسطوجاه یعنی مشیر الملک از [illegible] راه [illegible] بود [illegible]

ثابت [illegible] است چون نانا پهرنویس را از [illegible] [illegible] سبب [illegible]

[illegible] ارسطوجاه صفای [illegible] نانا پهرنویس [illegible] جهات [illegible]

شد علی ای حال بیان جنگ [illegible] در میان نواب نظام علیخان [illegible] نظام علیخان بعد از [illegible] [illegible] راو

[illegible] برادر زاده [illegible] صاحب اختیار [illegible] گردید [illegible] ارسطوجاه

[illegible] استقلال امور سلطنت [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] افواج [illegible]

[illegible] سرداران [illegible]

طرف افواج نظام علیخان [illegible] انگریزی [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] افواج انگریزی [illegible] مصالحت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

فراستش بود [illegible] الملک [illegible] ارسطو [illegible]

[illegible] سرداران [illegible] نظام علیخان سبب

[illegible] تا چهار روز [illegible] نانا پهرنویس [illegible]

[illegible] نواب نظام علیخان [illegible]

[illegible] مصالحت [illegible]

ادای [illegible] نانا پهرنویس [illegible] مبلغ [illegible] صورت [illegible]

سوال [illegible] ارسطوجاه [illegible] ارسطوجاه [illegible] آدم [illegible] دانا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] نظام علیخان [illegible] نانا پهرنویس [illegible]

[illegible] نانا پهرنویس [illegible]

ارسطوجاه [illegible] ارسطوجاه [illegible] مصالحه [illegible]

همراه برده [illegible] ارسطوجاه

از [illegible] صاحب علم و عمل [illegible] مشیر الملک

[illegible]

[illegible]

نیز جز خوف ضرر لشکر ایام از بونه آگفت و دور ماکیور رسید رکبوی حن بیندیشند و ف چون بغت بالودران

شور بند بمحو رسید ابری عبدی کرد اما جونت را او بر حیله جو الت شد با برای خود تمور را بر اهندند

و میلادش را ماند و ملک مشغول گشت محمد بیک و کس برای او روزگار بستان با عمل در طرح پیچ ... بیاس بعد

از بیجیت اکثر سلاطین پیان را از بند و ستان و او را ای انجا ما بولس میکرد چند تن رحمت دکن میکرد ند

و بسیاری مردم را زدنی در بیت یا ... د دزدی تا بنابه بود ند امون جونت راد بیوالکر مدنا کبیر وعیه گرد

رخل نافذ وعلی و قتل محمو ما بره نابه ... مجرد الحقیقت منل ... شده از بیمه اقوام ایشان بیچ فرقه چندردان جنسای

شه بود جراح طایفه این لشکر چنان بود که هر کس به روز در رسید با انکه و ساطت در کار باشند و لیاقت کار

و نواب ضرورت نشود مقابله و بیدار این میکردند و در ترشیه ر و بسیار و شه جهان بود جز برای بیوت او بیه نر

شغل بسر و فند نمود محمد خواهش برای او روزگار و معیشت مقرر میکردند اگر به حصول ان تیوفی میکرد به

و سلاطین نحو ملازم صدر ر بیه ما بیرا گردید و اهلکاران سرکار را دیدند و بی شخص خرج لدیوی

معتقد بیجاه رود به مید ادو از میان جانس بسیار کاران ملک مشغول گشته و ادندرا ابتلکی در سرکار ملازم گشته

سار کاران النقدر ضرورت او معبد وضع منافع خود میبود از سرکار جهات سپاه در ربایدها و دز

میگردید اگر در میان ایام صاحب روزگار بی موقوف و بر طرف خود و اشته باشند از منافع سار کار

النقدر بار گران جمع میداشتند و تمام حساب و کتاب مراحب برابر نخود اگر موقوف نمود است دیگر

به اطاعت میداد و موقوف او ملاحظات مقرر نمیکرد بر اما صاحب او در وقت بیشو و اکوام جو کرده شد که و

جدال رو میداد و ما لعشانه کرام جا بیشه بیر صورت عاقل منقلب بود بخشم و میشد و اکثر مردم

شان و یکی محتاج بود شده و روزگار ایشان فلاح بسیار به بسیار شده بود چون در بیشی اهل علم و فضل

بر

و هر چند ان نه بود و بیمه بیمه که جنگ کرد و قتال بسیار نمود جمعیت بسیار جز این یکبار ابو و نیک کرد و بیدا الغوض بیشتر

به بیوالکر جونت راو بلاشی با ردو ما ربعه جمع از لشکر پنجاه برادر اودو قوم افغان جو امیر خان نام داشت و پیشتر

بتماسی انبلاس سربیکرد و میلادش روزگار او در ملک جو را تو مشهور جهان بست جو و قلیلی از رفاته خود برابر

نفر شدند که میرزا جو جمع میداشت با بنی مساعی نا به جونت راو بیوالکر رسید و کوچ بر اطاعت او شده

مردمان چند جمع آورده پیشت آنکه او کرده از نام جونت راو در سخن اهالی بود بسیار گرد آمدند

۱۹۹

شده شده بیه و دو نوبت و تاختن و سوار و پیاده بسیار بکار رسید فی الحقیقت امیر خان نحو برآمد

از منل و تا به خود میداشت هر کس بیش ادو وقت او در ایوان ریح لیالی ... بر نمود و با وجود دیگر ملک در بیشه

نبود نشست و در اندک عرصه او در جمیع جمع ساخت نمود ملک تمر او ان ... جمع مردم الطاف

او و علی را نام و نشان عصار را و بیوالکر جونت راو بیوالکر معلوم بود نوبت بیخ او به الکار رسید

و بیرا زرا بیت دکار بار بر امیر خان جو نمای الکاب کتاب برای جمعدار گردید و نحو ماند بعد از آنکه در آنکه او آورا

امور و بیخه بر در بیت جمعیت بیوالکر قرار و اقرار گردید و اکثر جانب رفاقت بولکر شدند بسیار مقرر بیشتر و در کیمه

بیجو قسم جو مردان تمام صلح جبل بود و بیوالکر ادا ده اعزاز شده بیشوا حصول نصفه بود شد از غارت

گری قرار باج بید و ... النگاه و جونت راو بکمال استقام خون مراد و بعض بیستاد ران بیوالکر در روش

غضب بر هم الت ... مستفید هیر تمو بلوانه بود گرد بیده و رسال بیکر زر و هم چند و ما نرده الحاق آورد

بود شد انشا و دو اول صلح مالنه و دیول کانو و غیره غارت گرده بیمو در مقابله سرکت گردید تا بهمواقفت

انشاوفه ... ما بچو بیز ... ر سیت انکر سرحمت بیشتر و مردان تمام ... جمعیت راد

سواری جمع داده بعد ازا بنت است جهار سال الحاق گذر زمانه بیام افتاده و مرد و بعد از رد دن او بغا ... بر کل

در ممالک کار مدار بود چنانچه اباجی [illegible] رگهونات راو [illegible] را [illegible] تا وجود داد سوای [illegible]

پیشوا سوای نامور نمود حرکت [illegible] سندهیه که نیز همراه [illegible] بود خواست که [illegible]

نانا پهرنویس عمل نماید چون سندهیه نیز استقلال کمال داشت علیحده نمود و نانا پهرنویس مخفی خود از

و بیرون خود را از [illegible] برکنار نماید پیشوا [illegible] در نهضت روانگی خود نمود در [illegible]

و [illegible] خبر میداشت و سندهیه را از آن خود کرده بود در وقت روانگی نانا پهرنویس

بود و گفت که همراه خود باید برد فی الحقیقت نانا پهرنویس نیز نخواست که او را از خود جدا

دارد [illegible] که [illegible] داشت او نیز اگر مخفی [illegible] تازه [illegible]

سندهیه [illegible] گفت که [illegible] با [illegible] سامان [illegible] نمود [illegible]

نمود [illegible] در فکر [illegible] سندهیه را از هندوستان طلبیده بودم

[illegible] سندهیه [illegible] افتاده [illegible] اگر در

وقت [illegible] سندهیه [illegible]

[illegible] هندوستان طلبیده بودم [illegible]

[illegible] سندهیه [illegible] جزوی از فوج خود [illegible] دادنی [illegible]

جاه [illegible] [illegible] اگرچه [illegible] از [illegible]

داد اما [illegible] نانا پهرنویس [illegible] بعد

روانگی نانا از [illegible] گفت [illegible] خود را

همراه [illegible] سندهیه [illegible]

سندهیه

سندهیه را این صلاح [illegible] از آن خود را همراه او نموده [illegible] را [illegible]

[illegible] نظام علیخان [illegible] امورات [illegible] بند [illegible] نیز در ایام [illegible] به انتظام

[illegible] که [illegible] سندهیه عداوت داشتند [illegible] از [illegible]

[illegible] خانه [illegible] مفید [illegible] جان [illegible]

[illegible] نانا پهرنویس [illegible] سوای [illegible] پرسرام بهاو [illegible]

[illegible] سندهیه [illegible] دفتر خود را [illegible]

[illegible] راو [illegible] باجی راو [illegible] شده [illegible]

[illegible] باجی راو [illegible] دیگر [illegible]

کرد [illegible] نانا پهرنویس [illegible] باجی راو [illegible]

[illegible] باجی راو [illegible] استقلال [illegible]

پرسرام بهاو [illegible] باجی راو [illegible]

[illegible] سندهیه [illegible]

[illegible] باجی راو [illegible] گردید

نانا [illegible] در آن وقت کار پرداز [illegible] نانا پهرنویس

[illegible] داشت [illegible] نانا [illegible]

[illegible] سندهیه [illegible]

[illegible]

شود که کوچ و برکوچ بمنزلت رسید و منیر الملک بادشاه تسلیم رسیده چون منتظر رضا [illegible] جواب بسته

[illegible] فوج بسته [illegible] ایام [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] رسیده [illegible]

و برقتم [illegible] جنگ [illegible] غالب آمده بعد از آن [illegible] جنگ باجی راو

[illegible] و برداخته بسته بعد فوج [illegible] باجی راو [illegible] فوج و سپاه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] را از ناگپور طلب داشت و مصلحت باجی راو [illegible]

[illegible] صفای باید کنانید [illegible] سفید [illegible]

اوراحوال [illegible] راو باید کرانید [illegible] فوج و سپاه [illegible] و جهت اصلاح

[illegible] راو [illegible] از فاندلی [illegible] و [illegible]

و فوج [illegible] جنگ واقع گردید و چندان [illegible] باجی راو [illegible]

[illegible] لاچار از انجا فرار گردیده بجانب [illegible]

[illegible] در سال [illegible] طلب باجی راو

[illegible] راو [illegible] ناگپور [illegible]

[illegible] ناگپور [illegible]

[illegible] راو [illegible] باجی

راو [illegible] قبول نکردند [illegible] چون [illegible]

راو [illegible] باجی راو [illegible]

[illegible] راو

اورت راو [illegible] اورت راو [illegible]

اورت راو [illegible] راو [illegible] کار بر داران رگهوجی

[illegible] اورت راو [illegible] اورت راو

از لطف [illegible] راو [illegible] اورت راو

[illegible] صلاح اورت [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] کار بر داران رگهوجی [illegible]

[illegible] باجی راو [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible]

[illegible] اطمینان [illegible]

[illegible] دیگران [illegible]

اطمینان [illegible] کار بر داران رگهوجی [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible] باجی راو [illegible] اورت راو [illegible]

[illegible] [illegible] اما باجی راو [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجاهدین مصاف نوبت تسخیر قلعه‌ای که قرار داده در ضبط آن نادر گمان [illegible] شده بود تمام قبول

نمودند بعض ایشان مخاصمت ملک خود را [illegible] دهند اطاعت مینمایم ناچار او [illegible] خود با ایشان نوشته

داده و به عوض آن حسب الطلب بعضی بنادر ملحق سرحد عمل انگریزی نمود خواهد که دو سه قطعه [illegible]

امیرکبیر اطاعت ناچار را با اعتبار خواهد کرد در عهدنامه نوشته ناچار بنادر خواهند نمود [illegible]

خواستار از جنگ پیمان خواهد اند با بیر استحکام سوال [illegible] افواج انگریزی از اطراف

ملحق گشته به [illegible] اسباب حرب آماده کردن [illegible] راه [illegible] انگریزی

پسر او [illegible] جرنیل [illegible] صاحب بهادر [illegible] شد و چون کار [illegible]

بنا نموده رفته بود [illegible] از [illegible] حرکت [illegible] آمده و [illegible]

[illegible] خیمه [illegible] زد [illegible] جنگ نمودن [illegible] انگریز بهادر [illegible]

[illegible] بعد از آنکه جرنیل [illegible] بهادر [illegible] رسید اول [illegible] مقابله با [illegible]

[illegible] باعث [illegible] رسیده بود اما [illegible] مقابله [illegible] از [illegible]

رفتن چون ناچار [illegible] که [illegible] رضای صاحبان انگریز [illegible] قسم راه [illegible]

[illegible] نظام علیخان بهادر [illegible] افواج [illegible] نواب [illegible] الملک

و نواب [illegible] خان و [illegible] علاقه [illegible]

[illegible] نظام [illegible] بود [illegible] شرط [illegible] آمده بود [illegible]

[illegible] نظام علیخان بهادر [illegible] انگریز [illegible] نظام علیخان

نواب صلابت جنگ و [illegible] از طرف صاحبان انگریز [illegible] صاحب

[illegible] ...

[illegible] مقابل [illegible] از [illegible] سمت [illegible] صاحب

[illegible] بهادر [illegible] گشته [illegible] رسیده [illegible] بادر

[illegible] گشته روانه [illegible] گردید

[illegible] کلان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] بمقدار [illegible] نموده [illegible]

بیست [illegible] کار [illegible] از [illegible] رفته [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] شد [illegible] مانده [illegible] صاحبان انگریز

حرب [illegible] افواج انگریزی [illegible] قبول

[illegible] جنگ [illegible] بود [illegible]

[illegible] شده بود [illegible]

[illegible] انگریز [illegible]

انگریزان [illegible] هندوستان [illegible] از طرف [illegible] بود [illegible]

[illegible] صاحبان انگریز [illegible] هندوستان [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] بهادر [illegible]

از طرف [illegible] صاحبان انگریز [illegible] صاحب

[illegible] صاحب بهادر [illegible]

[illegible] بخشید [illegible] انگریز بهادر [illegible] خوب [illegible] و دیگر [illegible]
باد و هیچ کار پیشرفت جنیم [illegible] ادکلای رکهوجی و در کلکته [illegible] سوال و جواب از طرفین
بهادر بعد از آن با [illegible] رکهوجی [illegible] در دلی [illegible] [illegible] جنیم [illegible] انگریز [illegible]
در [illegible] باشد در [illegible] [illegible] پانزده جیه از [illegible] و [illegible] نظام علیخان [illegible]
[illegible] رسانیدی [illegible] که کار [illegible] بود [illegible] بعد از [illegible] بخشیده [illegible] ان [illegible]
در موقع [illegible] از [illegible] محو [illegible] اما [illegible] بر [illegible] بکار [illegible]
[illegible] انگریز بهادر [illegible] نظام علیخان بهادر [illegible] رکهوجی [illegible]
[illegible] والدوله [illegible] ارکان [illegible] صلاح [illegible] گذشت
چون [illegible] بهادر با جمعیت [illegible] از [illegible] رکهوجی [illegible]
[illegible] انگریز [illegible] از [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] فوج [illegible] جنگ [illegible] اول
[illegible] انگریز [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] انگریز [illegible] از طرف رکهوجی [illegible] فوج [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
کار پیشرفت [illegible] رکهوجی رسید [illegible]
[illegible] بالخاصه فوج [illegible] داخل شدند و در آنجا [illegible]

[illegible]

[illegible] از طرف [illegible] عامل بود جنگ [illegible] فوج انگریزی بود [illegible]
[illegible] و انتقام بود حواله [illegible] نمودند [illegible] آمده و فوج [illegible]
رسید و در موقع [illegible] رکهوجی از [illegible] و داخل [illegible] شدند [illegible]
[illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] از آنجا از طرف [illegible] بعد [illegible]
بر فوج [illegible] اراده [illegible] و [illegible] بر [illegible]
در [illegible] و علیحده شده [illegible] رسیده [illegible]
رسید از جهت بسیاری مردم [illegible] و [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] رسیدند و از آنجا [illegible] بمقابله [illegible] آمدند [illegible] بمقابله [illegible] وقت
[illegible] سرکار نظام علیخان بهادر و صاحبان انگریز بهادر [illegible]
سوار [illegible] روانه شدند [illegible] رکهوجی [illegible]
[illegible] غلام حیدر خان بهادر [illegible] بمقابله سواران [illegible] جنگ
و آخر سواران [illegible] و اکثری کشته [illegible] و اکثری زخمی [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] و صاحبان انگریز [illegible]
رکهوجی [illegible]
[illegible] نظام [illegible] خان [illegible]
[illegible] افواج [illegible] بهادر

نموده‌اند و قریب یکصد پلتن ... فرانسیس ملازم نواب نظام علیخان بهادر و افواج حیدر نایک ... صاحب
بهادر گردید چنانچه بمقام ... مقابله اوداده و شکست خورده التزام ... گرفته و دستیاب ... و فیل
و ... و اسباب فراوان ... التزام ... از آنجا کوچ کرده روز دوم بسمت ...
اخرشته اقدند جنگ ... بجوز صاحبان انگریز ... گردید و ... بهادر
... از طرف ... صاحب بهادر ... و فوج ... از طرف ... بهادر
... نموده‌اند ... انگریز ... نمودند
جنگ ... شده ... بهادر ... بهادر ...
... کرده‌اند ... از ایشان ... صاحبان
انگریز ... از مقام ... و ...
... رسیده ... کوچ کرده ... رسیدند و ...
و ... از راه ... کوچ کرده ... بسمت ... آباد ...
... فوج انگریزی ... ایشان ... رسید و قلعه ...
... افواج انگریزی ... و ... بسمت ... از کمپات ...
... کرده بسمت ... فوج ... قلعه ...
... از ... گردید ... و کلا فرستاده ... مصالحه نمودند
تقسیم ملک ... بعد از ان ... انگریز ... اخر ... کوچ ... بطور
... قلعه ... در ... بعد ... اتفاق افتاد

در اینجا

ودر پای ... گردید ... ملک بنگاله ... صاحبان انگریز ... کوچ
... سند ... شد ... بهادر ... و ... آمده
کرده ... صاحب بهادر ... نمودند و ... سند ... نموده
شده ... ممالک هندوستان از ... سعادت علیخان ... صاحبان
انگریز ... ملک ... و ...

۲۰۴

... سند ... صاحبان انگریز ... و ... بست
... گردید ... باستقلال ... نشست ...
ودر ... در سال ... صد ... افواج انگریزی ...
ملک هندوستان ... گردید ... احوال ... بعد ازین
... نظام علیخان ... گشت اسقاط ... نواب نظام علیخان بهادر از
دنیا ... در همین سال نظام علیخان بهادر ... از چند سال ... گرفتار
بودند ... برای ریاست حیدرآباد ...
... سکندر جاه بهادر ...
صاحب ... نظام علیخان ... بعد از ... ماه ... سکندر جاه
از ... نظام ... بر ... سکندر جاه بهادر بعد
... سکندر جاه ... ملک ...
... در ... بر عالم ... کرده

معرکه جنرل لارڈ لیک صاحب بهادر در جنت اباد با هلکر در هندوستان اکنون بعضی واقعات دکن بعد

در اینجا گذارش مینماید که بعد از زوال سلطنت هندوستان ملک دکن بتصرف [illegible] در امد و بعد صاحبان انگریز

انجا امده و بعد هنگام بسیار چون فتح یافتند تمامیت ولایت خود را اختیار نمودند [illegible]

شدند جاهای استحکام قلعه و اسباب جنگ و ملک گیری اماده ساختند و چنانچه تا بحال

[illegible] و زر داده ملک عزیز هندوستان میان انها از کلکته جرنیل لارڈ لیک صاحب

بهادر بعزیمت بازیافت ملک دار الخلافه دهلی با فوج بسیار جرنیل صاحب

از کلکته روانه شده اول [illegible] از وزیر الممالک سعادت علی خان [illegible] و اعانت طلب

نمودند و در افواه مشهور است که مبلغ [illegible] گرفته [illegible] و افواج بسیار گرفته

اله اباد و کانپور طی کرده از راه فرخ اباد و دهلی [illegible] داخل [illegible] گردیدند حکم

جرنیل پرون صاحب و سرداران فرانسیس از جمله [illegible] ملازم بودند و

[illegible] مقرر [illegible] که بعد از ان فوج فرانسیس هم مقابل

انگریزان امد انگریزان [illegible] اگر صلح نمودند فرانسیس خواهد

شد و از حقوق [illegible] خواهد رفت و اگر [illegible] خواهد شد [illegible] جرنیل

پرون را برای مقابله اشاره نمود و [illegible] جرنیل پرون فرانسیس

نزاع هم گردیده بود بنا بر ان جرنیل پرون [illegible] ملک [illegible] از طرف فرانسیس

در جاده [illegible] از دست [illegible] مقابله انگریزان [illegible] شکست خورده چون

[illegible] بر مقام کول جالیسر رسید [illegible] مقابله [illegible] گردید و در مقام [illegible]

مقابله

مقابله روداد جرنیل پرون بعد جنگ هزیمت یافت و درانجا قلعه علیگده انگریزان فتح

کردند اگرچه علیگده از سابق هم قلعه ساخته بود جرنیل پرون و در ان تحقیق گردیده بود

اما جرنیل لیک بهادر انرا فتح نموده مسمار کرد و باز از سر نو اراسته گردید و پرون صاحب از انجا

فرار گردیده [illegible] صاحب فرانسیس هم ملازم [illegible] و در انجا مقابل افواج

انگریزی گردید و باز از میدان جنگ هزیمت خورده [illegible] افواج

انگریزی امد و در [illegible] سال [illegible] عظیم بهر طرف در هندوستان و دکن شده [illegible]

اکثر جاها شکست شده و مسجد [illegible] در شاه جهان اباد [illegible] برج کلان [illegible]

بشکست و بعضی جاها [illegible] در هندوستان [illegible] علامت [illegible] گردید القصه

[illegible] انگریزی رسید [illegible] جرنیل لیک صاحب بهادر [illegible] گردید [illegible]

[illegible] گفته [illegible] سند [illegible] در [illegible]

[illegible] در حضور [illegible]

[illegible] از حضور [illegible] بارگاه فلک [illegible]

گردید بعد رسیدن [illegible] از حضور [illegible] شاهزاده کامکار ولی عهد میرزا محمد اکبر شاه بهادر بعد

[illegible] شاه نواز خان [illegible] مختار کاربار [illegible] حضور بود [illegible] جرنیل صاحب [illegible] شاهزاده

[illegible] از کنار دریای جمن جرنیل لیک صاحب [illegible]

در حضور [illegible]

[illegible] جرنیل صاحب [illegible] صاحبان

افسران را به بلاد [illegible] رسانیدند چون عرض مطلب بمیان آمد [illegible] بهادر

در حضور [illegible] حضور اقدس بتوجه جراحات و سپاه آگاهی وجه خدمت گزاری ابلاغ

اهتمام قوی بتوجه نمودن خاطر بنظر التفاتی بکار بردند و صاحب امیر الامرا [illegible] آلوده آسیب

به [illegible] بخشیدند و چند روز از ارسال [illegible] خاطر و تفضلات [illegible] خاطر جرنیل

صاحب بسر افراز و خورسند داشته بهنگام رخصت در اعزازی گرفته بعضی [illegible] و [illegible]

بیت از جرنیل صاحب بقلم انگشت مبارک نگاشته رخصت کردند از جمله ادا [illegible]

از جرنیل صاحب بود و [illegible] کوتوالی [illegible] و در [illegible] بودن دار الملک [illegible] بود جرنیل صاحب

بهادر در حضور حاضر نشستند همه عادت قدیم صاحبان [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] ایران نیز اکثر [illegible] اما اتفاقی در این روز [illegible]

تازه [illegible] بودند صدای [illegible] بهنگام [illegible] در حضور [illegible] حضرت [illegible]

رسید [illegible] نموده بودند معلوم [illegible] بر اهل اهتمام حاکم گردید [illegible] گستاخی [illegible]

[illegible] اهل اهتمام [illegible] حرب [illegible] و [illegible] جرنیل صاحب هم رسید

و [illegible] بمقتضای [illegible] ادای سلطنت [illegible] نموده و در [illegible] و [illegible]

[illegible] بر زبان آوردند و از آن روز صاحبان [illegible] گردید [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] و دستار و [illegible] داشته باشند و [illegible] رسید [illegible] و کالت [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] جرنیل صاحب [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] الطاف [illegible] اکثر [illegible] حاضر [illegible] دستانی

جبه خانه و دستار و کمر سینه اختیار کرده بودند [illegible] بعد از آن جرنیل صاحب رخصت یافته

[illegible] رفتند و در آنجا [illegible] بالشکر بیرون [illegible] فلعه دار [illegible]

[illegible] از طرف بیرون صاحب [illegible] آتش بازی توپ و تفنگ انگلستانی [illegible]

اما [illegible] نموده [illegible] بر کنار [illegible] لشکر [illegible]

وار لشکر جرنیل [illegible] صاحب بهادر [illegible] لشکر گشتند [illegible] یافت و [illegible] جرنیل

۴۵۶

صاحب [illegible] جرنیل صاحب [illegible] تفضلات [illegible] لشکر صاحب [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] ملازم [illegible] جرنیل بیرون [illegible]

[illegible] استقلال [illegible] صاحبان [illegible]

جرنیل صاحب [illegible] العزیز [illegible] متوجه گشتند [illegible] بمیان [illegible]

[illegible] رسید [illegible] تفنگ [illegible] جرنیل صاحب [illegible] رسید [illegible]

جان در [illegible] داده و بیرون صاحب [illegible] نمانند

رجعت [illegible] جرنیل صاحب [illegible]

[illegible] دار الخلافه [illegible] صاحبان [illegible]

[illegible] بودند [illegible] کنگا [illegible] رسیدند

[illegible] جرنیل [illegible]

صاحب [illegible] صاحبان انگریز برای [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

بهولکر معه فوج و کپتان تا موضع اونک رسیده از اینطرف جرنیل صاحب هم کوچ نموده در [illegible]
و کیل جسونت راو نیز حاضر شد اما هیچ العفاف نیافته امر کارزار جنگ و مقابله و زیادتی فوج انگریزی
دو مرتبه شبخون بر لشکر هولکر آوردند و خود کپتان را تاب جنگ و مقابله نماند لاچار عبور
دریای چنبل نمودند و جرنیل صاحب مبادی سرداران انگریز کورنل [illegible] و زرداد نیز افواج انگریزی
بهر طرف و [illegible] بر اکثر [illegible] از هر طرف [illegible] و کپتان [illegible] فوج [illegible]
[illegible] و [illegible] راجه [illegible] حاضر شدند و کم بر اطاعت جرنیل صاحب [illegible] الخلاف
راجه های اودان الطبقات [illegible] و داده جرنیل صاحب [illegible] بر [illegible]
جسونت راو
با هولکر [illegible] ان [illegible] نمودن قلعه آگره مسمی الملک [illegible] ولد دریا
جرنیل صاحب [illegible] سمت این [illegible] تا [illegible] روانه شده در راه [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] را [illegible] هولکر ناکام فرار نموده از انجا به [illegible]
را [illegible] نمود ماجرای جسونت راو هولکر و الله اعلم که [illegible] لارد لیک [illegible] کالت و [illegible]
[illegible] و بار [illegible] پناه بود [illegible] نمود [illegible] جنگ [illegible] شهر پناه فوج
و کپتان [illegible] قلعه [illegible] بودند و مردم [illegible] شهر الامان الامان [illegible] سکنای [illegible]
از [illegible] گوله های توپ [illegible] بودند از گوله ها [illegible] از [illegible] و [illegible]
های مردم [illegible] از [illegible] اهل [illegible] جهان آباد و [illegible] گرفته [illegible] صاحب
گرو [illegible] بود [illegible] از [illegible] سیع [illegible] مشغول [illegible] لارد لیک [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم از دست [illegible] ده [illegible] کشید [illegible] ابن [illegible]
صاحب

صاحب جنگ گذشت از انجا نیز [illegible] رسیده مقابل حریف گردیده هولکر با [illegible] اند [illegible]
[illegible] الوقت [illegible] سوار و پیاده [illegible] همراه هولکر [illegible] و [illegible] جرنیل صاحب [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شد [illegible] زاده [illegible] محمد اکبر شاه [illegible] جرنیل [illegible] دریا [illegible]
[illegible] استقبال جرنیل صاحب نموده و بیک [illegible] همراه [illegible] حضور [illegible]
شاه [illegible] الدین [illegible] شاه [illegible] سلطنت [illegible] هولکر [illegible]
۲۵۷
گرفته [illegible] گردیده و [illegible] صاحب [illegible] آن [illegible] نمودند [illegible] شهر پناه [illegible]
گردیده [illegible] میدان [illegible] فوج انگریزی [illegible]
با [illegible] فوج انگریزی [illegible] مقابله [illegible] کرده [illegible]
از [illegible] جهان آباد عبور دریا نموده [illegible] مشرق روانه شده [illegible] راه [illegible]
[illegible] هولکر از انجا نیز [illegible] آباد [illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] آباد [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] عمارت انگریزان [illegible] و [illegible] ایام و [illegible] فوج [illegible]
هم [illegible] خود [illegible] هم [illegible] صد [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] مکانات صاحبان انگریز بودند [illegible] انگریز
[illegible] خود [illegible] جنگ [illegible] های ولایت [illegible] اطفال انگریزان
[illegible] کشتی های [illegible] از دریای گنگ روانه [illegible] شدند و در الوقت [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] خان [illegible] حکومت [illegible] داشت و احوال [illegible] گذشته [illegible] صاحبان

اگر بزور اسباب اطاعت را هنوز نگذاشت نمیکرد و باستقبال هولکر شتافته شکر حضور او از صنوف عساکر
در ایام محصور بودن داشت و هولکر و دیگر سرداران مرهته را امیدوار بمدد و حمایت و بیمی با معروف
حوبد پوشش و رقص و رنگ نمودند پری حرمقوع نبود ظاهر شد و هنوز دو شب گذارش نبود
و جرنیل لیک صاحب سنتدر از گوله توپ با سپاه تمکین طی مسافت سه منزل در یک روز نموده
رسیده بود و مقتضی هولکر در باغ لکه شهره بکلیات استراحت بود دم گز دم بکمال حریف فرصت
الله شرطه التی بازی توپ و تفنگ نمود لخته بلکه سواران دکهنی بود غرض صدمه [illegible] گشتند و رفت
برابر لیک نداد و شکست او و هولکر با دو جمعیت صد هزار سوار از میدان بگریخت
و در عالم حیرت بقلعه سراسیمه گشته و اسباب بسیار بغارت حریف گذاشته جمعیت او بیرون
بود بیش به تخت سنگه رسانید بیعد جنگ بر تخت سنگه که حاکم بهرت پور بود با فوج انگریز راه بر تخت سنگه
بمقتضای سپاه گری او را پیش خود جا داده و با هولکر هم عهد گردیده که او به کوچ و پنجاه
هزار روپیه مقام از سرکار خود بدهم هر روز نمود هولکر را ملازم داشته شکست بر جنگ
انگلستان بسته و اول قلعه دیگر بود بهترین قلعه سفرونه جابت او بود بستحکام حصار است
آراسته و در میان او در آمده پنجاه هزار کس از جابت و دکهنی اندرون قلعه گرفته و چند صد
توپ باطراف حصار مستحکم کرد اگرچه دیگر بهرت پور از مسقوط الخلاقف بعد از جرنیل صف
بیت و محاصره تمام الملک برتیب سپهر نمیکه را بهیچ بیش نیست اما اندوحضر بزرگان
تخت سنگه القدرست او میگوید اگر خواهند ما هم [illegible] سال لکه هم لکه [illegible] ده وده حرف
نامید و فرانه کم نمود [illegible] کلید [illegible] بیش جابران القلع [illegible] در سید [illegible]

ورود جوار آنجا میباشند و اخبار ایام به عیدست و اظهار هم در دستار ترانه برد الهام بمیکنند و تا دهنیکم
هم در پیش نمیشود اگر هر از گونه حرور سافتند جابران و در آن طرف نمیکنند و اطاعت او نمیایند
هرگاه می بستند هم در پیش است الوقت هرچه او را رسد شود میشوند با جمله بعد رو انگلی هولکر از
فتح آباد جرنیل صاحب را هی بسیار جنگ اطاف مسبدل او نمود روانه بیمقتضب عنه گنده ید
و مصوبا اضطرار و اهل شدن هولکر در بهرت پور رسیده بسبب حمایت قلعه دیگر زد کرده و دراز دو
رمان از دیگر [illegible] قلعه دیگر را او قایا کنا مینه شد و بر تخت سنگه هم هولکر مقام اینجانه لیسید بود در

قلعه بهرت پور رانده به بیزاری برج و باره ای که سبقی گرداشید شد جرنیل صاحب او لارد لیک [illegible]
منقسم وعظ بسیار و شور رجوع صلح و حکم جا نشود او هولکر و لیکن کوشش و انشا [illegible] در اول حال
جابت اطاعت اختیار نمیتوانید او دهایند شد اما بر تخت سنگه عذر آورده و قسم گویند او را هم لکه
هم جاه او در رواست و در میان ما مردم کسیکه التجا آورد بسیار عزیز است اکنون نیز با او بدادن
از اینجا فرو رفت و سپاه گری [illegible] بعد از آن سنجر ونیل صاحب ادامه نمود جمع محقق گشت
۞ و ز نبست ما آبی بود جو گروه گان بر گشته است ۞ مقتضا جرنیل صاحب از بعد از این دیگر کمر همت محکم بسته
بقلعه دلوار روانه گشته قلعه بهرت پور را محاصره کرده و از طرفین سوال جواب بتاخیر افتاد توپ
و گور و زبان لشکر [illegible] از طلوع [illegible] تا شام و شام تا صبح [illegible]
۞ در ما [illegible] بر حرف جنگ نیست ۞ و از سپاهی لشکر [illegible] صبح
هم منقوم شد هر روز در ماهیان انگریز بهمند قلعه گردید [illegible] تازه مینمودند اما مقبولیه پیش نرفت

خود بند بر و هوا از ذرین هاغوت است از اینجا معلوم میشود که چند دقت شب با قوم بوقت
طعام می نشستند و هنگام تازه می انگیختند و از مبدا و نزد فرزند افغانان دقت و ساعت
بالای حصار حوالی برای نگاه دقیقت همانوقت بهر حیله که میکرد نزدیک به بالای حصار میرسیدند
از اطراف بحیث سنگها اندر شب جوانب دهور موقوف منع میبود که خود کرده و نیز ولایتی
میکرد از مردمی سپاهی کاری بری آید امداد به العز التمام میداد و کسیکه از سپاهی تفنگ بر تن کرد
آن توپ و کسیکه از گوره انگلیس جا آورده که حلقه و کسیکه از رسالدار و سرداری بوده ... مقام نیست
میرانند اخت و هرگاه از کنند و زینه سپاه انگریزی بالای حصار رسیدند الی جو و در رخ سوراق
در پایش دگوله توپ و تفنگ از بالای انداختند و توپ های کار شکن می رنجیدند در یک حمله صد
کس را ضایع میشود و از چند سرداران جابجا قضای برهنشدند و یکی شب هم لکرد و عزم رزمگاه
چندان قتل زد با لشکر بودند از صبح و راست نزدیک دو در زمره بجوه نزد و غارت
گری میکردند و کمی رسد بر دو شنده و نرخ غله اینقدر گران بود که موافق یوبت احکام انگریزی
از علاقه های متعلق تحقیق خود لشکر از مریخ نرخ نار و به لشکر آثار تحقیق و شده کل
آورده تار رسیدن لشکر جنرل صاحب شد و به حکم آثار رسید حرف او العلم میبود اما جرنیل صاحب
لشکر پرورش سپاه جهت آثار میفرستند و فرش علاقه از علاقه دهو اهواز لشکر و در دست
می تاخت امیر ارمن خود را در جنرل ابر خان که سپه سالار جسونت راو هولکر با جمعیت پنجاه هزار
سوار جلو دو ده دریای جمنه و کنار علم معه بعضی راه ملک معوض که او از ملک تقویض و در انکلاک بعد
بسم الله
تا به آنکه بر سر دو بنا کرده و از ارصوبه شهر و او اباد و از آثار و غارت گرد و هم جا هر سو کشید
و تاراج و خرابی میگذاشت چنانچه در اراده اباد و شهر لشکر صاحب کلکتر انجا بود بعض نخلست
و علاقه تحصیل انجا بود ستقل بود بر چند از تغلب نام و لشکر نامه نوشت با همه پنجاه ملک
تحقیقت هزار ابنه بکوشش و همینکه امیر خان مکان بود و با لشکر و ادر الحال کرد و خود با پنجاه
ولایتی بند و قی جهان در لشکر و بسیار طمانچه بدست ها گرفته معروف شد حمود دار
بود و پنج نگاه لشکر درونه خود حول ترا اسون در هند و مصبح بیده رام پور افغانان
از اینجا و آورده فاصله دانست که لشکر مالوا بود و بند و هم آستند و به امیر خان و غیره قوم
انها بود و وقع اوهم نخالی افغانان بود و قصد شوتشیتد بود امیر خان و ثابت
احمد علی که رئیس رامپور بود سپند بر بیعت نگذاشت و کسی از ملک محصور بودن تواند لشکر
چنانچه با سر حبش حدت بعد و در مدت گذار انگریزی زینه از اطراف توپ گورنر جنرل بهادر
حلقه سپاه نیافت و در نیابه برای مالک انگریزی و علاقه ملکی و مالی بمقدم آستند هند
های خود گورنر شده و در چیلی ملتفت و برای محبوس مکاتب محفوظ گشته بود بند افغان تمام اختیار
آورند و در تمام ملک ایشان بهر و دیگر تحصیل های دهی بود و تمام رسید اران و رعایا برگشته افتاد
خود ارای دهخوانی بود بند در ان ایام و الدو عمدی زنقم و در علاقه های مالی از بیکار انگریزی
معنی بود بند افغانان بیعلی بیست بر مالوا و دستند بر ان کسی بعوض بر ان جا او به علاق و گرفته
معروف شد حمودی بود هم و اباد در رعایا و در سماعت برگه در هم و دفعات خزانه و حکومت مالوکی
مثل بسیت گشته کشی میکردم بهر ور نام شاه و شاید او میوه شد عسرت و نیست با عنوان حقوق

مرتفع گردیده بود بعد از این ما شنیدیم که تعلق و دار از فتح جنگ محمد اکبر به کار بزرگ بیک می سنگه

رسیده و بعد مشور نمود بعضی از آن و دو هزار سوار و پنج ضرب توپ بنگ گرفته رسیده جرنیل

رسیده صاحب بهادر به فتح سوار از آن نمود صاحب حکم جرنیل صاحب را در سنبع از ورود

در براه اباد و در رسیده میدان حرب الا است و غنیم نیز جا توقف کرد نظر زر بیمود آگاه جنگ

هم او گرفتار شد سرداران علی محمد اکبر خان اگر گذشته شده دو هم فوج توپ سپاه انگریز

شده و اکبر خان شکست خورده و سنگه در رسیده و در آنجا را برت جنگ کرده

موقت دم رفتن و بعضی کشتن شده و از انجام در اتفاق که مکرر جنگ واقع شد

و اکبر خان بگرفته بعد از آن هیچ جا پابند شده بهرت پور رسیده و در آن ره کشتگان

الغرض گردید و صبر شده معطل گشته شده بهرت پور را

جا به سپاه دیگر گذاشت و در عرصه افواج انگریزی جانب فتح دو کلی

آمده بود و تمام بهرتپور بود انگریز جست

سنگه جارت هم چاره فتح قلعه مصالحت نمودن بهرتپور

سرداران انگریز در قتل جهت لاهور به سنگه مصالحت داد

اندک استغنا از طرف گردید سنگه از زبان شرارت نمود

جرنیل صاحب گردید از آنجا جرنیل صاحب بهادر لطف قبول نمود

ملک سنگه از طرف بند مصالحت

گفتند بهرتپور صلح نمود

جمع دیده احدی از راه بهارت ده امور ادب و دو کلی جرنیل صاحب

دیگر اطاعت بسته امور الیش برای قرار گرفت بار سنگه قوم سنگه حاکم لاهور سنگی

نماید سبب عزیمت روانه لاهور شد مقابله شد برون از طرف جرنیل صاحب

گردید تا به بنگاله کنار دریای ستلج هیچ جا ملاقی نرفتن او هر گاه گذشتن بنیاد سنگه ستلج

پس از آنجا چند روز راه لاهور رسیده سرحد خاطر سکهان گردیده

جهت حرب او سکهان خود سکونت نداشت جمع سکهان گذشتگان از طرف سنگه

حاکم لاهور ریاست و در عرصه ایران لشکر سکهان بلیغه قلاع شاه و مرتب برای

حفظ تنگ راه خود سکهان بودن و بعضی سکهان شمال

نمود شده و پیر جیلی رسید سیدم که از لشکر سکهان دو لشکر جرنیل صاحب سکهان

جرنیل صاحب الوف اولادی از ده نیت بر قرار گردید سکهان بعد و الوکت

صحبت مقدار ملک سنگه از سوارت و کمند و عالی ادبی

حد سپاه کی علما و تمام هندوستان علم سکهان رسید تا بست

از انجمن احمد بخش خان بیا در او و کمپنی را به معلوم بود بادی حکایت ملک و دو کلی سال

صد سوار کشیده و منفق طلب خان و نیابت علی خان را به سبب آنکه منفق طلب خان در دست

شده قبلی زخم ناعلوم بود و شده به سکهان بعده نکاه و دیده معلوم نحوه الغرض او و دو

حصول کسی از لشکر جو بعد گذشته آمدند سکهان انگریز بعد از طرف سکهان

گشته از کشتن و دیگر از سوار ملک کشید جنگ از طرف در بازی جنبانده تمام

دقیقه‌ای از حساب گذاشته علاقه تحویل آنچه که کفایت برای محصل منظور گشت همگی حاجی خیر که در آخر ماه که
در نظر و سرکار بادشاهی بخوبی تمام بعد جاگیرات و همراه رعایا بود به تحصیل آمده بود و به جهت وجه حساب اسناد قسط نموده
بلکه از نقد بیرات جمع را زیاده نمود هر قدر رعایت از علاقه جاگیرداران و ایمه داران دخل کسب داشت
آن گذشت و کم کرده به اماکن املاک کو نشسته در جزو و هم سمت نوشت بعده کنار زده و لکه را و بر سر سایر منابع
چون حضرت را او بود که از هر طرف مالوس گرد بعد جاره بجز صلح ندید بسبب سفیر صلح نموده جز نسب
بیاده و نکاشته بعد و به المچی ارسال داشت و اظهار اطاعت و عذر خواهی نمود حرب حب المچی بود
تحفت لایق نوازش و عذر قبول فرمود و به استمالت بسیار نمود و عهدنامه نوشته بعده حضرت را و چو کر
گرفتند و تو ببهای خوشنودی بسلامی که کرده بود و بعد و در راه رخصت سنگه سکه نیز از حقیقت کمال رسم وکیل
و جوانمردی حرب ملحق بحساب - آگاه گردیده المچی خود فرستاده بپیغام القیاد و اطاعت نمود حرب حب المچی او در
نیز خلعت گرانمایه داده فرمود و نیز باد خیر بود که بالشکر جرار بعد بخاطر جمع تمام بدولت خانه در ملک خود بنشیند
چنانچه سرحد دریای ستلج و دیره قرار یافت الطرف دو با عمل نکه‌ها ماند و کنار ستلج بر مقام فرنت بنیاد
جهاونی انگریزی قرار یافت و ملک ایند و دیره جند سرکار انگلیسی بحکم کرده به متعرض حکومت او سو نگر
ماند و سرکار انگریز دیگر التیام مستعد از سرحد و جنس بعضی احتیاط هم لشکر ایام بعد ماند مداخل ملک منتزع شده
ترتیب سه آگرده به ملک بود نقد و بست مداخل و مخارج سرکار حضرت کمال کمالات ملکیه بعد از ان منشی حرب حب
صاحب معاودت نموده در مقدمه مداخل و مخارج خالصه بادشاهی که دیگران تعیان اند اند چه هم حرب حب
بیاده در اطاعت بادشاهی بود در میان اکثر سرداران انگریزی مسلط شده و اگر چه هر طرف بر ملک معقول
نگاه دیده هم جا بیداد و جاگیرداران رفته اما باد و چون ان است رضای بادشاه از نظر تقریبی جزای معاوضه خالصه

بلند مکمل سیما و سلطان ثانی نیز ملحقه و ارادی حضور سرداران انگریز و در مقام الله آباد و جنیم سالی مرقوم
شده بود منظور مقداران حرب حب شاه بعد ایشان جهت منعم فتح نمایند و قرار شده به عهدهٔ تعیین ازو
کاربرداران خالصه سرکار ظل الهی بهکرده ایشان شاه نواز خان بود که کاغذ مداخل و مخارج طلب
داشتند چون در ان ایام بسبب غلبه ازینجا و ما توافقت فیما بین شاه نواز خان و شاه نظام الدین
عوف نوری شاه مداخل خالصه بسیار کم شده بود بنا بر انتظام خانگی خوب بود و از جمله سلطانی
و برادران حضرت ظل الله که سو حکم برآمد و سوال جواب و صفات بوده به جهت بود شاه نواز خان بود
و مشار الیه را حقیقت ابهمی در پیش آمد و اگر در دو نسخه کاغذ صدق و تفاوت شود چه شاه نظام الدین
بر از طرف مرشد ممیط کار و باز ربیعه و علاقه صوبه داری آوردن سبب جهات الاحسید است بیاد اراده
اطلاع نماید و اختیار حقوق از دست رود در حضرت شاه عالم بیاد و از بنای حسابه منظور شد از مملکت
عاری و جز و حوزه با جنبش شاه نواز خان بود و ارای همه بر جاگیرات و متعلقان بود مقدار
متعلقه خالصه از دو باور چنانچه و کلی همه بابت و صاحبان انگریزی متوفی تازه بر دیگر کار آگاه
عذر با دو طلب رخصت خاطر نمودند سبب دیوانی مانند امورات دیگر همگی مقرر از لو به مامور
با کاغذ مداخل و مخارج و درست نموده دادند و حقوق و تصدیق خرچی در حق حقوق رعایت خود کردند
ستر گرم سر کرد صاحب و که بنیاد مالکم صاحب و اهل حل و عقد امورات از طرف مرتب صاحب بودند به رعایت
انگلیسیه خوشنودی نمودند و از این طرف برادر بهم مواجب برای ذات شاه نواز خان مقرر
کرده در سرزده و به مواجب ماهیوار از کاغذ آورده و جواب شاه نواز خان نمودند اما از جمله از یاد آید
بر گفتند حضور ملا دانی مامور شد و مداخل نیز در جایزه به حالات طبیعی خاص و انجمن دو طبیعی معتمد

حفظ نموده و بنیز برهای پادشاهی علاوه علاوه آن بیت الغراد انقضای ادب بقدرات حضرت صاحب

پناه جهانگیرای کلکته و از دبی تولدیت محو شده موت الخرف الملك گورنر جنرل ابدادرانی صاحب بهادر

که جشم اعانه سرداری بانی سوکت دستگاه و حشمت و جلال و عقل و کمال و ارونت و اخلاق و حرمت

دیمنرت مذکور بنوز تشریف فرمای ولایت محو شده مسترعلم و بارلو صاحب بهادر ا کتفاگ خرد

قایم مقام گورنر شد سبب اینکه در بین ایام مرتبه اوکنر ف شده وانچه مشهورست بخشا تسلی او

بود بیرحرف شده بعبود مملکه اهد بیت اتفوه نظام در جاگیرات مردم افغنه از بس حبت بیشه استعلام

موافق مدارج تکلیفات شعار نظام و از دادهند وانچه بالوقوع لشکار بعبود در دادود بیش و جهت

گشاده در سی بر اهل هنود و همه دست داد و هم امور بفقدر خرود و مناسب مقرر بشق کرده گردیده

نفرد و شوبل معجز صاحبان انگریز مخدود ندو نخوبر سالفته هم بودن صاحبان ضلع بعبده رسیده قرور

بیت جلکه رسیدند حضور گاه و ضلع شاهجهان اباد و هم امور تحصیل و انتظام عدالت هم تعلق از یک

بگمری بعبد ایست مناسب بیست بنابران که قبل آخر بودند ازاد در شاهجهان اباد بودند به فرف تعیین

مستر اد بح بالدستن صاحب سواش ازین صاحب صدر ضلع بالش بریلی و از صاحبان قدیم و بد نیائی

و در وقت قلب صرانی بذیری ممتاز بودند بعبده وکالت و رسیده بیندار الملاقنه بحوز نمود نزد صاحب

ممدوح در حضور حاضر شده بحکاب ناظم الدوله سیف الملك مستر ارقان سنها بیت جنگ سرفراز شد

چون صاحب موصوف از عرصه بسیار نوالدراقم را نو محبت و اخلاص در میجبود روفت ارکنونب بودن

از بریلی بعبده وکالت به دالدراقم فرمود بندم الملك طرزیکه استغام امیر ضلع بریلی بغلم بودم از ان

وضع در ملیل عرصه بفرو شد بیل خواند شده بنا شاهجهان آباد و مردم دنهاییز رانینفخانه زادگی

لشکار عظمت اثار باوشاه از ابا و اجداد و دارند و از راه و رسم قراین سلطنت آگاه هستند بیتر

که همراه عالده به استانه بوس حضور افتخار و عزت حاصل بایند علاوه بر انکه اراده بتحصیلی هم متعلق والد

بعبود جهام بوقت از سرکار انگریزی بحویز شده رو الدراقم برانظم الدوله بهادر در حضور معلی شده شد

در هنید مرصه هنوز حمیت ناظم الدوله تحویز پدا گم شده بعبود در رضامات حضور معلی بعضیه تمایند و گناه نو او فرمان

و اسلف بعتمد الی ناظم الدوله اودن بوده بعبود و مزاج مبارک ظل الله از جاده اعتدال انحراف ورزیده

۲۱۲

بنده انجام پادشاه بنیابت حضرت حضرت بوده بند و میل برت و اشنیده عن نیف از هشتاد بتجاوز

شده بود روز بروز استداد مرض گرفته به اعتدالی با طبیعت سقوط قوای طبیعی گردید تا انکه بتحلیل

ششم ماه رمضان سنه یکهزار و دوصد و بست یک هجری صاحبان عالی بوسد بود دعنو بیدرگاه چراغ قطب

الدین بختیار کاکی که مدفون گردیدند

ذکر جلوس حضرت قدر قدرت ملك گیهانی خلیفه زمان فرمان‌روای

جهانبانی و جهانبانی حضرت پیر و مرشد ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی دام الله نعیم الوجود جاودانی

زمانیکه از شیراده سلطان جهان در گذشته انتظام زمان منوط بوجود بادشاهان معدلت نشان و حرز وظ بعقدم

حکام کشورستان هست و کله بانشیان عمورت نه نه بیند و مزرعه به دهقان اسلوب نه بغرد و جام

مجاش بکار نیاید و قالب بی روح قشاید قلبنوا همین بود رحلت فرموده ده بیبین فرتخ سلطنت تخنو بیز

عالم افروز حضرت پیر و مرشد عدو سوز فرمان متهای شید قوانین عدالت عمالی موسس ارکان

سلطنت و کامگاری انکه ربع مسکون از زلزله در رعب عساکر و نوگ کشایش اطمینانی العدا اضطرلاد

هیبت فقاینس گوش انشان عالم سفلی را کر شده و بد به شکوه شمس سلاطینی اب و ربع مسکون عجم

جو لعبی بازی اودان شد ادعی نحله عالم بناه مؤید من الله مظفر السماء بخیفه السما و حفظ خدای

کا

تخت دولت ابوالنصر معین الدین محمد اکبر شاه پادشاه غازی انار الله برهانه و لوامع سلطانه
به اهتمام ناظم الدوله سیف الملک میر حسین منصب ریاست جماعت حضار دربار معلی و ادعای [illegible]
قدیم بنیاد گذاشتند از خانه ناظم همچو یوسف از چاه غم برآورده بر تخت [illegible] مقدم [illegible] توام [illegible] و تاج
گوهر کار [illegible] جز شاه [illegible] جبین فلک [illegible] که [illegible] دیگر [illegible] دوشنبه در روز
[illegible] تسلیم را انعام نامی و سکه منصب [illegible] مزین نموده شد و خطبه بلقب ابوالنصر معین الدین
محمد اکبر شاه پادشاه خوانده شد و جماعت حاضرین به نثر مبارک [illegible] انداخته صدای کوس شادیانه
بفلک الافلاک رسانیدند [illegible] نواب [illegible] بهادر [illegible] سعادت علی خان
بهادر و نواب سکندر جاه بهادر و [illegible] راجه [illegible] دیگر [illegible] هندوستان [illegible]
و [illegible] ریاست بهادر مظفر [illegible] ایران فاخر عنایات [illegible]
و [illegible] الطاف و رحمت [illegible] سرفراز گردیده [illegible] جاگیر [illegible]
بلاتفاوت [illegible] صدارت خاص حضوری [illegible] معتمد الدوله
الدوله شاه [illegible] بهادر و نواب [illegible] خان بهادر [illegible] سیف الدوله
سید [illegible] صدارت [illegible] الله [illegible] بخشیگری رسائل [illegible] الدوله [illegible]
الملک [illegible] الله [illegible] بلطف [illegible] الاقدم
خاقان [illegible] محلات [illegible] علی [illegible] رای
و دیوانی [illegible] میرزا [illegible] علی [illegible]
[illegible] علی [illegible] الخلافه [illegible] علی [illegible] الدوله [illegible]

بلغا

[illegible] بهادر [illegible] حسام الدین [illegible] خان [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] وکالت حضور [illegible] اما [illegible]
[illegible] صاحب ریاست [illegible] نواب [illegible]
[illegible] خاص [illegible] فرزند [illegible] میرزا محمد جهانگیر بخت بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] کلان میرزا ابوظفر بهادر بود [illegible] میرزا جهانگیر بخت [illegible]
۲۱۳
[illegible] محبت [illegible] دیگر [illegible] شاهزاده گان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] بخت [illegible]
[illegible] میرزا محمد ابوظفر بهادر فرزند کلان [illegible]
[illegible] فرزند کلان [illegible] شاهزاده [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] نواب [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] فرزند [illegible] شاهزاده [illegible] محمد ابوظفر بهادر
[illegible] السلطنه میرزا محمد [illegible] بخت بهادر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] بهادر [illegible] بخت بهادر [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] و در [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] عالم [illegible] شاه [illegible]

شهر و قلعه در تحت تصرف حضور اقدس بهمین تو منظور بود شنیده سلطان علیخان مرقوم مشغول جمعیت بنام
حصار سپونت بجنگ انگریزان هم از اولاد پادشاهی تیموریه با بعضی لطف مجبوب بیگم والی
از ضابطه انگریزی خارج است جنانچه لفافت بهش اتفاق ارادت قریب کمال رسیده در سن شقه
سوال رسیدن مکرر بسرکار در حضور رسیده جبه است انتظار خلاف قوانین تقدیم بود شقه قاطر
اعلی نگردید و برای نقش دایره حضرت علی حجت بهم اسم بکلی و درهمین سال بسبب سرو شکار ادونی از رود
حضور معلی بجانب بلم که از صد عل جانان گذشته متعلقه محل اوداکیتی در بار برگ دایره حضرت
حاضر بودند چون رسم است جابجا گاه در اتفاق برای سواری جهار کر بیگم بیگ از گرد ازان
فوج انگریزی برای سلامی جهار توپ سلام در ده جهار کمپنی تلنگه و بیرونی دروازه
قلعه ادکی ایستاده بر وقت مقابل برای سلامی بیماند او نیکم واجبت از شکارگاه معلی بیگم
حصار رسیدند همراه سواری بود به سرکرده فوج برای جمع نمودن سپاهیان سلامی اطلاع داد
بعد از محمل معمول اورد اتفاقا فیض الدین علیخان الدوله برادر جعفر نواب فدوی بیگم
حصار والده صورت طل بجانب بر عبده قلعه داری مامور و در بیان قلعه بواتون تلنگیان بیان و
افسران انگریز را القدر ضیافت نمودند و از آن بعد ... قلعه تجنیع بیگم دیده از بس مرحمت بهای
بسوی و رسانی بر دم ... زنجیران شعر فرق ست بجدید برکاره‌ها بی ...
بر روی انعر فرشاد و جاعنه حفار را السمعت این فقره بوصف حرمت بود او ... سنوانیم
دکیل بوید ربافت این بعقد حکم رفت و الا ازحم موثون بود صورت مقرر نشد فلحت فرقوم
از بن باجرا اند کور ساحنند از انجام ان تاره حقیقت بکلی معلوم بوده المجملی قاطر اقدس بر داخته

واخر توبار بانفت حرّ دایره حضرت بر دوی و واجبت نابوده بمجمان بعمل آمد و بعد از سال جشن
ارشد زاده آفاق میرزا جهانگیر بهادر با جمیع میرزا علام جهدی از سلاطین و اولاد و تمودیه و همه نان
حضور بوده‌اند و واقع آدید و درین نوبت باتفاقه حکمت از سه بارها نا بیفت با رحمه و رقوبات
جواهر بقدر دو اثنیه هر یک بقتضی آدید و جشن عظیم بود و او بصدر ابتدای ایام ارشد زادگی با
ممتاز محل حضرت عهد بود اختیار امورات سلطنت بجز از شما بهنگری که خواهر بود بسیار ادرجمیع امور
اختیار اختیار بیگم صاحب بود چنانچه از طرف بیگم صاحبه را بهر جسکه رای آن عهده حوزه وسپاهیان اختیار در بیرون شرع
نافذ بود و اکثره و رمحل نیز گاه جگاه داماد رفت و آمد داشت و اکثی معتمد علیه از طرف بیگم صاحبه آدید بود
وحون شاه نواز خان نیز بعد از حصوت مرحلی فتول امر سپاه و ریند نگاپا بلکث باظهور نمود اشتغال
یافته بود چنان از بسبب اعتبار بیگم صاحبه رجوع محل و حقد تعقدمات را بهر جسکر رایی آدید و همراه او بود
معمول جهان نمود که کیفیت بلاکم و کاست همه اوده را بعد از برخاست دربار در حضور بیگم صاحبه بعرض میرسانید
دیگر صاحبه از حاطر اوالی ببعیدن حیات و کتاب و دریافت جمیع معقومات در بیان بیشیع خانه او دلنو را
سیم بردن بر ده را بهر جسکه رایی حاضر گشته اکثر ف مسائل جو عه میکر دیند از همه فرمان رساده گان
حضور گا میرزا جهانگیر بهادر ارشد زاده خاطر میگرد ید بعد جهان ارشد رضای خاطر ارشد زاده را بهر جسکر رایی انواع
جابهای نگار برده هر جه احکام مرشد زاده بر سبوق الفدر را انجام مینمود از بس محبت عادت مرشد زاده حضور بر
ابواب بیغ گذیده اکثر اوقات در شغل نفوق و رنگ واوانی جاری شد اجتماع حرامیان در رفقای جو بود بیمار
رسانده حاضر خود در بیند صد بو او خیر از با لباس مخلف رنگها بای باده در بستان جوانی جمع دختر زیبا جوان بنو در خ
آدید شد در حینا کار اسم مستره بیت جوانی ابتد کنندگان از کسی بیک شب شغلی ارشد زاده جمع گردید و لذت و گزدن بهمو مع

و اظهار می‌نمود و شیون و سپاه گری می‌نمودند و عمده لرد لیک [illegible] دربار را بجا طرف [illegible] کتاه [illegible] انگلیس [illegible]

بصاحب رسیدنت و غیره می‌گفتند و علاوه بر ان سلیمان خان شاهزاده بسبب ابتدای شباب لهو و

ترتیب کی دید اگرچه حضور معلی را نیز [illegible] اتور [illegible] اراده نبود نگاه [illegible] حقوق نعمت

نگهداشتی شاهزاده ارشاد می‌نمودند اما از انجام محبت بیشتر نبود [illegible] منصب [illegible] شاهزاده [illegible]

نیز [illegible] خاطر اقدس نبود حکم حضور بنام قلعه‌دار سلطان خان واقع گردید که شاهزاده

را در قلعه [illegible] و ترتیب [illegible] ابتدا [illegible] دروازه‌ها محافظت باید نمود [illegible]

بهادر [illegible] باشند [illegible] وقت محافظت و عمل ترتیب [illegible] قلعه گردید اما خواصان شاهزاده برای [illegible]

[illegible] ماخوذ [illegible] ازبار [illegible] خاطر [illegible] وفیقان [illegible]

شاهزاده می‌یافتند [illegible] روزی یکی از خواصان [illegible]

در قلعه آورد و حارسان محافظت نمودند [illegible] گفته [illegible] سیف الدین علیخان

قلعه‌دار آورده [illegible] گفته [illegible] شاهزاده عالیجاه [illegible]

[illegible] بالای [illegible] شباب [illegible] العفو [illegible] نمود [illegible]

سیف الدین علیخان رسیده [illegible] تاب [illegible]

همکلام [illegible] سیف الدین علیخان [illegible] گفتگو [illegible] صاحب

رسیدنت بهادر [illegible] در حضور [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] و [illegible]

[illegible] خواست [illegible] حضور [illegible] شاهزاده [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بهادر را طلب داشته مصلحت خان [illegible] نمودند [illegible] صاحب رسیدنت [illegible] بیان [illegible]

[illegible] راه [illegible] دروازه‌های قلعه [illegible] خواصان و [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] قلعه [illegible] محافظت نمودند چون [illegible]

[illegible] دروازه [illegible] گویا [illegible] گلاه انگریزی [illegible]

رسیدنت [illegible] از انجام صاحب رسیدنت [illegible]

و بعضی [illegible] های [illegible] فوج [illegible] تا [illegible] ناگاه

[illegible] فوج [illegible] قلعه [illegible] برآمده [illegible]

خواسته [illegible] داخل قلعه [illegible] رساله‌های [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] در قلعه [illegible]

[illegible] موافقت [illegible] طعام [illegible]

[illegible] ناگاه صدای [illegible]

[illegible] سوار [illegible] دروازه قلعه [illegible] داخل قلعه [illegible]

[illegible] افواج انگریزی [illegible] قلعه [illegible]

قلعه [illegible] داخل قلعه [illegible] توپ [illegible]

[illegible] سلاح خانه [illegible]

[illegible] جمله [illegible] دروازه [illegible]

[illegible] در [illegible] نمودن [illegible]

منحیر گشته بود و طعن و تشنیع آغاز یافت و اهل محفل گردیدند و محو شدند و حضور میلی را که دو بودند فرستاده بودند گفتم

کتاب اند و همانا گردیدند که در این وقت زیر چوب که والد و حضرت راقم رسیده و در حضور حکیمی یکی بود

بعد از آن به بزرگی وده حضور از آن که تا سامعه حضور را بر تخت بود از سود از که آنچه به بیرون آمده

و حضور نزد مرسلی صاحب در الوقت از کتاب امروز و فرنگی حکم شد از خفته هم سامعه بود رفته

نرسان سیستگر دیدند و صد سالی بجا و قوم افغان و فرنگی مرسلی صاحب و الا تولو اکلی

قدری یکی جمع شد او چه بر زبان آمد و انتساب طعن و تشنیع نمی گفتند او ما بعد هم قدر دنیا کا

او در فهم نتایست عجب از ای جنبی ارزد نمود از یک حد عقلت نمود آنرا بعد از آن

کتاب دیگر مال شنیدند و هر زبان بر اهل و او دلی خواهد گذشت و تمام فلکوی ملائم فاخر قاآن باز

جهان گم گشته بعد امروز زاده گردید مرسلی صاحب گفت چه ما جارم امروز اگر شل صاحب آخر

مجموع اند همه سپاه با اختیار خود نشستند و السلام گفت چه اگر شل صاحب سیرت بودند را به قدر

را دو دلشو نمودند و امروز و دانستی حرکتی مقابلی عز و هر جهت خواری با ما شد و حقد آن کو اکو آب

و در شب نمود تا و حاضر شد بعد شهر نوات کناست علیحی است گردا در دولت سید رحمان خان دخیل بر کلام ایشان

مشغول شد او الدم به ایشان گفت و شما ها هر سر حرکتی آمده و بیا شغل مستقر بود او کمال کار خود آرید

و در حقیقت پیسا لب نسو سینی آن هم خواهم چه به ناحق لا حق آورده معلاده که از خود به جهت نمودند

او هم گویند کار گشته خواهم گردید پر هر در سیرت حاصل است اما حیف مرسلی صاحب لسیار بود از کار

رفته تنها خود هم یک عقل ابلا الوق وارد بنگاه و دانای ممتاز بود حرف تیغ و الا مخالفت نمود و اتفاق

مردد است به فکر ملی العقاده به آتش صاحب گفته مخالفت به سپاه گشته چند در هم که آن جواب آمده

بود بود

ادل حوالی او مقدمات بود امروز جهانگیر بهادر بود و آن تا به سخن اگرچه در اول سبب او لا محبت

فرزند بود شاه و پیش پناه رابطی بران نه بود ما دفنیکه و الا معقول رفتم حاضر شده عرض کرد که مصلحت

در این وقت چنین نیست بلکه در این الوقت باید رخصت و دشمنهای جنود بگیرد و در خاطر خطور نماید که

علاج نیز در بنود اگر سر و از رشید زاده نقصان رسد علاج نبود مید علاج را دهگان فنی باید بود

رخصت با سنجور و حلال خود سر بود آنگاه حضور والا رشید زاده بود از محل طلب فرمود نیز اگرچه دنبالگی

٢١٦

رشید زاده را از محل برابر او و نیز از مردم مقدرات محل چاپلی داشتند چه جنس فلک شد بناه گو باز و در قضا

و باعث شد و شوری افتاده اما رشید زاده با اوالا مرسلی صاحب نمود شد و رشید زاده جسم میدان تا

معروف یکی از مصاحبان چه بر رفیق سوال جواب با شیر نمی خود درست است و الغرض یک شد و الد

مؤلف سو آمد و ارشاد کرد که اگر نجم الدوله ابوالقاسم خان ایشان چه خواهد بود سعی قبول میکنم

الف ان سو چاره بجز اطاعت به نابود و حضور میلی بر زبان آمد که ارشاد فرمودند سپر دم بنوبا به

خوانی بود و شود ای حیا به کم و بیش بود در الوقت والدم لوازب کوالی بجا آورده نزد کو ارشد

همراه رشید زاده گردیدند و مرسلی نیز دست بر رومال بسته علم و قصور خود و کشیک صاحب کشید

نزد گود انید رخصت شد و رشید زاده را در مکان مشغول الا آلسه نوازی تکلف آورده

داشت و هم چون وقت حاضر شده او بر دو جای خود خاصه طعام که از بندگاه جهانپناه و الد مولانا

مقدار حاضر شاهزاده بود بعنوان حکایات و قصص و لطایف خود سند میداشت و والد

مؤلف به هر جهت قدر مشکوری بود کار آورده و بعد چند صحرایی ضرب به اکوالدم به مساعدت

خود میلی شد بود شد و دیگر را امکان رضا نبود و بعد الفقاه چند روز استدعای مرسلی

صاحب گردید و شاهزاده را در قلعه الم آباد واجب نمود بعد از آن در حضور موقوف والدم کلکته

کتابچه صورت انها بعض بنام محمود آقا بعد بهادر ساز و سامان به بعضی از رفقای شاهزاده
که اکثر اراذل و ازبک و برادران مؤلف بودند و الدوله مؤلف در اله آباد بود و کلا و اولاد شان
انگریز جابجا حاضر شده بود و خلعت بیگم و بعد از روانگی مرشدزاده تفرقات بیگم در
قلعه مبارک روبکار گردید اول انگریز بر ملازمت قلعه واری کپتان بیگم فارس خطاب و الدوله
امتیاز یافته با چند کپتانها در میان هر گنج در دروازه که انگریز قلعه ارک مقرر گردیده مامور
و دریافت و صورت نجف گرمی و اصالتاً بنام مرزا سلیم بهادر و نیابت آن بنام رکن
الدوله رکن الدین خان بود از انشان موقوف شده نیابت بنام مرزا محمود خان و اماد
افتخار الدوله مرزا لطف علی خان مرحوم و بازه وارد شاهجهان آباد بودند و خطاب
شمس الدوله معین گردید و لطف علی خان قدرت گشته بود و صورت نیابت خان عالی
معطل بود و صاحب رسیدنت بهادر و نیز حضور معلی از کمک اعتبار و قدرت راجه
جیکه رای راضی بودند و ابا اجاره داشت بلکه اعتبار او را داده بودند و قبل از
حضور و صاحب رسیدنت جدا گردیده و در عقیده خان باقی و اعتبار حساب و کتاب
و عوارض و مداخل تمام متعلق است لهذا که معتمد علیه طرفین باشد او را مقرر باید
نمود صفدر الدوله الذی در زاده بر سبیل استعجال شغل خاص و لطف صاحب رسیدنت
بطلب روانه گردید طلب فرمودند ایشان سلوک و آن حضور را رسانیده محمود خلعت
نیابت خان عالی و صورت ... از سابق معلی بود گردید و ... فی خطاب
که بعهده وکالت از طرف صاحب رسیدنت بودند ... گشتند جانه ... گردیدند و
والده مرحوم ... اعتبار از طرفین گردید بعضی از ... حضور معلی از جانب

صاحب رسیدنت باید گذاشته لیکن ... صاحب رسیدنت اردل سلطان ...
میشود و در میان امرای خاص بخشی بود و القاب نایب ... حضور معلی را فیمابین این
تفرقات ... صاحب رسیدنت را آورده خلعت ملبوس خاص و ... از زبان خود حضور
گفتند داد ... باید دولت و الفت جمیع کار و بار ... حضور را نیز ... امورات ... اختیار
شما گذاشتم ... مصلحت الی جواب ... شما باشد اولی و الا ... خانها
۲۷
خاطر ... سرسبیل ... از حضور رخصت ... گفتند ... کار شما ...
... صاحب رسیدنت ... افتاده ... خاطر ... اعلی ...
باید ... اول ... رفقای ... صدر ... طلب ... بعد
... العشرت ... خاطر ... سبیل ... محمود مرزا ... بهادر
طلب ... واقع شد ... حضرت ... سلطنت ... عالم ... جنود
حضرت ظل الله ... سلطنت ... گردیده بود ... دیگر برای ...
افزوده ... در عرصه چند سال ... و بودن وکلای ... فرقه
... وزیر الممالک ... گردیده بود ... وکلای ... جاجا ...
... معتبر ... آتوه بود ... حضور معلی بعض
... راجی ... مناسب ... وقت ...
خاطر راجه جیکه رای ... گردیده بود ... گل ... از ...
... راجی ... بود ... برای راجه جیکه رای

حدیث آیت کل ما بدند حضرت والا اعتبار را چه بینند گو بود صاحب رسیدنت را احمق کنند
ناگوار شد بود انگریزها در از دست دادن نفاق و از دادن صحبت استقلال امورات سلطنت
باکمال دل شکستند معطل ماندند و حکم حضور بود [illegible] جانی گو بود و چه باعث ناحقانی خاطر ما بود
هرچند در راه را از [illegible] ارشاد شد از حقیقت امر عهدنامه موافق نوشته آمدند
و اطلاع آن در حضور و هم پیش صاحب رسیدنت داده اجرای کار بار رد نمودند [illegible]
نه بر جا ماند و رفته رفته از اعتبار کلکته و دار الاماره داربارات از بعد استقلال امورات
سرکار انگریزی شنیده است معلوم شد که صاحبان انگریز جزیره جاوه را که از جمله جزایر دریا
شور است از دست فرانسیس انتزاع نموده اند و علاقه گورنری به ریاست [illegible] تفویض
مستر [illegible] صاحب که در [illegible] احباب موصوف از حضور رخصت گرفته روانه جزیره جاوه شدند
و بعد ورود رسیدنی مستر [illegible] صاحب بهادر آمده بخطاب [illegible] الدوله احتشام [illegible] خان صولت
جنگ ممتاز شد و کار و بار امورات سلطنت به دستور برقرار ماند و یک دو سال همان نسق
جاری بود و رفته رفته مزاج والا از جاده اعتدال منحرف شده [illegible]
بر علاقه تحصیل از طرف صاحبان انگریز بود و سبب بسیاری مصارف [illegible]
مرقوم شده زیر باری بسیار در سرکار کمپنی بهادر عاید گردید و نیز گورنر جنرل [illegible] صاحب
بهادر برای [illegible] مصارف ملک [illegible] واقع شده [illegible] دیگر کفایات [illegible] علاقه
تحصیل ملک [illegible] برای [illegible] مواجب [illegible]
[illegible]

والد

به الدولت بخشیدند و بعد چندی امور [illegible] از کسل مزاج موصوف [illegible] کار و بار
[illegible] فرزند [illegible] میرزا جهانگیر بهادر [illegible] حالات اعتبار
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] نمودند ذکر [illegible] فرزند [illegible] جهانگیر بهادر در اله آباد و وقایع آنجا
[illegible] شاه [illegible]

۲۱۹

به انعام و الطاف [illegible] شاهزاده [illegible] بالاتفاق [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] بهادر و میرزا سلیمان شکوه و میرزا سکندر شکوه بهادر [illegible] شاهزاده
[illegible] شده و در عهد [illegible] الدوله [illegible] الکک [illegible]
[illegible] حضور [illegible] لطف [illegible]
به اطاعت [illegible] خواهد نمود [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده
[illegible] را از خاطر [illegible] حضور [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بود [illegible]
[illegible] بحضور شاهزاده [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] شاهزاده در حضور والد بزرگوار [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خزانه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] در انجام [illegible]

تواردن و کشتی‌های نجیب و پیاده و لوای [illegible] محبت [illegible] بر [illegible] از لطف و پاکی برداشت

[illegible] جناب نجم‌زاده ...دا اگرچه والا موقوف فرداق ایام در مرض الموت بود فقد اما موقوف راقم

بر ممکلف جناب بهادر [illegible] نوشته و [illegible] و جزا از خود و دیگر امور

چه رسید بالجمله و خود نزد انگار شهزاده شده معلوم [illegible] انداکی [illegible] گردید

با برخلاف [illegible] و [illegible] انداکی بیا شد و در حضور [illegible] و اتکلی را و حکم رای

بهادر بسیار [illegible] شهزاده [illegible] کشایند [illegible] در عالم [illegible] راه به والای راهم

جناب همراه اوند در [illegible] رت یقینکه [illegible] بیوقوف [illegible] نند و اگر [illegible] فوائد

رسید او فساد و فتوحات چیزی حاصل گو [illegible] حیم جناب موصوف نیز [illegible] دو [illegible]

و [illegible] بلکه [illegible] و کامل بود که سخن و [illegible] معروف و موصوف بود [illegible] بود [illegible]

روانگی شهزاده موافق استجازت حضور و اطلاع [illegible] معهذا اگر [illegible] فرمود

آمد [illegible] بکار خواهد رفت [illegible] مقصور نباشد و [illegible] نواب عمادت

والاجاه [illegible] آورده [illegible] پرداختند و [illegible] کلام [illegible] و بوده [illegible]

[illegible] روز [illegible] شاهزاده [illegible] ماه [illegible] ب

هجری [illegible] جلوس معلی [illegible] والدراعی [illegible] از [illegible] اگر دید [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] [illegible] از [illegible] مدار [illegible]

همراه حکم رای بهادر رسیده [illegible] از طرف حضور جلیل [illegible] گردیده

[illegible] بعد [illegible] حسب الطلب [illegible] مشرف [illegible] حضور [illegible] خزانه [illegible]

ون ماها

تحاشی [illegible] خطاب والا [illegible] بافتند عالی [illegible] برو بر فتوحات [illegible]

و کار بار سرکار [illegible] جاری ماند و شهزاده اتفاق معهذا انکه از دار الخلافه [illegible]

[illegible] ایام [illegible] عالیجاه [illegible] سوب [illegible] و [illegible]

[illegible] آباد [illegible] گوالیار و دارالامارت [illegible] بودن [illegible]

[illegible] نامه و [illegible] انقلاب [illegible] بوده [illegible]

۲۱۹

سفر از سرداران انگریز همراه [illegible] بود [illegible] رسیده [illegible] و [illegible]

[illegible] الایام [illegible] صدر [illegible] برای [illegible] انکه [illegible]

شان نیز [illegible] باشد [illegible] صاحبان انگریز [illegible] خود

داشته [illegible] شهزاده [illegible] بوده [illegible] شهزاده از راه [illegible]

گردیده [illegible] انجام [illegible] سعادت [illegible] و [illegible] جنگ [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] او [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] شهزاده [illegible] و [illegible]

برخلاف [illegible] و عادت [illegible] عماد الدوله [illegible] جان [illegible]

[illegible] گردید [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] خود [illegible] شد

[illegible] و [illegible] از [illegible] شد [illegible]

و [illegible] از [illegible] و [illegible] انگریز [illegible] جناب [illegible]

از مدت گذاران همین بهانه تحویل از شما نمیشود از جهت وزیر الممالک [illegible] و قول [illegible]
بعرض رسانید و حسن خدمت بجا آورد اما از انجام مرشدزاده بخارا و وزیر الممالک [illegible]
گردید و از [illegible] سیورسات [illegible] عاقل شد صاحب موصوف این [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] از رقم نمود و نیز رسم سعادت مرشدزاده از قسم [illegible] و تربیت [illegible]
سواران [illegible] خزانه و [illegible] محلات سیر و تماشای [illegible] و در صحبت [illegible] کسی از امرای
نامی و مشهور [illegible] از [illegible] از نام وزیر و امیر [illegible] وزیر الممالک [illegible] کرده
گردید [illegible] منظور [illegible] از کلکته [illegible] رسید [illegible] بودن صاحب عالم
[illegible] خوب [illegible] بخارا [illegible] وزیر الممالک [illegible] حضرت شاهزاده گردید [illegible]
[illegible] رسانید و شاهزاده از [illegible] و در کابه [illegible] و در این وقت [illegible]
[illegible] کلکته [illegible] دار الخلافه [illegible] حضور اجازت حصول نمود [illegible]
[illegible] از [illegible] صاحب عالم [illegible] سامان [illegible]
[illegible] پنجگانه [illegible] معارف [illegible] گردید
[illegible] صاحب عالم را [illegible] مقدوره [illegible]
رسانید [illegible] در سال [illegible] جلوس [illegible] سال [illegible] گردیده [illegible] صاحب عالم
در [illegible] شباب [illegible] جهان گذران را [illegible] حسرت [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible] صاحب عالم [illegible]

[illegible] برادرزاده [illegible]

[illegible] از زوال [illegible] مرشدزاده [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] جلوس [illegible] سال استقلال [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
در این جهت [illegible] سلطان [illegible] سال [illegible] در این وقت [illegible]
سال [illegible] مردم را [illegible] برای [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] ملکی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قبول [illegible]
[illegible] برادرزاده [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] بالاستقلال [illegible] سال دیگر [illegible] برادرزاده [illegible]
[illegible] گردید [illegible]
گردیده [illegible]
[illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]

نموده باشند در صورت برادر دوان این بلا صو آید بدیشان مباد ام فتنه دیگر قاوت کنند از بحث نقل

ان شده بدم تصفیه این مقدمه از صاحب رسیدنت بعمل آید چنانچه راقم حروف بموجب حکم نجف الدوله مرزا نجف [illegible]

را از اشاره و گفته ارشاد آوید خبر [illegible] و لیکن [illegible] سعادت و بینه دو بود

عرض نمودیم از حضور [illegible] [illegible] را حقای اعتقاد که خط خوانده شد انگشت ابن [illegible]

نای کرده گرفت و [illegible] بعد اطمینان خاطر [illegible] حاجی [illegible] دست [illegible] جام

صاحب بهادر رسیدنت [illegible] محل رحمت گردیده بقیه احوال [illegible] اخبار ربانی موثوق باشد

راقم الحروف پیش صاحب رسیدنت بهادر حاضر شده به [illegible] مطبوع خاطر ایشان گردیده [illegible]

بعد بعد [illegible] روز دیگر صاحب رسیدنت را در حضور آورده [illegible] جمیع معذرات [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان ظاهر گشت آنگاه حکم اقدس برای [illegible] راجه چیکه رای [illegible] [illegible]

در وقت [illegible] راجه در حضور حاضر شد حکم مخالفت [illegible] عالی مجرا رسیده [illegible] اندازه برگشته [illegible]

[illegible] خانه [illegible] گردید اگرچه مولف [illegible] الله ملتفت بود [illegible] بعد ازین چه امروز [illegible] [illegible]

حقیقت [illegible] مرزا نوازش خان [illegible] زاده شاه نواز خان که بعد از رحلت شاه نواز خان

[illegible] مجالس و احوال [illegible] بود در سپهر مقبول و منظور خاطر اقدس گردیده بود [illegible] [illegible]

حاضر گشت بخلعت [illegible] [illegible] و [illegible] چیکه رای [illegible] بود [illegible] گردید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شده بود [illegible] [illegible] [illegible] ده خان نبود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

همچنان در [illegible] [illegible] ماند فتح قلعه [illegible] سال دیگر [illegible] افواج انگریز [illegible] قلعه [illegible] [illegible]

برج

برج خود را به [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسانیدند [illegible] [illegible]

برج [illegible] الخلافه رسیده و مولف در حضور حاضر بود [illegible] [illegible] حضرت ظل سبحانی

[illegible] [illegible] [illegible] ارشاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الخلافه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حاضر شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضور حاضر

۲۲۱

شده [illegible] [illegible] گردیده و بخلعت [illegible] بر [illegible] گشتند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مشرف گشته بخلعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در روز دیگر ملاقات امرای پادشاهی و دربار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الدوله و [illegible] الدوله و مولف [illegible] [illegible] را بخلعت های [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] **اسقاط [illegible]** و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والده [illegible] حضور رسیده بودند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اقرا بوده محفوظ باشد بعوض با مطلوب و مصادف فات که بجهت ... گذرد و بیدار نقود بغیر از آن

و جلیل القدر جواهرات و مرصعات نه بیوه اما چون بعهده سلطان شکوه و مردان بکشند که

پادشاهان حقیقی حضرت جل سبحانه و از لطف جناب عالیه اند در لکهنو لشکر عیب بسیار بود و آن

در عهد و جهت میکنند و هر جا در امورات مشغول بوده ان الحیدران مواظبت نیست لیکن

حیدر جهت اداره کم و بیش هرچه بود حضور والا بمقتضای انصاف دست اندازی اند فقط

هم چنان امیر گونه سر بهر داشتند و تحویلداران را مواجب از سرکار مقرر شده و هر کسانی

اند زنان و مردم کارخانه واران نواب ... بود بدند مصارف این بدستور قائم مانده و هم

برای مصارف حقیر حاضر معین گردیده و بعد دستور خواهر فرموده بخانی نائی و ارزانی از اسکنانی

مواد الملک نصیر بود شد و شخص عاقل و دانا و در روزگار مخصوص و بجهت بمقتضای جوانی حسن نام از

اطراف پاینده و کمالیت سر سامنده مرتبه بعضی رنجید ارکان و عمارت در شاهجهان آباد نموده

مدتی به معنی از سرداران انگریز بسلوک ایران هم اند بود بعد جهت بیدار نه خفی کسانی

عنایت آستانه تو به حضور والی نمود چنین شوق حالا واقف کسی جانی بود از کنار رفقت

و چنین بر حسب شخص الحال سبب مستحق و از بزرگ خانواده‌ان قدیم باشند مقرر فرموده آورده و هم

بحضور انور جانان نموده هم اینکه لایق نا سبب مجلده و وکالت دستوال جواب با معقول کلکته

نیست و برای نسب عهد از دامنه جبکه در آن ولی ان شخصان بهتر از این نیست بهوا طلبیده آنجا

بحضور شخصان خانم جوان فرزند نگاهی نظر خطاب و بیرالدوله مصلح جنگ و از آن و حکم بیرالدوله

تمام هم کرم نصب اعلی رسیده بود و ... بکشخص جهانی بود بسیار انگریز از آن جا ... وقت

از بعد

گردیده با جلالت شکنجه صراحی حرمی مشهور ساختکاران کامل بوده الله انوار بسیار در سرکار گردیده قطع

به مواصب هم اجمع وارادی که بوعده نموده در هر سال خورسند درخشی بسیار و حمید بی‌نهایت خلاع

ملاحت اله بعضی بود اکتفا بر در چنین سال و اکثر از همه عالی زبان لطیف و شنیع کرد بلکه

سخنوری بجا گوی شروع نموده شانه ملامت ساختند و حضور والا امیر طریقه او مطبوع نگشت

و دور شخص حضور مع الاصل بنظر بود انوار شخصان بجا نشست و اشخاص چند دری او

گردید از باب آن کس اندوختند بنداز مخفی بعد از کس تو اعانت آن مرد بود از شاد و نرود بند

حالم بود شوق را نیز به اینجا گو بسیار آن کس او بجهت انگار نوع که مناسبت التماس استقلال اداره

رسیده نیست و در ستیز تمام از شادمند اگر هم بیسود کالت در آن ایام نواب بهادر خان

والد اولاد بهادر خان رو به شاه جهان بود شب بیجا انداخت بود و نیت لیکن حسب الحکم

اندکی بعد رسیده کار یار رشد الله کشیده شد تا خلعت جلیله اینجا از سر تو به نواب شخصان بعضی

گردیده و بعد سال در ماه رمضان جلوس نمود در برای الملک سعادت علی شاه بهادر ضمیمه در اصلاح از

رقم شده و از با بیدار را به بعد نمود گورنر نواب کامیاب اشرف الامرا گورنر جنرل لارد مایر اسباد اعتماد

و بعد سال نواب اشرف الامرا گورنر جنرل بهادر لارد مایر که دام اقبالهم از ولایت انگلستان

تعیین لارڈی گورنری مقرر گشته و اقع دار الاماره کلکته گردید بعد چند اشتیاق بسیار ورود

معتشر و ... موصوف حضور رسیده نیست بهادر از نظر گذشته بعد سال از ... و طلاکاری

دیوانخانه هم رسیده و در عرصه بسیار طلاکاری آن محو گردیده بعد و گلکاری آن نیز جا از تحقیق

سقف و در بعد سنگ انداخته و از عرصه سال به نقاره و غیره و طلاکاری آن کارگیران معروف

بود تا بعد از آن هم از نهاد دیده مرتب گشته و پرده‌ها و سایبان‌ها از آن از نبات سرخ و جانب گلکار

سبز و بهار زمانه با لوق و غیره بر نکه اردیبه معرق زنگی قالین‌ها نو فرش منقش هم اسلامی بود

گوهر تر بهادر رسیده و ویادی آن نعره بالای تخت طلائی نشسته جشن شده گزارده هم بالکی کلاه

رود و داده رسیده بنگاه خلوت با جواهرات بجا جوش و جشن گردید حاضر آمدن سردار بیگم

بیگم در حضور معلی و هم در سال تقریر از اراکین بادشاه بیگم سلطانی ساخته اند و ملک و هندوستان

گردید جلیقه‌های انگریزی برای نوازات و هم نوازن اداد آن بنگاه گوهر بهادر با ولای و اداب

اتنده و جشن انگلیسی در حضور حاضر شده تحفه معجون میخواند و خصلت لباس آن داده رسیده شده بر جامه لودر بعضت

دو زلف و بالای نو کلاه گشتیده و مسند بر نشسته و بالای آن بابر تخت و بالای آن قبای بلند و بالای آن

غرق جا جیبه با آستینه لبکی نه از آن بلکه از مخمل سرخ دوخته و جوال کار طلا دوزی کرده و کلاه هم گرد

از طلا شیبه برگ بقدر زرگر در رفت انند ساخته و در میان کلاه سوراخی بلند بلند کرده کنار آن

سوراخ را حمه کنار کلاه به طلا دوزه بوده بودند و هم از طرف بازو هم پر بجو طیور لکنی آن پرها از مخمل

و کلاه بیرون رفته بودند و در سینه اوقت نه بیرون حاصل کرده چند گشته از فرقه با بابات و نمودند

و دوبیا و اطلس و چینی و صندوقچه‌های زرعش و منقش چینی و دو رنگ گشتی تحفه چند دانه مار ازهر جوانا

اصیل و چند میلیم لک ملک معرضحه‌های روپیه و اشرفی بود بر شکلی نمو قسمی از اشرفی و دو روپیه اهمو دیدی

بقدر چهار پهلو هم از طلا نقره و قسمی از روپیه و اشرفی بقدر هم از دو چهار زده وزن در گشته و سکه آن

که در وقت سکه او کن و مهر بادشاه آن بر خود زده بودند و بر چهار ربان ولایت بیگم دهندی

هم که داشت چون بعد از خبر نگرو دید از آن ازش و علم او رضا و … بیگم نجم بحرزوا

با

با اراکین ملک حضور باشند و جوهر ارشاد دست در دو هر بیرا ابو جعفر از نام او سؤال شد ترجمان گفت

نام او بیگم میگویان مشکلا کبوست و بعد از نام سلطان تا اینجا اسعف رفت گفت

که نام پادشاه ما جیمزان جهان تسکتان لیکتن منداي بیور است و چون از بعض

از آن پرسیده شد گفت یعنی تمام پادشاه ما النفت ارحاب که تکه لوار و صاحب یکنی طلا

و صاحب میلان سفید بالجمله هم مرتبه الحاق حاضر شدن آن عجائب المخلوقات گردید

و از مصوران حضور بدالله بعد از … راحکم شد که شبیه او کشیده بود در حضور حاضر نمود

اتمام یافت و بعد از آن تحفه تبرکا با طراف جلو بور و جدیقه بود روانه گشت مسموع گردید

صاحبان انگریز پرجی پور و هم در این ولا دکلای راجه جی پور بعرض رسانید انگریز فان سپه سالار لشکر

بنگاله بعد از آنکه چون ست او هولکر فوت گردید و سر کش ملهار راو … دکن آنکه و مسند را با

برانده و در حضور معلی عرض داشت که بر وقت حضور اسیدنت بهادر در خصاب سوای ملهار راو

بانثر مرتبگی افزود بر گشته روانه گردید و فرمان لقب … شدا ما هم سبب فوت جسونت راو

کس را کدخب سپاه نمانده از نجت سرفان آنکه در ضلع جی پور دو بر قلعه و شهر رسم غارت آگی

مینماید و مود چاپ سیاهی تنبو نسخه ها … کند لوشکه نماید و … جه میکنند و بزنش صاحب

رسیدنت اشره و روانشت که … نوع سکا انگریزی برای اعانت با ماید و فرشتاد حکیم

مستقیم الدوله بهادر لیع مقدمه ا … کلکته ارنام نمودند بعد از ان دکیل و دیگر دو رسیده بر خلاف

ان حایر کتو و مطلب و انکه … ما باطلب … نفهمیده چرا آخر اتمش عمل کلام

… مردم منوال در … یک حال و صندو پاه چند … الصلاق … دکیل اند ه

اعانت بجوانب دیگاه به محافظت می‌پرداخت و صاحب رسیدنت سپاه ازین نقله عاری
گردیدند بالجمله چه در سرکار بعضی از معلوم گشت که باد وجود بودن فوج که امیرخان زاده
بر نابره سنگ بعضی جاها می‌بودند به موجب غفلت سرداران شده و مبلغ جهان بکشتن آمده در هر باره
کوهستان ناله از هر کس اقربا و رعایای جمله صفت جنس دیهات زراعت شنیده سنجام نمود اهالت بموقع
وسیاه گردید و سالهای دراز از عمارات و مکانات خود بری اند و بجز عیش و عشرت کاری ندارند
وامرا و منصبداران او هرگاه غلبه امیرخان بر سر قلعه و شهر می‌بینند بر رعایای آنجا و ملک پیش آمده
واکثر اوقات ببعضی آنقدر مبلغ از رعایا بستگی بستند به غنیمت می‌برند و ازین جهت
وطبیعت ایشان منجر به فساد است و در تمام اطراف بیکار جمله داده بود و چه بود از خاصه خلع
مادرور و محفوظ سالیانه و آفات جنگ رو داده از چند عرصه مردم کی از القطع تلف گردیده به
اطراف و جوانب آنقدر چند نفر از کی بجانب هندوستان رسیده در میان فوج و ران
عمارت و غیره در سرکار حضرت ظل اللهی سرکار انگریزی اوقات خود را بسر میکنند و بعضی
از ساهوکاران چه بودند به سبب آنکه در بیرون قلعه اداره گشته بازان و دهقانان رسیدند
و نیز درین عرصه ملکه کلکته متواتر به طمعان دیگر داران فوج رسیده چند دفعه بازار ساز
و ساعات نلوه گری بجنگ و مقابله گشت معطل نماید بنابران تجویز حصه رسیدنت سپاه دران
گردیده بواسطه مخالفت جنگ نصف بعض مقابله و اعم و اماق اهل قلعه داشته هر کل امیرخان
جنگ فرنگان ملک مخصوصه را با چند سرشتگی و غیره کمکی جاگیرداران تمام اشتهار چند انجمن
بعمل آمده و بعد رسیدن تفاوت سرکار امیرخان بنا بر آنکه جنگ و مقصد تا به ازو کار حصه و دست کشیده
کار

وکار بند واران را صحیح بودن خاطر شده عهد گردیده بعد ازین تکلیف ده فوج سرکار
نگشته و ماند و دو هزار بموقوف جواهر نمودند و مصارف زیاده کشی هر چند رسته جیاد وکیل به دیده
بجو برنه عفو قبول نمودند و او را ساختند و موقوف نواب احمد بخش خان تصفیه ایشان نمان
دین تعینات گردیده و بودن یکی از صاحبان انگریز بر سم وکالت رسیدنت و درجی دو هزار
یافت و بعد ازین این داماد کلی اوداد و در چند عرصه به نقصان حضرت گردید سر بود گم کشی
۲۲۴
هفت سالگی بر مسند ریاست از اول چه نام به بقای مختار کار باز شده در ان ماو طفل پیش کش یافت
خود صفت این و اسالش تمام و ملک و فوج آورده و صحبت ایشان راجه الور بسیار فوت گردید
بعد اکثر رفقای او از قسم بعضیان و کلاه و شان جواسیس فوق راجه با نوع اسالی در الور
بسر می‌کرد و شهر خراب و تباه گشته و رشته ایشان آباد و رسیده بتدریج از اکثر جمعیت فاق و ملا و فقرا در
و غیره هم و بیکاری و بیشمار عمارت کلی صید اشتند و در حضور حضرت ظل الهی آنقدر ملازم گشتند
و بعد ازین ریاست الضلع بمیر نواب احمد بخش خان تجویز گردید
احوال راجه رنجیت سنگه
بسنگه
هم درین ولا از اخبار لاهور دریافت شده در بیان راجه رنجیت
سنگه رئیس لاهور و غیره در اول سر برآورده دیگر دفتر خانی دو هر سه هزار کلی از سکهان همراه داشتند
و بس با او رسیده به راه لاهور بمملکت فتور رسیدند و ولایت کشمیر تمام دیگر به دست راجه رنجیت سنگه
آمد اهل کشمیر در میان ایشان الوانی جهاز دست جواهر را با خزینه مدام و رسم و نقدی بوده بود و بسبب آنکه
راهای کوهستانی بسیار مشقت و رفتن سپاه از هندوستان آنقدر آرام و در حضور پادشاه تعیین
نماندند و هر چه بود بدست صاحبان انگریز آراسته از ایشان نیز سپرد به اطراف رخ نگردانده بنابران

رسید بودن اطراف کشمیر متعلق به او از راه های سلامت برنگشتند و بعد از جنگ فتح خان [illegible]

با فتح عظیم خان صوبه دار کشمیر بود برنگاشته محمود شاه به دست مملکت کشمیر [illegible] کاوش

[illegible] که افتاد و در کتب سنگر تمام جواهرات کشمیر گذاشته بالمره حرف فتح الدین از دل

محو گردید و در جواهرات بسیار در نیز مشغول و نفر خود مفقود و صبر نمایند و در ایشان خوش

و فتح و در ما به پوست عظم میرزا کامران پسر محمود شاه در هرات البته بطالع العالی بسر [illegible]

داده اند با افواج خراسان اکثر جنگ و جدال بنماید صاحب کتب سنگر که از فتح خراسان

بیرون نگاه داشته بود و از آنجا محمد [illegible] خان طلای یکی از سردار [illegible] که افتاده اما بحکام

مقابله میرزا کامران از آنجا [illegible] یافت از [illegible] میرزا کامران استقلال و ارده [illegible] دیگر

[illegible] از در ایماق [illegible] و ... در [illegible] و ... [illegible] فتند و ضبط کرده نشستند [illegible]

محمود شاه و شجاع الملک [illegible] با هم برادر و [illegible] زمان شاه اند [illegible] شجاع الملک

آنجا فرار اختیار نمود جواهرات [illegible] سنگر که [illegible] را کار [illegible] شجاع

الملک [illegible] بعد از این [illegible] بعضی از جواهرات [illegible] قطعه

مشهور از آن یک کوه طور [illegible] چند مثقالی گران بهاست و [illegible] در بازی [illegible] جواهر

همکر [illegible] است با دیگر جواهرات و دیگر [illegible] شجاع الملک است [illegible] از کتب سنگر و در [illegible] آن

از شجاع الملک محمود شاه [illegible] از آن [illegible] ولیکن [illegible] جواهرات دیگر [illegible] آن

ما [illegible] بودند با [illegible] شکنی [illegible] نمود و [illegible] و حاصل خود [illegible] عبور داد [illegible]

سنگ [illegible] در ملک [illegible] انگریزی و در [illegible] فرستاده از کتب سنگر [illegible] گرفت

بمجالس انگ

بمجلس انگریسها شجاع الملک از دست [illegible] فرار [illegible] از آن [illegible]

شجاع الملک [illegible] و [illegible] لدهیانه و کارسازان [illegible] نمود اما چون مفصل الی

شاملی [illegible] شاهزاده بود [illegible] برگشته [illegible] بعضی از رفقای شاهزاده چون [illegible] کار افتاد

منگر [illegible] گردیده با یک لباس و روبنده اختیار کرده بجیب ظاهر از آنجا ... گردیده و در آمد

و [illegible] لاهور [illegible] بسمت [illegible] لاهور [illegible] بوده باشی مقرر کرده [illegible]

۲۲۵

در [illegible] اتفاق افتاد [illegible] از میان [illegible] عظیم [illegible] احتیاط و اصفهای تمام [illegible]

[illegible] و چند ماه [illegible] بکابل [illegible] شجاع الملک نظر بند بود [illegible] و در [illegible] تا پید

بعد از آن [illegible] گرفتار [illegible] شاهزاده [illegible] و [illegible] چالاک [illegible] بود [illegible]

و دیگر [illegible] و [illegible] از روی [illegible] بعد از [illegible] شاهزاده [illegible]

و [illegible] الثوبی [illegible] و [illegible] و چند [illegible] بود [illegible] شاهزاده

گذرانیده از طرف [illegible] و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] دوم این کتاب [illegible]

[illegible] انگریز [illegible] از جانب [illegible] کشمیر در [illegible] و از آنجا [illegible]

انگریز [illegible] انگریز [illegible] تمام [illegible] شاهزاده را [illegible]

با [illegible] ساخته [illegible] از [illegible] مصارف [illegible] مقرر نموده [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] بعد از آن [illegible] شجاع الملک [illegible] کابل و [illegible]

رسید [illegible] محمود شاه و فتح خان وزیر [illegible] و [illegible] فرستاده شجاع الملک [illegible]

[illegible] میرزا کامران [illegible] و [illegible] افتاده

تا بهادر ... [illegible] رسیدنت بهادر رضامند شده چه اخبارنویسان از طرف

سرکار و رعیت ... [illegible] ... لاله بیج داس کهتری و رعیت پور رفته اما چون

در اطراف ... [illegible] ... اخبارنویس شده ... وکلای خود را در کلکته بود ... [illegible] ... نمود و در

باب ... [illegible] کلام ... [illegible] ... در لاهور ... [illegible] ... داده

بود بعد رسیدن انجا اگرچه ... [illegible] ... یافت اما ... [illegible] ... چنان مسموع گردید که اخبارنویس

در ... [illegible] ... اخبار ... [illegible] ... الفت ... [illegible] ... بعد ازان اگر خلاف

راجه ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... باشد البته ... [illegible] ... وبهادری در ان

... [illegible] ... اخبار لاهور ... [illegible] ... مستعد بودن راجه ... [illegible] ... خود ... [illegible]

باو راجهان ... [illegible] ... حصول ملک ... [illegible] ... راجهان ... [illegible] ... مستور است نهضت لشکر دایره

دولت نواب گورنر صاحب ... [illegible] ... عرضداشت نواب اشرف الامرا گورنر جنرل بهادر

بهادر ... [illegible] ... اشتیاق ... [illegible] ... کلکته ... [illegible]

... [illegible] ... اطلاع در حضور معلی ... [illegible] ... بعد از رسیدن عرضداشت گورنر بهادر

کاربرداران ... [illegible] ... رسیدن ... [illegible] ... اشتیاق

... [illegible] ... ارشاد حضور ... [illegible] ... مولف ... [illegible]

از ... [illegible] ... بهادر ... [illegible] ... اشتیاق ... [illegible] ... ملاقات ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible] ... در حضور اطلاع ... [illegible] ... صاحب بهادر

... [illegible] ... بعد رسیدن ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

وکیل

وکیل حضور معلی ارشاد گردید چون مولف ... [illegible] ... گستاخی ... [illegible]

... [illegible] ... جواب ... [illegible] ... معلوم ... [illegible] ... صاحب

بهادر ... [illegible] ... و ... [illegible] ... لارد ... [illegible]

چون در حضور ... [illegible] ... عرضداشت ... [illegible]

... [illegible] ... اشتیاق ... [illegible] ... ادب شناس ... [illegible]

٣٢٦

وان ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... سرکار انگریزی ... [illegible]

احوال ... [illegible] ... مولف ... [illegible]

... [illegible] ... بهادر ... [illegible] ... حضور معلی ... [illegible]

... [illegible] ... صاحب بهادر ... [illegible] ... حصول ... [illegible]

... [illegible] ... اشرف الامرا گورنر جنرل بهادر ... [illegible]

و ... [illegible] ... دیگر ... [illegible] ... حالات ... [illegible]

... [illegible] ... تاریخ گذشته ... [illegible] ... لشکر ... [illegible]

... [illegible] ... مولف ... [illegible]

... [illegible] ... مولف ... [illegible] ... معلوم ... [illegible]

معلی ... [illegible] ... بهادر ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

حضور معلی ... [illegible] ... سلاطین ... [illegible]

خود بر این سطور بعد از دعای [illegible] بعضی تعدیات خود در کابل نموده و نواب گورنر جنرال

[illegible] رسیده از فرنت و دار الخلافه عنان مراجعت

گردانیده در مقام فرخ آباد و چندی اقامت [illegible] مولف چندی عمله و دیگر نامور

در فرخ آباد آسوده [illegible] نواب گورنر جنرال در مقام [illegible] دار الخلافه

معلوم شد امرای پادشاهی در مقامات فرخ آباد برای حصول ملاقات گورنر جنرال در رسیده

از طرف حضور معلی [illegible] رسانیدند و از طرف گورنر جنرال [illegible] اسپ [illegible]

تحفه و هدیه ارسال شده و امرا را خلعت های فاخره مرحمت گردیده اما اشتیاق طرفین [illegible]

بعد از آن نواب گورنر جنرال از راه دریا سواره بجره و کشتی ها روانه کلکته گردیده [illegible] در دار الخلافه

رسیده به قدمبوسی حضور اقدس کامیاب مقاصد دینی و دنیوی گردید

جنگ نمودن کوهستانیان با افواج انگریزیه

در همین سال سبب آنکه کوهستانیان اکثر [illegible]

و امن کوه در ضلع [illegible] علاقه حکومت فرنت [illegible] انگریزی رخنه انداز بوده

تاراج ها [illegible] مخصوص [illegible] کوهستان [illegible] آباد و سرحد [illegible] کوه های عظیم

افشانی جانب شمال [illegible] فتنه [illegible] از آن جمله [illegible] مخالف [illegible]

گردیده اگرچه [illegible]

کوهستان [illegible]

انگریز برای [illegible] کوه رفته [illegible] کوهستان [illegible]

[illegible]

ودور بعض

ودور بعض [illegible] ساعت [illegible] از روپیه [illegible]

[illegible] نموده [illegible] مقام های [illegible] کوه [illegible]

[illegible] کوه های [illegible] سیاحت [illegible]

[illegible] عمارات و مقامات و دیگر [illegible]

[illegible] کوه [illegible]

۲۲۷

[illegible] کار [illegible]

کوهستانیان [illegible] با افواج انگریزی مقابله نموده در چند اطراف جنگ [illegible] کوهستانیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سپاه [illegible] سرداران انگریز را [illegible]

کوه [illegible]

[illegible] انگریزی [illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مانند تقیدار ان افغانی [illegible] انقطع انگشت [illegible] تو مانند صورت در لشکر رود بر روی [illegible]

بر روی انعام [illegible] ان طفلک به امید انعام رقص کنان و بازی کنان ذبجاعه خود را

[illegible] لشکر [illegible] آمده بهمان حال در لشکر انگریزی رفت و چون ان [illegible]

[illegible] [illegible] از راه [illegible] ان [illegible] قلعه را [illegible] کردند و [illegible]

را [illegible] بعد جنگهای فراوان افواج انگریزی نیز معلوم [illegible] که [illegible]

در جنگ و [illegible] نظر [illegible] کار [illegible] مصالحه گردیده [illegible] گشت [illegible]

[illegible] از [illegible] یکی از صاحبان انگریز [illegible] رسیدن و کالت در مقام [illegible] دار السلطنت

کوهستان [illegible] [illegible] معین گردید [illegible] و در انجا بماند و اقع

المعروف گویند [illegible] اول جنگ [illegible] اطراف [illegible] نگرفته بود [illegible] نام و اسامی [illegible]

از [illegible] کوه [illegible] ماند اما [illegible] صاحبان انگریز [illegible] جنگهای [illegible] کوهستان

[illegible] در حقیقت هیچ [illegible] از کوه [illegible] و هیچ [illegible] قلعه [illegible] نتوان [illegible]

[illegible] ان [illegible] گردیده اند [illegible] ان [illegible] آوازه [illegible]

مانند [illegible] [illegible] است [illegible] انقطاع [illegible]

[illegible] از ان کوهستان است از [illegible] خارج است [illegible] کوه

[illegible] [illegible] جمعیت [illegible] کردن [illegible]

[illegible] در میان [illegible] کم [illegible] کوه [illegible] است اما [illegible]

از [illegible] کوهها [illegible] دیگر [illegible] و کوهها [illegible] عمارت [illegible] اند [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] انگریزی [illegible] [illegible] بدن [illegible] انده و بید در [illegible]

[illegible] بود [illegible] سنگ و کوه [illegible] کردن [illegible] و [illegible] در مقابله [illegible]

ذکر کیفیت افواج انگریزی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گردیدن کمپنی انگریز [illegible] صورت [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] اندازه [illegible] معارف [illegible] [illegible] محصول ملک [illegible]

۲۲۸

گردیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و از هندوستان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گردیده [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible] گردیده [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] [illegible] از انجمله اول [illegible] [illegible] نمودند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انگور قری از ... [illegible] ... دیگر ... [illegible]

بلکه اکثر ... [illegible] ... و نوبت ... [illegible]

و بنیاد ... [illegible] ... می بندد ... [illegible]

[illegible] ... به انواع ... [illegible]

هر جانب ... [illegible] ... از آب باید که ... [illegible]

... [illegible] ... که به ... [illegible] ... باید داشت

بعد از ... [illegible] ... به انواع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... که آن را ... [illegible] ...

نیز ذوق کرده ... [illegible] ... در بعضی ایام ... [illegible]

[illegible] ... بعد از آنکه ... [illegible] ... المعروف

[illegible]

[illegible] ... هیچ عارضه ظاهری ... [illegible] ... طعام ... [illegible]

[illegible] ... بعد از آن ... [illegible] ... از انواع

[illegible] ... از ملک ... [illegible] ... آمده ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بطلبیدند و صلح با ایشان کرده برای دفع ایشان [illegible] بلاتن انگریزی [illegible] ملازم
و ورود جنرل [illegible] جاتی [illegible] علام جنرل [illegible] کار [illegible] ملازم
بود و در [illegible] شاه [illegible] که ده [illegible] بلاتن انگریزی [illegible] طلب [illegible] ملازم
نمودند و [illegible] گجرات چهار دروازه دارد و هر دروازه [illegible] دروازه مشهور [illegible] دروازه [illegible] دروازه
هریکی [illegible] به اختیار انگریزان داده هر دروازه مشهور به [illegible] بود [illegible] دروازه [illegible]
باختیار [illegible] قدم [illegible] بلاتن [illegible] فوج انگریزی
بعد [illegible] جنگ [illegible] استیصال ایشان [illegible] اخراج شدند [illegible] انگریزی
[illegible] موافقت [illegible] در [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] انگریزان در [illegible] موافقت [illegible] داده [illegible]
[illegible] جابجا [illegible] در الوقت سپندارام [illegible]
[illegible] سوال [illegible] برای دفع [illegible]
[illegible] امورات [illegible]
[illegible] سوال جواب [illegible]
[illegible] انگریز از بادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] گجرات [illegible]
[illegible] سپندارام [illegible] جنگ [illegible]
به نحو

به نحوی که [illegible] گجرات [illegible] آن [illegible] انگریز [illegible]
از [illegible] تمام [illegible] نام [illegible]
که [illegible] گجرات به [illegible] شدند [illegible]
آمده گفت [illegible] اگر [illegible] تمام [illegible]
[illegible] تمام احوال [illegible] گفتند [illegible]

۲۳۰

[illegible] سپندارام [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] انگریز [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] بعد از سوال و جواب [illegible] سپندارام [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] فتح سنگ [illegible]
[illegible] والله اعلم [illegible]
[illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible] برای [illegible]

سبب [illegible] انگریز [illegible] شروع جنگ [illegible]

[illegible] انگریز را اخراج [illegible]
[illegible] برای اخراج [illegible] آمده بود چون
[illegible] انگریز [illegible]

بنیاد گهوبر صاحب آمده تو نادانستی که نگاه درشت انگریزی در صحبت ما خواهد بود البته اتفاقی در آن روی نماز
ما خواهد ماند و مشار الیه سرداران انگریزی اطلاع خواهد کرد و بنیاد در فکر و اغتشاش بر خاسته و جلوی تو رفت
بنگاه نگاه درشت انگریزی بر داشتند و معقده باعث نزاع بنیاد صاحبان انگریز و باجی راو پیشوا گردید
حضور سرداران انگریز معلوم شد بنیاد از کمال ملال نگاه در [illegible] در پونه آمدند اکثر باجی راو گفتوا
حضور آشکاره نمود و جواب داده که نمیدانم اما اگر از اتفاقی بلکه یقین [illegible] در بنگاله اینها یک راز
[illegible] گردا سرداران پیشوا گوید از صحبت صاحبان انگریز به نمود گفتند [illegible] در بنگله بود
همراه ما باید نمود چه میشد که ظاهر اقرار و انکار را رفت اما قاید که کار از پیشوا بر خاسته و بنگاله
مذکور بود و اله نمود صاحبان صاحبان انگریز او در آنوقت در پنج برده هفته بود دستور در آن ایام
[illegible] مقدمه [illegible] باجی راو پیشوا بود در چند ماه و مسئله [illegible] وقت چه کار [illegible]
بعضی کسان را از جهت [illegible] و از دست معارسان انگریزی بعد از آن جمیع مال و در قلاع انبار
را او نقد نمود معارسان او در [illegible] داده و او بر گشته محصور بر آمده چون اما بالا بالا به اطراف
قلعه مشغول پیشوا رسانیده و در نگاه داشت سپاه کوشیده و در چند روز بعد کار طلبان و کسی برلو
جمع آمدند و در جمعیت هفته هزار سوار و پیاده گردید و مقرر [illegible] باجی راو پیشوا بر [illegible]
از [illegible] کوتاه [illegible] انگریزه کار را [illegible]
برداشت و صاحبان انگریز الفتی حاصل گشت چه باجی راو پیشوا در فکر مخالفت با اینان [illegible]
شده و معقده از [illegible] صاحب بهادر [illegible] پونه بود و از باجی راو پیشوا [illegible]
به باجی راو انکار نمود [illegible] اما بقول [illegible]

دیدن

بر آمدن پیشوا از پونه و فتنه که برده بر خاست پیشوا از پونه [illegible] مقابله با
انگریز و دیگر [illegible] اول [illegible] قلعه [illegible] جواب [illegible]
با [illegible] و بنیاد [illegible] سرکار [illegible] انگریز [illegible]
[illegible] سکندر جاه بهادر [illegible]
[illegible] سکندر جاه بهادر [illegible]

سکندر جاه بهادر از [illegible] حیدرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible] پیشوا [illegible] حیدرآباد [illegible]
از [illegible] سکندر جاه بهادر [illegible]
[illegible]
[illegible] سکندر جاه بهادر برای اعانت همراه صاحبان انگریز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] صاحبان انگریز [illegible]
[illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]

بدان تعهد نمودیم ... را الدنگ ... و در میان هندوستان ... اخراج ایشان چه قدر کار است

و علاوه بر آن در این وقت امید کمک و اعانت از طرف سرداران دیگر نیز نبود لهذا بعد از چند روز ... [illegible]

بود ... که ... از سرداران ... نمود ... بود و علاوه ... و در وقت ... مقابل ... [illegible]

با هم برآمده و سرداران ... و ... در ... اختیار ... تعلیم

از ... های ... بعد ... و جنگ ... [illegible]

... مشهور ... و مقصد ... و اسباب ... از پونه برآمده

در قلعه ستاره رسیده ... و در ستاره ... بوده ... پیشوا

... بعد نواب سکندر جاه ... اعانت ...

عازم ... و ... کار ... [illegible]

از ... اول ... [illegible]

... و سکندر جاه بهادر ... برای ... پیشوا ...

... اعانت ... [illegible]

... انگریز ... [illegible]

نیز بعضی از صاحبان انگریز ... [illegible]

نامه ... و ... اعلان ... [illegible]

... سرداران ... [illegible]

... نواب ... سکندر جاه بهادر ... از آنجا

بجا آورده

بود و ... با صاحبان انگریز ... [illegible]

... حضور ... انگریزی ... [illegible]

... گفته ... [illegible]

و اعانت ... رسید و ... انگریز ... [illegible]

بعد از آنکه ... [illegible]

... [illegible]

... کار ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بعد از آن نموده داشته بود مردمانی که غیر از جور ایشان و کوشندان و غیره پیش جمع جمع نموده اکثر نوکری اجارت
بیکار و همه مایان را از مداخل بیهوده و [illegible] هر دوکان تجاران و ساهوکاران و غیره [illegible] بسته بود
بیع کتاب [illegible] آورده بود و صاحب قاضی انگریز گفته بسیار عزیز گویند بیهوده [illegible] حقیقی
مستحق [illegible] برای [illegible] بابده و لکهای [illegible] از [illegible] خود [illegible] نام [illegible] جمع [illegible] بدست
انگریزی جمع [illegible] بالجمله اهل [illegible] از اتفاق [illegible] بسیار ناخوش [illegible] مابین [illegible]
خود شوده [illegible] طلب [illegible] و هر جا [illegible] تلف [illegible]
لایق [illegible] قبول [illegible] چندان [illegible] کاری [illegible] الله [illegible] هلاک گشت و
بسیار [illegible] ضبط خانه او [illegible] ضبط خانه [illegible] کرده [illegible]
انده بود از مردمان [illegible] بود [illegible] دیگر [illegible] کرده
چقدر ظلم [illegible] از دست [illegible] [illegible]
خانم [illegible] در [illegible] اند
و بعض اهلکاران دیگر [illegible] [illegible]
بار [illegible] گرفت و رام [illegible] ادا [illegible]
با جمیع [illegible] و بعضی دیگر کار [illegible] از آن [illegible] شده بود [illegible] محمد [illegible]
سرکار [illegible] از [illegible] ده سال [illegible] رسیدنت
ناگپور [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] ایشان اکثر [illegible] اعظم [illegible]

بنوزد

[illegible] کاش [illegible] حضور نواب صادق علی خان صاحب بود [illegible] از [illegible] کار [illegible] امور [illegible]
[illegible] بود [illegible] خود [illegible] از طرف [illegible] و [illegible] اعتبار [illegible] شدند
و صاحب رسیدنت بهادر [illegible] مصلحت خود [illegible] انجا [illegible] ملا محمد [illegible]
اطمینان [illegible] اتفاقا و [illegible] رسیدند [illegible] روزی [illegible] نموده [illegible] بود [illegible] چند
ساعت روز مانده بود [illegible] افتاد چند [illegible] کس [illegible] و [illegible] مسنی [illegible]

۲۳۳

از جان [illegible] و پیغام فرستادند [illegible] دولت خانه [illegible] زیاده [illegible] باشند
[illegible] بجای [illegible] اگر [illegible] نواب [illegible] بهادر [illegible] اند
و در طریقه اخلاص [illegible] و [illegible] خواهد [illegible] این [illegible] انگریزی
[illegible] بهادر سرکار [illegible] دولت [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] باید [illegible] اما [illegible] صاحب [illegible] بود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] ایران [illegible] سلطنت خود [illegible] دیدند
[illegible] صاحب رسیدنت [illegible] خود طلب [illegible] و در [illegible]
دو [illegible] گردید [illegible] صاحب [illegible] کار [illegible] باشند [illegible]
[illegible] آید و [illegible] پنجاه [illegible] سالیانه [illegible] انگریزی
از [illegible] انگریزی [illegible]
[illegible] صاحب رسیدنت [illegible] صاحب بهادر [illegible] ناگپور [illegible] نموده
[illegible] سوای [illegible] ناگپور [illegible] عرض [illegible]

حیات و در زمانه نظام الملک آصف جاه آمد و آنجا صاحب دست جود و همت گشاده [illegible]
بود تنگدستی [illegible] و مفلسان [illegible] کاران و بعضی [illegible] گشاده
[illegible] در جواهرات [illegible] انعام نمودن [illegible]
کرد و [illegible] دیگر [illegible] بهادر [illegible] نواب صفدر علی خان صاحب [illegible]
[illegible] خود [illegible]
و دیگر کسانی [illegible] بجای اعتراض [illegible]
[illegible] قدیم نگذاشت و [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] ماند [illegible] از اینها [illegible]
[illegible] نواب صفدر علی خان بهادر را [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] رسید و [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]

قابل

[illegible] گروه بود و به اینجا [illegible] تمام [illegible]
[illegible] فوج [illegible]
جمع [illegible] فوج [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] بهادر [illegible]
جنگ و صلح [illegible] صاحب [illegible] فوج انگریز
[illegible] بهادر [illegible] فوج [illegible]
[illegible]
تمام [illegible]
جانب [illegible] صاحب [illegible] بهادر
[illegible] انگریز [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] فوج انگریز [illegible] افتاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
فوج [illegible] انگریز [illegible]
[illegible] فوج انگریز [illegible]

جنگ سیکهان باشد اما هنوز [illegible] دیده بود بعد هفته عشره فوج تلنگی انگریز سر کرده [illegible]

صاحب بهادر [illegible] در رسیدند و فوج تلنگی [illegible] سکندر جاه بهادر [illegible]

را [illegible] رسیده آنگاه استحکام امور کرده اران انگریز گرویده و در آن وقت [illegible]

رسیده است بهادر [illegible] اگر اباصاحب [illegible]

[illegible] اول [illegible] بودن [illegible] دوم [illegible] داده و [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] سوم [illegible] اباصاحب [illegible] چند اشخاص [illegible]

[illegible] اباصاحب [illegible] و [illegible] احکام [illegible]

و [illegible] افواج انگریز [illegible] صاحب بهادر [illegible]

[illegible] بادلش [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] صاحب [illegible] از آنجا فوج [illegible]

از [illegible] اول [illegible] گردیده [illegible] جای [illegible] رسیده فوج [illegible]

[illegible] شده [illegible] گردیده و [illegible] از دست داده [illegible] افواج انگریز

گردیدند [illegible] اباصاحب [illegible] افواج [illegible]

گردید و [illegible] استحکام [illegible]

[illegible] اباصاحب [illegible] صلاح [illegible] از [illegible]

[illegible] اباصاحب [illegible] انگریز [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] الفقال [illegible]

باید رفت

باید رفت از پس [illegible] اباصاحب [illegible] گردیده اول [illegible] گردید و بعد از آنکه در [illegible]

[illegible] صلاح گرفت و چند اشخاص مستعد شده گفتند [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] به همان [illegible] در [illegible] رفت

[illegible] خوب [illegible] سوار شده [illegible] صاحب رسیده است

بهادر [illegible] و در آن وقت جماعه [illegible] کس [illegible]

۱۳۵

تمام [illegible] اباصاحب [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کس [illegible] باید برد اما اباصاحب [illegible]

رسیده است بهادر [illegible] صاحب بهادر [illegible]

[illegible] و مقصد [illegible] ظاهر است و [illegible]

[illegible] عقل [illegible] است [illegible]

بسبب [illegible] اباصاحب [illegible] است [illegible] اباصاحب [illegible]

[illegible] رکهوجی [illegible] القدر گردیده است [illegible] اباصاحب [illegible]

[illegible] جواهرخانه و سلیح خانه [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

صورت [illegible] رکهوجی [illegible] صلاح [illegible] اباصاحب [illegible]

باید [illegible] رکهوجی باشند [illegible] باید [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

فرزند دختر [illegible] صاحب نام داره و بعمر ده سالگی بودند بر مسند نشانیده خطاب [illegible]
تمام داشته و در نیابت کرده با صاحب را عزل کردند و جمیع اهل خدمات و کارپردازان [illegible]
بعضی [illegible] و تجار [illegible] گروه [illegible] بسیار [illegible] که دست [illegible] چهار [illegible]
بجهت نگاهداری شهر [illegible] با افواج انگریزی بجنگ [illegible] هر چند آنکه صاحبان [illegible]
از [illegible] و مقام [illegible] اجابت جنگ ننمایند چون عرب [illegible]
[illegible] در جواب گفتند [illegible] هر کس [illegible] صاحب رسیده است
از خزانه [illegible] مشهور [illegible] که [illegible] تقاضای عربان را [illegible]
و متاع بسیار را از شهر بغارت بردند [illegible] و آبا صاحب [illegible]
[illegible] غلام محمد [illegible] بر [illegible] در میان
انگریزی [illegible] چون [illegible] مسلم نقصان نرسانند محفوظ ماندند بعد از آن از صدر
کلکته حکم رسید که آبا صاحب را روانه اله آباد نمایند و بنا بر آن [illegible] انگریزی [illegible]
سپاهی [illegible] کس از صاحبان انگریز همراه داده [illegible] روانه اله آباد نمودند [illegible]
خیر و خیرات بسیار نمود [illegible] سعادت [illegible] فی الحقیقت [illegible] صاحب [illegible]
از بسیاری [illegible] آبا صاحب [illegible] هفت منزلی [illegible] رسید گرفتار گردیدن
آبا صاحب و باز مطلق [illegible] روزی در مقام [illegible] از نماز [illegible] خود [illegible] رفت [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible] بجرات [illegible] ایستاده بودند [illegible] رفت نموده
[illegible]

[illegible] کلمات [illegible] آمده [illegible]
[illegible] از [illegible] خود بر آورده [illegible] دوازده کس [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بر کوهستان بر آمده [illegible] مردمان بسیار [illegible] و کوهدان [illegible]
آوردند چون [illegible] صاحب [illegible] معلوم [illegible] خود [illegible] احوال [illegible]

۱۳۹

از اینجا [illegible] افواج [illegible] طرف [illegible] کوهستان
[illegible] صاحب [illegible] حکم [illegible]
[illegible] و کوهدان [illegible] انگریزی [illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] طرف [illegible]
[illegible] تمام آبا صاحب [illegible] از راه [illegible]
[illegible] از کوهستان [illegible] احوال [illegible]
[illegible] چون در میان [illegible] و صاحبان انگریز [illegible]
[illegible] صلح [illegible] انگریز [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آبا صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] کنار [illegible]

مستر جانسن اوستر بلوایان صاحب بهادر بود و ملازمه رجبری در کلکته بود و مدار رسیده [illegible] صاحب
نموده بود و بعد چهل لک روپیه را ملک و سرکار بنام ایشان ماند و از انگریزان ضلع جاینده پیر
ماندگان ما را حساب بعد راه حساب جمع رتبه سه لک روپیه ماند و بقیه در توقف او سپهبد [illegible] صاحب
از حساب مستر انسن همین حساب سه و هم لک روپیه را ملک ماند از محمد بخت [illegible] بود و هم ملک
ملازم شده بود و نیز هم از ده لک روپیه بمعارف رسانده هم بود و [illegible] محکم صاحب جان بهادر [illegible]
رسیدن اختیار رواج [illegible] بهادر [illegible] صاحب بهادر و دیگر سرداران انگریز وضع گوید [illegible]
چه نقد هم از ده لک روپیه کم نماند و سرکار برای معارف مادر جهانه و فتح جاینه و معاملات [illegible]
و کارپردازان قوم بعض گوید و اطمینان کلی بوده ادو و در امورات عدالت تفحص [illegible] صاحبان انگریز [illegible]
سپاهیان صاحب مقرر شدند و قرار یافت [illegible] راه [illegible] ساله‌گی [illegible] کار کار خود [illegible]
در بعضی ایام بعید بند دلیت موافق نیز از اتفاقات [illegible] احوال [illegible] گوید [illegible]
رسیده و صاحب رسیدنت بهادر [illegible] فرزانگی و فرزانی [illegible] عقل [illegible] اقدام [illegible]
بمقتضای [illegible] موافق [illegible] [illegible]
البته [illegible] شکر این [illegible] زبان ادا [illegible] گوید [illegible] اخلاق [illegible]
سلسله‌های [illegible] سال چهارم [illegible]
تازه [illegible] بکار [illegible] رسانده اما اگر [illegible]
نمونه [illegible]
و رسانیدن عطیات عالیات [illegible] حضرت ظل [illegible] کتاب [illegible]

الحاصل

رسانیده بار [illegible] باد شاه رسانند حالا [illegible] احوال [illegible] باجی راو
[illegible] محمد اباد [illegible] باطراف [illegible] دست [illegible]
[illegible] گرفت [illegible]
[illegible] قلعه جاینده از ضلع [illegible] مردم [illegible]
[illegible] اسپیدان [illegible] انگریز [illegible]

۲۳۷

و در [illegible] صاحبان انگریز [illegible] سرداران بودند [illegible]
[illegible] بنام [illegible]
از انجا [illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] انگریزی [illegible] مقابله [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] باجی راو
[illegible] انگریزان [illegible]
انگریزی [illegible] مقابل [illegible]
[illegible] باجی راو [illegible]
[illegible] صاحبان انگریز [illegible]
[illegible] صاحب بهادر [illegible]
رسید و باجی راو [illegible]

مال و متاع بدست گوروان و سپاهیان خود انجانب سوبلکر آورده جنگ نمودن ملیبار رده با جرنیل ... داو

بهوبلکر با فوج انگریزی و مصالحت با طبعی انگریزان احوال انجا اینست که بعد از فوت نمودن ... سوبلکر

و مسند نشینی سبعاررا او طفل ده دوازده ساله بود اختیار کار و بار بدست میانی ... صاحب ... واقع

دکبیت راو واز سرداران سوبلکر بود و فوجهای صد لک ... یافته هجوم گردید ... سوبلکر

خاطر بهای ... بعضی از مردم از کلی ... تمامت چند و زنبوره داشتند از بن جهت ...

امیرخان و منصور خان و ... ملک سبب ... از سرداران ... بسیار ... انگریز ... و ...

فتح و غیره کرده بود آخر کار ... آنکه ... های ... کار ... و ... کرده وار

... کرده ... گشته داو ... خود را ... ملیبار راو ... آقا

در قلعه منکلاس ... مقیم شد و نامه بنام موافقت با صاحبان انگریز ... جرنیل ... صاحب بهادر ...

با عانت خود طلبید چه جرنیل صاحب برای ... ملیبار ... گردیدن ... نمودند

فرستاد ... سوبلکر ... برسیدند سرداران افواج ... و ... فتح

انگریزی سوال نمودند جرنیل صاحب ... گفتند ... از بعد فوت ... خونریزی ... سوبلکر ... را

... و ... طلب ... درین ضلع رسیده ام ... جنگ ... خواستند ...

... انگریزان ... های ...

سرداران ... خواستند ... انگریزی ... و ... جنگ ...

اهل فوج ...

... ملیبار ...

جنگ

...حوال با فوج انگریزی نمودند و همان ایام ... رسید چون ...

... بعد از کار و بار ... بوده جرنیل ... صاحب ... موجب حکم ... نشان

... خود و ... سپاه ... نمودند ... امیرخان بلوا

نمودند امیرخان بجرنیل صاحب گفتند ... صاحب ... ایشان بر ...

بود ... سال ... ایشان ... صاحب جنگ ...

۲۳۸

برای ... سپاه فرستاده توپخانه بگرفتند و امیرخان ... را ... رسید ...

حکم جرنیل صاحب ... سپاه ... محاربات ...

... آن وقت ... از زبان خود ... بسیار ...

... احوال ... ام ... بیرون رسیده ... خود ... و دیگر ... امیرخان ...

... که ... اند ... ایشان ... انگریزان ...

... برابر ... اعتبار ... صاحبان انگریز ...

... ایشان ... امیرخان ...

... طلب ... امیرخان ...

... امیرخان ...

... اوقات ... برابر ...

بسیار ... امیرخان ... ملیبار راو ... سوبلکر ...

... سپاه ... جنگ ...

عفور خان بمقتضای جوانی دلاورانه بعد از آن که جونت او چولگ قوت گردید که [illegible]

[illegible] از کجا بهم رسانم و گاه گاه بهادری یافته بقدر بازوی او اوقات از چند سال می گذرد [illegible]

وارم دنه برابر [illegible] ونه جوان او طاقت نگه بودن فوج از کمک فوج و [illegible] بمقابله

وارد بی سامان و اسباب بی براعتماد کدام خزانه و کدام عنایت [illegible] و بعد این کلمات عفور خان

خود را کنار [illegible] انگریز بمقتضای مردانگی جنگ گفت که مدتی بفوج نمک خوار بودم [illegible]

بای [illegible] بهم خلق [illegible] خواهد گفت که [illegible] از حد نمود هیچ جرات [illegible]

با وابا و [illegible] رفتنم یک بمقابله با انگریزان بجنگم زندگانی بو لطف [illegible]

[illegible] فوج ملهار راو را [illegible] گفته که بعد از آن [illegible] چند جنس صاحب [illegible]

[illegible] مانع نگشته خود را آماده حرب و پیکار نمود [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بعد از جنبش نمودند [illegible] جنگ [illegible] نمود [illegible]

[illegible] پلتن [illegible] مقابله نمود [illegible] پلتن انگریزی

[illegible] بتوپ و تفنگ [illegible] پلتن دیگر انگریزی تازه دم [illegible]

[illegible] از توپ و تفنگ [illegible] لشکر رسید و ملهار راو [illegible]

[illegible] از آب دریا [illegible] نام بردار [illegible]

و در میدان [illegible] ملهار راو [illegible] انگریز [illegible] جنگ نمود [illegible]

افواج انگریزی [illegible] ملهار راو [illegible]

[illegible]

[illegible] که ده بود [illegible] که کمپنی دیگر بجانب افواج انگریزی [illegible] عفور خان [illegible] استاده

[illegible] رسید بعد صبح سلوم کرده ازش جنگ [illegible] کرده [illegible]

[illegible] گذاشت با چند هزار سوار برابر [illegible] نام خود [illegible]

[illegible] در میان فوج انگریزی و فوج ازش جنگ [illegible] آنوقت [illegible] جنگ

و [illegible] در میان آمدن عفور خان [illegible] از دست رفت و ملهار راو [illegible]

[illegible] بکارهای بزرگ و جنگ [illegible] نمود [illegible] که [illegible] ملهار راو

گفت [illegible] از حد گذشت جنگ مردانه [illegible] بزرگان [illegible] جنگ [illegible] مقابله

دیگر [illegible] وقت [illegible] از میدان [illegible] ملهار راو قبول [illegible] جنگ

گفت [illegible] [illegible]

[illegible] سرداران انگریز [illegible] ملهار راو [illegible] جان کردند [illegible]

[illegible] از ده سال در میان [illegible] جنگ [illegible] نگاه بمقابله

[illegible] گرفته [illegible] ملهار راو [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] زخم [illegible]

[illegible] گفت [illegible] الحقیقت [illegible]

[illegible] برابر [illegible] چند [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] خود [illegible]

[illegible] سرداران [illegible] انگریزان [illegible]

عقوبت خان نیز [illegible] و غیره [illegible] شده [illegible] التراحست گفت [illegible] راهو [illegible] اتو [illegible]

چار [illegible] در اینجا بود سکونت مقرر نموده [illegible] از طرف صاحبان انگریز در [illegible]

همراه لکر مقرر شده و چند لک از صوبه مالوه [illegible] بر کنار و رفتن کرنیل [illegible]

[illegible] و احوال کرنیل لات رام سندیه براه سوال نمود چون اخراج [illegible] منظور [illegible]

[illegible] و نواب معلی القاب گورنر جنرل [illegible] اللارد [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] خرم اباد [illegible] و در سرحد گوالیار [illegible] کرنیل لات رام سندیه [illegible] اینجا [illegible]

سوالات [illegible] سندیه بهادر [illegible] لارد صاحب بهادر [illegible] فوج [illegible]

برابر [illegible] جنرل [illegible] صاحب [illegible] دیگر جرنیل [illegible] صاحب [illegible]

بهصورت [illegible] هیچ راه [illegible] فوج [illegible] و کلای [illegible]

[illegible] سرداران انگریز بود [illegible]

[illegible] صاحبان انگریز [illegible]

[illegible] اگر [illegible] تمام [illegible]

[illegible] رفاقت [illegible]

خواهد رفت [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] کتابت [illegible] عالیجاه

بالکل مجبور [illegible] حرف [illegible] صاحب [illegible]

تمام [illegible] گشت [illegible] وکلای [illegible] صاحب [illegible]

درود ارکند

درو [illegible] گفت و [illegible] صاحب قابو [illegible] و تمام [illegible] و سرداران

[illegible] فوج انگریز [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] انعام کردند و خانه [illegible] خانه [illegible]

ناگپور [illegible] تباه و خراب گردیدم [illegible] تباه و خراب [illegible] بعد از آن کسی [illegible]

ایشان [illegible] اگر [illegible] سالم [illegible] البته برای [illegible]

۲۴۰

[illegible] ناکام و حال انکه فوج انگریزی [illegible]

طرف سند [illegible] لارد صاحب بهادر [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] اخراج [illegible] کرنیل لات رام سندیه [illegible] برای اخراج [illegible] گفت [illegible]

صاحب [illegible] گوالیار گفتند [illegible] قلعه آسیر [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] قلعه آسیر [illegible] انگریزی [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] کرنیل لات رام سندیه [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

انگریزی گردید و صاحبان عدالت و تحصیل مقرر شد مصالحه نمودن [illegible] صاحبان انگریز [illegible]

[illegible] الغرض [illegible] کرنیل لات رام سندیه [illegible] صاف [illegible]

[illegible] گردیدند [illegible]

[illegible] انگریزی [illegible]

حصه نمود آنها نیز بوقت صلح آن کلام گشتند دیگر نیل صاحب نیز مصالحه قبول نموده کپتان لوه صوبه [illegible]

چند کمپنی و کرنیل اسکر صاحب را هر رساله داران سوار بودند تعینات نموده صاحب [illegible]

در نظربندی محفوظ داشته با قلیل مردم آراسته چهار هزار مردم مانده بودند گرفته بعزت و [illegible] تمام

آورده در موضع مشهور [illegible] کنار دریای گنگ [illegible] از لکهنو [illegible]

و بنواب صاحب نیز [illegible] از حرب گشته اطاعت قبول نمودند و خواهش نیز [illegible] نموده [illegible]

سقیم گشتند و مبلغ [illegible] از [illegible] برای ایشان مقرر گشت و [illegible]

ملک قدیم انگریزی خواهد [illegible] کمپنی [illegible] باشد [illegible] و فتح سرکار [illegible]

سعی گردید چون [illegible] نواب [illegible] را دیگر [illegible] احوال ایشان [illegible]

رفته است [illegible] چند [illegible] ملک سرکار کمپنی [illegible] بلکه [illegible]

الحال [illegible] نواب صاحب نیز آمدند [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] تمام [illegible]

و بعد [illegible] از [illegible] ایشان نیز [illegible] گردیده بودند [illegible]

اطاعت نمودن [illegible] ایشان نیز [illegible] به اطراف [illegible] خود [illegible]

[illegible] صاحبان انگریز [illegible] از [illegible]

کسی [illegible] بالکلیه [illegible] سرکار کمپنی بهادر [illegible] الفضل صاحب

بهادر [illegible] حکام [illegible] از ده سالگی [illegible]

[illegible] که [illegible] هزار [illegible] تمام [illegible]

کم از [illegible] تمام گشت [illegible] صاحبان

انگریز [illegible] بار عدالت و تحصیل [illegible] فتوحات [illegible]

[illegible] صاحب بهادر [illegible] اکبرآباد [illegible] حضرت [illegible] جاگیر [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] بوده [illegible] ایام [illegible] مؤلف نیز [illegible]

بود از پیشگاه حضور [illegible] حاصل نموده اگرچه [illegible]

[illegible] چون [illegible] مؤلف [illegible] بهار [illegible] مؤلف

۲۴۱

[illegible] صاحب بهادر [illegible] آدینه بود [illegible]

[illegible] از اکبرآباد شده [illegible] مؤلف نیز در لکهنو [illegible]

چندان [illegible] گردیده [illegible] افزائی [illegible] صاحب بهادر [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] کوچ نموده [illegible] کلکته [illegible]

بود [illegible] بعد از آن [illegible] ماند [illegible]

بسبب آنکه [illegible] همراه مؤلف [illegible] لاحق شد [illegible]

[illegible] واقعه گردید [illegible] لکهنو بالفعل

[illegible] اطراف [illegible] سال [illegible]

[illegible] هزار [illegible] اندک

[illegible] آب [illegible] ادوم [illegible]

[illegible] مؤلف نیز [illegible] گوناگون گرفتار [illegible]

[illegible] حکام [illegible] از [illegible]

لعاب اسمعیل و آب گشنیز بهم رسانیده برفت و ترشی انار و لیمون به دوا ممنوع گردید چنانچه اکثر اوقات

با وجود کثرت در لکهنو لیمون ملوکی ... ده الی بیست عدد در وقت ... میشد و در آن ایام ده ده روپیه ...

بهم نمیرسید و انار ... چاده ... بقیمت ... خرید میشد و بهم ... [illegible]

... [illegible] ... و الا دوم

... وزیر الممالک ... استحکام ... دست ... لکهنو گردید ... [illegible]

کشتان ... حضور ... وزیر الممالک رسانید **سلطنت ... وزیر الممالک معتمد الدوله**

... حیدر خان بهادر ... لکهنو کیفیت لکهنو ... [illegible]

وزیر الممالک ... علی خان بهادر ... صاحب بهادر ...

... الدوله ... رسیده ... [illegible]

... نصیر الدوله بهادر ... شمس الدوله بهادر ... وزیر الممالک ... [illegible]

و دیوانی ... نصیر الدوله بهادر

... مسند وزارت متمکن گردیده شمس الدوله ... شمس الدوله

میگفتند ... نصیر الدوله ... عاری شده ... [illegible]

کرد اما صاحب رسیدنت بهادر ... فرزند کلان ... [illegible]

صاحب زاده ... معتمد الدوله بهادر ... فرزند کلان ... [illegible]

... شراب ... خان ... [illegible]

شراب ... اخلاق ... ایشان ... [illegible]

قدم

قدیم ... ایشان را بر مسند وزارت متمکن گردانیدند ... نصیر الدوله شمس الدوله

... گردیده ... صاحب رسیدنت ... [illegible]

و ... معتمد الدوله بهادر ... وزارت ... [illegible]

... صاحب رسیدنت بهادر ... [illegible] ... دیوانی

... صاحب ... نصیر الدوله ... [illegible]

آمده رفت و ... مواجب ... گردیده ... [illegible]

و شمس الدوله بهادر ... لکهنو ... [illegible]

بعنت ... وزیر الممالک ... [illegible]

... لکهنو ... [illegible]

الدوله بهادر را استحکام تمام ... شمس الدوله ... گردیده ... [illegible]

... خزانه ... [illegible]

گفته ... تمام ... [illegible]

... وزیر الممالک ... [illegible]

... معتمد الدوله بهادر ... استقلال

... [illegible] ... صاحب

... معتمد الدوله

... استقلال ... [illegible]

مقدمات ملکی یکی دیگر دیده بعد برخیزند در آن ایام مولف که به استقلال مطلق [illegible] نواب گورنر

بهادر در لکهنو رسیده بود صاحب رسیدنت بهادر و [illegible] الدوله بهادر رسیده بود و [illegible]

[illegible] بهادر [illegible] بود [illegible] معتمد الدوله بهادر [illegible] مولف در آن ایام

باز [illegible] نواب گورنر بهادر [illegible] رسیدنت لکهنو

[illegible] متعلق برادر احتشام الدوله [illegible] خان بهادر فرزند کلان اقبال الدوله بهادر [illegible]

مولف از سرکار وزیر الممالک [illegible] نایب [illegible] وزیر الممالک [illegible]

[illegible] معتمد الدوله [illegible] نیابت متعلق مرزا حاجی [illegible]

مرزا [illegible] صاحب [illegible] مرزا حسن رضا خان بود [illegible] معتمد الدوله بهادر جای

[illegible] اقدس [illegible] گرفتار [illegible]

[illegible] مولف [illegible] بیان [illegible]

[illegible] در قدیم [illegible] بود [illegible] تشخیص شده [illegible]

وزیر الممالک [illegible] معتمد الدوله [illegible] عنایت [illegible] مرزا حاجی [illegible] معتمد الدوله

را [illegible] مولف در لکهنو [illegible] مقدمات [illegible]

را [illegible] معتمد الدوله بهادر [illegible] متعلق [illegible]

چون مولف [illegible] مقدمات [illegible] معتمد الدوله بهادر [illegible] معتمد الدوله

بهادر [illegible] استقلال [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] بود [illegible] سرکار [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible]

و مصارف [illegible] دیگر [illegible] لکهنو [illegible] گردیده [illegible] کار [illegible]

[illegible] به تخفیف [illegible] اگرچه معتمد الدوله

بهادر را [illegible] الطاف [illegible] مولف [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] تازه [illegible] کار [illegible] جمعیت [illegible]

مولف [illegible] بعد از آن [illegible] مولف [illegible] کار [illegible]

۲۴۴ ۲۴۳

لکهنو [illegible] گردیده [illegible] لکهنو [illegible] صورت [illegible]

و [illegible]

رسیدنت بهادر [illegible] نواب گورنر جنرل بهادر [illegible] نواب گورنر جنرل

بهادر را [illegible] خاطر وزیر الممالک [illegible] راه [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] ملاقات [illegible]

[illegible] و تواضع [illegible] تفاوت [illegible]

[illegible] دیگر هندوستان [illegible] لکهنو

[illegible] معتمد الدوله [illegible] انگریزی [illegible] معتمد الدوله [illegible]

گردیده [illegible] تفاوت [illegible] وزیر الممالک [illegible]

[illegible]

[illegible] وزیر الممالک [illegible]

[illegible] بهادر [illegible] تخفیف [illegible]

الممالک چندان سلیقه کاردانی و استقلال در امور خود معلوم نیاورده استغنا داده اند و اگر کسی از نام
خصوصاً حرف نامحمود زنیاده دست از برنمی کشد چنانچه معتمد الدوله بهادر جان گذشت
و حرف نایب وزیر الممالک با اسم معتمد اوان هر وزیر الممالک پادشاه شود مدار آنها بر وی قرار
خواهد بود پس در این موقف و سبب باز آمدن نواب گورنر جنرل بهادر به ملاقات حضور
ظل سبحانی محمد اکبر پادشاه از دار الخلافت اندک شکر رنجی حاصل شده باشند لهذا بعد از آن
بست و وزیر الممالک را از لقب سلطنت تمام بدین عظمت جا گرفته اند و در این بحث کرده
و نواب گورنر جنرل بهادر در جناب عالی ابو [illegible] گفتند [illegible] هرگز نکشند [illegible]
سلطنت بهم اکنون در جناب عالیه اراده سلطان حضرت قایم اگرچه این مقدمه
خلاف مرضی دانایان روزگار و خلاف عقل و عادات و مقدرات محل در بر الممالک
بود اما از آنچه استغنای تمام بود و بند و سنان در حقیقت از مدتی طوایف
الملوک پرست حرف و خطر اهدای بست و صاحبان انگریز در عرض فلز بخت شاه اند
هرگز کس متوجه نشوند پادشاه بودن او کمال است و در این صورت جناب عالی جاه
نیز رضامند گردیدند مولف چون تلف شده حقیقت و بدبودن خود با وجود کم فرصت
خاطر زندگی حضور معلی بر بخت آن دانست [illegible] وفات [illegible] بعده
در بیشتر نیک بختی در خدمت ناچار شود بنابر ملاقات [illegible] دیوان [illegible]
و مبلغ [illegible] رسیده تحقیق معلوم شد که مبلغ [illegible] کرده و به [illegible] وزیر الممالک
هنوز [illegible] سرکار گشته و [illegible] بهادر [illegible] اتمام [illegible]

خیر صرف نموده در شهر شادی کردند هر وزیر الممالک به القاب پادشاه خوانده
پادشاه شدند و در سنه یک هزار و دو صد و سی و چهار بر تخت سلطنت جلوس نمودند
و این سکه بر نقود زینت گردید سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن
غازی الدین حیدر عالی نسب شاه زمن و بعد فوت شاه زمن سبب آنکه [illegible]
تمام سلسله سلطنت تیموریه باقی است [illegible] اختصار و استقلال یافته

و مولف چندی در خدمت مشغول منصب یافته بود آنکه توقعی از کرده به [illegible]
داشته باشند بلکه هر چه از بنگش است و [illegible] توانستند نموده چون [illegible]
نالیده در سانید [illegible] گردید حالا امیدوار از انتقال باری انشاء الله موفق دلی خانه
گرداند بحق محمد و آله الامجاد ۵۵۵ تمت تمام شد جلد چهارم کتاب زبده الغرایب

[illegible] فقیر [illegible] سبحانه [illegible] الملوک [illegible]
و [illegible] المؤید [illegible] والمنصور [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] الاعظم [illegible] شاه [illegible] ملوک العرب والعجم
سلطان البر والبحر [illegible] سلطنت [illegible] الملک [illegible]
[illegible] الدولت [illegible] الاسلام و [illegible] الملوک والسلاطین [illegible]
[illegible] خادم الطلبا [illegible] سنه یک هزار و [illegible] صد و [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بتاریخ بیستم ماه شوال المکرم سنه [illegible]





